



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دین اسلام
و
آئین زرتشت

مرغی اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تطبیق مبانی دین اسلام و آیین زرتشت

نویسنده:

مرتضی اکبری

ناشر چاپی:

عاصم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۳ | تطبیق مبانی دین اسلام و آیین زرتشت |
| ۱۳ | مشخصات کتاب |
| ۱۳ | اشاره |
| ۱۴ | مقدمه |
| ۱۶ | فصل اول: مروری اجمالی بر دین اسلام و آیین زرتشت |
| ۱۶ | بخش اول: مروری اجمالی بر دین اسلام |
| ۱۶ | اشاره |
| ۱۷ | ولادت |
| ۱۷ | پدر، مادر، فرزندان و همسران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم |
| ۱۹ | نام و القاب ایشان |
| ۱۹ | زادگاه و موقعیت جغرافیایی و سکونت پیامبر صلی الله علیه و آله |
| ۱۹ | قرآن و بخشهای آن |
| ۲۱ | بخش دوم: مروری اجمالی بر آیین زرتشت |
| ۲۱ | اشاره |
| ۲۱ | ولادت زرتشت |
| ۲۳ | پدر، مادر، فرزندان و همسران زرتشت |
| ۲۴ | نامهای زرتشت |
| ۲۵ | زادگاه و موقعیت جغرافیایی و سکونت زرتشت |
| ۲۷ | اوستا و بخشهای آن |
| ۳۱ | فصل دوم: آیین زرتشت در منابع اسلامی |
| ۳۱ | بخش اول: زرتشت در قرآن، حدیث و کلام بزرگان |
| ۴۸ | بخش دوم: تطبیق آیین زردشت با مجوس |
| ۵۶ | فصل سوم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مسئله توحید |

| | |
|-----|--|
| ۵۶ | بخش اول: توحید در ذات |
| ۵۶ | اشاره |
| ۵۷ | نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در زمینه توحید در ذات |
| ۶۰ | نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت در زمینه توحید در ذات |
| ۶۳ | نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت |
| ۶۳ | اشاره |
| ۶۴ | ادله واحدیت |
| ۶۵ | احدیت |
| ۶۵ | اشاره |
| ۶۵ | ۱: ترکیب خارجی |
| ۶۶ | ۲: ترکیب عقلی |
| ۷۰ | بخش دوم: توحید در صفات |
| ۷۰ | اشاره |
| ۷۱ | نوشتار اول: مبنای دین اسلام در زمینه عینیت صفات با ذات |
| ۷۵ | نوشتار دوم: مبنای آیین زرتشت در زمینه زیادت صفات بر ذات |
| ۹۰ | نوشتار سوم: ادله اثبات توحید در صفات |
| ۹۰ | اشاره |
| ۹۱ | دلایل عقلی بر عینیت صفات با ذات |
| ۹۲ | بخش سوم: توحید در خالقیت |
| ۹۲ | اشاره |
| ۹۲ | نوشتار اول: دیدگاه اسلام درباره توحید در خالقیت |
| ۹۵ | نوشتار دوم: توحید خالقیت در آیین زرتشت |
| ۹۵ | اشاره |
| ۹۵ | ۱: دوگانگی در خالقیت |
| ۹۵ | ۲: دوگانگی در اخلاق |
| ۱۰۳ | نوشتار سوم: بررسی دیدگاهها درباره توحید خالقیت در آیین زرتشت |

| | |
|-----|--|
| ۱۲۳ | نوشتار چهارم: بیان تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت |
| ۱۲۵ | نوشتار پنجم: ریشه ثنویت در آیین زرتشت |
| ۱۲۵ | اشاره |
| ۱۲۷ | پاسخ مبنایی به اندیشه ثنویت |
| ۱۳۵ | بخش چهارم: توحید در ربوبیت |
| ۱۳۵ | اشاره |
| ۱۳۶ | نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام: ربوبیت مطلق الهی |
| ۱۳۶ | اشاره |
| ۱۳۶ | ربوبیت در قرآن |
| ۱۳۸ | ربوبیت در روایات |
| ۱۴۱ | نوشتار دوم: دیدگاه آیین زردشت در زمینه توحید در ربوبیت |
| ۱۴۶ | نوشتار سوم: تطبیق نگرش اسلام در راستای تدبیر نظام عالم با آیین زرتشت |
| ۱۴۶ | اشاره |
| ۱۴۷ | ربوبیت شأنی از شوون خالقیت |
| ۱۴۸ | خلاصه فصل |
| ۱۴۹ | فصل چهارم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مساله نبوت |
| ۱۴۹ | اشاره |
| ۱۵۰ | بخش اول: نبوت |
| ۱۵۰ | معنای لغوی |
| ۱۵۲ | معنای اصطلاحی |
| ۱۵۴ | بخش دوم: صفات نبی |
| ۱۵۴ | نوشتار اول: توضیح اجمالی در رابطه با صفات پیامبران |
| ۱۵۵ | نوشتار دوم: دیدگاه دین اسلام در باب اتمی بودن پیامبر |
| ۱۵۷ | نوشتار سوم: دیدگاه آیین زرتشت در باب درس خوان بودن زرتشت |
| ۱۵۸ | نوشتار چهارم: تطبیق دیدگاه آیین زرتشت با دین اسلام |
| ۱۶۱ | بخش سوم: پذیرش پیامبران گذشته |

- ۱۶۱ نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در لزوم اعتقاد به پیامبران دیگر
- ۱۶۳ نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت در عدم لزوم اعتقاد به پیامبران دیگر
- ۱۶۸ نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت
- ۱۶۹ بخش چهارم: معجزه
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ معجزه موقت
- ۱۷۰ معجزه دائمی
- ۱۷۰ نوشتار اول: انواع معجزه از دیدگاه دین اسلام
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ معجزات موقت
- ۱۷۴ معجزات دائمی
- ۱۷۵ نوشتار دوم: انواع معجزه از دیدگاه آیین زرتشت
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ معجزات موقت
- ۱۷۶ معجزه دائمی
- ۱۷۷ نوشتار سوم: بیان تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۸۵ ادله تحریف گاتها
- ۱۸۶ پاسخ به موبد محترم و ادله تحریف گاتها
- ۲۰۲ خلاصه فصل
- ۲۰۳ فصل پنجم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مساله معاد
- ۲۰۳ بخش اول: تحلیل مسئله مرگ
- ۲۰۳ نوشتار اول: دیدگاه اسلام درباره حقیقت مرگ
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۴ دیدگاه قرآن نسبت به مرگ
- ۲۰۵ مرگ از دیدگاه روایات معصومین علیهم السلام

- ۲۰۸ دیدگاه بزرگان دین در رابطه با مرگ
- ۲۰۹ نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت: مرگ ارمغان شوم اهریمن
- ۲۱۲ نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام بر آیین زرتشت
- ۲۱۳ بخش دوم: نحوه برخورد با میت
- ۲۱۳ نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام: لزوم دفن اموات و ادله آن
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ قرآن
- ۲۱۴ روایات معصومین
- ۲۱۵ نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت: لزوم عدم دفن میت و ادله آن
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ تدفین در زرتشت
- ۲۳۶ نوشتار سوم: دین مذهب هخامنشیان
- ۲۵۰ نوشتار چهارم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت
- ۲۵۴ بخش سوم: گریه بر اموات
- ۲۵۴ نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در زمینه گریه بر اموات
- ۲۵۷ نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت بر گریه نکردن برای اموات
- ۲۵۹ نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت
- ۲۶۰ بخش چهارم: عالم برزخ
- ۲۶۰ نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام مبنی بر وجود داشتن عالم برزخ
- ۲۶۰ اشاره
- ۲۶۱ آیات قرآن
- ۲۶۴ روایات
- ۲۶۶ تکلم امیرالمؤمنین با کشتگان جمل
- ۲۶۷ نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت مبنی بر وجود نداشتن عالم برزخ
- ۲۷۱ نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام با آیین زرتشت
- ۲۷۱ اشاره

- ۲۷۲ ----- ۱: آماده سازی برای روز جزاء -----
- ۲۷۲ ----- ۲: جمع کردن توشه برای روز حساب و کتاب -----
- ۲۷۲ ----- ۳: تکمیل بعضی از استعدادها -----
- ۲۷۳ ----- ۴: جبران کمبودها -----
- ۲۷۳ ----- ۵: رفتن به قیامت بدون برزخ طفره است. -----
- ۲۷۶ ----- ۶: عدم انطباق بزرگ بر کوچک است. -----
- ۲۷۷ ----- فصل ششم: شفاعت -----
- ۲۷۷ ----- بخش اول: دیدگاه دین اسلام: امکان شفاعت از جانب غیر اعمال -----
- ۲۷۷ ----- اشاره -----
- ۲۷۷ ----- مقدمات شفاعت -----
- ۲۷۸ ----- اقسام شفاعت -----
- ۲۷۸ ----- ۱: شفاعت تکوینی -----
- ۲۷۹ ----- ۲: شفاعت رهبری -----
- ۲۸۰ ----- ۳: شفاعت مغفرت -----
- ۲۸۱ ----- شرایط شمول شفاعت -----
- ۲۸۱ ----- ۱: رضایت خداوند -----
- ۲۸۳ ----- ۲: پایبندی به احکام و وظایف دینی -----
- ۲۸۳ ----- ۳: سبک نشمردن و اهمیت دادن به احکام الهی -----
- ۲۸۳ ----- ۴: اعتقاد به شفاعت -----
- ۲۸۴ ----- ۵: نداشتن شرک -----
- ۲۸۴ ----- بخش دوم: دیدگاه آیین زرتشت در زمینه شفاعت -----
- ۲۸۵ ----- بخش سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام و آیین زرتشت -----
- ۲۸۵ ----- اشاره -----
- ۲۸۵ ----- (۱) ایجاد امید و مبارزه با روح یأس -----
- ۲۸۶ ----- (۲) ایجاد رابطهای معنوی با اولیاء الله: -----
- ۲۸۷ ----- (۳) تحصیل شرایط شفاعت: -----

| | |
|-----|---|
| ۲۸۷ | خلاصه فصل |
| ۲۸۹ | فصل هفتم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در پاره‌های از فروع |
| ۲۸۹ | بخش اول: حقیقت قبله |
| ۲۸۹ | نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به قبله |
| ۲۹۰ | نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت نسبت به قبله |
| ۲۹۱ | نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه دین اسلام نسبت به آیین زرتشت |
| ۳۰۶ | نوشتار چهارم: عنصر آتش در ایران باستان |
| ۳۱۲ | بخش دوم: احکام زن حائض |
| ۳۱۲ | اشاره |
| ۳۱۳ | نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به احکام زن حائض |
| ۳۱۴ | نوشتار دوم: دیدگاه زرتشت نسبت به احکام زن حائض |
| ۳۱۶ | نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت |
| ۳۱۷ | بخش سوم: ازدواج موقت |
| ۳۱۷ | اشاره |
| ۳۱۸ | نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به ازدواج موقت |
| ۳۲۲ | نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت نسبت به ازدواج موقت |
| ۳۲۳ | نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت |
| ۳۲۳ | اشاره |
| ۳۲۳ | ۱: پیشگیری از زنا |
| ۳۲۴ | ۲: حفظ ایمان و بندگی |
| ۳۲۴ | ۳: راهکاری برای بیماران |
| ۳۲۴ | ۴: بیمار شدن مرد یا زن |
| ۳۲۵ | ۵: در دسترس نبودن همسر |
| ۳۲۵ | ۶: عدم ارضاء توسط همسر دائم |
| ۳۲۵ | ۷: در زمان جدایی و طلاق |
| ۳۲۷ | خلاصه فصل |

۳۲۸ ----- منابع

۳۴۷ ----- درباره مرکز

تطبیق مبانی دین اسلام و آیین زرتشت

مشخصات کتاب

سرشناسه: اکبری، مرتضی، ۱۳۶۵-

عنوان و نام پدیدآور: تطبیق مبانی دین اسلام و آیین زرتشت / محقق و پژوهشگر مرتضی اکبری.

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات عاصم، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص.

شابک: ۴۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۲۷-۸۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: اسلام و زردشتی

موضوع: Islam -- Relations -- Zoroastrianism

موضوع: زردشتی و اسلام

موضوع: Zoroastrianism -- Relations -- Islam

رده بندی کنگره: BP۲۲۷/۵ / الف ۷ ت ۶ ۱۳۹۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۰۱۳۳۴

ص: ۱

اشاره

تطبیق مبانی دین اسلام و آیین زرتشت

محقق و پژوهشگر: مرتضی اکبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد لا یزالی و سپاس نامتناهی مختصّ خداوند عزوجلّ است که بر اساس حکمت بالغه خود، عالم آفرینش را از کتمِ عَدَم به وجود آورد؛ و به لباس هستی ملبّس نمود.

و از میان آن عوالم، بنی آدم را به جامعیت منطق عقل و احساس برگزید؛ و بر این اساس به شرف تکلیف متعهّد و مسؤول نمود.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

و درود غیر محدود، و تحیت و اِکرام غیر محصور، از آن راهبران تربیت بشری است که با برافراشتن لَوای حمد ایزدی، نور پر فروغ ایمان و ایقان را در دل های افراد بشر متجلی نمودند؛ و مشعل توحید و ولایت را در کانون جانها برافروختند؛ تا بشرِ صاحب نفس هیولانی، و قوّه و استعداد بی حدّ و جدار را در راه تمکین از حقّ متمکن کنند.

خاصّه حضرت خاتم النبیین مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ و وصی گرامش سید الوصیین عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا که حاملان لواء حمد و حائزان مقام شفاعت کبری هستند و ائمه معصومین لا سیما بقیّه الله فی الارضین حجه ابن الحسن العسکریّ علیه السلام که مظهر تامّه أسماء الهیّه؛ جمالیّه و جلالیّه؛ و آیات کامله انوار احدیّت و واحدیّت، و مرآئی کبرای حقّ، و خلفای عینی باری تعالی شأنه العزیز، و واسطه فیض و اشراق نور ازلی بر هیاکل وجود، و ماهیات امکائیه بوده اند.

از انجایی که معارف الهی در این عالم در قالب دین و شریعت نمود و ظهور دارد، لذا شناخت دین حق از باطل اهمیت بسیار مهمی دارد زیرا دین حق است که تنها میتواند انسان را به مقصود و کمال حقیقی خود برساند و معارف الهی را کما هو حقّه بیان بفرماید.

اما در طول زمان بشریت، ادیان باطل زیادی خود را حق جلوه داده‌اند و یا ادیانی بوده‌اند که در ابتدای رسالت خود حق و مصون از تحریف بوده‌اند اما به مرور زمان دستخوش تحریف و انحراف از رسالت خود شده‌اند، که این امر موجبات گمراهی افراد از مسیر حق و صحیح فراهم کرده است و چه بسا افرادی به این گونه ادیان جعلی یا انحرافی دل داده‌اند و در مسیر بقای آنها تلاش و کوشش فراوانی خرج میکنند.

آنچه که در این کتاب سعی بر آشکار شدن آن میشود، این مطلب است که آیا آیین زردشت فعلی، آنگونه که مبلغانش بیان میکنند، آیینی مبتنی بر توحید و معارف حقه است و یا در واقع فقط در بیان مطالب این آیین، ظاهر سازی و عوام فریبی شده است و این آیین مورد تحریف و دستبرد یک عده منفعت طلب شده است و دیگر نمیتواند آن را پلی برای دریافت فرمایشات و دستورات خداوند در نظر گرفت.

اهمیت و جایگاه این موضوع بدین وسیله مشخص میشود که از آنجایی که در چند سال اخیر، در میان مردم، خصوصاً طیفهای جوان و دانشجو، مبلغان آیین زرتشتی نفوذ کردهاند و با تشکیل جلساتی در منازل و حتی محیطهای عمومی، با این داعیه که ما ایرانی هستیم و دارای تمدن چندین هزار ساله و فرهنگ و بینش کهن، در مسیر رسیدن به کمال، احتیاج به هیچ دینی دیگری نداریم، این افراد با غالب ریزی زیبای سخن و عدم اطلاع این قشر از مردم، نسبت به مبانی اصیل اسلامی و حقیقت کمال واقعی، اعتقاد آنها را نسبت به دین اسلام ضعیف میکنند و از آن طرف، این آیین را به عنوان دین برتر به آنها عرضه میکنند، و آرام آرام، در آیین خود توسعه میدهند و مردم را به انحطاط میکشاند.

در این کتاب، مواردی از اصول اعتقادات و فروع دین، که عناوین آنها بین دین اسلام و آیین زرتشت مشترک است مورد بررسی قرار گرفته شده است، برای این منظور که مشخص شود کدام مکتب در درون و حقیقت خود، پایبند به این عناوین است و از این عناوین، تفسیری صحیح که مبتنی بر عقل، فطرت و وجدان است ارائه میدهد.

اصول اعتقادی مورد بحث در زمینه توحید عبارتند از: توحید در ذات، توحید در خالقیت، توحید در صفات و توحید در ربوبیت و در زمینه نبوت، مسائلی پیرامون صفات نبی، پذیرش پیامبران گذشته و نوع معجزه مطرح شده است و مسئله معاد نیز در زوایای مختلفی مانند: حقیقت مرگ، برزخ و شفاعت مورد تحقیق و بحث واقع شده است و برای این منظور که تحقیق مورد بحث، جامعیت کافی را داشته باشد، برخی از مسائل فروع دین، که دارای تحلیل کلامی است، مانند: ازدواج موقت، قبله و دیگر موارد، مورد بررسی واقع شده است.

در هر بخش، بعد از آنکه دیدگاه دو مکتب را در مورد مسائل فوق الذکر بیان کردیم، تطبیقی از نگرش دو مکتب بیان میکنیم و وجه ترجیح مکتبی که موافق عقل و فطرت است بیان میشود.

البته ما در این کتاب، به واژه آیین به جای دین در مورد مکتب زرتشت اکتفا میکنیم؛ زیرا با توجه به اختلافاتی که در مورد اصل دین بودن این مکتب است، نمیتوان به یقین کامل، این مکتب را دین الهی معرفی کرد.

ان شاء الله این کتاب سهمی از آگاهی افراد نسبت به واقع و حقیقت را دارا باشد و مقداری از مشکلات اعتقادی افرادی که به دنبال حق و حقیقت هستند را برطرف کند، خداوند همگان را در مسیر صحیح و صراط مستقیم قرار دهد.

در انتها یاد آور شوم که اصل این کتاب، پایان نامه سطح ۳ حوزه علمیه قم بوده است که لازم است از اساتید محترم حجت الاسلام والمسلمین دکتر شیروانی و حجت الاسلام والمسلمین رضائزاد که به عنوان استاد راهنما و مشاور، با بذل محبت‌های خویش و راهنمایی‌های گرانسنگ شان اینجانب را در این امر یاری نمودند کمال تشکر و قدر دانی را به جا بی آورم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

فصل اول: مروری اجمالی بر دین اسلام و آیین زرتشت

بخش اول: مروری اجمالی بر دین اسلام

اشاره

اسلام آخرین دین، از ادیان ابراهیمی و الهی می‌باشد و به تصریح قرآن و روایات، بعد از آن دینی نخواهد آمد.

واژه "اسلام" مصدر باب افعال از "س لم" به معنای صحت، عافیت و دوری از هر گونه عیب، نقص و فساد است و در باب افعال، به معنای انقیاد، اطاعت و امتثال امر و نهی، بدون هیچ گونه اعتراض است. (۱)

اسلام در اصطلاح بر شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم اطلاق شده است. شاید بتوان گفت مناسبت میان معنای اصطلاحی و معنای لغوی اسلام این است که دین اسلام سراسر طاعت و تسلیم در برابر خداوند و پذیرش و انقیاد اوامر ایشان، بدون هیچ گونه اعتراضی است.

۱- النکت و العیون، ج ۱، صص ۳۷۹ - ۳۸۰

پیامآور دین اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، که خاتم پیامبران لقب یافته است و در سن چهل سالگی به مقام رسالت برگزیده شده است.

در ابتدای رسالت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ سال در مکه حضور داشتند و بعد از آن به مدینه هجرت کردند.

توسعه روز افزون اسلام، پس از هجرت پیامبر اسلام به شهر مدینه آغاز شد.

آموزه‌های اسلام در سه دسته کلی عقاید، احکام و اخلاق جای میگیرند.

مهمترین رکن اعتقادی اسلام، توحید و اساسیترین عمل عبادی آن نماز است.

در دین اسلام، دو مذهب عمده و اصلی شیعه و اهل سنت وجود دارد، که هر یک از این دو مذهب نیز به فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اند.

مهمترین اختلاف بین این مذاهب و فرقه‌ها، بحث امامت یا جانشینی پیامبر اسلام است.

ولادت

عموم سیره نویسان اتفاق دارند که تولد پیامبر گرامی در عام الفیل، در سال ۵۷۰ میلادی بوده است، زیرا آن حضرت به طور قطع، در سال ۶۳۲ میلادی در گذشته است و سن مبارک ایشان ۶۲ تا ۶۳ بوده است. بنابراین، ولادت ایشان در حدود ۵۷۰ میلادی خواهد بود.

اکثر محدثان و مورخان بر این قول اتفاق دارند که تولد پیامبر، در ماه «ربیع الاول» بوده، ولی در روز تولد ایشان اختلاف دارند. معروف میان محدثان شیعه این است که آن حضرت، در هفدهم ماه ربیع الاول روز جمعه، پس از طلوع فجر، چشم به دنیا گشودند و مشهور میان اهل تسنن این است که ولادت آن حضرت، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است.

(۱)

پدر، مادر، فرزندان و همسران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

پدر ایشان عبدالله بن عبدالمطلب بودند، ایشان چند ماه پس از ازدواج با آمنه دختر وهب، رئیس طایفه بنی‌زهره، به سفری تجاری به شام رفتند و هنگام بازگشت، در یثرب در گذشتند. برخی سیره‌نویسان، در گذشت عبدالله را چند

ماه پس از ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نوشتهاوند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، دوران شیرخوارگی را نزد حلیمه، زنی از قبیله بنی‌سعد گذراندند.

وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شش سال و سه ماه (و به قولی چهار سال) داشتند، مادر ایشان وی را برای دیدار با اقوام و خویشان به یشرب بردند. در راه بازگشت به مکه، آمنه در ابواء درگذشت و همان جا دفن شدند. آمنه در وقت درگذشت، ۳۰ ساله بودند. (۱)

پس از وفات آمنه، عبدالمطلب، پدر بزرگ پدری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، سرپرست ایشان شد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، هشت ساله بود که عبدالمطلب درگذشت و عمویش ابوطالب سرپرستی او را عهده‌دار شد. (۲)

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کردند. (۳) حضرت خدیجه حدود ۲۵ سال با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کردند و سرانجام در سال ۱۰ بعثت درگذشتند. پس از درگذشت حضرت خدیجه، پیامبر با سوده، دختر زمعه بن قیس ازدواج کردند. همسران بعدی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبارتند از عایشه، حفصه، زینب دختر خزیمه بن حارث، ام حبیبه دختر ابوسفیان، ام سلمه دختر ابوامیه مخزومی، زینب دختر جحش، جویریة دختر حارث بن ابی ضرار، صفیه دختر حبیب بن اخطب، و میمونه دختر حارث بن حزن و ماریه دختر شمعون. (۴)

مادر تمام فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به جز ابراهیم، حضرت خدیجه بودند. مادر ابراهیم، ماریه قبطیه بود. فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جز حضرت فاطمه علیها السلام، همگی در زمان حیات پیامبر درگذشتند و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها از طریق حضرت فاطمه علیها السلام ادامه یافت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سه پسر و چهار دختر داشتند:

- ۱- تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۲.
- ۲- تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۳۷-۳۸.
- ۳- تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۳۹-۴۰.
- ۴- تاریخ پیامبر اسلام، صص ۵۶-۶۰.

قاسم، نخستین پسر که در کودکی در مکه درگذشت، زینب در سال ۸ هجری قمری در مدینه درگذشت رقیه در سال ۲ هجری قمری در مدینه درگذشت، ام کلثوم در سال ۹ هجری قمری در مدینه درگذشت. حضرت فاطمه علیها السلام در سال ۱۱ هجری قمری، در مدینه شهید شدند و نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها از وی باقی ماند.

عبدالله، پس از بعثت در مکه زاده شد و همان جا درگذشت. ابراهیم در سال ده هجری قمری در مدینه درگذشت. (۱)

نام و القاب ایشان

نامهای پیامبر در قرآن عبارتند، محمد، احمد، طه، یس، عبدالله، خاتم النبیین، نون و...

با توجه به شأن و جایگاه قاب قوسین نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در عالم کون و مکان، القاب فراوانی برای ایشان ذکر میشود مانند: مصطفی، حبیب الله، صفی الله، نعمه الله، خیره الله، خلق الله، سید المرسلین، خاتم النبیین، رحمه العالمین، خیر البریه، نبی الرحمه، صاحب الملحمه، محلل الطبیات، محرم الخبائث، مفتاح الجنه، خیر البشر و... (۲)

معروفترین کنیه آن حضرت نیز ابو القاسم است. (۳)

زادگاه و موقعیت جغرافیایی و سکونت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر در مکه به دنیا آمدند، خانهای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن متولد شدند را با نام «مولد النبی» میشناسند. این مکان در نزدیکی مسجد الحرام و در انتهای باب صفا قرار دارد. محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای شعب ابی طالب قرار داشته و همینک در فاصله محل میلاد تا مسعی سنگ فرش است.

قرآن و بخشهای آن

- ۱- تاریخ پیامبر اسلام، صص ۶۰-۶۱
- ۲- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۳- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۱۳۲

کتاب مقدس و آسمانی دین اسلام قرآن است که عبارت است از کلام الهی، که خداوند آن را به تدریج بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم - خاتم پیامبران - به زبان عربی و لهجی قریش نازل کرده است. آیهای از آن، قرآن گفته میشود، حتی بخشی از یک آیه نیز قرآن نامیده میشود. (۱)

قرآن کتاب مقدس دین اسلام است و سخنان خداست که به صورت وحی از سوی او، توسط جبرئیل بر پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده است. قرآن اصلیتزین منبع وحی در اسلام به شمار میآید و به زبان عربی است. کلمه قرآن در لغت به معنی «قرائت کردن» و «خواندن» است و مسلمانان معمولاً به آن با عناوینی مانند «قرآن کریم» و «قرآن مجید» اشاره میکنند. قرآن به ۳۰ جزء تقسیم شده و ۱۱۴ سوره دارد.

قرآن کریم کتابی است مقدس و ارجمند که خداوند حکیم و سبحان آن را برای رشد و هدایت و رستگاری انسان، بر قلب مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد. این مصحف آسمانی شریف، هم عالی ترین و جاودانه ترین معجزه حضرت ختمی مرتبت به شمار در میآید، و هم گواهی روشن و آشکار بر صدق نبوت وی. این احسن الحدیث، مجموعه ای است بس گراند و نفیس، مشتمل بر:

علوم و معارف عالی، آداب و اخلاق پسندیده، احکام و قوانین استوار، قصص و اخبار راستین، مواعظ و امثال ارزشمند، و دیگر ویژگیهای برجسته و ممتازی که رهگشای نیازمندیهای فردی و اجتماعی بشر است؛ مضافاً بر اینکه از فصاحت و بلاغتی خاص و بی نظیر نیز برخوردار است.

خداوند خود درباره قرآن میفرماید:

۱- این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو فرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگار، از ظلمات جهل بیرون آوری و به عالم نور رسانی و به راه خداوند توانا و ستوده رهسپار گردانی.

۲- همانا این قرآن بشر را به استوارترین و راست ترین راه هدایت می کند.

۳- خداست آنکه قرآن را به حق برای اجرای عدالت نازل فرمود.

۴- این قرآن مایه بصیرت و دل آگاهی مردمان است و موجب هدایت و بخشایش اهل یقین میباشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف قرآن کریم سخنی جامع و بلیغ ایراد کرده است که انسان را از هر توصیفی در این خصوص، بی نیاز می سازد. ایشان فرموده است:

«جز دو کس را در زندگی خیری نباشد: دانشمندی که به حق سخن گوید، و شنونده ای که نیکو گوش فرا دهد. ای مردم، شما در دنیایی بسر می برید که زمان به سرعت برق می گذرد، و شب و روز، هر تازه ای را به کهنه و هر دوری را نزدیک می کند، و شما را به وعده گاهتان می برد. پس هرگاه فتنه ها چونان شب تاریک شما را فرا گرفت، به قرآن تمسک جوید، چه قرآن شفاعت کننده ای مقبول است و شهادی راستین. هر کس آن را پیشوای خویش گیرد، به فردوس برین هدایت شود؛ و هر کس آن را رها سازد، به آتش دوزخ فرو افتد. قرآن راهنمایی است که انسان را به بهترین راه دلالت می کند. ظاهرش حکم پندآمیز است و باطنش علم شگفت انگیز؛ عجایب احکامش با گذشت زمان پایان نیابد؛ و غرایب اسرارش در اثر کثرت تلاوت کهنگی نپذیرد. قرآن ریسمان استوار خدا و راه راست اوست. هر کس طبق فرامین آن لب به سخن گشاید، راستگو بود؛ هر کس بنابر احکام آن حکم کند، دادگستر باشد؛ و هر کس دستورات آن را به کار بندد، رستگاری یابد. مؤمنی که قرآن می خواند، همانند ترنجی خوش طعم و بوست و کافر بسان حنظلی تلخ و بدبوست.» (۱)

بخش دوم: مروری اجمالی بر آیین زرتشت

اشاره

زرتشتیان پیامبرشان را اشوزرتشت مینامند، چرا که اعتقاد دارند چکیده پیامهایی که پیامبرشان برای بشر آورده، پیام آشویی است که بارها در گاتاها و در تمام اوستا نیز به این واژه اشاره شده است. اشو یعنی پاک به معنی کامل کلمه «پاکی تن و روان و راستی و درستی و عشق اهورایی» (۲).

ولادت زرتشت

۱- ارشاد القلوب دیلمی، ج ۱، ص ۷۹.

۲- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۱۵

تاریخ زرتشت، بهرغم بحثهای بسیار، یک مسئله بحث برانگیز باقی مانده است. این بدان سبب است که شواهد منابع موجود اندک، متناقض و غالباً مبهماند؛ چرا که این منابع بر اساس روایاتی بنا شده‌اند که مدت زیادی پس از زمان مفروض زندگی زرتشت به رشته تحریر درآمده‌اند و شامل عناصر ساختگی و توجیهات و دلیل تراشیهای دانشمندان قدیم‌اند. یکی از روایت‌هایی که هم اکنون به طور کامل در غرب پذیرفته شده این است که فاصله زمان زرتشت تا اسکندر ۲۵۸ سال بوده است. در گذشته، برخی از محققان برجسته از جمله ویندشمان، تیله، گایگر، اولدبرگ، بارتمه، مایر و کرسینسن صحت و سقم این روایت را مورد تردید قرار داده و با دلایل محکم اثبات کرده‌اند که ظهور زرتشت به زمان بسیار دورتر، احتمالاً حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح، باز میگردد. در ربع دوم قرن حاضر، روایت ۲۵۸ سال اعتبار بیشتری به دست آورده و این به آن دلیل بوده که این رقم مشخصی که افراد مطمئن و معتبر نقل کرده‌اند بیشتر بر اساس حقایق تاریخی بوده. این نظر عمدتاً در دوره کوتاهی رواج پیدا کرد و آن هم بیشتر بدان دلیل بود که افراد برجسته‌ای نظیر هرتسفلد، تقیزاده و هنینگ از آن حمایت کردند، اما اخیراً، عده‌ای از محققان از این عقیده حمایت میکنند که زرتشت در زمان قدیمتری میزیسته است. (۱)

آقای جلالی مینویسد:

تاریخ سنتی حیات زرتشت، چون با افسانه و اسطوره همراه است با اقبال محققان روبهرو نشده است، تاریخگذاری با محاسبه ارقام و اعداد هم مانند تاریخ سنتی مشخص نیست پس باید حیات زرتشت را بر پایه کهنگی زبان گاتاها و یشتهایی که از تجدد طلبی زرتشتیان در امان مانده‌اند تعیین کرد و از این طریق میتوان زمان تقریبی حیات زرتشت را به دست آورد. و محققان با رعایت همین طریقه، زمان نزدیک به او را برآورد کرده‌اند و اکثر محققان بر این باورند که زرتشت در حدود نیمه هزاره اول پیش از میلاد یا در حدود سده هفتم یا هشتم پیش از میلاد پا به عرصه وجود نهاده است. (۲)

۱- . هفت آسمان، فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب، شماره ۵۳، سال چهاردهم علیرضا ش-اپور شهب-ازی؛ سعید رضا

منتظری، مقاله ۴، بهار ۱۳۹۱

۲- . ثنویان در عهد باستان، ص ۱۰۴.

جامعه ایرانیان زرتشتی، زادروز زرتشت را روز خرداد از ماه فروردین برابر با ۶ فروردین (۱) و در سال ۱۷۶۸ پیش از میلاد (۲) تعیین کرده‌است.

امروزه دانشمندان بر آنند که زردشت بین "۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰" سال پیش از میلاد میزیسته‌است. (۳)

البته عده کثیری از مورخان زندگی زرتشت را سده ششم پیش از میلاد میدانند (۴)

پدر، مادر، فرزندان و همسران زرتشت

پدر زرتشت، پوروشسب و مادرش دوغدو از خانواده سپیتمه (۵) یا اسپتیمان می‌باشد (۶)

بر طبق تاریخ سنتی، زرتشت سه همسر برگزیده است؛ ولی در داستانها فقط نام زن سوم او به نام هووی (۷) مؤنث هوو به معنی دارنده گاو خوب از خانواده هوگوه (۸) آمده که دختر فرشوشره (۹) بود است (۱۰).

۱- . بندهش - فرنبغ دادگی - ترجمه مهرداد بهار - انتشارات توس

۲- . پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۱۷

۳- . راهنمای مستند تخت جمشید. بنیاد پژوهشی پارسه- پاسارگاد

۴- . شناخت اساطیر ایران، زیر نویس ص ۱۲

۵- . (spitama)

۶- . آیین اختیار (گفتاری پیرامون فرهنگ و فلسفه زرتشت) ص ۴

۷- . (HVAVI)

۸- . (Hvogra)

۹- . (Frasastra)

۱۰- . ثنویان در عهد باستان، ص ۱۶۰

نام دو همسر دیگر زرتشت معلوم نیست. به روایت سنتی یک پسر به نام ایست و استره (۱) و سه دختر به نامهای تریتی، فرین و پورچیستا از همسر اول زرتشت میباشند. اروتدئرو خورشیدچهر از فرزندان همسر دوم زرتشت هستند. و هوشیدرو هوشیدر ماه و سوشیانت سه پسر هستند که فرزندان هووی، همسر سوم زرتشت میباشند که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد (۲).

نامهای زرتشت

نام حقیقی زرتشت آنگونه که در گاتاها آمده زرتوشتره اسپیتامه است. (یسناها ۲۹ بند ۸) یونانیان زرتشت را زروآستر مینامند و بر این باورند که این نام از کلمه آستر یا استر (ایستار) به معنی ستاره مشتق شده و مفهوم آن ستاره شناس بوده است. زولستر شرق شناس آلمانی نام زرتشت را صاحب شتر زرین تفسیر میکند.

یوستی، محقق آلمانی این نام را مرکب از زر به معنی زرین و استر یا ستاره دانسته و آن را ستاره زرین بیان میکند. ماکس مولر دانشمند آلمانی الاصل استاد آکسفورد، صاحب شتر جسور تفسیر میکند. جکسون، دانشمند انگلیسی معنی این نام را دارنده شتر پیر یا خشمناک میدانند. بویس مستشرق انگلیسی، نام زرتشت را آنکه شتر میراند یا آنکه شتر را اداره میکند تعبیر کرده است (۳).

محققین زرتشتی نظیر آذرگشسب و پوروالا- چنین تعبیر میکنند که نام اصلی زرتشت اسپیتامه بوده و هنگامی که به پیغمبری مبعوث گردیده، لقب زرتشت به او اعطا شده است. این نام ترکیبی از اوش به معنی سوزاندن و درخشیدن، و زر به معنی زرین و طلایی است. گاو وحشی در بین هندوان اوشترا نامیده میشود زیرا دارای رنگ سوخته است از

۱- (Isatrastara).

۲- آذرگشسب، اردشیر، خرده اوستا، ص ۴۲

۳- زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۴۷

این توجیه نتیجه میگیرند که زرت او شتر یعنی کسی که چهره‌اش از نور خدا درخشان است و به عبارت دیگر هاله‌های از نور بر گرد چهره اوست. در تصاویری که از زرتشت ارائه میشود این نظر منعکس گردیده، و او را چون مقدسین مسیحی و امامزاده‌های ایرانی، با هاله‌های از نور نقاشی میکنند.

آذرگشسب (Azar Goshasb) مینویسد:

«اسفتمان پس از رسیدن به مقام پیمبری با کنیه زرتشت مفتخر گردیده بنابراین سخنی نامعقول است اگر بگوییم پیمبر پس از رسیدن به چنین مقام والای روحانیت، به لقب دارنده شتر پیر یا زردرنگ، مفتخر گردیده است او به غریبان انتقاد میکند که نادانسته زرتشت را با شتر و حیوان گردن دراز مربوط ساخته‌اند! و بالاخره نتیجه میگیرد که زرتشت دارای مفهوم کسی که چهره‌اش از نور خداوندی روشن است و هاله‌های از روشنایی گرد سرش میدرخشد میباشد.»

اسپیتامه، برخلاف برداشت برخی از محققین ایرانی، نام اصلی زرتشت نیست، بلکه نام خانواده زرتشت میباشد و آن را بسیار سفید و پاک معنی کرده‌اند. اسپنتمان به معنی مقدس و پاک است و چون جدّ زرتشت شخصی بسیار زاهد و پرهیزگار بود زرتشت خود را از خاندان اسپنتمان میخواند. (۱)

اگر زرتشت لقب او باشد، پس از بعثت چه کسی این کنیه را به او عطا کرده است؟ اگر بپذیریم که اهورامزدا به او کنیه نورانی داده است پس میبایستی در گاتاها قبل از اینکه به رسالت خوانده شود با نام اسپیتامه از او نام برد (۲).

زادگاه و موقعیت جغرافیایی و سکونت زرتشت

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری در کتاب فتوح البلدان در صفحه ۴۶۴ مینویسد:

«ارومیه شهری است کهن، که به زعم مجوسان؛ زرتشت بزرگ ایشان از آن شهر برخاسته است» (۳)

۱- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب ، ص ۱۶

۲- . زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۵۲

۳- . فتوح البلدان، ص ۴۶۴

منابع پهلوی نیز برآند که دین مزدیسنی به زرتشت در ایرانویچ (۱) ابلاغ و اعلام شد و ایرانویچ را همان منطقه آذربایجان میدانستند. بعدها عده‌ای از محققان نواحی خوارزم را ایرانویچ به شمار آورده‌اند (۲).

درباره وطن زرتشت نیز نظریات محققین یکسان نیست.

نیبرگ بر این باور است که موطن اصلی زرتشت خوارزم و گاتاه‌ها در شهر ری یا راگا نوشته شده است.

بارتولومه زادگاه زرتشت را شمال غربی ایران میداند که مکتب خود را در آذربایجان پایه‌گذاری کرده و آنگاه به اجبار به شرق ایران، منطقه شمال خراسان فرار نموده است. او سپس در منطقه حکومت ویشتاب استقرار یافته و دین زرتشت از این ناحیه به سرزمینهای دیگر نفوذ یافته است. بارتولومه با تکیه بر نامهایی که در اوستا به کار برده شده و انطباق آنها با موقعیت کنونی قطعی میداند که منطقه گسترش دین زرتشت در اطراف دریاچه هامون و شمال افغانستان گسترش یافته است.

پرفسور گلدنر، شرقشناس شهیر آلمانی، اظهار نظری شبیه بارتولومه دارد.

آلتهم، موطن زرتشت را در شمال شرقی ایران، سرزمین باکتریا حدس میزند. هنینگ، شرق شناس آلمانی زادگاه و محل اعلام پیام زرتشت را شمال شرقی ایران میداند. کریستنسن، دانشمند دانمارکی نیز شرق ایران را موطن زرتشت میداند (۳).

طبق تحقیقات جدید، سرزمین زرتشت و محل تأثیر او را باید در شمال افغانستان تعیین کرد. رودلف محقق آلمانی مینویسد که مطالعات و بررسیهای دقیق زبان شناسی، زادگاه زرتشت را در شمال شرقی ایران قطعی میسازد. ایلس دانشمند آلمانی نیز شمال شرقی ایران را زادگاه زرتشت میداند.

زولتسر، خاورشناس آلمانی در بررسی و مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که تا قرن اخیر نظریه‌های که در زمان ساسانیان از طرف نظریه‌پردازان زرتشتی بیان میشد و طبق آن، زرتشت از شمال غربی ایران و سرزمین مادها یا

۱- Aeryena Vaija .

۲- . ثنویان در عهد باستان، ص ۱۰۲

۳- . ثنویان در عهد باستان، ص ۵۵

آذربایجان ریشه گرفته بود مورد قبول قرار میگرفت. اخیراً ثابت شده است که این تصور فقط پایه سیاسی داشته و فقط یک ابداع بوده است (۱).

با توجه به منابع دینی زرتشتیان، اشوزرتشت در زمان پادشاهی لهراسب، در مکانی به نام شهر رغه (۲) یاری، که در کنار دریاچه چیچست واقع بوده به دنیا آمده است. که ایرانیان و اکثر دانشمندان باور دارند که دریاچه چیچست همان دریاچه ارومیه در استان آذربایجان غربی و شهر ارومیه امروزی میباشد. و نظریه‌های که امروزه بیشتر طرفدار دارد این است که دریاچه چیچست، دریاچه هامون یا آمودریا است، که آریاییها در آنجا زندگی میکردهند (۳). نویسندگان تاریخ عصر اوستا، گیگر، اشپیگل و بندیشمان مینویسند که

«که اغلب مورخان رومی زرتشت را به بلخ نسبت داده‌اند. این محققان نیز با بررسی خود به همان نتیجه میرسند که شمال شرق ایران زادگاه زرتشت بوده است.» (۴)

اوستا و بخشهای آن

کتاب زرتشتیان اوستا نام دارد که در گذر زمان، توسط موبدان زرتشتی به خصوص تا دوره اسلام به آن اضافاتی شده و با دخل و تصرف در آن، از صورت اولیه خود خارج شده است، ولی قسمتی که اثر مسلم زرتشت است

۱- زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۵۷.

۲- (ragha).

۳- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۱۵

۴- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۵۷.

«گاتها» (۱) میباشد که اکنون در میان کتاب یسنا جای دارد. گاتها دارای ۱۷ هات یا بخش یا فصل است که شامل ۵ بخش اهنود، اشنود، سپتند و هوشتر و هشتواشگات میباشد (۲).

اوستا پیش از اسلام به بیست و یک نسک یا کتاب تقسیم میشد، ولی پس از اسلام بسیاری از نسکهای آن گم شد (۳) و اوستای موجود به شرح زیر به پنج کتاب تقسیم گردید. (۴)

نخست: کتاب یسنا که به معنی نیایش است و سرودهای گاتها که قدیمیترین قسمت کتاب اوستا در این جزء قرار دارد. یسنا کهنترین و مهمترین بخش اوستاست و شامل هفتاد و دو فصل یا هائیتی یا هات میباشد که هر کدام از فصول برای خود سربخش و عنوانی دارند.

بنا به باور موبدان و تأیید کتاب اوستا و اوستاشناسان، از هات بیست و هشت تا سی و چهارم و چهل و سوم تا پنجاه و سوم به مناسبت نامی که دارد و زبان و فرهنگی که بر آن حاکم است، کتاب «گاتها» نامیده میشود که

۱- البته در بخش معجره، به طور مفصل در مورد گاتها صحبت می کنیم.

۲- تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۰۹

۳- و البته از بین رفت و آن هم نه برای این بود که مسلمانان این کتاب را از بین بردند، بلکه این موضوع دلایلی داشت که اجماًلاً از زبان جناب آقای کریستن سن بیان می کنیم. ایشان می فرماید: شاید گاهی شخص به فکر می افتد که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی در ازمنه اسلامی نابود شده است، می دانیم که مسلمانان زرتشتیان را اهل کتاب می شمارند بعد ایشان چند دلیل می آوردند. اول اینکه می گویند: بیشتر قسمتهای اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده، اما سختی زندگی که در آن تاریخ گریبانگیر زرتشتیان بود مجال نمی داد که نسل بعد نسل از این مجموعه بزرگ مقدس رونویسی کنند و از این جا پی می بریم که چرا نسک های حقوقی و نظائر آن در طاق نسیان مانده است؛ زیرا که در آن زمان، دولت زرتشتی وجود نداشت و نسک های حقوقی بی فایده و خالی از اهمیت بود اما چرا نسک هایی را که شامل علم مبدأ و معاد و تکوین و سایر علوم اساسی بود حفظ نکردند؟ ایشان می گویند قرائنی در دست داریم که از روی آن می توان گفت شریعت زرتشتی در قرن نخستین تسلط عرب تا حدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زرتشتیان خود مایل بوده اند که بعضی از افسانه ها و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که در فصول اوستا ثبت شده بود حذف کنند. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۱۰۱

۴- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، ص ۴۳ (در بخشهای بعدی سخن کامل می شود)

برداشت اشوزرتشت را از پیامهایی که اهورامزدا به او الهام نموده، به صورت شعر و با خطی بسیار کامل به نام خط دین دبیره نوشته شده است (۱).

اوستا، الفبای مخصوص و صدا دار دارد که آن را دین دبیره میخوانند به معنای خط دین است (۲).

البته اوستا به زبان فارسی نیز ترجمه شده است که مشهورترین ترجمه نوشته استاد ابراهیم پورداوود است (۳) همچنین موبد فیروز آذرگشسب، گاتها سرودهای زرتشت را در دو جلد به نگارش درآورده است. و آقای علی اکبر جعفری نیز ستوتیسن را که ترجمه اوستا است به نگارش درآورده‌اند. از دیگر ترجمهها میتوان از کتاب خرده اوستا، ترجمه و تفسیر موبد اردشیر آذرگشسب و گنجینه اوستا نوشته هاشم رضی را نام برد.

دوم: یشتها، کلمه یشت به معنی ستایش بسیار میباشد که تنها در مورد اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان (ستودنیها) به کار میرود، این بخش از اوستا هم به زبان شعر است، شعری که پر از استعاره، بزرگنمائی، ستایشهای بسیار غلوگونه و سایر ویژگی شعرهای حماسی است، این اشعار در توصیف عوامل طبیعت مانند، خورشید و ماه و آتش و آب و قوای ماورای طبیعت مانند ایزدان و امشاسپندان و حتی درباره اهورامزدا میباشد (۴).

سوم: ویسپرد (Visparad) که مرکب از دو جزء ویسپ به معنی همه و رد به معنای سر، و رهبر است که جمعاً به معنای همه سرورانی باش. این بخش از اوستا نقل قول و برداشتی است از یسنا و دارای بیست و سه کرده یا فصل است (۵).

۱- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۳۷

۲- تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۰۹

۳- درباره این مترجم مطالب بسیار مهمی بیان می شود.

۴- خرده اوستا، صص ۱۶۵-۱۶۷

۵- پاسخ به پرسشهای دینی، ص ۳۸

چهارم: وندیداد (Vi.Daeva.Data) یا وی دیوداد، به معنی قانون ضددیو مییاشد و آن بیست و دو فصل است (۱).

وندیداد قوانین شرعی زرتشتیان زمان اشکانیان را به گونه‌های بیان کرده است که برای زرتشتیان مقدس باشد تا در اجرای بندهای آن با تمام وجود بکوشند و فقه، شریعت، آداب طهارت، کيفرها و توصیه‌های بهداشتی و پزشکی را مطرح مینماید و با وجودی که از مطالب بسیار خردمندانه‌های برخوردار است که از دانش زمانه خویش بسیار جلوتر مییاشد، ولی بسیاری از بخشهای این کتاب با روح مکتب و دین اشوزرتشت سازگاری کامل ندارد (۲).

البته در بخشهای آینده در بحث احکام فقهی زردشتیان مطالبی از این بخش نقل میشود و در آنجا به خردمندانه بودن این بخش از کتاب میرسیم!!!

پنجم: خرده اوستا، به معنی اوستای کوچک است که مشتمل بر دعاهای روزانه مییاشد (۳).

خرده اوستا که در زمان شاهپور دوم پادشاه ساسانی (۴۰۰ میلادی) به وسیله موبد موبدان «آذرباد مهر آسپند» (۴) فراهم شده تا زرتشتیان بتوانند مراسم شادی و سوگ و آداب مذهبی و نمازها را بگونه یکنواخت به عمل آورند. بعدها به زبان «زند» و سپس با افزودن توضیحات در پاورقی «پازند» نیز مطالب زیادی به این کتاب افزوده شده و به صورت کتاب مناجات زرتشتیان مییاشد (۵).

۱- تاریخ ادیان و مذاهب، ص ۱۰۹

۲- پاسخ به پرسشهای دینی، ص ۳۸

۳- تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۰۹

۴- (Adorbad Marespandan)

۵- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، ص ۵۹

پس از گاتها که کتاب آسمانی زرتشتیان است و به زبانی بسیار کهن نوشته شده که زبان اوستائی گفته میشود تا خرده اوستا که خیلی از بندهای آن به زبان پارسی است مجموعاً اوستا گفته میشود؛ یعنی اوستا مجموعه کتاب و سنت و ادبیات و تاریخ و فرهنگ و باورها و مناجات و خلاصه مذهب و فرهنگ زرتشتیان را تشکیل میدهد. (۱)

فصل دوم: آیین زرتشت در منابع اسلامی

بخش اول: زرتشت در قرآن، حدیث و کلام بزرگان

تعدادی از آیات قرآن کریم بر این معنا دلالت میکنند که خداوند، پیامبران فراوانی را برانگیخته، که تنها داستان برخی از آنان در قرآن آمده است، در قرآن، نام بیست و پنج نفر از انبیاء صریحاً برده شده، ولی تصریح شده است که انبیای دیگری نیز بوده‌اند که اسمشان در قرآن نیامده و داستانشان بیان نشده است.

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (۲)

«ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو (نیز) وحی کردیم؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان (نیز) وحی نمودیم و به داوود زبور

۱- . پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۳۷-۳۸

۲- . سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳-۱۶۴

بخشیدیم و پیامبرانی (را فرستادیم) که در حقیقت ماجرای آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم؛ و پیامبرانی (را نیز برانگیختیم) که (سرگذشت) ایشان را بر تو بازگو نکردهایم و خدا با موسی آشکارا سخن گفت»

و در آیه دیگری آمده است:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» (۱)

«پیش از تو پیامبرانی فرستاده ایم. داستان بعضی را برایت گفته ایم و داستانی بعضی را نگفته ایم. و هیچ پیامبری را نرسد که آیه ای بیاورد مگر به فرمان خدا. و چون فرمان خدا در رسد به حق داوری گردد و آنان که بر باطل بوده اند- آنجا- زیان خواهند دید»

از این آیه استفاده میشود که نام گروهی از پیامبران که نیامده، عدد آنها بیش از آنهایی است که در قرآن ذکر شده است.

در بعضی از آیات، به برخی از اسامی پیامبران مانند عیسی، موسی، داوود علیهم السلام و به نام کتابهایشان مانند تورات و انجیل و زبور تصریح شده است. مانند آیات زیر که بیانگر این مطلب است.

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (۲)

«و خداوند به عیسی تعلیم کتاب و حکمت کند و تورات و انجیل آموزد.»

«ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ...» (۳)

«و از پی نوح و ابراهیم با رسولان دیگر و سپس عیسی بن مریم را فرستادیم و به او کتاب انجیل را عطا کردیم...»

۱- .سوره غافر (۴۰) آیه ۷۸

۲- .سوره آل عمران (۳) آیه ۴۸

۳- .سوره حدید (۵۷) آیه ۲۷

«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا... وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (۱)

«ما به تو وحی کردیم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او نیز وحی کردیم... و به داوود زبور را عطا کردیم.»

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ...»

(۲)

«آنها که گفتند خدا بر هیچ کس از بشر کتابی نفرستاده خدا را نشناختند ای پیغمبر به آنها پاسخ داده که کتاب توراتی را که موسی آورد و در آن نور علم و هدایت خلق بود که بر او فرستاد...»

«وَإِذِ اتَّيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۳)

و به موسی کتاب و فرقان عطا کردیم باشد که به راه حق هدایت یابید.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً...» (۴)

«ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی (دلها) است فرستادیم تا پیغمبرانی که تسلیم امر خدا هستند بدان کتاب بر یهودان حکمکنند و نیز خداشناسان و عالمانی که مأمور نگهبانی احکام کتاب خدا هستند و بر صدق آن گواهی دادند (تبلیغ کنند) ...»

در قرآن مجید نام مجوس یکبار به کار گرفته شده و آن در سوره حج در آیه علی

۱- . سوره نساء (۴) آیه ۱۶۳

۲- . سوره انعام (۶) آیه ۹۱

۳- . سوره بقره (۲) آیه ۵۳

۴- . سوره مائده (۵) آیه ۴۴

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ كُلُّ شَيْءٍ
عٍ شَهِيدٌ» (۱)

میباشد.

«همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند،
بیترید خداوند روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد همانا خدا بر هر چیزی گواه است»

در کتاب قاموس قرآن آمده که مراد از واژه مجوس، ایرانیان قدیم است «وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» که در مقابل چهار مذهب آمده
نشان میدهد که مذهب مجوس در اصل مشرک نبوده و در ردیف ادیان توحیدی واقع شده است (۲).

در کتاب تفسیر المیزان، علامه طباطبایی رحمه الله علیه ذیل آیه شریفه هفدهم از سوره حج بیان فرمودند:

«منظور از "مجوس" قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، کتاب مقدسشان "اوستا" نام دارد. چیزی که هست تاریخ
حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود
را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی
مجدداً به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است،
مجوسیان معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، و دیگری مبدأ شر. اولی نامش "یزدان" و
دومی "اهریمن" و یا اولی "نور"، و دومی "ظلمت" است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته، بدون اینکه مانند
بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند. و نیز مسلم است که عناصر بسیطه- و مخصوصاً
آتش را- مقدس می دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها

۱- . سوره حج (۲۲) آیه ۱۷

۲- . قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۳۹

آتشکده هایی داشتند که وجود همه عالم را مستند به "اهورامزدا" دانسته، او را ایجاد کننده همه می دانستند.» (۱)

علامه طباطبایی رحمه الله علیه با وجود اینکه در کتب مختلف خود، مجوس را اهل کتاب میدانند، به طوری که بیان میفرمایند که اسلام، آنان را صاحب دین و کتاب آسمانی می داند و اسلام اجازه داده که آنها می توانند با دادن «جزیه»- به جای مالیات شرعی که مسلمانان می پردازند- به پناه اسلام در بیایند. (۲)

اما ایشان در جای دیگر احتیاط میکنند و میفرماید:

«قبل از بررسی کتبی که اهل کتاب آن را کتب آسمانی خود می دانند، لازم است چند کلمه ای درباره خود اهل کتاب بحث شود تا ببینیم این کلمه شامل تنها یهود و نصارا می شود و یا شامل مجوس نیز می گردد و چون مساله عقلی نیست قهراً تنها راه اثبات و نفی آن دلیل نقلی، یعنی قرآن و روایت است و روایات (۳) هر چند مجوس را اهل کتاب خوانده، که لازمه اش آن است که این ملت نیز برای خود کتابی داشته باشد و یا منسوب به یکی از کتابهایی از قبیل کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود باشد که قرآن آنها را کتاب آسمانی خوانده و لیکن قرآن هیچ متعرض وضع مجوس نشده و کتابی برای آنان نام نبرده و کتاب "اوستا" که فعلاً در دست مجوسیان است نامش در قرآن نیامده، کتاب دیگری هم که نامش در قرآن آمده باشد در دست ندارند. و کلمه "اهل کتاب" هر جا در قرآن ذکر شده، مراد از آن یهود و نصارا است که خود قرآن برای آنان کتابی نام برده که خدای تعالی برای ایشان نازل کرده است. (۴)

۱- ترجمه المیزان (موسوی همدانی)، ج ۱۴، ص ۵۰۶

۲- تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن، ج ۵، ص: ۱۱۲، تعالیم اسلام، ص ۳۵۳ و قرآن در اسلام (طبع قدیم)، ص ۲۵، شیعه در اسلام ص ۲۷۶

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۴۹، ص ۹۶

۴- ترجمه تفسیر المیزان (موسوی همدانی) ج ۳، ص: ۴۸۲

در تفسیر نمونه آمده است:

«واژه "مجوس" فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند.

تردید نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود، و یا لاقبل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم!

این تفاوت و اختلاف عجیب؛ یعنی پنج قرن! نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام "اوستا" داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است، و بعداً در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده است.

بعضی واژه مجوس را از ماده "مغ" که به پیشوایان و روحانیان این مذهب می گفتند مشتق می دانند و "موبد" که اکنون به روحانیان آنها گفته می شود در اصل از ریشه "مغود" بوده است.

در روایات اسلامی، آنها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند (که بعداً از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند) (۱).

و نیز در کتاب تفسیر احسنالحدیث، آقای سید علی اکبرقرشی، در بیان آیهی هفده سورهی حج بیان شده است:

«مجوس: گفتیم که لفظ مجوس فقط یکبار در قرآن مجید آمده است و مراد از آن ایرانیان قدیم میباشند و نیز گفتیم: با «والذین اشرکوا» نشان میدهد که صائین و مجوس اهل توحید بودهاند. ناگفته نماند از کتابهای ایرانیان قدیم نمیشود اثبات کرد که آنها اهل توحید بودهاند، ولی از این که اسلام از مجوس جزیه گرفته ثابت میکند که دین مجوس در اول دین یکتاپرستی بوده و مسئله اهریمن و آتش پرستی و مغپرستی بعداً بدان راه یافته است؛ این مطلب نیز روشن است که در اسلام جزیه را فقط از ادیان توحیدی میگیرند. در وسائل الشیعه، کتاب جهاد، باب ۴۹، در این که جزیه فقط از اهل کتاب گرفته میشود و آنها

یهودی، نصاری و مجوس هستند، نُه روایت نقل شده است؛ از جمله از حضرت سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود: با مجوس به طریق اهل کتاب رفتار کنید.... همچنین آیت الله شهید مطهری در کتاب عدل الهی مینویسد: «... ولی ما برحسب اعتقاد اسلامی که درباره‌ی مجوس داریم میتوانیم چنین استنباط کنیم که دین زرتشت در اصل یک شریعت توحیدی بوده است، زیرا برحسب عقیده‌ی اکثر علماء، زرتشتیان اهل کتاب محسوب میگردند. (۱)

فاضل مقداد که از علماء بزرگ شیعه بوده‌اند فرمودند:

«اهل کتاب واقعی، یهود و نصاری هستند. اما مجوس و آتشپرستان شبهه کتاب دارند و گفته شده است که این افراد اهل کتاب نیستند، چون خداوند متعال میفرماید:

إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا [انعام/۱۵۶]

یعنی کتاب به دو گروه پیش از ما (مسیحیان و یهودیان) نازل گردیده است و کلمه «انما» بیانگر «حصر» میباشد... و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند با آنان رفتار اهل کتاب را داشته باشید». (۲) خلاصه کلام اینکه در مجموع، چه مجوسیان از اهل کتاب باشند، چه نباشند، «اجماع فقها» بر این است که با مجوسیان مانند اهل کتاب رفتار میشود. (۳)

در باب مجوس و زرتشت یک سری روایات در متون اسلامی وجود دارد که در این قسمت از بحث، به برخی از آنها اشاره میکنیم.

مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه در کتاب شریف امام شناسی روایتی را در باب زرتشت میآورد که حاوی نکات مهمی در زمینه مورد بحث میباشد.

ایشان میفرمایند:

۱- تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، ص ۳۰

۲- کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۲۷۹.

«پس از این جریان امیر المؤمنین علیه السلام گفت: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي «بپرسید از من قبل از آنکه مرا از دست بدهید». اَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه از مجوس (زرتشتیان) جزیه و خراج گرفته می شود در حالی که برای ایشان کتاب آسمانی فرود نیامده است و به سوی آنها پیغمبری مبعوث نشده است؟

امیر المؤمنین علیه السلام گفت: آری اشعث، خداوند بر آنان کتابی نازل نموده است و به سوی آنها پیغمبری را مبعوث کرده است. و این جریان در میان آنها بود تا وقتی که یکی از پادشاهان آنها شبی شراب خورده و مست شد و دختر خود را به رختخوابش طلبید و عمل زشت با او انجام داد. چون صبح شد، مطلب به گوش قومش رسید. و همگی در خانه او جمع شدند و گفتند: ای پادشاه، دین ما را برای ما چرکین نمودی و فاسد و تباه ساختی، اینک بیرون شو تا ما تو را تطهیر کنیم و با اقامه حد بر تو حکم خدا را اجراء نمائیم.

پادشاه به آنان گفت: همگی جمع شوید و سخن مرا گوش دهید اگر در گفتارم حجت و برهانی داشتم که مرا تبرئه کند که هیچ، و گرنه هر کاری می خواهید بکنید، مختارید.

مردم اجتماع نمودند و آن پادشاه به آنها گفت: هیچ می دانید که خداوند مخلوقی را گرامی تر از پدر ما: آدم و مادر ما: حواء نیافریده است؟ گفتند: آری راست می گوئی ای پادشاه گفت: آیا آدم دختران خود را با پسرانش و پسران خود را با دخترانش ترویج نکرد؟ گفتند: راست می گوئی، ای پادشاه، دین همین است که تو می گوئی (و نکاح محارم و دختر و مادر و خواهر) اشکالی ندارد. مردم با پادشاه بر جواز نکاح محارم پیمان بستند (و از آن به بعد با محارم خود نکاح کردند) (۱)

۱- . آیه اول از سوره ۴، نساء: این آیه است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْآرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا «ای مردم، تقوای خداوند را پیشه گیرید، آن که شما را از نفس واحدی بیافرید و از آن نفس جفت او را بیافرید و از این نفس و جفت او مردان و زنان بسیاری را منتشر کرد، و تقوای خدای را پیشه سازید. آن خدایی که شما در گفتارتان با یکدیگر او را به عظمت یاد می کنید و سوگند بر او می خورید و نیز در مورد ارحام خود پرهیز داشته باشید، حَقًّا خداوند برای شما رقیب و ناظر است». این آیه صراحت دارد که نسل بنی آدم فقط منتهی به دو نفر می شود و بس: آدم و حوا. و لازمه اش این است که پسران آنها با دخترانشان ترویج کرده باشند و این هم مستلزم محذوری نیست، زیرا قبیح نکاح محارم از مستقلات عقلیه نیست بلکه از امور اعتباری است که در آن زمان حلال و بعداً حرام شده است. و در این باره روایاتی وارد است از جمله در «احتجاج» از حضرت سجاد علیه السلام در حدیثی که از آنحضرت با مرد قرشی وارد است که در آن ترویج هابیل را با بلوزا خواهری که با قابیل در یک شکم بوده و دو قلو متولد شده اند، و ترویج قابیل را با اقلیما خواهری که با هابیل در یک شکم بوده و دو قلو متولد شده اند، شرح داده اند. در اینجا مرد قرشی می پرسد: آیا از نکاح آن دو با بلوزا و اقلیما، خواهرانشان، بچه ای هم به دنیا آمد؟ حضرت گفتند: آری. مرد قرشی گفت: این کاری است که مجوسی ها امروز انجام می دهند؟ حضرت گفتند: مجوسی ها بعد از تحریم از جانب خداوند انجام داده اند. و سپس حضرت گفتند: این کار را انکار مکن، این از شریعت های خداوند

است. مگر خدا آدم را خلق نکرد و از او زوجه اش را نیافرید و سپس آن زوجه را بر او حلال نمود؟ یکی از شرایع آن زمان حلیت بوده است و پس از آن خداوند تحریم را نازل کرده است. این حدیث با ظاهر قرآن موافقت دارد و با اعتبار و اجماع هم موافق است، زیرا اگر یک دسته روایات دیگر را مقدم بدانیم، روایاتی که معارض با اینهاست و دلالت دارند بر اینکه خداوند برای هاییل حوریه ای از بهشت نازل فرمود و برای قابیل زنی را از جن تزویج کرد، لازمه اش این است که بنی آدم از اولاد آدم نباشند. بلکه از اولاد آدم و ملائکه و جن باشند و نسب انسان به این سه گروه منتهی می شود و آدمزاده اند نه جن زاده و حوریه زاده. از این گذشته، این روایات ضعیف السیّد است، و علاوه همان طور که دیدیم مخالف ظاهر کتاب است. فلهمذا روی قاعده عرضه به کتاب الله، مطروح و مردود است. این اجمال مطلبی بود که در اینجا ذکر شد و تفصیل آن در تفسیر حضرت استاد علامه روحی فداه: «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۴، ص ۱۴۳ تا ص ۱۶۰ آمده است. و اما آنچه امیر المؤمنین علیه السلام در روایت مورد بحث ما در جواب اشعث بن قیس گفته اند دلالت دارد بر آنکه آن پادشاه مغالطه نمود و حکم عقلی را با حکم اعتباری شرعی خلط کرد و بر اساس نکاح دختران و پسران آدم، حکم حرمت نکاح دختر را که در شریعت او وارد شده بود نادیده گرفت و نسخ کرد و مردم را اغفال کرد و نکاح محارم را رائج ساخت. بنابراین مجوسیان در اصل شریعت، نکاح محارم نداشتند و شریعت ایشان از طرف خدا بود، فلهمذا مانند یهود و نصاری باید جزیه و خراج بدهند. عمر مجوسیان را اهل کتاب نمی دانست و با آنها معامله مشرکین می کرد، ولی امیر المؤمنین علیه السلام برای آنها کتاب قائل بودند و حکم مشرک بر آنها جاری نمی کردند. و این امر برای اشعث بن قیس که از منافقین و دشمنان حضرت بود گران بوده فلهمذا به اعتراض پرداخت. (تعلیق علامه طهرانی رضوان الله علیه)

و بر این اساس خداوند، نور علم را از سینه‌هایشان محو کرد و کتابش را از میانشان برداشت. بنابراین، زردتشتیان و مجوس کفّاری می‌باشند که داخل آتش می‌شوند بدون حساب، و منافقین حالشان از آنها بدتر است.

أشعث گفت: سوگند به خداوند که من همانند این پاسخ را نشنیده بودم، و سوگند به خداوند که نظیر این امتحان و تعجیز را از علی نخواهم نمود. (۱)

۲: در کتاب اسباب النزول ذیل آیه ۱۰۵ از سوره مائده، این روایت آمده است:

«کلبی از ابو صالح و ابن عباس گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نامه ای به اهل هجر که منذر بن ساوی بر آنان حکومت می‌کرد، نوشت و آنان را به اسلام فرا خوانده و تذکر داده بودند که اگر اسلام قبول نکنید باید جزیه بدهید، هنگامی که منذر نامه را برای حاضران که عرب و یهود و نصاری و صائبین و مجوس بودند قرائت کرد، آنان قبول کردند که جزیه بدهند، چون از قبول اسلام کراهت داشتند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً نامه ای نوشتند که مضمون آن چنین بود، که از اهل کتاب و مجوس جزیه قبول می‌شود. وقتی که نامه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای آنان خواندند، اعراب به اسلام گرویدند و اهل کتاب و مجوس جزیه دادند و منافقان عرب گفتند: از محمد صلی الله علیه و آله و سلم عجیب است که می گوید:

خداوند مرا فرستاده است که با همه مردم کارزار کنم تا اینکه اسلام بیاورند، ولی اینک اظهار می دارد: از اهل کتاب جزیه می گیرد، ما نمیدانیم چرا جزیه از مشرکان عرب قبول نمی کند و از اهل هجر (صاحبان کتاب) می پذیرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد:

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»

یعنی کسی که از اهل کتاب گمراه باشد» (۱)

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجوس را از اهل کتاب جدا کرده است و شاید منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که مجوس را الحاق به اهل کتاب کنند و به افراد گوشزد فرمایند که همانند اهل کتاب با آنها رفتار شود.

۳: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ اسْمُهُ دَامَاسِبٌ، فَفَتَّلُوهُ وَ تَابَ، يُقَالُ لَهُ جَامَاسْتِ، كَانَ يَقَعُ فِي اثْنِي عَشَرَ الْفِ جِلْدِ ثَوْرٍ فَاحْرَقُوهُ (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد مجوس میفرماید:

با آنها معامله اهل کتاب نمایید. اینان پیامبری به نام داماسب داشتند که او را کشتند و دارای کتابی موسوم به جاماست که در دوازده هزار پوست گاو قرار می گرفت و آن را سوزانیدند.

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعبیرشان این است که سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ؛ یعنی با آنها معامله اهل کتاب بکنید. اگر حضرت آنها را از اهل کتاب میدانستند باید میفرمودند هُم اهل الکتاب بلکه فرموده سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ یعنی رفتاری همانند کسی که اهل کتاب هستند با آنها بکنید.

۵: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

۱- . اسباب النزول، ج ۱، ص ۲۴۹، أسباب نزول القرآن علی بن احمد، واحدی (الواحدی)، ص: ۲۱۵

۲- . من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۴

أَنَّ الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ فَقَتَلُوهُ وَكِتَابَ أُحْرُقُوهُ. (۱)

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند. »

۶: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد قوم مجوس فرمود:

سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، يَعْنِي الْمَجُوسَ. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود. »

در این روایت نیز بیان حضرت این است که با آنها معامله اهل کتاب کنید.

۷: یونس بن عبد الرحمن، از یحیی بن محمد، روایت کرده است، که گفت:

از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عز و جل که فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ

سؤال کردم، امام فرمود:

آن دو شاهدی که از شما هستند دو مسلمانند، و آن دو که از غیر شمایند از اهل کتابند. پس اگر شاهدی از اهل کتاب نیافتید

از مجوس بجوئید، زیرا در مجوس نیز همان سنت جزیه که در اهل کتاب جاریست جریان دارد. (۳)

۱- . وسائل الشیعه ج ۱۱- ابواب جهاد العدو، باب ۴۹، ص ۹۶.

۲- . وسائل الشیعه، ج ۱۱- ابواب جهاد العدو باب ۴۹ ص ۹۶.

۳- . من لا یحضره الفقیه، ج ۶، ص: ۳۱ قَالَ اللَّذَانِ مِنْكُمْ مُسْلِمَانِ- وَ اللَّذَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ- فَإِنْ لَمْ يَجِدْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَمِنَ الْمَجُوسِ- لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ- وَ ذَلِكَ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ بِأَرْضِ غُزْبِهِ فَلَمْ يَجِدْ مُسْلِمِينَ يُشْهَدُهُمَا فَرَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.

از این روایت این مطلب به دست می‌آیند که امام علیه السلام قوم مجوس را در مرحله اول اهل کتاب نمی‌دانند و آنها را ملحق به اهل کتاب میدانند و با آنان معامله اهل کتاب بودن را میکنند، نه اینکه خود آنها اهل کتاب باشند.

۸: ابو بصیر گوید:

امام صادق علیه السلام فرمود: دیه یهودی و نصرانی هر کدام چهار هزار درهم است و دیه مجوسی هشتصد درهم، و نیز فرمود: همانا قوم مجوس دارای کتابی هستند که آن را «جاماسف» گویند. (۱)

از این روایت نیز چنین بر می‌آید که دیه اهل کتاب، با قوم مجوس فرق میکنند. زیرا با قوم مجوس معامله اهل کتاب بودن میشود، نه اینکه آنها درابتداء اهل کتاب باشند.

۹: از امام صادق علیه السلام درباره مجوس سؤال شد که آیا پیامبری داشتند یا نه؟ امام فرمود:

آیا به تو نرسیده نامهای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردم مکه نوشتند و آنان را به اسلام دعوت کرده بود و اگر اسلام نپذیرفتند، آماده جنگ شوند و مردم مکه در پاسخ نوشتند از ما هم جزیه بگیرید و ما را به حال خود بگذارید تا همچنان بتها را پرستش کنیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ نوشتند من غیر از اهل کتاب از کس دیگری جزیه نمیگیرم. در جواب دوباره نوشتند آیا تو گمان میکنی جزیه را فقط از اهل کتاب دریافت میداری، در صورتی که از مجوسیان «هجر» نیز جزیه گرفتهای؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: مجوسیان پیغمبری داشتند که او را کشتند و کتابی نیز داشتند که آن را سوزاندند پیغمبر آنان کتاب خود را بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته بود (۲)

۱- . وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه - ۱۴ - بَابُ أَنْ مَنِ اعْتَادَ قَتْلَ أَهْلِ الذَّمِّ فَعَلَيْهِ دِيَةُ الْمُسْلِمِ أَوْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ حَسَبًا يَرَاهُ الْإِمَامُ - ج ۲۹، صفحه ۲۲۲ وَ يَأْتِيَنَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: دِيَةُ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَ دِيَةُ الْمُجُوسِيِّ ثَمَانِمِائَةٌ دِرْهَمٍ وَقَالَ أَيْضًا إِنَّ لِلْمَجُوسِ كِتَابًا يُقَالُ لَهُ جَامَاسُ.

۲- . بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۴۶۳ ح ۲۸. «محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن احمد بن محمد، عن ابى يحيى الواسطى عن بعض اصحابنا قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن المجوس اكان لهم نبي؟ فقال نعم اما بلغك كتاب رسول الله الى اهل مکه اسلموا و الا نابدتكم بحرب فكتبوا الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان خذ منا الجزية و دعنا على عباده الاوثان، فكتب اليهم النبي صلى الله عليه و آله و سلم اني لست آخذ الجزية الا من اهل الكتاب، فكتبوا اليه يريدون بذلك تكذيبه: زعمت انك لاتأخذ الجزية الا من اهل الكتاب ثم اخذت الجزية من مجوس هجر، فكتب اليهم رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) ان المجوس كان لهم نبي فقتلوه و كتاب احرقوه اتاهم نبيهم بكتابهم في اثني عشر الف جلد ثور.

۱۰: أخرج ابن أبي شيبة عن الزهري قال:

أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الجزية من مجوس أهل هجر- و من يهود اليمن و نصاراهم من كل حالمة دينار. (۱)

«و نیز از ابن ابی شیبیه از زهری آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مجوسیان هجر و یهودیان و نصاری یمن جزیه گرفت، و جزیه آنان از هر بالغی یک دینار بود»

۱۱: مالک و شافعی و ابو عبید در کتاب اموال و ابن ابی شیبیه از جعفر از پدرش روایت کرده اند که گفت:

عمر با مردم در باره جزیه گرفتن از مجوس مشورت کرد، عبد الرحمن بن عوف گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: با مجوسیان معامله اهل کتاب کنید. (۲)

۱۲: در باب نکاح مرحوم نجفی در کتاب جواهر الکلام روایاتی را در باب نکاح با مجوسیان نقل میکنند و نتایجی از آنها میگیرند به شرح ذیل:

فی صحیح ابن مسلم «سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجل المسلم أيتزوج المجوسيه؟ قال: لا، و لكن إن كانت له أمه مجوسيه فلا بأس أن يطأها و يعزل عنها، و لا يطلب ولدها»

از ابو جعفر باقر علیه السلام پرسیدم:

آیا یک نفر مسلمان میتواند با زن مجوسی ازدواج کند؟ ابو جعفر گفت: نه. اما اگر کنیزی خریده باشد که بر دین مجوس باشد، مانعی ندارد که با او همبستر شود و خود را کنار بکشد تا صاحب فرزند نشود.

این روایت از حیث سندی صحیح است. (۳)

۱- تفسیر الدر المنثور، ج ۳ ص ۲۲۸

۲- تفسیر الدر المنثور، ج ۳ ص ۲۲۹ و فیه، أخرج مالک و الشافعی و أبو عبید فی کتاب الأموال و ابن أبی شیبیه عن جعفر عن أبیه أن عمر بن الخطاب استشار الناس فی المجوس فی الجزیه فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله ص يقول: سنوا بهم سنه أهل الكتاب.

۳- ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار، ج ۱۳، ص ۴۱۸

ایشان بعد از این حدیث، احادیث دیگری را که متعه با مجوسیان را بدون ایراد گرفته‌اند می‌آورد و بعد برای آنها جوابی بیان میکنند.

و خبر منصور الصیقل عن أبي عبد الله عليه السلام «لا بأس بالرجل أن يتمتع بالمجوسيه» (۱)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اشکالی در نکاح موقت با مجوسیان نیست.

و نحوه خبر محمد بن سنان و حماد بن عیسی عن الرضا و أبي عبد الله عليهما السلام ،

و مانند این حدیث، از محمد بن سنان و حماد بن عیسی از امام رضا و امام صادق علیهما السلام نقل داده شده است.

بعد ایشان می‌فرماید:

بأن مقتضى الآيه و الصحيح الأول عدم جواز النكاح مطلقاً غبطه و متعه، و الأخبار الثلاثة ضعيفه لا جابر لها، ضروره عدم تحقق شهره بذلك، بل لعل الشهرة على الخلاف

مقتضای آیه (۲) و روایت صحیح اول، عدم جواز نکاح- با مجوس- مطلقاً است نه دائم و نه موقت و احادیث که به سه سند درباره جواز نکاح با مجوسیان بیان شد از حیث سند ضعیف و (مجهول) هستند و جابری برای بر طرف کردن ضعف این روایات نیست و نیز شهرت فتوایی هم در اینجا وجود ندارد تا ضعف سند را جبران بکند، بلکه شاید شهرت بر خلاف آن وجود دارد. (۳)

۱- تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ج ۷، ص ۲۵۶ این روایت دو سند دارد سند شماره ۱: و عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أبي عبد الله البرقي عن ابن سنان عن منصور الصيقل عن أبي عبد الله عليه السلام سند شماره ۲: و عن أحمد بن محمد بن عیسی عن البرقي عن فضيل بن عبد ربه عن حماد بن عیسی عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام . سند اول ضعیف یا مجهول است و سند دوم مرسل است، ضعیف أو مجهول بالسند الأول، و مرسل بالسند الثاني. ملاذ الاخبار ج ۱۲ ص ۴۳

۲- سوره بقره آیه ۲۲۱

۳- این نکته را از حدیث می‌توان استنباط کرد که حضرت بعد از منع ازدواج با زن مجوسیه بلافاصله مورد جواز که به عنوان امه و کنیز وطی با آنها را آزاد دانسته بیان می‌فرمایند که خود مشعر به این است که مراد حضرت از کلمه لا، اطلاق دارد و شامل ازدواج دائم و موقت می‌شود و گرنه حضرت بلافاصله مورد جواز را برای دفع دخل مقدر (شبهه نکاح موقت با مجوسیه) مطرح نمی‌کردند و یا همانطور که امه و کنیز گرفتن آنها را فرمودند ازدواج موقت را نیز مطرح می‌کردند با توجه به اینکه ازدواج موقت مهمتر است برای عموم جامع از حیث گسترش تا کنیز گرفتن.

بعد ایشان، برای تأیید مطلب خود حدیثی را نقل میفرمایند:

فی المقنعه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال:

«المجوس إنما ألحقوا باليهود و النصارى فى الجزية و الديات لأنه قد كان لهم فيما مضى كتاب».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که مجوس در جزیه و دیات به یهود و نصاری الحاق میشود به خاطر اینکه در گذشته برای آنها کتابی بوده است. (۱)

شاید منظور ایشان از آوردن این روایت این است که اولاً قوم مجوس فی حد ذاته اهل کتاب نیستند و ثانیاً حمل احکام فقهی بر قوم مجوس، احتیاج به نص دارد و تنها در مواردی که روایتی است میتوان آنها را الحاق بر اهل کتاب کرد.

۱۳: مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْمَجُوسُ إِنَّمَا أُلْحِقُوا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فِي الْجَزِيَةِ وَ الدِّيَاتِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ لَهُمْ فِيمَا مَضَى كِتَابٌ. (۲)

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که مجوس در جزیه و دیات به یهود و نصاری الحاق میشوند به خاطر اینکه در گذشته برای آنها کتابی بوده است.

از این حدیث چند نکته به دست میآید:

۱: الحاق مجوس به اهل کتاب ۲: علت این الحاق این بوده است که در گذشته کتابی داشتهاند ۳: در زمان حاضر کتابی که برای ایشان بوده باشد وجود ندارد (مضی کتاب) بنابراین روایاتی که در آن به طور مطلق برای مجوس کتابی در نظر گرفته شده است باید به این عبارت (مضی کتاب) مقید شوند، یعنی درست است که برای آنها کتابی بوده، ولی الان دیگر کتاب و شریعتی برای آنها باقی نمانده است که به این وسیله در ردیف اهل کتاب واقع شوند، ولی در نگاه حضرات معصومین، به اعتبار گذشته آنها، به نوعی با آنها معامله کردن اهل کتاب بودن میشود.

۱- . جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۰ ص ۴۴، ۴۲

۲- . وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۸ ۴۹- بَابُ أَنَّ الْجَزِيَةَ لَا تُؤْخَذُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ هُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسُ خَاصَّةً

۱۴: قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الْمَجُوسُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا أَنَّهُ أَنْدَرَسَ أُمْرُهُمْ وَ ذَكَرَ قِصَّتَهُمْ فَقَالَ يُؤْخَذُ الْجَزِيَّةُ مِنْهُمْ (۱)

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: مجوس اهل کتاب بودند مگر اینکه به مرور زمان دیگر از بین رفت و کهنه شد بعد حضرت قصه آنها را تعریف کردند و فرمودند از آنها جزیه بگیرید.»

میتوان گفت این حدیث بیانگر این مطلب است در ابتدا قوم مجوس اهل کتاب بودند، ولی به مرور دیگر از آن کتاب و تعالیم آن چیز خاصی باقی نماند، و امور آنها دستخوش نابودی و اندراس واقع شد. برای همین آنها جاری مجرای اهل کتاب واقع شده‌اند و اگر هم اطلاق اهل کتاب بودن به آنها میشود به اعتبار گذشته است نه حال.

۱۵: فِي فِقْهِ الرِّضَا، عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ تَزَوَّجَتْ يَهُودِيَّةٌ أَوْ نَصْرَانِيَّةٌ فَأَمْنَعَهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ أَكْلِ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ وَ اعْلَمَ أَنَّ عَلَيْكَ فِي دِينِكَ فِي تَزْوِيجِكَ إِيَّاهَا غَضَاضَةً وَ لَا يَجُوزُ تَزْوِيجُ الْمَجُوسِيَّةِ (۲)

حضرت رضا علیه السلام میفرماید: اگر قصد کردی با زن یهودی و نصرانی ازدواج کنی آنها را از شرب خمر و خوردن گوشت خوک منع کن. بدان که در دین تو به واسطه ازدواج با آنها یک نوع نقصانی ایجاد میشود و جایز نیست ازدواج با زن مجوسیه.

با توجه به روایات کثیر می دانیم که منظور حضرت از جواز نکاح با نصرانی و یهود نکاح موقت است نه دائم، بنابراین بعد که میفرمایند که جایز نیست با زن موجسی ازدواج کنی مراد ایشان ازدواج، ازدواج موقت است.

نتیجه اینکه به گفته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرچه برای قوم مجوس کتابی بوده ولی دیگر آیین و کتاب آنها از بین رفته و دستخوش زوال واقع شده است، خصوصاً که حتی کتابی که به عنوان اوستا در زمان ساسانیان و اوایل اسلام بوده - که خود بعد از سالها نبود کتاب از سینهها جمع شده است - الان یک قسمت کوچکی بیش از آن باقی نمانده است (در رابطه با اوستا مفصل بحث بیان میشود) بنابراین در روایات معتبره تنها در بخشی از احکام، مجوسیان حمل بر اهل کتاب بودن میشوند.

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۱ -بَابُ أَنَّ الْجَزِيَّةَ لَا تُؤْخَذُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ هُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسُ

۲- . مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۴۳۵ بَابُ جَوَازِ تَزْوِيجِ الْكِتَابِيَّةِ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَ يَمْنَعُهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ

بنابراین با توجه به اختلافاتی که در میان است، اگر هم به مجوس در زمان اهل بیت علیهم السلام عنوان اهل کتاب داده میشود، از باب حمل آنها بر اهل کتاب است، نه مانند مسیحیت و یهودیت که حقیقتاً با آنها معامله اهل کتاب بودن میشود. زیرا از دین و کتاب و آیین ایشان چیزی باقی نمانده است که عنوان اهل کتاب به نحو حقیقت بر آنها صادق باشد.

بخش دوم: تطبیق آیین زردشت با مجوس

در بخش قبلی بحث بر این بود، که آیا مجوسیان اهل کتاب هستند یا خیر! حال در این بخش میخواهیم ببینیم که آیا زرتشتیان همان مجوسیان هستند یا...!

چیزی که هست بسیاری از روی عدم دقت، «زردشت» را پیغمبر «قوم مجوس» دانسته اند و برای پیغمبر بودن زردشت از نظر اسلام، آیات و روایاتی که نمونه هایی از آنها در بخش قبلی ذکر شد، به عنوان دلیل و مدرک میآوردند.

عدهای از نویسندگها و مورخین کوشیدهاند که آیین زرتشت را با مجوس تطبیق بدهند. مسعودی صاحب مروج الذهب و دینوری صاحب اخبار الطوال و از نویسندگهای غربی رابینس، مؤلف تاریخ باستان و جان بیناس مؤلف تاریخ جامع ادیان، میباشند (۱) در صورتی که اگر کمی دقت کنیم خواهیم دید که مجوس غیر از زرتشت است. البته ناگفته پیدا است در تطبیق زرتشت با مجوس، موبدان بیش از همه کوشش داشتند تا بدین وسیله آیین زرتشت، از نظر اسلام به رسمیت شناخته شود. (۲)

این کوشش در اثر شکی بود که در میان مسلمانان نسبت به زرتشت و آیین زرتشتی ایجاد شده بود، مسلمانان از خود سؤال میکردند که در قرآن کریم علاوه بر پیغمبران اولی العزم، نام عدهای از پیغمبران دیگر نیز آمده است و حتی به نام برخی از آنان سوره مستقلی نازل شده است و علاوه بر پیغمبران، به نام بعضی از بزرگان نیز سورههای در قرآن دیده میشود. این مطالب باعث شد که درباره زرتشت بیشتر شک شود که اگر او واقعاً پیغمبر و حتی به ادعای

۱- . مجله صباح، شماره ۸ و ۷، ص ۱۱۷.

۲- . خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۰۳.

زرتشتیان پیامبر اولی العزم و صاحب شریعت بوده است، پس چرا در قرآن و انجیل و تورات نامی از او به میان نیامده است؟

بدین خاطر موبدان زرتشتی کوشش داشتند تا مجوس را که در کتاب قرآن، جزء اهل کتاب شناخته شده با زرتشت منطق سازند.

حقیقت این است که مجوس غیر از زرتشت است و این انطباق اشتباه است. درست است که مسلمانان به هنگام فتح ایران با زرتشتیان معامله اهل کتاب کردند، ولی این معامله از روی تسامح اسلامی بود که لفظ اهل کتاب را تعمیم دادند و با تمام ایرانیان معامله اهل کتاب کردند (۱) و حتی بعدها بت پرستان اروپا و هند و بت نیز توانستند به عنوان مجوس در قلمرو اسلام با پرداخت جزیه در صلح و آزادی بسر برند. (۲) میتوان گفت دین قدیم طوایف آریا همان آیین مجوس بوده است و بعید نیست این آیین در اصل و ریشه یک دین توحیدی و آسمانی بوده (۳) و در ادوار بعد همچنان که مسیحیت منحرف شد و به تثلیث گراییده آیین مجوس نیز به ثنویت گرایید و تعالیم آن با خرافات و موهومات زیادی آمیخته گردید و زرتشت را اگر به عنوان یک حقیقت تاریخی بپذیریم، در دوران بعد پیدا شده و در آیین مجوس اصلاحاتی به عمل آورده است. زرتشت خود در گاتها گفته است که:

قصده او این بوده است که صفای قدیمی مذهب را برگرداند. به این معنی زردشت خود مؤسس دین نبوده، بلکه از نو، باز همان تعالیم مجوس را مطرح ساخته است، به قول مؤلف تاریخ ادیان، زردشت عقاید قدیمی و معتقدات زمان خود را در هم آمیخت و صورت نوین و ارزش خاصی بدان بخشید. (۴)

بدین جهت بعدها مجوسها به چهار فرقه تقسیم شدند. ۱. کیومرثیه، ۲. زروانیه، ۳. مسخیه، ۴. زرتشتیه، که

۱- فتوح البلدان ص ۲۶۶؛ مسعودی، مروج الذهب ج ۱/۳۸۲؛

۲- کارنامه اسلام، ص ۱۱.

۳- طبق آیه قرآن و روایات مسلماً در ابتدا مجوس آیین و دینی توحیدی داشته است.

۴- تاریخ ادیان، ص ۲۴۱، اقتباس از مجله تخصصی کلام، شماره ۳۲، ص ۶.

به نام زرتشت معروف گردیده است. (۱) بنابراین زرتشتیان فرقه‌های از مجوس هستند (۲) و این که اکنون مجوسیان را زرتشتی می‌نامند به اعتبار نامگذاری مقسم به اعتبار قسم بوده است.

مؤلف تاج العروس به این مطلب توجه کرده و مینویسد: مجوس برون صبور، مردی با گوشه‌های کوچک که برای ملت مجوس دینی وضع کرد و مردم را به آن فراخواند، به طوری که بعضیها گمان کرده‌اند آن «زرتشت» فارسی نیست. زیرا زرتشت بعد از ابراهیم بوده، در صورتی که مجوس دین قدیم است و زرتشت بعدها آن را تجدید کرده و تغییراتی داده است. کلمه مجوس معرب «منج گوش» است (۳)

بر این مطلب گذشته از این که مورخان و محققان اهل لغت تصریح کرده اند در روایات اسلامی هم به آن اشاره شده است.

سوالاتی زندیق از امام صادق علیه السلام پرسید من جمله:

فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ أَلْفَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا فَإِنِّي أَجِدُ لَهُمْ كُتُبًا مُحْكَمَةً وَ مَوَاعِظَ بَلِيغَةً وَ أَمْثَالَ شَافِيَةَ يُقْرُونَ بِالتَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَهُمْ شَرَائِعُ يَعْمَلُونَ بِهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ - وَ قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ نَبِيُّ بَكْتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَأَنْكَرُوهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَهُ قَالَ وَ مَنْ هُوَ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَالِدُ بْنُ سِنَانَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ خَالِدًا كَانَ عَرَبِيًّا بَدَوِيًّا مَا كَانَ نَبِيًّا وَ إِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ يَقُولُهُ النَّاسُ قَالِ أَمْ فَرَزْدُشْتُ؟ قَالَ إِنَّ زَرْدُشْتَ أَتَاهُمْ بِزَمْرَمِهِ وَ ادَّعَى التُّبُوَّةَ فَأَمَّنَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ جَحَدَهُ قَوْمٌ فَأَخْرَجُوهُ فَأَكَلَتْهُ السَّبَاعُ فِي بَرِّيهِ مِنَ الْأَرْضِ (۴)

۱- رساله فی تصحیح الزندیق، از کمال پاشا متوفی ۹۴۰، ص ۳۰۷؛ شهرستانی در ملل و نحل و احمد بن علی القلقشندی در صبح الاعشی: ۱۳/۲۹۲ می گویند: مجوس سه فرقه است: ۱. کیومرثیه، ۲. الثنویه، ۳. الزردشتیه.

۲- صاحب نفایس الفنون در ذیل زردشتیه آرد: قومی از مجوس اصحاب زردشت است (حاشیه برهان دکتر معین).

۳- تاج العروس، ص ۴۹۵، ج ۱۶.

۴- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص: ۳۴۷

«زندیقی پرسید: از مجوس بفرمایید که آیا خداوند بر ایشان پیامبری مبعوث فرمود؟ زیرا من در ایشان کتابی محکم و مواعظی رسا و مثالهایی شافی یافته‌ام، و نیز آنان به ثواب و عقاب معتقد و برخوردار از دستوراتی دینی بوده و همه آن را رعایت می‌کنند.

فرمود: هیچ امتی نیست مگر اینکه در میانشان انذار دهنده ای بوده، و در میان مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده، ولی هر دو، مورد انکار قوم واقع شدند.

پرسید: او که بود؟ زیرا مردم فکر می‌کنند او خالد بن سنان بوده؟ فرمود: خالد؛ عربی بدوی بوده، نه پیامبر، و این چیزی است که مردم می‌گویند.

پرسید: آیا زردشت بوده؟ فرمود: زردشت با زمزمه (کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حق) نزد ایشان آمد و ادعای نبوت کرد، گروهی بدو ایمان آورد، و گروهی منکرش شده و او را از شهر رانده و بیرون کردند و در همان جا خوراک درندگان صحرا شد. »

در این روایت امام علیه السلام قوم مجوس را صاحب کتاب آسمانی و دارای پیغمبر معرفی کرده است، ولی زرتشت را پیغمبر مجوس ندانسته است و از تعبیر (سر و صدائی راه انداخت) بر می‌آید که پیغمبری زرتشت ادعائی بوده و واقعیت نداشته است و مجوسها پیامبر دیگری داشته‌اند.

بنابراین زرتشت با مجوس منطبق نیست و از ظاهر کلام چنین بر می‌آید که پیامبر حقیقی مجوسیان زرتشت معروف نبوده است و زرتشت ادعای نبوت داشته است. شاهد این استنباط، تعبیر «أَتَاهُمْ بِزَمْرَمَةٍ وَ ادَّعى النُّبُوَّةَ» و «فَأَكَلَتْهُ السَّبَاعُ» است. چون اولاً نفرمود از جانب خدا ارسال شد، بلکه فرمود پیش آنان آمد و ثانیاً فرمود: با زمزمه‌های پیش آنان آمد؛ و زمزمه در لغت، صدای نهان و غیر قابل فهم را گویند. در حالی که انبیاء علیهم السلام همواره با سخن بین و روشن مبعوث میشوند. ثالثاً فرمودند: زرتشت را درندگان خوردند. در حالی امام در حدیث میفرمایند که زرتشت توسط حیوانات دریده شد، که طبق روایات دیگر متون اسلامی، پیامبر مجوس کشته شد و نیز طبق برخی روایات، درندگان به اولیای الهی آسیب نمیرسانند.

مؤلف کتاب «تاریخ ادیان» نیز میان «مجوس» و «زردشت» فرق گذاشته است. ایشان می‌نویسد:

«قبل از ظهور زردشت در اوایل هزاره ی اول قبل از میلاد یعنی پیش از آوردن «اوستا» و تأسیس کیش «مزدیسنی» و قبل از تشکیل سلطنت «ماد» در نزد بومیان غیر آریایی ایران، دینی معمول و مجری بوده است که از آن به «آیین مغان» تعریف کرده اند.

کلمه «مغ» (مگوش) به زبان فرس قدیم «مگاد» Magay (در اوستا (یسنا فصل ۴۵/۷) در تلو کلام فقط در یک جا ذکر شده و آن را به معنی «خادم» و «چاکر» استعمال کرده است و از اینجا معلوم می شود که بعد از غلبه آریان های شمالی مهاجم، ساکنان اصلی بومی را مانند دیگر ممالک، که مورد حمله و هجوم آریانها شدند، مستخر خود کرده و آنها را به فرمانبرداری و چاکری خود گماشته بودند. ظاهراً مغ ها مانند ایلامی ها از سکنه ی قدیم ایران بوده اند... یکی از اسناد ایرانی راجع به این طایفه همانا کتیبه داریوش کبیر در بیستون است که در آنجا از مغ ها یاد کرده و می گوید گوماتا Cuumata از جماعت مغ ها بوده و می خواسته است سلطنت را غصب کند و خانواده هخامنشی پارس براندازد، شاهنشاه بر او غلبه یافت و جمعی کثیر از مغ ها را به قتل رسانیده و خاندان خود را نجات داد. وی می افزاید:

در منابع عبری و صحف انبیای بنی اسرائیل که قبل از اسارت بابل و یا در همان ازمه به تحریر آمده در چند مکان اجمالاً و به طور ضمنی از مغ ها یا مگوش ها ذکری رفته است از آن جمله در کتاب ارمیاه نبی (۳۹/۱۳) به وجود یک صاحب منصب مجوسی در دستگاه بنوکدنسار (بخت النصر) پادشاه بابل اشاره می کند (در حدود ۶۰۰ ق. م) معلوم می شود که آن جماعت در آن ازمه، قبل از طلوع دولت پارسیان، نفوذ و پیشرفتی در تختگاه بابل داشته اند

همچنین در انجیل متی (۲/۱) آنجا که می گوید: مقارن تولد عیسی چند مرد مغ از مشرق زمین به اورشلیم آمده گفتند:

کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره ی او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم...»

و نیز در کتاب اعمال رسولان که در قرن اول میلادی نگارش یافته (باب ۱۳/۶ و باب ۸) مغ به معنای «جادوگر» استعمال شده است سپس موءلف تاریخ ادیان به آیه ی شریفه قرآن اشاره کرده است که کلمه «المجوس» در آن آمده است (۱) و در ذیل آن نوشته است:

هر چند غالب مفسران کلمه ی «مجوس» را به معنای زردشتی «گبر» تفسیر کرده اند ولی مسلماً آن کلمه معرب مگوش فرس قدیم و مگاد اوستایی و مگوسیا پهلوی است که در زبان فارسی امروزه صورت «مغ» گرفته است. علاوه بر قرآن در اشعار عرب جاهلی نیز کلمه (المجوس) کم و بیش دیده می شود.^(۱)

نویسنده ی «تاریخ ادیان» معتقدات مغان را در منابع یونانی نیز پی گیری کرده و گفته است:

«در منابع یونانی از همه بهتر کتاب «هرودت» (فصل اول، ۱۰۱) از این نوشته ها چنین برمی آید که فرقه مگوش یا مغان قبل از تهاجم آریانها ریاست مذهبی بر سر سکنه ی بومی قدیم ایران داشته اند و همچنین در دوران سلطنت «ماد» گروه یا فرقه ی برگزیده و نیرومندی بوده اند. اما چون نوبت پادشاهی به پارس رسید از نفوذ و اقتدار ایشان کاسته گشت، لیکن پس از ظهور زردشت و انبساط دین مزدیسنی بسیاری از اصول عقاید آنان با معتقدات آریانها آمیخته و مخلوط گردید و مقدار فراوانی از مبادی آنان در جامعه ی دین زردشتی باقی ماند که از آن جمله است احترام به عنصر: آذر یا آتش که پارسیان نیز آن را مورد احترام و پرستش قرار دادند»^(۲)

بنابر آنچه گذشت معلوم شد «مجوس» غیر از زرتشت است و از نظر قرآن و روایات اسلامی هم مجوس اهل کتاب شناخته شده است، به این معنی زرتشت خود، پیامبر الهی نبوده و آیین جدیدی هم نیاورده بود، او حکیم و اصلاحگری بود که در آیین مجوس اصلاحاتی به عمل آورده بود و بعدها آیین مجوس به نام او نامیده شد، ولی از آنجایی که قرآن و دین اسلام به اصل و ریشه آن توجه دارد، لذا هر کجا از آیین قدیم ایرانیان نام برده شده به لفظ «مجوس» بوده است. منتهی مسلمانان روی تسامح اسلامی با همه ایرانیان معامله اهل کتاب کردند.

در یکی از بحثهایی که در مجلس مأمون، امام رضا علیه السلام با اهل کتاب انجام داده اند، نوبت به بزرگ زرتشتیان رسید و حضرت روی سخن را به سمت او قرار دادند و فرمودند:

فَقَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ زَرْدَهُشْتِ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيُّ مَا حُجَّجْتُكَ عَلَى تَبْوَتِهِ قَالَ إِنَّهُ أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ وَ لَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ أَفَلَيْسَ

۱- . تاریخ ادیان، ص ۱۴۸

۲- . تاریخ ادیان، ص ۳۷

إِنَّمَا أَتَيْتُكُمْ الْأَخْيَارَ فَاتَّبَعْتُمُوهُ قَالَ بَلَىٰ قَالَ فَكَذَلِكَ سَأِيرُ الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ أَتَيْتُهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَىٰ بِهِ النَّبِيُّونَ أَتَىٰ بِهِ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَمَا عِذْرُكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَفْرَزْتُمْ بَرَزْدَهُشْتُمْ مِنْ قَبْلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ غَيْرُهُ فَاَنْقَطَعَ الْهَرَبُذُ مَكَانَهُ

امام رضا علیه السلام به بزرگ زرتشتیان فرمود: از زرتشتی که گمان داری نبی است به من خبر بده به اینکه چه دلیل و حجتی برای نبوت او داری! بزرگ زرتشتیان گفت: او برای ما تعالیمی آورده که قبل از او کسی نیاورده بود، ما هر چند خود او را ندیده ایم و لیکن از نیاکان ما رسیده است که او برای ما چیزهایی را حلال کرد که کسی غیر از او نکرده بود پس ما از او پیروی کردیم. امام فرمود: آیا شما از روی گفتار دیگران از او تبعیت نکرده اید؟ گفت: آری. حضرت فرمود: همچنین به ملتهای دیگر نیز تعالیم پیامبران و موسی و عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، پس شما به چه عذر و بهانه اقرار به نبوت آنها نمی کنید؟ در صورتی که شما از روی گفتار دیگران به زردشت گرویده اید. اینجا بود که «هربد» از پاسخ دادن فرو ماند. (۱)

این نکته مهم است که امام رضا علیه السلام برای نبوت زرتشت از واژه - تزعم - استفاده کردند؛ یعنی حضرت فرمودند:

برای زرتشتی که - گمان - داری نبی و پیامبر است دلیل بیاور، یعنی حضرت با این کلام خود پیامبر بودن زرتشت را گمان هربد بیان میکنند، نه اینکه فی الواقع ایشان پیامبر باشند. در حالی که در مناظرات ایشان با یهودیان و مسیحیان حضرت واژه - تزعم - را برای پیامبری حضرت موسی و عیسی علی نبینا و اله علیهما السلام به کار بردند و آنها را به نحو قاطع پیامبر معرفی کردند.

در اینجا خالی از لطف نیست که سخنی از موبد نیکنام که به عنوان سؤال از ایشان در سایتشان در مورد دلایل پیامبر بودن زرتشت کرده‌اند را بیان کنیم:

پرسش

موبد نیکنام عزیز خواهشمندم دلایل پیامبر بودن زرتشت را بازگو نمایید

پاسخ:

درود بیکران؛ اگر بخواهیم با همان دلیلهایی که برای پیامبران ابراهیمی آمده است، معجزه‌های گوناگون را یادآوری کنیم تا پیامبری زرتشت را ثابت کرده باشیم. خوشبختانه برای زرتشت هیچگونه رویداد شگفت‌آوری مانند شکافتن دریا، مارشدن چوبدستی، برون رفت از آتش و مانند آنها روی نداده که با آنها مهر پیامبری بر پیشانی او داشته باشیم. چنانچه پیامبر را کسی بدانیم که پیام ویژه‌ای را از خداوندی گرفته که در آسمانها جای دارد، سپس بدون کم و کاست این پیام را به مرتوگان (: مردم) رسانده باشد، باز هم چنین رویدادی برای زرتشت پیش نیامده است. اهورامزدا که خدای منش زرتشت بوده یک ویژگی برای سرچشمه هستی است به چم (معنی) «دانایی و آگاهی بیکران هستی مند» که این دانش در سراسر هستی پایدار بوده در هر گاه و جایگاه (: زمان و مکان) پاسخگوست. اشوزرتشت را نمیتوان و نباید با فرستادگان دیگری که در گروه ادیان سامی از آنان یاد شده به سنجش (: مقایسه) گذاشت. او خود را در سخنانش «سرودهای گاتها» یک «سوشیانت» و یک «مانترن» میدانند. سوشیانت به چم (معنی) کسی است که به دیگران سود میرساند تا به رهایی برسند؛ رهایی از بیداد و ستم، رهایی از پندارهای نادرست و خرافات، رهایی از تبلی و کاهلی و پیوستن به راه پرتلاش راستی که در آن خردمندی استوار باشد. مانترن به چم آموزگاری است که سخن او اندیشه برانگیز باشد تا مرتوگان را به خردپروری و خردورزی فراخواند. او بادرون نگری و دل آگاهی، به بسیاری از رازهای هستی پی برده است که برای بهزیستی، بهروزی و رستگاری مرتوگان مفید و کارساز بوده و همچنان ارزش دارد. آنگاه آنها را به دیگران سفارش کرده تا از روی آزادی چنانچه به بهروزی و رستگاری اندیشه دارند، در راستای آیین راستی و برپایه خرد، آزادی گزینش داشته باشند.

البته این که ایشان میفرماید: خوشبختانه برای زرتشت هیچگونه رویداد شگفت‌آوری روی نداده، به نوعی فرار رو به جلو است؛ زیرا معجزه جزو الطاف الهی است که به عنوان ملاک شناسایی پیامبر صادق از کاذب، از جانب خداوند برای مردم قرار داده شده است و این گونه نیست که نداشتن معجزه نیکو و مستحسن باشد که ایشان از واژه خوشبختانه استفاده کرده است. البته برای زرتشت معجزاتی بیان میکنند که در بخش معجزات مطرح میکنیم.

ایشان در کلام خود تصریح دارند که زرتشت به نوعی مصلح بود نه پیامبر همانند پیامبرای دیگر.

اگر بخواهیم جمع بندی از مطالب نقل شده از قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام بیاوریم اینگونه میتوان بیان کرد:

۱: مجوسیان طبق برخی از منابع اسلامی جزو اهل کتاب هستند و نیز با توجه به برخی منابع دیگر، ملحق به اهل کتاب هستند و با آنها معامله اهل کتاب بودن میشود.

۲: در روایات معتبر تنها در بخشی از احکام، مانند جزیه و دیات با مجوسیان معامله اهل کتاب شده است.

۳: مجوسیان در اصل، دارای پیامبر و کتاب مقدس بوده‌اند ولی به مرور زمان، دیگر کتاب و قوانین مکتوب و مشخصی از آنها باقی نمانده است.

۴: در قرآن و روایات اسلامی، آنچه مورد نظر است مجوس است و نه زرتشت و زرتشتیان.

۵: نام پیامبر و کتابی که در روایات برای مجوسیان بیان شده، غیر از جناب زرتشت و کتاب اوستا است.

۶: در هنگام سؤال از امام در مورد اینکه آیا زرتشت پیامبر قوم مجوس بوده است، امام علیه السلام تنها اکتفاء میکنند به این مطلب که او ادعای نبوت کرد، بدون اینکه جوابی مبنی بر بودن زرتشت به عنوان پیامبری بیان بفرمایند.

۷: کتاب این پیامبر آتش گرفت و پیامبرشان کشته شد.

۸: چیزی از دین مجوس باقی نمانده است و از یادها رفته است و اگر خوش بینانه نگاه کنیم مقداری از گاتها شاید جزو کتاب مجوسیان بوده که با توجه به سوختن کتاب آنها در یادها باقی بوده و بعداً مکتوب شده است.

فصل سوم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مسئله توحید

بخش اول: توحید در ذات

اشاره

در زبان عربی «توحید» مصدر باب تفعیل و از ریشه «وَحَد» است و در این باره می گویند:

«وَحَدٌ اَصْلٌ وَاَحَدٌ يَدُلُّ عَلٰى الْاِنْفِرَادِ». (۱)

یکی از معانی باب تفعیل «کسی یا چیزی را دارای وصفی دانستن است» و توحید به معنای «یکتا دانستن و یکتا شمردن» به کار میرود. و نیز «وحد» به معنای منفرد آمده است. (۲)

۱- . معجم المقاییس فی اللغة، تحقیق شهاب الدین ابوعمر، ج ۵، ص ۱۰۸۴ و مفردات الفاظ قرآن، ج ۳، ص ۴۲۵

۲- . التریب العین، ج ۳، ص ۲۸۰ و لسان العرب، ج ۳، ص ۴۴۸

در معنای وَحْدٌ، يُوحِدُ، توحیداً آمده است،

او را تنها و یگانه کرد، وَحَدَّ اللَّهُ تَعَالَى، خدا را به یگانگی پذیرفت و به او ایمان آورد، خدا را به یگانگی ستود و او را یگانه و بینظیر شمرد و یا گفت لا اله الا الله. احد، را تک، تنها و یگانه گویند و اصل آن وَحَدٌ بوده و او آن تبدیل به همزه شده است به معنای بینظیر، یگانه و بیهمتا و توحید به معنای یگانهرستی است. (۱)

توحید به منزله پایه‌ترین اصل اعتقادی هر دین الهی است، به معنای اعتقاد به «یگانگی خداوند» است.

این یگانگی از جنبه‌های گوناگونی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، که از مهمترین آنها توحید در ذاتی، توحید صفاتی، توحید خالق و توحید ربوبی است.

الف. توحید ذاتی:

توحید در ذات متشکل از دو امر است:

۱: ذات خداوند، یگانه و بسیط محض است و دارای هیچگونه جزئی نمیباشد.

۲: ذات خداوند واحد است و برای او مثل و نظیری وجود ندارد.

از امر اول تعبیر برده میشود به احدیت پروردگار و از امر دوم به واحدیت خداوند متعال. (۲)

بنابراین کسی قائل بر توحید در ذات است که قائل به احدیت و واحدیت خداوند باشد.

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در زمینه توحید در ذات

از آنجا که توحید در ذات، همان جنبه واحدیت و احدیت خداوند است، لذا در این قسمت، آیات و روایات ناظر به واحدیت و احدیت خداوند را می‌آوریم، تا مشخص شود که دین اسلام پایبند به حیثیت توحید در ذات است.

آیات ناظر به وحدانیت خداوند

۱- . معلوف، لويس، ترجمه بندرریگی، محمد، ج ۲، صص ۱۲۵۱-۲۱۵۳

۲- . ، محاضرات فی الاهیات، تلخیص علی ربانی، ص ۳۶

۱: وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۱)

«برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است.»

در این آیه، وجود کفو و نظیر برای خداوند نفی شده است، که این همان مقام احدیت است و لفظ احد نیز اشاره به مقام احدیت دارد.

۲: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲)

«این به خاطر آن است که خداوند حق است؛ و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است؛ و خداوند بلند مقام و بزرگ است!»

استدلال به این آیه اینگونه است که:

محدودیت یک موجود، ملازم با تلبس او به عدم است و محدودیت و تلبس به عدم، متلازمان هستند- به نحوی که در هر جایی محدودیت صادق باشد، عدم هم صادق است- بر این اساس، ممکن نیست که ذات خداوند محدود باشد، به خاطر اینکه لازمه محدودیت، انعدام بعد از حد موجود محدود است- به این معنا که خارج از حدود وجودی خود، دیگر موجود نیست و معدوم است-

نتیجه: آن موجودی که محدود باشد، نمیتواند صد در صد حق مطلق باشد، بلکه ملابس با باطل و اعدام است، در حالی که خداوند، حق مطلق است که باطل داخل او نمیشود.

در این آیه، وجود خداوند متصف به حق مطلق شده است و غیرش به باطل، و اینگونه نیست، مگر اینکه وجود غیر خداوند، متلبس به عدم و فنا است و وجود خداوند دور کننده هر عدم و بطلانی. (۳)

حق مطلق یعنی واقعیت مطلق، اصالت مطلق، عینیت مطلق و اینها با محدودیت نمیسازد.

۱- .سوره توحید: ۱۱۲، آیه ۴

۲- .سوره حج: ۲۲، آیه ۶۲

۳- .الالهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل، الجزء الثانی، ص ۱۵

۳: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأُصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱)

«اگر (بفرض محال) خدا می خواست فرزندی انتخاب کند، از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست برمی گزید؛ منزّه است (از اینکه فرزندی داشته باشد)! او خداوند یکتای پیروز است!»

قاهر و قهار بودن خداوند به اعتبار تفوق و غالب بودن خدا است. به اعتبار این است که مقهور و مغلوب نمیشود و کسی بر او سیطره ندارد، بلکه خدا بر همه چیز سیطره و تفوق دارد و از سلطه وجودی و قدرت و احاطه و قیمومیت ایشان چیزی خارج نیست. غیر ایشان هیچ قاهر و مسلط و غالب مطلق دیگری وجود ندارد. همه بندگانه مقهور اویند.

در این آیه، صفت قهاریت برای خدای واحد آمده است، برای اینکه، موجود محدود و متناهی، مقهور به حدود و قیود حاکم بر او است و موجودی که در تمام جهات قاهر باشد، حدود او را فرا نمیگیرد و به طور کل، عدم محدودیت ملازم وصف قهاریت است و آنچه برای او حد و محدودیتی نیست واحد است و قبول تعدد نمیکند و این قول خداوند که «هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» از قبیل بیان مطلبی، به همراه بینه و برهان است. (۲)

بنابراین با وجود سیطره و قاهریت وجودی، خدای دومی، برای خداوندی نمیتوان فرض شود، چون فرض دوئیت مساوی با محدود بود و مقهور بودن هر دو خداوند است.

۴: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۱

«اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد)! منزّه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند!»

قال امیرالمؤمنین علیه السلام :

وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَتَّبَتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ :

۱- هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبَهُ.

۱- .سوره زمر: ۳۹ آیه ۴

۲- .الالهيات على هدى الكتاب و السنه و العقل، الجزء الثاني، ص ۱۵

۲- إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِي الْمَعْنَى: لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ (۱)

در جنگ جمل بود که شخصی از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد که اینکه خداوند واحد است به چه معنا است. حضرت چهار صورت را بیان فرمودند که دو صورت آن باطل و دو صورت آن صحیح بود. آن دو صورت که صحیح بود را حضرت اینگونه بیان کردند:

آن دو وجهی که برای خداوند ثابت است:

۱: خداوند واحد است به معنای اینکه برای او در میان اشیاء شبه و مثلی نیست.

۲: خداوند احدی المعنی است به این معنی که منقسم نمیشود در وجود خارجی و عقل و وهم.

(که این مطلب همان معنای بساطت است که از کلمه احد به دست میآید)

۲: راوی، محمد بن مسلم گوید:

امام ابو جعفر علیه السلام میفرمود در باره حق تعالی که قدیم و ازلی است، او یکتا و بی همتا و در آفرینش و خلق یکتا و بی همتا و فرد است در ذات کبریائی خود و او احدی المعنی است، (۲)

یعنی در ذات قدس ربوبی او، در اثر کثرت صفات وجودی او، کثرت و ترکیبی از اجزاء و اختلاف نخواهد بود و بر حسب وجود عقلی و نیز بر حسب تحلیل ذهنی، ترکیب در او راه ندارد، بلکه وجود او نهایت لطیف است.

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت در زمینه توحید در ذات

پشتوانه هر آیین و دینی، کتاب و گفتار پیامبرشان است، که مشخص کننده نوع اعتقادات موجود در آن آیین و دین است.

کتاب مقدس زرتشتیان اوستا است، همانگونه که بیان شد این کتاب دارای پنج بخش است.

۱- . التوحید، ص ۸۳-۸۴

۲- . درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۴، ص ۳۷۶ عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال في صفة القديم: انه واحد، صمد، أحدی المعنی، لیس بمعانی کثیره مختلفه

یک بخش از آن به نام یسنا است، و دارای ۷۲ هات (فصل) می‌باشد و در بخش یسنا، قسمتی به عنوان گاتها موجود است که دارای ۱۷ هات است. که به گفته زرتشتیان، این قسمت یقیناً برای آشوزرتشت است.

در رابطه با مبحث توحید در ذات، در آیین زرتشت، به جا است در ابتدا سخن شهید استاد مطهری را بیاوریم.

ایشان می‌فرماید:

«اگر اوستای ساسانی را ملاک قرار دهیم، شکی نیست که زرتشت ثنوی بوده است، ولی همچنانکه قبلاً گفتیم، محققان تنها قسمت مختصر «گاتها» را قدیمی و از آن زرتشت می‌دانند و قسمتهای دیگر را الحاقی می‌شمارند. مندرجات گاتها هر چند صراحت تمام ندارد، ولی به توحید از ثنویت نزدیکتر است» (۱)

علت این سخن ایشان این است که در بخشهایی از گاتها، توحید در ذات تا حدودی نمایان است. مانند:

۱: ای مزدا! آن زمان که تو را با اندیشهام شناختم، دریافتم که تویی سر آغاز و سرانجام هر چه هست. (۲)

۲: ای اهورا مزدا! آنگاه تو را افزایشده شناختم که تو را سر آغاز زندگی دیدم. (۳)

۳: اهورا مزدا آفرینندهای است که مردمان، چه آنانی که بودند و هستند و خواهند بود، رستگاری خود را در او جویند. (۴)

۴: چون توای مزدا! سرچشمه راستی و همه نیروها هستی. (۵)

۵: پتنها اهورا مزدا است که کیفر کارهای مردم را در گذشته و حال و آینده میدهد. (۶)

۱- مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۴، ص ۲۰۰

۲- گات ها، ترجمه خسرو خزاعی، سروده چهارم یسنا، هات ۳۱، بند ۸

۳- گات ها، ترجمه خسرو خزاعی، سروده هشتم یسنا، هات ۴۲، بند ۵

۴- گات ها، ترجمه خسرو خزاعی، سروده دهم یسنا، هات ۴۵، بند ۷

۵- سیری در آموزش گاتها، یسنا ۳۴، بند ۶

۶- سیری در آموزش گاتها، یسنا ۳۱، بند ۱۴

۶: در سرود سی و یکم بندهای ۷ و ۸ از گاتها آمده است:

بند ۷: «او اهورامزدا نخستین اندیشه‌گری است که فروغش در انوار آسمانی منعکس گردیده و با نیروی خودش قانون ازلی راستی را آفریده، تا یار و یاور نیکاندیشان باشد. ای سرور دانا، که همیشه یکسانی، با فروغ مقدّست باطن ما را روشنایی بخش.» (۱)

بند ۸: «ای سرور دانا، آنگاه که تو را در اندیشه خود دریافتم همانا تو را سرآغاز و سرانجام هستی شناختم با دیده دل تو را نگریستم که تویی پدر منش نیک، دادار درستین و داور دادگر کردارهای مردم گیتی»

زرتشت از خداوند که همیشه یکسان است و هیچ تغییری در او نیست یک تقاضای اساسی دارد، باطن ما را با نور مقدّست روشنایی بخش (۲).

۷: در سرود ۴۴، زرتشت، پیام خود را با بیانی زیبا مطرح میکند، و سعی میکند تا راز خلقت را آنگونه که هم با نظر عالم و هم عامی سازگار است، توجیه نماید.

در آغاز چنین میگوید:

«ای خداوند هستی بخش با فروتنی از تو پرسشی دارم، آیا آن که دلداده تو و در راه توست پرستش تو را چگونه باید به جای آورد؟ ای مهین دادار، دلم از مهر تو لبریز است. بشود که ما در پرتو راستی و درستی از یاریت برخوردار گشته و دلمان از نور پاکمنشی روشن گردد (۳).»

در بندهای بعد، زرتشت سؤالات خود را به شکلی تکرار میکند که پاسخ نیز در آنها مستتر است. او می‌پرسد:

«سرچشمه بهترین و والاترین زندگی پاک کدام است، چه کسی خالق، سرچشمه راستی بوده است (۴).»

۱- فیروز، آذرگشسب، گاتها یا سرودهای آسمانی زرتشت، ص ۱۴

۲- فیروز، آذرگشسب، گاتها یا سرودهای آسمانی زرتشت، ص ۱۵.

۳- زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۱۳۹

۴- زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۱۳۹

در رابطه با خوبیها و بدیها در آیین زرتشت اینگونه بیان شده است که سپنتامینیو (منش سازنده) و انگره مینیو (منش ویران کننده) هر دو را اهورا مزدا آفریده است و این دو مخلوق او هستند نه در عرض او.

در بخش گاتها آمده است:

۱: در این هنگام درباره دو مینیو و یا دو گوهر، که در ابتدای آفرینش پدیدار بوده‌اند سخن خواهم گفت، از این دو گوهر، آن یکی که پاک بود به همزاد خویش گوهر پلید چنین گفت: هیچگاه اندیشه، آموزش، اراده، ایمان، گفتار، کردار و وجدان ما با هم سازش ندارد. (۱)

۲: من میخواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که از آغاز زندگانی بوده‌اند، از آنچه آن یکی مقدس به دیگری که خبیث بود گفت که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست. (۲)

۳: اکنون میخواهم از آن دو گوهری سخن بگویم که از آغاز وجود داشتند ... آن یک گوهر که پاک است به آن دیگر که پلید است گفت که ما هیچ گاه سازگار نخواهیم بود، نه در اندیشه، نه در آموزش، نه در درخواست و اراده و نه در آیین و گفتار و کردار. (۳)

نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت

اشاره

در ابتدا ادله‌ای را در زمینه توحید در ذات بیان میشود، که مشخص شود دیدگاه دین اسلام در زمینه توحید در ذات، حق و مطابق با اصول فلسفی و عقلی است.

مقدمتاً عرض شود که موجود یا واجب است یا ممکن.

۱- . گات ها، ترجمه آذر گشسب، یسنا، هات ۴۵، بند ۲

۲- . گات ها، یسنا، ترجمه ابراهیم پورداوود، هات ۴۵، بند ۲

۳- . یسنا، ترجمه هاشم رضی، هات ۴۵، بند ۲

موجود ممکن، موجودی است که وجودش از ناحیه خودش نمیباشد بلکه از ناحیه موجود دیگری است و خودش فی حد ذاته طالب وجود نیست.

موجود واجب موجودی است که وجودش از جانب خودش میباشد و برای وجود داشتن احتیاجی به غیر خودش ندارد به عبارتی، وجودش از ناحیه غیر به او افاضه نشده است بلکه ذاتاً خود دارای وجود است.

از خداوند تعبیر به واجب الوجود میشود، که وجودش قائم به خود است و نیز به دیگران افاضه وجود میکند و هر ممکنی وجودش وابسته و محتاج به او است.

ادله واحدیت

۱: اگر دو واجب یا بیشتر از دو واجب موجود باشند، این دو، در وجوب وجود مشترک خواهند بود و اختلاف و تفاوت آنها به چیزی غیر از مشترکات آنها باید باشد. (در غیر این صورت دوئیت معنا ندارد)

حال:

- آن امری که موجب اختلاف آن دو می شود از دو حال خارج نیست:

الف- داخل در ذات واجب است. ب- خارج از ذات واجب است.

- اگر آن چیزی که موجب تمایز و اختلاف دو واجب الوجود باشد، داخل در ذات واجب باشد، مستلزم ترکیب ذات واجب، از ما به الاختلاف و ما به الاشتراک است. (در حالی که واجب و خداوند، بسیط است و جزء بردار نیست)

- اگر آن چیزی که موجب تمایز و اختلاف دو واجب الوجود باشد، خارج از ذات واجب باشد، بنابراین یک امر عرضی و خارج از ذات واجب است.

حال این مطلب مطرح میشود که با توجه به اینکه هر امر عرضی نیازمند علت است (کلّ عرضٍ معلّل) علت آن امر عرضی و خارج از ذات از دو حال خارج نیست:

الف - ذات واجب است. ب- غیر از ذات واجب است.

-- اگر علت آن امر عرضی، (همان موجب تمایز و اختلاف) ذات واجب باشد، لازمهاش این است که ذات واجب، بر آن چیزی که موجب اختلاف واجب شده (امر عرضی) تقدم وجودی داشته باشد و قبل از تمیز ذات وجود داشته باشد و این محال است.

چون علت هر چیزی بر معلولش مقدم است، اگر ذات واجب علت آن ما به الاختلاف و امر عرضی باشد باید مقدم به او که معلولش است باشد و این باعث میشود که ذات واجب مقدم به آن امر عرضی باشد. از آن طرف هم فرض این است که واجب از مابه الاشتراک و ما به الاختلاف تشکیل شده است بنابراین چگونه میشود که ذات واجب علت آن امر عرضی باشد در حالی که یک بخش از وجود و قوام واجب از آن امر عرضی تشکیل شده است.

این میشود تقدم وجود شیء بر خودش که محال است.

- اگر علت آن امر عرضی (تمایز و ما به التفاوت)، امری غیر از ذات واجب باشد، پس ذات واجب در تمیز خود نیازمند غیر خواهد بود و نیاز هم با وجوب وجود منافات دارد. (چون همانگونه که در تعریف واجب بیان کردیم واجب در وجودش به غیر محتاج نیست).

بنابراین در همه فروض، تعدد واجب محال است و واجب الوجود، یک موجود بیشتر نیست. (۱)

۲: اگر دو واجب الوجود داشته باشیم، این دو در واجب الوجود بودن مشترک هستند- چون فرض این است که هر دو واجب الوجود و خداوند هستند- در این حال باید یک وجه تمیزی وجود داشته باشد که اینها را از هم جدا کرده و دوئیت برای آنها به وجود آورده- چون اگر این دو هیچ افتراق و تمیزی با هم نداشته باشند دوئیت بین آنها فرض نمیشود-

نتیجه اینکه باید واجب الوجود مرکب باشد از ما به الاشتراک و ما به الاختلاف، در حالی که خداوند و واجب الوجود محال است مرکب باشد.

احدیت

اشاره

البته در دلیل بالا اشاره‌های به احدیت شده است، اما دلیل موجزی را در اینجا بیان میکنیم.

ترکیب در واجب به چند گونه فرض میشود:

۱: ترکیب خارجی

ترکیب یک شیء از اجزاء خارجییه مانند: تمام اشیاء موجود در اطرافمان.

این قسم از ترکیب در حق خداوند محال است؛ زیرا چیزی که مرکب از مجموعه اجزاء است، در وجودش به اجزایش محتاج است و محتاج به غیر، معلول برای او است و بنابراین خداوند دیگر متصف به وجوب وجود نمیشود و محتاج به غیر و ممکن میشود.

اگر گفته شود شاید اجزاء هم ساخته خود اوست جواب داده میشود این موضوع موجب توقف شیء به نفسه است که محال است. یعنی قبل از آنکه خود موجود باشد باید باشد تا اجزاء خود را به وجود آورد.

این نوع از ترکیب به طور کل در جسم و ماده است که واجب الوجود و خداوند منزله از جسم و ماده است زیرا ماده و جسم خصوصیات امکانی مانند محدودیت و ترکیب را دارند که واجب مبرای از این خصوصیات است.

۲: ترکیب عقلی

منظور جنس و فصل است که خداوند مرکب از اینها نیست.

برای واضح شده این مطلب احتیاج به تعریف ماهیت، جنس و فصل به این قرار است.

ماهیت:

ماهیت همان چیستی است و آن است که در جواب «ما هو؟» (آن چیست؟) گفته میشود (الماهیه ما یقال فی جواب ما هو یعنی ماهیت آن چیزی است که در جواب سؤال از چیستی اشیاء به کار میرود)، مثلاً وقتی متحرکی را از دور میبینیم و درست تشخیص نمیدهیم، میپرسیم: آن چیست که حرکت میکند؟ کسی که دید و بینایی قوی دارد، میگوید: آهو است و ماهیت آن را بیان میکند.

ویژگی مهم ماهیت است که نه وجود لازمه آن است و نه عدم، یعنی درون ذات هر ماهیتی نه وجود است و نه عدم، بلکه برای اینکه موجود شود یا معدوم محتاج به غیر است.

جنس:

مفهوم ذاتی را گویند که میان چند ذات یا ماهیت مشترک است.

مثال: فلز جنس است برای طلا، نقره، مس و.... یا گیاه جنس است برای سیب، خرما، کرفس و...

فصل:

به صفت ذاتی متمایز کننده‌ی یک ذات از ذاتهای دیگر را فصل می‌گویند.

مثال: سه ضلع داشتن فصل مثلث است از مربع، دایره ذوزنقه و چون صفت سه ضلع داشتن، فقط به مثلث اختصاص دارد.

ناطق بودن فصل انسان است از اسب، فیل، شتر و چون صفت ناطق بودن مختص انسان است.

این نوع از ترکیب هم درون خداوند نیست. چون خداوند ماهیت و چیستی ندارد (۱)، زیرا ماهیت حد و حدود و چیستی شیء است و خداوند و واجب الوجود، حد و حدود و محدودیت ندارد؛ زیرا در صورت داشتن این صفات، وجودش محدود و ممکن میشود و دیگر واجب الوجود نیست.

جنس و فصل هم خداوند ندارد؛ زیرا مقسم اینها ماهیت است، بنابراین خداوندی که ماهیت ندارد جنس و فصل هم ندارد.

بنابراین، هیچ ترکیبی در ذات واجب نباید باشد و گرنه خلف فرض ایجاد میشود.

با این وجود که در گاتها اشارهای به توحید خداوند شده است، ولی هنوز تردیدی است که محقق تاریخ دان به آن اشاره میکند.

آقای جان ناس در کتاب خود نهایتاً مردد است که واقعاً زرتشت، اهورامزدا را خالق «انگرامنیو» (اهریمن) می دانسته است و یا کاشف آن قلمداد میکرده است. برای همین ایشان می گوید:

«... نصوص کتب زرتشتی درباره حد مسؤولیت اهورامزدا در مسأله ایجاد روح شریر (اهریمن) بسیار مبهم و غیرمشخص است و معلوم نیست که «انگرامنیو» یعنی روان پلید هم از روز ازل با اهورامزدا متفقاً به وجود آمده یا آنکه اهورامزدا بعداً او را آفریده است. به عبارت دیگر، آیا اهورامزدا، روان ناپاک اهریمنی را خلق کرده یا آنکه «انگره مثنیو» موجودی پلید بود و مزدا او را کشف نموده است، از این رو، هر جا که خوبی بود، بدی را در مقابل معین ساخت و هر جا که روشنایی بود، تاریکی را در برابرش پدیدار نمود.» (۲)

دلیل این مطلب این است که در هیچ کجای گاتها به صورت تصریح بیان نمیشود «انگره مثنیو» آفریده اهورا مزدا هست، یا او ازلی و در عرض اهورا مزدا است.

۱- البته خداوند به یک معنی دارای ماهیت است که در این مقال نمی گنجد.

۲- تاریخ جامع ادیان، ص ۳۰۸

در اینجا عبارتی را استاد شهید مطهری می‌آوریم:

ایشان می‌فرماید:

«اهریمن مخلوق اهورامزدا باشد و خواه نباشد، اساس توحید متزلزل است. اگر مخلوق اهورامزدا نیست که واضح است، و اگر مخلوق اهورامزدا هست، اولاً این پرسش اساسی باقی است که اگر اهورامزدا می‌تواند فاعل شر هم باشد، چه لزومی دارد که وجود انگرامنیو، در مقابل اهورامزدا یا سپنتامنیو فرض شود، آن شرور را به خود اهورامزدا که واجب الوجود است و یا به سپنتامنیو که صادر اول است نسبت می‌دهیم، و اگر استناد شرور به اهورامزدا ممکن نیست، چگونه اهورامزدا، خود انگرامنیو را که مبدأ کل شرور و شر محض است آفرید؟»

ثانیاً حالا که انگرامنیو آفریده شده است، چه نقشی دارد؟ آیا مستقلاً دست به آفرینش می‌زند و یا آنکه خواسته و مشیت بالغه اهورامزدا را اجرا می‌کند؟ اگر مستقلاً دست به آفرینش می‌زند، پس اهورامزدا به هر حال شریک دارد، نهایت در فاعلیت و خالقیت و این عین شرک است، و اگر استقلال ندارد و مصداق «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱) است، پس فرض انگرامنیو، تأثیری در نفی انتساب شرور به اهورامزدا ندارد.» (۲)

بنابراین در خود گاتها هم نمیتوان توحید در ذات را به نحو قاطع پیدا کرد.

البته اگر غیر از گاتها، دیگر بخشهای اوستا را در نظر بگیریم، ثنویت در ذات پروردگار خود را نمایان میکنند و اصل توحید ذاتی خداوند نفی میشود؛ یعنی خداوند ذاتاً واحد نیست.

در حقیقت میتوان گفت که نفی توحید در خالقیت در آیین زرتشت، همانگونه که بیان میشود، ناشی از عدم باور به توحید ذاتی اهورامزدا است.

زیرا اگر قائل به نفی توحید در خالقیت بشویم و برای نظام عالم خالقهای متعددی را در نظر بگیریم، با این قید بسیار مهم که آنها خود آفریده و دارای استقلال ذاتی باشند و این گونه نباشند که مثلاً اهورامزدا خالق آنها باشد و بعد

۱- . سوره تکویر: ۸۱، آیه ۲۹ ترجمه: شما اراده نمی‌کنید مگر اینکه خداوند اراده کند و بخواهد.

۲- . مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱۴، ص، ۲۰۶

از اینکه آنها مخلوق او هستند جنبه خالقیت پیدا کرده باشند، در این صورت ملازمه بین نفی توحید در خالقیت و توحید در ذات ایجاد میشود.

اما اگر خالقهای متعدد را مخلوق اهورامزدا بدانیم و اینگونه آنها را فرض کنیم که بعد از خلق توسط اهورامزدا جنبه خالقیت پیدا کرده‌اند، دیگر ملازمه بین نفی توحید در خالقیت و نفی توحید در ذات صحیح نمیشود.

در مبحث توحید در خالقیت، مطالب مفصلی را در زمینه وجود خالقهای متعدد، که بسیاری از آنها خود آفریده هستند میآوریم و مطلب نفی توحید در ذات در متون غیر گاتهای را احاله به مبحث توحید در خالقیت میدهیم.

حال که این مطلب واضح شد، که حق این است که قائل به توحید در ذات باشیم، با دقت در هر دو مکتب میتوان حکم کرد که کدام مکتب، صراحتاً به توحید در ذات اذعان دارد.

وجه ترجیح دین اسلام نسبت به آیین زرتشت در این قسمت از بحث این است که، دین اسلام با صراحت تمام، به مقام واحدیت و احدیت خداوند اشاره میکند و به نحو احسن، اذعان بر توحید در ذات دارد، اما آیین زشت فقط در گاتها، که یک بخش بسیار کوچکی از اوستا، کتاب دینی زرتشتیان است، آن هم نه صراحتاً، بلکه به صورت التزامی، تنها به مقام واحدیت خداوند اشاره میکند و حتی در گاتها به هیچ عنوان، نه به صورت صریح و نه التزامی، از مقام احدیت خداوند مطالبی به چشم نمیخورد.

ولی اگر ما به دیگر صفحات اوستا مراجعه کنیم، دیگر خبری از توحید در ذات وجود ندارد، بلکه سراسر شرک و تعدد خدایان و نبودن اثری از توحید در ذات است.

بنابراین، جای هیچ شکی نیست که رویکرد قاطعانه دین اسلام در زمینه توحید در ذات، بر آیین زرتشت ترجیح دارد.

بخش دوم: توحید در صفات

اشاره

توحید در صفات به این معنا است که صفات خداوند عین ذات او و عین یکدیگرند؛ و همانگونه که ذات او ازلی و ابدی است، صفات ذاتی او همچون علم و قدرت نیز ازلی و ابدی میباشد و این چنین نیست که این صفات، زائد بر ذاتش بوده و جنبه عارض و معروض داشته باشد، بلکه عین ذات اوست. به طور مثال، اگر میگوییم خدا عالم است، به این معنا نیست که علم خدا بر ذاتش عارض شده، بلکه به این معناست که خدا عین علم است؛ اما

درباره موجودی مانند انسان، صفات علم و قدرت، خارج از ذات و حقیقت وجود او می‌باشد؛ زیرا در زمانی فاقد این صفات و در زمانی دیگر واجد آنها می‌شود. از سوی دیگر، صفات خدا نیز از یکدیگر جدا نبوده، بلکه هر یک از صفات او عین دیگری است؛ یعنی حقیقت علم او غیر از قدرتش نیست؛ بلکه سراسر وجود او علم و قدرت و دیگر صفات ذاتی او می‌باشد و تمام صفات او عین یکدیگرند.

از دیدگاه اسلام، صفات خداوند عینیت با ذات او دارند و این مسئله‌های است که متکلمین شیعه بر مبنای قرآن، عترت و عقل، بر آن اتفاق نظر دارند.

نوشتار اول: مبنای دین اسلام در زمینه عینیت صفات با ذات

۱: کمالُ الاخلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَّلَهُ، وَ مَنْ جَهَّلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ، وَ مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ.. (۱)

استاد جوادی در توضیح این فقره از نهج البلاغه می‌فرماید:

«مضمون و توضیح کلام فوق این است که توحید خداوند وقتی از کمال اخلاص برخوردار است، که صفات زاید بر ذات از خدا نفی گردد و علم و قدرت و حیات عین ذات او دانسته شود؛ چون اگر صفتی زاید بر ذات خداوند باشد، لازم آن، جدا بودن و فقدان ذات از آن صفت است و صفت نیز از ذات جدا خواهد شد در نتیجه هر دو محدود میشوند و هیچ موجود محدودی خدا نیست، بلکه هر محدودی نیازمند به بالاتر از خود است و چون صفت خدا، عین ذات او است مانند خود ذات نامحدود است. از این رو، حضرت علی علیه السلام همه این براهین را به نامحدود بودن ذات خدای متعالی و ازلیت آن ختم میکند و می‌فرماید: صفتی که محدود و زاید بر ذات است، خود شهادت می‌دهد که غیر از موصوف است؛ زیرا زاید بر آن است و موصوفی که فاقد وصف است و بعد به آن متّصف می‌شود، گواهی می‌دهد که غیر از صفت است. پس نمیتوان خدا را به صفات زاید بر ذات متّصف کرد.

و جمله «کمال الاخلاص له نفی الصِّفات عنه» دلیل بر آن است که مراد از صفات منفی، همان صفات زاید بر ذات است نه اصل صفات، چون کسی که خدا را به صفات زاید وصف نماید، برای او قرین قائل شده و با بیگانه مقرون ساخته است، در حالی که خداوند نامحدود است و نامحدود جایی برای قرین باقی نمیگذارد. «و من قرنه فقد ثناه» و هر کس برای او قرین قرار دهد ذات او را متعدد دانسته است.

نتیجه آنکه، اگر کسی برای خدا صفت زاید بر ذات قائل شد و او را مرکب از موصوف و صفت دانست و ذات و وصف را قرین هم ساخت، خدا را از وحدت به دوگانگی آورده و از توحید خارج شده است؛ زیرا به عدد اوصاف الهی موجودات قدیم لازم میآید و هر کس به خدا اشاره عقلی بکند، او را محدود کرده است «و من أشارَ إليه فَقَدْ حَدَّه» چون هر موجودی قابل اشاره باشد، اعم از اشاره حسی یا حدسی یا عقلی، یا حتی عرفانی، محدود خواهد بود و موجود محدود خدا نیست. خدا حقیقتی بی کران و نامتناهی است، به همین جهت از وحدت عددی منزّه است و من حدّه فقد عدّه هر کس خدا را محدود کند، او را در ردیف اعداد در آورده است، چون در کنار هر موجود محدودی، موجود محدود دیگری است که او واحد است و این ثانی است، البته اگر موجودی، مجرد محض بود وحدتش عددی و کمی نیست، بلکه شخصی است. ولی از وحدت اطلاقی ذات خدا بیرون آمده است.

حضرت علی علیه السلام میفرماید:

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ»

هر کس خدا را- با صفات زاید بر ذات- وصف کند و او را محدود ساخته و هر کس برای او حد معین کند، وی را به شمارش در آورده و هر کس او را به شمارش در آورد، ازلیت او را باطل کرده است.

برهان این ادعا این است که لازم هستی بی کران، ازلیت اوست و اگر ازلیت از او گرفته شود حادث خواهد بود و حادث محدود است و محدود نمیتواند خدا باشد» (۱)

۲: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَ كَانَ الْمَعْلُومُ وَقَعَ

الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ وَالْبَصِيرُ عَلَى الْمُبْصِرِ وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ قَالَ قُلْتُ فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا قَالَ إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحَدَّثَةٌ لَيْسَتْ بِأَرْزِيئِهِ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا مُتَكَلِّمًا.

«ابوبصیر گوید شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود: خدای عزوجل همیشه پروردگار ماست، علم وی عین ذاتش بوده، آنگاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بوده، زمانی که شنیده شده‌ای وجود نداشت و بینایی عین ذاتش بوده، آنگاه که دیده شده‌ای وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بوده، زمانی که مقدوری نبود، پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد، علمش بر معلوم منطبق گشت و شنیدنش بر شنیده‌ها منطبق شد و بینایش بر دیده‌ها منطبق شد و قدرتش بر مقدور روشن شد.

ابوبصیر گوید: عرض کردم پس خدا همیشه متکلم است؟

ایشان فرمود: کلام صفتی است پدید شونده، لذا ازلی و قدیم نیست، خدای بود و متکلم نبود.» (۱)

۳: محمّد بن یحیی، عن محمّد بن الحسین، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن محمّد بن مسلم، عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: کان الله عزّ و جلّ و لا شیء غیره و لم یزل عالما بما یكون، فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه.

امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزتمند و شکوهمند همیشه بود و چیزی جز او نبود و همیشه دانا بود به آنچه به عرصه وجود می‌آید؛ علم او به آن پیش از بودنش، مانند علم او به آن بود پس از بودنش. (۲)

۴: محمّد بن یحیی، عن سعد بن عبد الله، عن محمّد بن عیسی، عن ایوب بن نوح أنّه کتب إلى ابی الحسن علیه السلام: یسأله عن الله عزّ و جلّ أکان یعلم الأشياء قبل أن خلق الأشياء و کونها أو لم یعلم ذلك حتّی خلقها و أراد خلقها و تکوینها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کون عند ما کون؟ فوقع بخطّه: لم یزل الله عالما بالأشیاء قبل أن یخلق الأشياء کعلمه بالأشیاء بعد ما خلق الأشياء.

۱- التوحید، باب ۱۱، ج ۱، ص ۱۳۹

۲- ترجمه اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۳۴

ایوب نخعی گوید: نامهای به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم و پرسیدم: آیا خدای بزرگ و والا قبل از آفرینش اشیاء به آنها عالم بود، یا آنکه در حال آفریدن به آنها علم پیدا کرد؟ حضرت با خط خویش مرقوم فرمود: علم خداوند به اشیاء ازلی است و علم خداوند به آنها قبل از آفرینش آنها مانند علم وی به آنها بعد از آفرینش است. (۱)

۵: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشیر، عن فضیل بن سکره قال:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: جعلت فداك إن رأيت أن تعلمني هل كان الله جلّ وجهه يعلم قبل أن يخلق الخلق أنه وحده؟ فقد اختلف مواليك فقال بعضهم: قد كان يعلم قبل أن يخلق شيئاً من خلقه وقال بعضهم: إنما معنى يعلم يفعل فهو اليوم يعلم أنه لا- غيره قبل فعل الأشياء فقالوا: إن أثبتنا أنه لم يزل عالماً بأنه لا غيره فقد أثبتنا معه غيره في أزليته؟ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني ما لا أعدوه إلى غيره؟ فكتب عليه السلام: ما زال الله عالماً تبارك و تعالی ذكره.

فضیل سکره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، اگر مصلحت بدانید به من بفهمانید که آیا خدای-جلّ وجهه-پیش از این که آفریدگان را بیافریند، میدانست یکتاست؟ زیرا دوستان شما اختلاف دارند.

بعضی گویند: پیش از آن که آفریده‌های بیافریند، میدانست و دستهای گویند:

همانا «میداند» به معنای «می‌آفریند» است؛ پس خداوند امروز میداند که پیش از آفرینش چیزها تنها بوده است و اینان گویند که اگر ثابت کنیم که او در ازل عالم به وحدت خود بوده، لازم می‌آید که چیزی را در ازل با او ثابت کرده باشیم. ای مولای من، اگر صلاح بدانید به من چیزی را یاد دهید که از آن فراتر نروم.

حضرت نوشت: همواره در ازل خداوند عالم بوده است و یاد او فرخنده و فرازمند است.

البته آیاتی در قرآن موجود است که به صورت التزامی بر عینیت صفات با ذات خداوند دلالت میکند. مانند: آیه اول از سوره توحید که خداوند میفرماید:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

که در این آیه، خداوند اشاره به مقام احدیت و بساطت خویش دارد و همانگونه که بیان میشود، اگر قائل به زائد بودن صفات بر ذات خداوند بشویم، لازمه این عقیده، تکثر در ذات خداوند است و این آیه، تکثر در ذات را نفی و در مقابل بساطت خداوند را مطرح میکند.

بنابراین، وقتی خداوند صفت احدیت را برای خویش بیان میکند، لازمه آن، عینیت صفات با ذات خداوند است.

نوشتار دوم: مبنای آیین زرتشت در زمینه زیادت صفات بر ذات

در منابع آیین زرتشتی، از جمله گاتهای اوستا، که به قول پیروان این آیین، تجلی توحید زرتشتی گری در آن است، صفات اهورامزدا را خارج از ذات وی بیان میکند.

مقدمه

موبد فیروز آذرگشسب، به صراحت در مقدمه گاتها گفته است که امشاسپندان صفات اهورامزدا هستند. (۱)

موبد کوروش نیکنام، در مقاله «اسفندگان، بزرگ داشت مادران» گفته است:

«در فرهنگ زرتشتی، شش فروزه و صفت بین انسان و خداوند مشترک است، به گونهای که انسان میتواند با بهره مندی و به کار گیری هر یک از صفتها به اهورامزدا نزدیک شود.» (۲)

و در کتاب «نامهای اوستایی، پهلوی و پارسی» تأکید میکند که فروزه به معنی صفت است. (۳)

علی اکبر دهخدا نیز در فرهنگ واژگان خود، فروزه را چنین معنی میکند:

۱- . گات ها، پژوهش موبد فیروز آذرگشسب، ص ۱۳

۲- . مقاله اسفندگان، بزرگداشت مادران، ص ۳۰

۳- . فرهنگ نام های اوستایی و پهلوی، ذیل واژه فروزه، ص ۱۸۰

«فروزه به معنی صفت است که مقابل ذات است. چون فروز به معنی روشنی است و به روشنی چیزها شناخته شود، همچنین فروزه؛ یعنی صفت معرف و شناسای حقیقت.» (۱)

موبد کامران جمشیدی میگوید:

«از آنجا که اهورامزدا یک نیروی کلی بوده و تمامی هستی را در بر میگیرد، بنابراین دارای پیکر و شکل ویژه‌ای نمیباشد. برای شناخت او باید فروزه هایش (ویژگیهایش) را شناخت.» (۲) و در ادامه میگوید: «انسان هم میتوان متصف به این فروزه ها گردد.»

سپس این هفت فروزه (ویژگی) اهورامزدا را چنین بر می‌شمارند:

سپنتامینیو Spentâ mainyu، وهومن Vohumana، اشا Ashâ، خشترا Khshathra، آرمیتی Ârmaiti، هئوروات Haurvatât، امرتات Ameretât.

دکتر منوچهر منوچهر پور، نویسنده و پژوهشگر زرتشتی نیز می گویند:

«امشاسپندان، صفات برگزیده‌ی اهورامزدا را نامند.» (۳)

دکتر آبتین ساسانفر نیز همانند موبد فیروز آذرگشسب، موبد کامران جمشیدی، موبد رستم شهزادی و موبد کوروش نیکنام، بر این مسئله تأکید دارند که امشاسپندان، صفات اهورامزدا هستند. (۴)

موبد جهانگیر اوشیدری، رئیس اسبق انجمن موبدان تهران در کتاب دانشنامه مزدیسنا چنین مینویسد:

۱- لغت نامه دهخدا، ج ۲۴، ص ۸۸۶

۲- پیام پاک زرتشت، ص ۱۷

۳- بدانیم و سربلند باشیم. ص ۸۰

۴- گات ها سروده های آسمانی زرتشت، ترجمه ساسانفر آبتین، ص ۵۹

«امشاسپند یا امشه سپنته. این واژه از دو جزء امشه، به معنی جاودانی و بی مرگ و سپنته به معنی مقدس و پاک و بی آلایش ترکیب یافته، که معنی آن، مقدسان بی مرگ و یا جاودانان پاک میشود. امشاسپند از صفات پاک اهورامزدایند.» (۱)

با قبول سخنان موبدان زرتشتی و باستان گرایان در میابیم که امشاسپندان، صفات پاک اهورامزدا هستند، لیکن با نگاهی به متن اوستا و مخصوصاً گاتها، متوجه میشویم که این صفات خارج از ذات اهورامزدا هستند.

اثبات:

در بند دهم از هات چهل و سوم گاتها، ترجمهی موبد رستم شهزادی چنین آمده است:

«پس ای منش پاک، راه راست را به من بنما، چه همواره خواهان آنم تا با نیروی آرمیتی آن را ببیمیم. ای وهومن، پیوسته به پرسشهای ما پاسخ ده. چه راهنماییهای تو چنان است که از جانب خدای بزرگ رسیده باشد.» (۲)

در اینجا روشن است که امشاسپند وهومن، از جانب خدای بزرگ برای بندگان، هدایت و راهنمایی به ارمغان میآورد. همین نشانگر این است که وی به صورت موجودی خارج از ذات اهورامزدا است. نه عین ذات اهورامزدا.

دیگر دلیل بر تمایز ذاتی میان اهورامزدا و امشاسپندان، در ترجمه دکتر جعفری است.

ایشان در ترجمه پارهی دوم از هات پنجاه و یکم مینویسد:

«این کارها را ای خدای دانا، نخست به تو، سپس به راستی و پس از آن به آرامش پیش کش میکنم. مرا شهریاری دلخواه خود را بنما و از منش نیک خود توانایی نیایش بزرگ داشت بده.» (۳)

۱- جهانگیر اوشیدری، دانشنامه ی مزدیسنا، ص ۱۲۳

۲- گات ها، ترجمه موبد رستم شهزادی، هات ۴۳، بند ۱۰

۳- گات ها، ترجمه دکتر جعفری، هات ۵۱، بند ۲

ایشان، امشاسپند اردی بهشت را به معنی لغوی اسم آن، به صورت «راستی» و همچنین امشاسپند آرمیتی را به صورت «آرامش» و امشاسپند خشترا یا همان شهریور را نیز به صورت «شهریاری» و امشاسپند وهومن را به صورت «منش نیک» ترجمه نمودند.

در این گفتار روشن است، امشاسپندان پس از اهورامزدا و در مراتب پایینتری قرار گرفته‌اند. از آنجایی که سراینده، کردار خود را نخست به اهورامزدا و سپس به دیگر امشاسپندان تقدیم مینماید. لذا نمیتوان آنان را عین ذات اهورامزدا دانست. (۱)

در گاتها ترجمه پروفیسور شوشتی، هات سی و دوم، بند نهم چنین آمده است:

«آموزگار بد، نامه دینی را تباه میسازد و یقیناً به آموزش نادرست خود، روش زندگی را فاسد میکند و از ما نیروی روانی را که دانش گران بهای وهومن است، دور میسازد و با این سخن که تمنای دل من است ای مزدا و ای اشا به شما هر دو فریاد میکنم»

ایشان در توضیح فقره‌ی مربوطه، به صراحت از تمایز ذات اهورامزدا و امشاسپند اشا سخن می‌گویند و میفرماید:

«آموزش دیویسنا، روش زندگی افراد جامعه را فاسد میکند و از پی بردن به دانش ایزدی که بخشش گران بهاست دور میسازد و بنابراین ای مزدا و ای اشا، به شما هر دو التجاء میکنیم که چنین به شما هر دو التجاء میکنیم که چنین آموزش و آموزگاران بد کامیاب نگردند.» (۲)

به عبارت «به شما در گاتها، ترجمه موبد رستم شهزادی، هات ۴۳ بند ۱۰ هر دو ...» دقت شود که نشان میدهد، اهورامزدا و اشا، دو وجود، دو مفهوم و دو ذاتند، نه یک ذات واحد. در نتیجه بین ذات اهورامزدا و امشاسپند اشا تمایز هست. هم چنین در سرود چهل و چهارم، بند سوم آمده است:

«کدام کس آفریننده و نخستین پدر معنوی اشا است؟»

که این گفتار نشان میدهد امشاسپند اشا، مخلوق اهورامزدا است نه عین ذات او.» (۳)

۱- گات ها، ترجمه دکتر جعفری، هات ۵۱، بند ۲

۲- گات ها سروده های زرتشت، مهرین شوشتی، ص ۷۹

۳- گات ها سروده های زرتشت، مهرین شوشتی، ص ۱۲۸

دیگر دلیل بر تمایز ذات اهورامزدا و امشاسپندان در این است که در هات چهل و نهم، بند هفتم آمده است:

«ای مزدا! هر یک بشنود با وهومن و بشنود با اشا و نیز شما ای اهورا گوش دهید که...»

در این جا نیز به روشنی چنین است که امشاسپندان عین ذات اهورامزدا نیستند. به عبارت «و نیز...» دقت کنید.

در سرود پنجاه و یکم، بند دوم چنین آمده است:

«این اعمال، ای مزدا به شما تقدیم میشوند و بعد به اشا و ای آرمایتی به شما. به من نیروی اراده بنمائید و به وسیله وهومن

توفیق پرستش ببخشید.» (۱)

به واژهی «و بعد...» دقت کنید که روشن است امشاسپندان، هر یک جدا از ذات اهورامزدا و در مرتبهای پایینتر قرار گرفته‌اند.

دلایلی دیگر بر موضوع گفتار؛ در گاتهای اوستا ترجمه‌ی اول پورداوود، بر اساس پژوهش کریستین بارتولومه وجود دارد.

هات چهل و سوم، بند سیزدهم:

«آنگاه تو را مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن به سوی من شتافت تا آنکه از آرزو و خواهش من آگاه

گردد.» (۲)

روشن است که وهومن صفت اهورامزدا نیست. همان گونه که در گذشته اثبات گردید. چه اینکه اگر بپنداریم وهومن صفت

اهورامزدا است، ناآگاهی و جهل را به اهورامزدا نسبت داده‌ایم. چه اینکه وهومن از زرتشت سؤال میکند تا «... آگاه گردد.»

در ترجمه‌ی هات چهل و چهارم، بند هفتم چنین آمده است:

«از تو میپرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما. کیست آفریننده‌ی خسترا و آرمیتی ارجمند؟...» (۳)

۱- گات ها سروده های زرتشت، مهرین شوشتری، ص ۲۰۳

۲- گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، ص ۱۹۵

۳- گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، ص ۱۹۹

همانگونه که روشن است در این گفتار نیز امشاسپندان (خسترا، آرمیتی و ...) مخلوق اهورامزدا هستند نه عین ذات وی. اما نگاهی به دیگر بخشهای اوستا.

در اوستا، یشتها، ارت یشت [اشی یشت] پاره دوم:

«اشی دختر اهوره مزدا و خواهر امشاسپندان است. اوست که با خرد سوشیانتها فراز آید.» (۱)

در اوستا، یشت اول مشهور به هرمزد یشت، پاره بیست و پنجم آمده است که اهورامزدا به زرتشت گفت:

«ای زرتشت، این است بهمن آفریده‌ی من. ای زرتشت، این است اردیبهشت، آفریده‌ی من. ای زرتشت، این است شهریور، آفریده‌ی من. ای زرتشت، این است سپندارمذ، آفریده‌ی من. ای زرتشت، اینانند خرداد و امرداد، هر دو آن از آفریدگان من. اینان اشونانی را که به دیگر سرای در آیند، پاداش بخشند.» (۲)

در اینجا نیز روشن است که امشاسپندان، مخلوقات اهورامزدا هستند، نه عین ذات وی. و در همین یشت، بند شانزدهم، زرتشت به ایزد اشه میگوید:

«اهوره مزدا بزرگترین و بهترین ایزدان، پدر تست. سپندارمذ مادر تست.» (۳)

پس نشان می‌دهد که امشاسپند آرمیتی (سپندارمذ) بر اساس آنچه گفته شد، مخلوق اهورامزداست و البته همسر او نیز هست! (در بهترین و خوش بینانه ترین حالت، همسر معنوی اهورامزداست) پس عین ذات وی نیست.

در ادویرافنامه، با نام درست ارتاک ویراز نامگ نیز بر این مسئله تصریح شده است. داستان ارتاک ویراز نامگ از این قرار است که پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران (سلوکیان و اشکانیان) بی ایمانی و شک زدگی بر جامعه

۱- اوستا، ترجمه ی دکتر دوستخواه، ص ۴۶۷

۲- همان، ج ۱، ص ۲۷۸

۳- همان، ج ۱، ص ۴۷۱

زرتشتی حکم فرما شد. لذا در زمان اردشیر بابگان یا احتمالاً چند قرن بعد، موبدان زرتشتی از میان خود، ابتداء هفت نفر از پاکترین موبدان را جدا کرده و سپس سه نفر را برگزیدند و در نهایت پیامبری به نام «ویراز» به عنوان برگزیده و پاکترین موبد انتخاب شد تا با نوشیدن بنگ گشتاسپی به سرای مردگان رود و از دنیای دیگر خبر آورد.

او نیز سه جام بنگ گشتاسپی (از همان بنگی که زرتشت به گشتاسپ نوشانید و گشتاسپ را به جهانی ناشناخته فرستاد) نوشید و پس از هفت روز بی هوشی، به جهان استومند (جهان مادی) بازگشت و هر چه در عالم برزخی دید بازگو کرد و دبیران نوشتند. در یکی از فقرات این کتاب (فقره ۱۱) چنین آمده است که ویراز گوید من به نزد امشاسپند بهمن رفتم و او نیز از تخت زرین خود برخاست و دست مرا گرفت و مرا نزد اهورامزدا و دیگر قدیسین برد ...

«بهمن بگفت این است اهورامزدا، من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم. او گفت مرا که نماز رتو ارتاویراف درست آمده‌ی از آن دنیای فانی به این جای ویژه روشن آمده. فرمود سروش اهر و آذر ایزد که ببرید ارداویراف را بنمائید گاه و پاداش نیکان و پادافره‌ی ناپاک را نیز.» (۱)

که روشن است امشاسپند و هومن عین ذات اهورامزدا نیست.

پس از بررسی سایر قسمت‌های اوستا و متون پهلوی اوستایی، به بخش گاتهای اوستا بر میگردیم:

موبد رستم شهزادی در ترجمه‌ی هات بیست و نهم یا همان سرودهی دوم گاتها، بند اول چنین میگوید:

«گئوش اوروان به اهورامزدا اعتراض کرد که همهی وجود مرا خشم و کینه فرا گرفته است. برای من یاور و نجات دهنده‌ی قرار بده. اهورامزدا در مقام تعیین یار و منجی برای وی، از اشا پرسش میکند که‌های اشا چه کسی را در نظر داری تا پشتیبان گئوش اوروان (روان گاو) باشد؟ اشا نیز پاسخ میدهد که من چنین کسی را نمیشناسم.»

و در ادامه نیز امشاسپند اشا به اهورامزدا میگوید:

«اراده‌ی تو به هر که تعلق گیرد بدان خرسندم.»

در بند هفتم این هات، در ادامهی گفتگوی بین اهورامزدا و امشاسپند اشا، اهورامزدا از وهومن نیز همین سؤال را میپرسد. وهومن نیز پاسخ میدهد که زرتشت یگانه کسی است که میتواند این مسئولیت را بر عهده بگیرد.

روشن است که اشا نسبت به وجود و توانایی زرتشت ناآگاه بود. اما وهومن آگاه بود و به پرسش اهورامزدا پاسخ داد. پس تا اینجا روشن است که امشاسپند اشا به جهل و ندانستن خود اقرار میکند و از طرفی خود را مقهور ارادهی اهورامزدا میدانند. حال آیا درست است که بپنداریم، جهل و نادانی هم در میان صفات اهورامزدا و عین ذات وی وجود دارد؟! گذشته از اینکه دانایی یک امشاسپند به یک مسئله و جهل امشاسپند اشا به همان مسئله نشان میدهد که اینها عین وجود یکدیگر نیستند. (۱)

همین مسئله عیناً و دقیقاً در ترجمه موبد فیروز آذرگشسب نیز وجود دارد. (۲)

همچنین دینشاه جی ایرانی (D. J. Irani)، از پژوهشگران پارسی (زرتشتی) هند، این مسئله را در ترجمه خود تأیید نمودند که امشاسپند اشا (Asha, The Sprit of truth) در مقابل پرسش اهورامزدا، از وی ابراز نادانی میکند:

No guide is known who can shelter the world from woe, None who knows what" moves and works Thy lofty plans. The most powerful Of beings is he to whose help I "shall go on an invocation

هیچ رهبری شناخته نشده است که بتواند دنیا را از غم و اندوه در امان نگه دارد. هیچ کس نیست که بداند آنچه که در راستای برنامههای ارجمند و رفیع تو حرکت میکند ((قدم بر دارد)) قویترین موجودیت است که به کمک او من باید به نیایش پردازم.

که همین نشانگر این است که امشاسپند اشا عین ذات اهورامزدا نیست. چون متّصف به جهل و نادانی گشته است. و در ادامه نیز امشاسپند اشا خود را تسلیم اراده و تصمیم اهورامزدا معرفی میکند:

.The Lord, Ahura is, the sole discerner; For us, let it be as He ordains

پروردگار اهورا، تنها تشخیص دهنده و تمیز دهنده برای ما است، بگذارید همانطور که او وضع میکند باشد.

۱- گات ها، ترجمه موبد رستم شهزادی، هات ۲۹ (سروده دوم گاتها)، بند ۱ - ۸

۲- گات ها، ترجمه موبد فیروز آذرگشسب، هات، ص ۲۱ - ۳۲

امشاسپند اشا و روان گنوش نیز از اهورامزدا درخواست میکنند که برای رهبری جهان تدبیری بی اندیشد:

And thus we two, my soul and the soul of creation, prayed with hands outstretched to the Lord; And thus we two urged Mazda with these entreaties: "Let not destruction overtake the right-living, Let not the diligent good suffer at the hands of evil"

و بدین گونه ما دو تن (امشاسپند اشا و روان گنوش) روح من و روح آفرینش با دستانی گشوده و دراز شده به سمت تو (پروردگار) دعا میکنیم و بدین گونه ما با التماس و خواهش از اهورا مزدا اصرار میکنیم نگذار خرابی و ویرانی زندگی را فرا بگیری، نگذار تلاش و سخت کوشی از دستان شیطان رنج ببرد.

و در ادامه اهورامزدا زرتشت را به رهبری جهان منصوب میکند. (۱)

دیگر دلیل از گاتها بر تمایز ذات میان اهورامزدا و امشاسپندان، بنا بر ترجمه پروفیسور پرودز آکتور شروو (prods oktor skjaervo) استاد دانشگاه هاروارد ایالات متحده، در رشته‌ی زبانهای باستانی ایرانی است. برای مثال در ترجمه ایشان در هات بیست و نهم گاتها، پارهی یکم آمده است:

«به نزد شما ای خدایان، نَفَسِ روح گاو ماده شکایت میکنند که: برای چه کسی کالبد مرا شکل دادی؟ چه کسی مرا آفرید؟ خشم و خشونت و ممانعت مرا در بند نگه داشته است. همچنین غل و زنجیر و ستم. من هیچ چوپانی به جز شما خدایان ندارم. پس بر من نمایان شوید با یک علوفه‌دهنده خوب.»

که ایشان واژه Xshmaibya را به معنای واقعی آن و به صورت «به شما» ترجمه نمودند و این ضمیر را به اهورامزدا و امشاسپندان نسبت داده‌اند و در نهایت بر اساس همین استدلال از ترجمهی «شما ای خدایان» بهره برد. یعنی اهورامزدا و امشاسپندان در کنار هم «خدایان» هستند نه «خدا» و همین استدلال و ترجمه در بند یازدهم از هات بیست و نهم:

«نظم کیهانی و فرمان و پندار نیک کجا هستند؟ مرا به یاد آورید، ای مزدا، ای خدایان! با علم غیب مرا بپذیرید. مرا ای مزدا، ای خدایان، برای مبادله هدیه‌های بزرگ، ای اهوره! با علم غیب، هدیه‌های در شأن همه شما توسط ما پیشکش شده است. حال به اینجا نزد ما بیا» (۲)

۱- ۸ - ۱ : ۲۹ By D. J. Irani, The Gathas The Hymns of Zarathushtra ترجمه: گات ها سرودهای

زرتشت، توسط دینشاه جی ایرانی، هات ۲۹، پاره ۱ - ۸

۲- . گات ها، ترجمه پروفیسور پرودز آکتور شروو؛ برگردان به فارسی: بابک صالحیان و رضا مرادی غیاث آبادی، هات ۲۹ پاره ۱ و ۱ مطالبی که به عنوان اثبات عدم عینیت صفات با ذات خداوند در متون زرتشتی آورده شده است، گزیده ای از مقاله ای با عنوان: آیا صفات خداوند عین ذات او هستند؟ مقایسه دیدگاه شیعه و زرتشتی گری، که در پایگاه جامع فرق، ادیان و

مذاهب آورده شده است می باشد، که با تصرفاتی در ترجمه و ویرایش برخی از موارد، در این بخش از تحقیق آورده شده است.

بعضی مورخین نیز بیان کرده‌اند که امشاسپندان در آیین زرتشت به نوعی خدایان در کنار اهورا مزدا هستند و هر کدام از آنها منبع ظهور صفتی در این عالم است.

آقای فرید هلم هاردی در کتاب خود مینویسد:

«بعضی از هندوان به عوض اینکه راه هندوستان را در پیش گیرند به سمت خاور نزدیک حرکت کردند جایی که اسامی بعضی از خدایان آنان در کتیبه‌های به تاریخ حدود سالهای ۱۳۰۰ قبل از میلاد حفظ شده است.

از آنجایی که عیناً همین نامها را در نخستین سرودهای هندی نیز مشاهده میکنیم بدین ترتیب میتوان گفت اولین ساختار دینی مورد تصدیقی که با آن روبه رو هستیم. ۱: میترا و وارونا ۲: ایندرا ۳: زوجی به نام ساتیانا است.

دو مزیل مدعی است که اینها نماینده الوهیت‌های سه گانه او هستند. سلطه مذهبی، جنگ و حاصلخیزی.

این خدایان به قدیمترین و باستانیتترین بخش اوستا (متن مقدس مزدایی) تحت عنوان گاتها سرودهای منتسب به شخص زرتشت مربوط دانسته شده‌اند»

نویسنده محترم در چند سطر پایینتر مینویسد:

«زبان و سبک سخن گاته‌ها مشابهت نزدیکی با سرودهای دینی اولیه هند دارد، در این گاتها اهورامزدا مورد ستایش قرار گرفته و شش هستی، که در جای دیگر به نام جاودانهای مقدس خوانده شده به چشم فرشتگان اعظم نگریسته شده‌اند آن را احاطه کرده‌اند.

دو مزیل احتجاج کرده که این شش هستی (جوهر) خدایان قدیمی هندی ایرانی هستند که در قیافهای مبدل عرضه شده‌اند:

پنج خدای متن مکتوب به علاوه یک الهه (خدای مؤنث) که هندیها آن را ساراسواتی مینامند و مطابق هر سه نقش و وظیفه یاد شده است. اما بیشتر نقش حاصلخیزی و باروری دارد. نامبرده این جدول تطبیقی را به صورتی که در زیر آمده ترسیم میکند، که در آن خصوصاً عناصر مادی که در متون مزدایی با خدایان مزبور تداعی میشوند قابل توجه است.

خدای هندی هستی (جوهر) عنصر مادی

میترا پندار نیک رمه

وارونا نظم (یا حقیقت) آتش

ایندرا قدرت فلزات

ساراسواتی اخلاص و سرسپردگی زمین

ناستیای اول سلامتی آب

ناستیای دوم فقدان مرگ گیاهان

این تطابق و مراقبت از طریق دلایل گوناگونی خارج از گاتها و همچنین به واسطه شمارش تعداد دفعاتی که این هستیها (جوهرها) در گاته ها ذکر میشوند و یا اینکه در کنار یکدیگر تداعی میشوند نشان داده شده است.

مزیت این روش در آن است که از مشکلات ناشی از غیر قابل فهم و درک بودن ابیات خود گاتها اجتناب میورزد.

تحلیل دومزیل را بسیاری از کارشناسان امر پذیرفتند.^(۱)

در ادامه، نویسنده کتاب، مطلبی به عنوان تأیید تئوریهای دومزیل میآورد، ایشان مینویسد:

«در قرن سوم پیش از میلاد، گروهی از ایرانیان به نام پارتها به صحنه آمدند، آنان بهتدریج جانشین سلوکیان شده و تا قرن سوم میلادی حکومت کردند. در مورد مذهب دوران پارسها نیز مطالب کمی شناخته شده است.

ممکن است در همین دوره بوده که بخشهای نهایی از متن مقدس مزدایی تألیف و تصنیف شده است. چرا که این بخشها از جمله شامل یک عده مقیاسات و اوزان یونانی- رومی است که در مقابل اوزان ایرانی استفاده شده در بخشهای اولیه قرار دارد در این قسمتهای متاخرتر با جزئیات فراوانی در مورد تهذیب آداب دینی و منتهای سختگیری نسبت به جواز زناشویی مواجه میشویم. روشن نیست که برای نخستین بار در چه زمانی نوشته شده است. اما این مطلب مسلم است که این کار باید پس از یک دوره نسبتاً طولانی از انتقال شفاهی صورت گرفته باشد. احترام و تکریم خدایان یونانی که با خدایان ایرانی برابر دانسته میشد شهرت و رواج کامل داشت. کتیبههای در ترکیه فعلی وجود دارد که میتواند بسیار مورد توجه قرار گیرد و پشتوانه قابل توجهی برای تئوریهای دوزمیل باشد. مشابه کتیبه هندی حدود سال ۱۳۸۰ قبل از میلاد.

در اینجا میبینیم که ابتدا دو خدای حاکم فهرست شدهاند، اهورامزدا، که با زئوس خدای یونانی برابر دانسته شده و میترا که با آپولو تداعی شده است هلیوس و هرمس سپس خدای جنگ ورتراغنه، که با هراکلس و آرس (خدای جنگ در یونان باستان) تطبیق شده و در آخر کار هم سرزمین پدیری سراسر حاصلخیز و روزی دهنده من کوماژ که در آنجا وظیفه حاصلخیزی و باروری خدایان به اندازه کافی روشن است. جنبههای دیگر مذهب ایرانیان در دوره پارتها عبارت است از آتش جاودانه که از ماخذ کلاسیک به دست میآید که با سلطنت همراه بوده است. همانطور که بعدها در ایران هم رایج شد و معابد ای که به آنهایتا تقدیم شده بود الهی که فاحشگی نیز به افتخار او انجام میشد اما هیچ مدرک و شاهی بر هیچ دین رسمی به صورای که بعدها در دین مزدایی میشناسیم و یا هیچ فرقههای از آن که رسماً تشکیل شده باشد به چشم نمیخورد.» (۱)

بنابراین میتوان گفت که امشاسپندان که زرتشتیان به نوعی آنها را صفات خداوند میدانند در اصل خدایانی در آیین زرتشتیان هستند به این مطلب مؤلف کتاب «تاریخ اجتماعی ایران باستان» اشاره میکند.

ایشان مینویسد:

«خدایان زرتشت در اوستا به نام «بغ» و «ایزد» و «یزدان» نامیده شده‌اند و این خدایان را میتوانیم به سه قسمت منقسم بداریم:

اول: خدایانی که مقربتر از «ایزدان» دیگر به «اهورا مزدا» میباشند و هر یک، با یکی از صفات اهورا مزدا تطبیق میکنند و تعداد آنان با خود آهورا مزدا به هفت رسیده و به نام «امشاسپند» نامیده شده‌اند.

دوم: خدایانی هست که مانند خود آهورامزدا به نام «ایزد» و «بغ» و «یزدان» نامیده شده‌اند و هر کدام با یکی از ستارگان مطابقت دارد.

سوم: خدایانی هستند به نام «ایزد» و گاهی «بغ» و هر کدام با یکی از مجردات و یا یکی از عناصر طبیعت تطبیق شده‌اند. شش «امشاسپند» در قسمت اول پس از خود آهورامزدا به شرح زیر است:

۱: و هومن «~ Manu – Vohu ~» به معنی منش پاک یا «بهمن امشاسپند» و از دو لفظ «وه یاوهو» به معنی به دینک «من یا مانو» به معنی من و ضمیر ترکیب یافته است.

۲: اشاوهِشتا «~ Vahishta – Asha ~» یا اردیبهشت امشاسپند به معنی پاک و درست است.

۳: کشتریاوری «~ Vaira – Kshutria ~» یا شهریور امشاسپند به معنی سلطنت ایزدی است.

۴: اسپنتا آرمیتی «~ Armati – Spenta ~» یا اسفندارمذ امشاسپند، خداوند زمین به معنی وفا و صلح مقدس میباشد، این خداوند در اوستا دختر آهورا مزدا شمرده شده است.

۵: هروات «~ Harawat ~» یا خرداد امشاسپند به معنی کامل و بینقص.

۶: امرتات یا امرداد امشاسپند به معنی جاودان و بیمرگ است.

لفظ «امشاسپند» از سه واژه ترکیب یافته و جمعاً به معنای «بیمرگ مقدس» می‌باشد و از لحاظ اهمیت و شایستگی، شخصیت مستقل و جداگانه پیدا کرده‌اند و در اوستا از جمله خدایانی هستند که همه وقت در هر زمان همراه خداوند بزرگ مسکن دارند.» (۱)

به طور کل، ایزدان موجود در آیین زرتشت همانطور که بیان شد ریشه در افکار کهنه هندوان و آریاییان دارد
آقای رجبی در کتاب هزاره‌های گمشده مینویسد:

«باید به این مطلب هم توجه کرد که ایرانیان پیش از زرتشت وارث ایزدان بیشماری از دوره هند و ایرانی و آریایی بودند که هر یک در قلمرویی از باورها رفع نیاز میکرد. زرتشت در کسوت مردی که میل درونی شدیدی به متحول کردن جهان پیرامون خود داشته، بی تردید با باورها، ایزدان و دیوان کهن زمان خود آشنا بوده است او در کنار اهورا مزدا، به این ایزدان در چارچوب آیین خود حضوری انتزاعی میبخشد.

با ایزدان اینک انتزاعی، مفاهیم و روحانیت مورد نظر، امکان اشاعه میانند و کم کم با انتزاعیتر شدن ایزدان مظاهر کمال و روحانیت در آنها متجلی میشود.» (۲)

آقای رجبی مینویسد:

«یکی از زیباترین نمونه‌های دلبستگی ایرانیان را به اسطوره‌های خود میتوان در ماجرا و سرنوشت میترا بازیافت.

در حالی که همه شاهد‌های موجود نشان از ستیزی بی‌امان زرتشت با میترا و میتراپرستی (۳) دارند پس از او میترا به صورت ایزدی در خور ستایش و نیایش در آیین زرتشت جا میافتد و مهر یشت یکی از زیباترین یشتهای اوستای متأخر میشود.

۱- تاریخ اجتماعی ایران، ص ۳۱۴

۲- هزاره‌های گمشده، ج ۱، ص ۵۲

۳- یکی از خدایان کهن و باستانی آریایی مهر یا میترا است. که معنی پیمان و دوستی و خورشید نیز می‌دهد. نماد او خورشید می‌باشد. آنطور که شواهد نشان می‌دهد، میترا پیش از زرتشت دارای اهمیت بالایی بوده و توانسته در اوستا مقامی پیدا کند. سند اثبات این اهمیت این است که در یسنای چهل و ششم، بند پنجم نام این خدای قدیم آمده است، و یکی از یشت‌ها نیز به نام او شده است یعنی یشت دهم موسوم به مهر یشت. اما سابقه کهن تر، اینکه در ودای برهمنان از وی به عنوان خدایی بزرگ یاد شده و پیش از آن در کتیبه‌ی متعلق به چهارده قرن پیش از میلاد نیز نام میترا آمده است که حکام میتانی به نام وی سوگند یاد کرده‌اند.

از واژه‌ی زیبای «مهربانی» که نگو! که خود حامل یک فرهنگ است و میتواند شاخص بی رقیب ایرانیان باشد!

همچنین است آناهیتا در آبان یشت، پرداخت شاعرانه و زیبای آناهیتا در آبان یشت است که این یشت را به صورت یکی از زیباترین نوشته‌های جهان باستان در آورده.

ایشان در چند سطر پایینتر مینویسند:

هیچ تفکری هرگز موفق به تبعید میترا و آناهیتا (۱) و به فراموشی سپردن کامل آنها نشده است.

اگر در آغاز کار هخامنشیان برای مدتی کوتاه فقط سخن از اهورامزدا می‌رود با اردشیر دوم هخامنشی میترا و آناهیتا دوباره وارد میدان میشوند.

اردشیر در سنگ نبشته خود در همدان مینویسد که کاخش را به خواست اهورامزدا و آناهیتا ساخته است. و شاهی برای ناگهانی بودن این بازگشت نداریم. (۲)

نوشتار سوم: ادله اثبات توحید در صفات

اشاره

این را باید دانست که عقیده‌های در باب توحید در صفات صحیح است، که بنای آن بر عینیت صفات با ذات خداند باشد و بنایی باطل است، که قائل به عدم عینیت ذات با صفات و زائد بودن صفات بر ذات پروردگار باشد.

۱- . آناهیتا یا آردویسور آناهیتا در زبان اوستایی نام یکی از خدای بانوان ایرانی و آریایی و یک پیکر کیهانی هندوایرانی است که ایزدبانوی آب‌ها پنداشته و ستوده می‌شود و از این رو با نمادهایی چون باروری، شفا و خرد نیز همراه است. او در یشت ویژه خود در اوستا به نام آبان یشت، سرچشمه همه آب‌های روی زمین نامیده شده. او منبع همه باروری هاست؛ نطفه همه نران و رحم همه مادگان و شیر را در پستان مادران پاک می‌گرداند. او سرچشمه دریای کیهانی است. در متون گوناگون، آناهیتا نیرومند و درخشان، بلندبالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. (طاهری، صدرالدین. ایزد بانوان در فرهنگ و اساطیر ایران و جهان. روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۹۳).

از این رو در ابتدای بحث، مستندات هر دو گروه را آوردیم، به طوری که کاملاً مشخص شود عقیده هر دو گروه در این زمینه چیست.

برای اینکه ترجیح عقیده عینیت صفات با ذات خداوند کاملاً مشخص شود، دو دلیل بر لزوم عینیت صفات پروردگار با ذاتش را میآوریم، تا حق بودن این عقیده کاملاً واضح و مبرهن شود.

دلایل عقلی بر عینیت صفات با ذات

۱: خارج بودن صفات خداوند از ذات دارای محذوراتی میباشد، یکی از آنها این است که در این صورت، خدای سبحان در اصل هستی خود، فاقد کمالات و صفات ذاتی است و باید آنها را از غیر خود دریافت بکند؛ زیرا ذات فاقد کمال، تنها قابل (مبدأ قابلی) برای دریافت آن کمال است، نه فاعل (مبدء فاعلی) آن، و اگر ذات بخواهد هم قابل و هم فاعل برای صفات الهی باشد این مطلب مقدور نیست مگر با ترک ذات؛ به این معنا که ذات، از یک حیثیت، مبدأ فاعلی باشد و از حیثیت دیگر، مبدأ قابلی، که این فرض با ادله بساطت و غنای مطلق خدا و نزاهت وی از جزء منافات دارد. (۱)

۲: اگر صفات خداوند خارج از ذات او باشند، بنابراین خداوند در مقام ذات خالی از صفات کمالیه است و برای به دست آوردن آن محتاج است و این با وجوب وجود سازگار نیست.

۳: اگر صفات الهی خارج از ذات خداوند باشد و با او عینیت نداشته باشند حال سؤال میشود که آن صفات خارج از ذات خداوند، وجود و حقیقت خود را از چه مبدائی گرفتهاند؟

اگر گفته بشود از خداوند گرفتهاند. سؤال میشود که اگر مبدء این صفات خداوند بوده است، بنابراین ذات خداوند دارای این صفات است و عینیت با آنها دارد، در حالی که فرض این است که این صفات خارج از ذات خداوند بودهاند و اگر این صفات از مبدائی غیر از خداوند ظهور کردهاند دو محذور پیش میآید:

اول اینکه خداوند برای به دست آوردن آنها محتاج به غیر میشود که این موجب ممکن بودن و فقر خداوند میشود.

۱- . توحید در قرآن، صص ۳۰۶، ۳۰۵ - همراه با تصرف -

دوماً این سؤال پیش می‌آید که آیا این صفات خود واجب الوجود هستند و یا از مبداء واجب الوجودی غیر از خداوند ظهور کرده‌اند که هر دو منجر به شرک میشود.

طبق این چند دلیل، مکتب فکری، دین و آیینی صحیح است که قائل به عینیت صفات خداوند با ذاتش باشد و همانگونه که در مطالب فوق، مستندات را از هر دو دین و آیین آوردیم، دین اسلام است که به صراحت تمام دارای چنین عقیده‌های است و در مقابل، آیین زرتشت است که قائل به زائد بودن صفات بر ذات خداوند است.

بنابراین ترجیح مبنای فکری در زمینه توحید صفاتی، طبق مندرجات فوق، منحصر در دین مبین اسلام است.

و در آیین زرتشت جایی برای قائل شدن به توحید در صفات وجود ندارد.

بخش سوم: توحید در خالقیت

اشاره

توحید در خالقیت که گاهی از آن به توحید در آفرینش یا توحید در افعال هم تعبیر میشود در اصطلاح فلاسفه به معنای این است که، همه نظامها، سنن، علل، معلولات و اسباب و مسببات، فعل خداوند و ناشی از اراده اوست. موجودات عالم همچنان که در ذات خود استقلال وجودی از خدا ندارند، در مقام تأثیر و علّیت هم استقلال ندارند. در نتیجه خداوند همانطور که در ذات خود شریک ندارد، در فاعلیت نیز شریک ندارد. که در فلسفه تحت عنوان قاعده «لا مؤثر فی الوجود الا الله» بیان میشود.

(۱)

به عبارت دیگر: توحید در خالقیت؛ یعنی در جهان هستی، بیش از یک خالق اصیل و مستقل نداریم و خالقیت، علل و اسباب دیگر در طول خالقیت و سببیت او هستند و با اذن و فرمان او تأثیر گذار هستند.

نوشتار اول: دیدگاه اسلام درباره توحید در خالقیت

قرآن کریم در آیات بسیاری، بر یگانگی خداوند در آفریدگاری جهان تأکید نموده است. چنان که در قرآن کتاب مقدس دین اسلام خداوند فرموده است:

۱: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۲)

۱- . اسفار، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۱۶ و نه‌ایه الحکمه، ج ۳، ص ۶۷۷ و مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۰۳-همراه با تقطیع-

۲- . سوره انعام: ۶، آیه ۱۰۲

«(آری)، این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.»

۲: قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱)

«بگو: خدا خالق همه چیز است؛ و اوست یکتا و پیرو.»

۳: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۲)

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء است.»

۴: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِ تُؤْفَكُونَ (۳)

«این است خداوند، پروردگار شما که آفریننده همه چیز است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!»

۵: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِ تُؤْفَكُونَ (۴)

ای مردم! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما؛ آیا آفریننده ای جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست؛ با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید.

۶: أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۵)

۱- .سوره رعد: ۱۳، آیه ۱۶

۲- .سوره زمر: ۳۹، آیه ۶۲

۳- .سوره غافر: ۴۰، آیه ۶۲

۴- .سوره فاطر: ۳۵، آیه ۳

۵- .سوره اعراف: ۷، آیه ۵۴

«آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!»

۷: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)

«او خداوندی است خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!»

همانطور که مشاهده میشود، در این آیات و بسیاری از آیات قرآن، خالقیت و آفرینندگی، به نحو اطلاق از برای خداوند معرفی شده است و در سراسر قرآن، توحید در خالقیت متبلور است و حتی در خطی از این کتاب عزیز، بویی از شرک در خالقیت استشمام نمیشود.

روایات اسلامی نیز بر توحید در خالقیت تصریح و تأکید دارند.

حضرت امام علی علیه السلام در این باره فرموده است

لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَلَمْ يُعِنُّهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ؛ (۲)

«در آفرینش مورچه (و مانند آن) کسی شریک خداوند نبوده و او را یاری نداده است.»

و نیز فرموده است:

«لَا شَرِيكَ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ» (۳)

۱- .سوره حشر: ۵۹، آیه ۲۴

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۳- . نهج البلاغه ، خطبه ۹۱

«او خداوندی است خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!»

خداوند شریکی ندارد که در آفرینش شگفتیهای جهان او را یاری کرده باشد.

نوشتار دوم: توحید خالقیت در آیین زرتشت

اشاره

دو نوع ثنویت در خالقیت در آیین زرتشت وجود دارند که عبارتند از:

۱: دوگانگی در خالقیت

عدهای قائلند که ثنویت در آیین زرتشتی به این معنا است که به طور کلی، موجودات در این آیین، به دو نوع تقسیم میشوند: نوع خوب و نوع بد، تمام خوبیها و خیرها یک مبدأ و یک ریشه و خالق دارند به نام «اهورامزدا» و تمام بدی و شرورها نیز یک مبدأ به نام «اهریمن» یا «انگره مینیو» دارند، که خالق و مبدأ ناپاکیها و پلیدیها و موجودات خبیث و هر چه زشتی، پلیدی، تیرگی و سیاهی در جهان دیده میشود میباشد.

طبق این نظریه، اهورا مزدا و اهریمن، رو در روی هم، هر دو آفریننده و خالق هستند.

۲: دوگانگی در اخلاق

در دیدگاه دوم، ثنویت و دوخدایی، به عنوان دو خالق و ایجاد کنند وجود ندارد، بلکه تنها اهورامزدا است که هستی بخش موجودات و جهان هستی است و اهریمن به عنوان خالق مطرح نمیشود. بلکه اگر دوگانگی هم وجود دارد، جنبه خالق ندارد، بلکه جنبه اخلاقی دارد.

در این نوع نگرش، اهریمن، وجودی در مقابل اهورامزدا ندارد، بلکه تنها یک نیرو و یک منش است که در اندیشه انسان نادان ظهور پیدا میکند، به طوری که پیروی از او، موجب جهل و نادانی و صفات زشت است، اما اینگونه نیست که اهریمن وجود خارجی داشته باشد و بتواند چیزی را در جهان خلق و ایجاد بکند.

در کتب زرتشتیان اینگونه مسئله اهریمن مطرح شده است که:

اشوزرتشت در فلسفه پیام خود، به دو گوهر همزاد، ولی متضاد اشاره دارد که در نظم هستی نقش دارند. اثر این دو گوهر - انگره مینیو (منش ویران کننده - اهریمن) و سپنتامینیو (منش سازنده) - نیرویی است که در کوچکترین ذرات به صورت مثبت

و منفی، در پروتون و الکترون وجود دارد و در همه جای هستی، حتی کیهانشان به گونه

کشش و رانش و یا دو نیروی ناهمگون اثر میگذارند. اینها هیچ کدام بد نیافریده شدند و هر چه آفریده شده خیر است.

این دو نیرو و منش به هنگام گزینش و انتخاب، پیوسته در اندیشه بروز میکند. انسان دانا، سپتتامینیو در اندیشه او ظهور و پدیدار میشود و شخص نادان که تنها از احساس و تعصب پیروی میکند در ذهن او انگره مینیو؛ یعنی منش ویران کننده به وجود میآید.

بنابراین، آفریننده اهریمن و اندیشه ویرانگر (انگره مینیو) خداوند نیست، بلکه انسان نادان است و نیکی و بدی زاییده اندیشه انسان هستند. (۱) و این دو وجود خارجی ندارند. (۲)

بنابر ترجمه موبد خورشیدیان از یسنا هات ۳۰ بند ۳ ایشان اینگونه عبارت گاتها را ترجمه کردهاند:

«وقتی انسان آفریده شد، دو نیرو در اندیشه (ضمیر) وی شکل گرفت، یکی نیک - سپتتامینیو (منش سازنده) - در اندیشه و گفتار و کردار، و دیگری بد - انگره مینیو (منش ویران کننده- اهریمن) - در اندیشه و گفتار و کردار. دانا، نیک را برگزید و نادان بد.»

و نیز ایشان میگوید:

«اهریمن اصلاً وجود خارجی ندارد که در مقابل اهورامزدا واقع شود.» (۳)

موبد کورش نیکنام در این باره می گویند:

«ما از آنجایی که مانند بسیاری از ادیان دیگر؛ مثلاً عزیزان مسلمان که «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را به کار میبرند؛ یعنی - مسلمانان - میخواهند بدانندیشی در وجودشان نباشد. هنگامی که میخواهیم در نیایش روزانه خود، به حضور خدا برویم می گوئیم «شکسته اهریمن باد» یعنی بدانندیشی از من دور باد. حتی سه بار ما ذکر میکنیم. شاید این امر در باور آن کسانی که خوب نتوانستهاند این فلسفه و این فرهنگ را تجزیه و

۱- انجمن موبدان ایران، نگاهی به دین زردشتی، ص ۴

۲- اندیشه های زردشت. ص ۴۰

۳- جهانینی اشوزردشت، ص ۳۳۷

تحلیل بکنند، به این معنی باشد که ما یک چیزی داریم در برابر خدا به نام اهریمن، و میخواهیم آن را شکست دهیم، این شد که دوئالیزم را مطرح کردند، در حالی که این نیست، اهریمن همان انگره‌مینو است، مینو یا مینو، یعنی منش و انگره، یعنی ویرانکننده و خرابکننده و وقتی که در نیایش میگوییم که «شکسته اهریمن باد» میخواهیم که آن بداندیشی را از خود دور سازیم و این دوئالیزم نیست.» (۱)

این بود نظریه دوگانگی اخلاقی که بیان شده.

بعد از بیان هر دو نظریه مناسب است به این مطلب اشاره کنیم که زوایای گنگ و مجهولی در حقیقت اهریمن وجود دارد که این مطلب را میرساند که زردشتیان هنوز، اختلاف نظرهایی در مورد حقیقت انگره مینو و یا همان اهریمن دارند.

مانند اینکه:

۱: برخی قائل هستند انگره مینو در این جهان، چیزی جز نبود سپنتامینو نیست و به عبارتی، انگره مینو را عدم ملکه (۲) میدانند و می گویند سپنتامینو هستی است و انگره مینو نبودن هستی؛ یعنی نیستی است. (۳) و نیز می گویند، اهریمن واقعیت دارد، ولی هستی ندارد (نبود سپنتامینو) و انگره مینو، نبود سپنتامینو است. (۴)

در حالی که مطمئناً چنین نظریه‌های باطل است زیرا:

۱- آیین اختیار، ص ۸۴، ۸۵

۲- ملکه و عدم ملکه حقیقی، یکی از اقسام تقابل است و در تعریف آن گفته اند: «ملکه، یک امر وجودی است که بر موضوعی که شانیت اتصاف به آن را دارد عارض می شود و عدم آن امر وجودی از همان موضوع را عدم ملکه می نامند، مثل بینایی و کوری نسبت به یک موضوع؛ اگر موجودی که شانیت اتصاف به بینایی را دارد صفت بینایی را داشته باشد می گویند آن موجود ملکه بینایی را دارد و اگر شانیت اتصاف به بینایی را داشته اما بینا نباشد گفته می شود ملکه بینایی را ندارد و کور است که کوری همان عدم ملکه بینایی است

۳- دیدی نواز دینی کهن، ص ۱۷

۴- دیدی نواز دینی کهن، ص ۵۷

الف: در عبارت گاتها، تعبیر همزاد در مورد سپنتامینیو و انگره مینیو آمده است و همزاد به معنای توام، دو قلو، کودکی که با کودک دیگر از یک مادر زاییده شدند است. (۱) در حالی که عدم ملکه، مورد زایش و آفریدن نیست و عدم ملکه مانند عدم بینایی است که به آن وجود تعلق نمیگیرید و آنچه به او وجود تعلق میگیرد بینایی است، بنابراین ما نمیتوانیم بگوییم بینایی و عدم بینایی همزاد و هم آفرینش هستند؛ و اینکه به تعبیر دکتر فرهنگ، انگره مینیو اصلاً هستی ندارد، نتیجه این حرف این است که انگره مینیو تخصصاً از همزاد بودن خارج است، و وجودی به او تعلق نگرفته است، در حالی که طبق گاتها، سپنتامینیو و انگره مینیو همزاد هستند. (۲)

بنابراین آیا به عدم ملکه- انگره مینیو - آفریدن از جانب خداوند میتواند تعلق بگیرد و موجب ایجاد شده او بشود! که پاسخ این سؤال خیر است و باید دانست کوری همان عدم بینایی است سایه همان نبود نور است خلق و آفرینش به به بینایی و نور تعلق گرفته میگیرد نه چیز دیگری.

و جالب این است که انگره مینیو را موبد شهرزادی آفریده میداند. (۳)

ب: در گاها آمده است که این دو گوهر همزاد، با هم صحبت میکنند و چنین آمده است که:

یکی که پاک بود به همزاد خویش، گوهر پلید چنین گفت: هیچگاه اندیشه و آموزش و اراده، ایمان، گفتار، کردار و وجدان ما با هم سازش ندارد. (۴)

آیا عدم ملکه، (۵)- انگره مینیو، نبودن هستی- میتواند مورد خطاب واقع شود و میتواند با دیگری سخن بگوید! و نیز آیا عدم ملکه، دارای اراده و وجدان و کردار هست!!!

۱- . لغت نامه دهخدا، ج ۳۲، ص ۹۵۵

۲- . گات ها، ترجمه آذر گشسب، یسنا، هات ۴۵، بند ۲

۳- . شهرزادی، رستم، سیری در آموزش گاتها، ص ۹

۴- . گات ها، ترجمه آذر گشسب، یسنا، هات ۴۵، بند ۲

۵- . در اصطلاح فلاسفه، ملکه و عدم ملکه حقیقی، یکی از اقسام تقابل است و در تعریف آن گفته اند: «ملکه، یک امر وجودی است که بر موضوعی که شانیت اتصاف به آن را دارد عارض می شود و عدم آن امر وجودی از همان موضوع را عدم ملکه می نامند». مثل بینایی و کوری نسبت به یک موضوع؛ اگر موجودی که شانیت اتصاف به بینایی را دارد صفت بینایی را داشته باشد می گویند آن موجود ملکه بینایی را دارد و اگر شانیت اتصاف به بینایی را داشته اما بینا نباشد گفته می شود ملکه بینایی را ندارد و کور است که کوری همان عدم ملکه بینایی است الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه،

ملاصدرا، چ بیروت، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۱۶

ج: آیا عدم ملکه میتواند در انسان ظهور کند و موجب اندیشه بد شود! اصلاً عدم ملکه مگر میتواند صاحب اثر باشد و در انسان نادان ظهور کند و موجب بد اندیشی او شود.

مثلاً ناینایی یا کوری عدم ملکه است، ملکه یعنی شانیت. یعنی انسان قابلیت و شانیت ناینایی را دارد، اگر این ناینایی را نداشته باشد می گویند او کور است؛ یعنی نایننا است، نایننا، اثر و واقعیتی در خارج ندارد که در وزنه هستیها و وجدانیات عیاری داشته باشد و اگر هم احکامی بر او بار میشود با نظر به واژه نایننا است. یعنی با لحاظ وجودی ملکه.

بنابراین، واقعیت، هستی، ثبوت، وجود همه از یک چیز خبر میدهند و هستی را از واقعیت و ثبوت نمیتوان تفکیک داد. هر چیزی که منشأیت اثر داشته باشد او موجود و دارای واقعیت و هستی است و اگر منشأیت اثر نداشته باشد عدم و نابود است. و حد فاصلهای بین وجود و عدم نیست و این مطلب در کتب فلسفی بیان شده است که در صورت تمایل به آگاهی بیشتر مراجعه گردد.

۲: نظر دیگر این است که هیچ کدام از این دو نیرو (سپنتامینیو و انگره مینیو) در نزد پروردگار، نیک یا بد نبودهاند، بلکه لازم و ملزوم هم هستند، ولی هنگامی که ما این دو نیرو را با میزان اندیشه و پندار میسنجیم، یکی را نیک و دیگری را بد میپنداریم. [\(۱\)](#)

در حالی که این کلام با در نظر گرفتن مطالب ذیل صحیح نمیشود.

زردشتیان فائلند که آن چه بر مبنای اراده اهورایی آفریده شده همگی نیک و خوب است. [\(۲\)](#)

حال اگر این دو، مخلوق اهورامزدا هستند و از طرفی به اذعان زرتشتیان، اهورامزدا جز نیک و خوب نمیآفریند، چرا موبد شهرزادی میگوید این دو نیرو، در نزد خداوند نیک و بد نیستند؟! مگر غیر از این است که آنان مخلوق اهورا هستند! آیا میشود از یک منشأ خیر و نیک، دو زاده پدید بیایند که نه نیک باشند و نه بد! وقتی منشائی خیر

۱- سیری در آموزش گاتها، ص ۹

۲- انجمن موبدان تهران، نگاهی به دین زرتشت، ص ۴

محض شد و تمام شرایش وجود او را خیر گرفت، دیگر هر تجلی او بکنند از همان سنخ و حقیقت وجودی او است که سراسر خیر و نیکی است - به عبارت عامیانه، از کوزه همان برون تراود که در اوست. اگر کوزه دارای آب مصفی و تمیز باشد هر چه از او بیرون میریزد نیز دارای این صفا و تمیزی است -

مگر اینکه آنها را مخلوق غیر اهورامزدا بدانیم، که حتی خود آقای موبد شهرزادی هم آنها را آفریده اهورا مزدا میدانند. (۱)

۳: نظر دیگر این است که انگره مینیو و یا اهریمن، تنها در تصور و فکر ما است و وجود خارجی ندارد و اهریمن تنها وقتی پدید میآید که انسان به وجود بیاید. (۲)

طبق فلسفه زرتشت، موجودات قدیم هستند (۳) و اینگونه نیست که انسان به وجود بیاید و بعد اهریمن پدید بیاید، بلکه انگره مینیو و سپنتامینیو در ابتدای آفرینش بودند نه بعد از وجود انسان.

و در عبارت گاتها است که:

در این هنگام، درباره دو مینیو و یا دو گوهر که در ابتدای آفرینش پدیدار بوده‌اند، سخن خواهم گفت، از این دو گوهر، آن یکی که پاک بود به همزاد خویش گوهر پلید چنین گفت: هیچگاه اندیشه و آموزش و اراده، ایمان، گفتار، کردار و وجدان ما با هم سازش ندارد. (۴)

با توجه به متن گاتها این ایرادات وارد میشود.

۱- . سیری در آموزش گاتها، ص ۹

۲- . جهان بینی اشوزردشت، ص ۳۳۷

۳- . دیدی نواز دینی کهن، ص ۴۴

۴- . گات ها، ترجمه آذر گشسب، یسنا، هات ۴۵ بند ۲

الف: اگر این دو وجود خارجی ندارند، پس در کجا و چگونه با هم صحبت میکنند! اگر منظور موبد خورشیدیان این است که آنها وجود مادی ندارند، که این دلیلی برای عدم موثریت آنها نیست، چون ملائکه هم وجود مادی ندارند ولی در عالم ماده تأثیر گذار هستند.

وقتی اینها طبق متن گاتها دو حقیقت جدایی هستند که اراده هر کدام غیر اراده دیگری است و دارای وجود هستند که صاحب شعور و اراده هستند بنابراین همین کفایت میکند برای صاحب اثر بودن آنها و در این بحث انگره مینوی.

ب: اینها در ابتدای آفرینش بودند، نه اینکه بعد از وجود انسان پدیدار شدند!

ج: مگر عبارت همزاد، نه این است که این دو زاده و آفریده شده‌اند! نه پدیدار شده در ذهن، که ایشان چنین تعبیری را برای آنها می‌آورد.

د: موجودی که دارای اراده و وجدان و اندیشه است و آفرینش به او تعلق گرفته است، آیا میتواند وجود خارجی نداشته باشد! و فقط در ذهن من پدیدار شده باشد.

۴: نظر دیگر این است که موبد خورشیدیان میگوید:

هرچه خداوند آفریده است، خوب و بد، پاک و پلید، مثبت و منفی، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و هر کدام بنا بر حکمت دقیق به وجود آمده‌اند. (۱)

حال این سؤال پیش می‌آید که مگر غیر از این است که اهورامزدا، جز نیک و خیر و خوبی نمی‌آفریند. (۲) پس چرا موبد خورشیدیان، بد و پلید را به عنوان آفریده خدا میداند و تازه وجودی برای پلیدی در این جهان قائل هست؟! آیا بدی و پلیدی که در کلام ایشان تصریح بر آفریده بودن آنها توسط خداوند و اهورامزدا را دارند وجود و واقعیتی ندارند! اگر اهورا مزدا جز نیک و خیر را خلق نمیکند پس وجود پلیدی و بدی را که آفریده است.

با نگاه به مطالب فوق، اختلافات بسیاری را حتی در تفسیر دو گانگی اخلاقی در مکتب زرتشتیت میبینیم.

حال کدام حق و کدام باطل است

۱- جهان بینی اشوزردشت، ص ۳۳۷

۲- دیدی نواز دینی کهن، ص ۳۳

نوشتار سوم: بررسی دیدگاهها درباره توحید خالقیت در آیین زرتشت

عدهای از محققین، دین زرتشت را دینی ثنوی میدانند که گفتار بعضی از آنها بدین شرح است که:

۱: ابوالمعالی محمد در کتاب خود مینویسد:

«زرتشت گفته است صانع دو است: یکی نور که صنع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم است از روشنایی و طاعت و خیر به صانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است به صنع شر بر میگردد، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند.» (۱)

۲: آقای زرین کوب می گویند:

«اما زرتشت با آنکه این ثنویت را که قبل از او در نزد قوم به وجود آمده بود نفی نکرد، اهورامزدا، خدای بزرگ خویش را برتر از آن میشناخت که اصل شر را نیز به نحوی مخلوق او نشمرد. از این رو است که در تعلیم و اصل شر که اهریمن (انگزه مینو) نام دارد نیز مثل اصل خیر، که اسپننه مینو است و همزاد اوست زاده اهورامزدا محسوب میشود

این هم که آفریدگار شر با آفریدگار خیر همزاد شمرده شده ظاهراً بیشتر از آن رو بود که در دوران همزیستی اقوام هند و ایرانی هر دو دسته خدایان به یک آیین مشترک واحد تعلق داشته است.

از این رو در آنچه زرتشت تعلیم میداد اهورامزدا که پدر اسپننه مینو و دنیای خیر است پدر انگزه مینو هم است.» (۲)

و در جای دیگری مینویسد:

«اما خدایان دیگر که قبل از زرتشت در نزد ایرانیان نیایش میشدند، در آیین وی جز آن که آفریده یا دستیار اهورامزدا شوند سرنوشت دیگری نمیتوانستند داشت، اهورامزدا هم یک دسته از آنها را به عنوان

۱- بیان الادیان، ص ۱۷ - ۱۸

۲- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۵۴

امشاسپند، بی مرگ مقدس، در کارگاه آفریدگاری خویش همچون فرزند و دستیار پذیرفت که با خود او هفت امشاسپندان
میشدند» (۱)

۳. نویسنده تبصره العوام در باب مقالات مجوس نگاشته است.

«بدانکه مذهب مجوس آن است که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن.

یزدان را خدا گویند و اهرمن را شیطان، و گویند باری تعالی چون عالم را بی آفرید اندیشه بد کرد و گفت مبادا مرا ضدی
باشد که عدوی من بود، شیزان از فکر وی پدید آمد.

بعضی دیگر گویند چون یزدان تنها بود وحشتی او را فرا گرفت و فکر بد کرد و اهریمن پدید آمد.

اهرمن بیرون عالم بود و از سوراخی نظر کرد و یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد برد و شر و فساد در وی پیدا شد
یزدان ملائکه بیافرید که لشکر او باشند و بدین لشکر با اهرمن جنگ کرد و جنگ میان ایشان دیر بماند و چون یزدان
توانست بر اهرمن پیروز گردد با یکدیگر صلح کردند.

و نیز میگوید: بعضی گویند هر چه خیر در عالم است از یدان حاصل است و هر چه شر است از اهرمن حاصل میشود» (۲)

و نیز مؤلف تبصره العوام میگوید:

«بدانکه مذهب مجوس آن است که عالم را دو صانع است» (۳)

شهرستانی میگوید:

-
- ۱- تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۵۵
 - ۲- تبصره العوام، در باب مقالات مجوس، ص ۱۳
 - ۳- تبصره العوام، در باب مقالات مجوس، ص ۱۵

«ثنویت به مجوس اختصاص دارد. آنان به دو اصل مدبر و قدیم قائل هستند و خیر و شر، و نفع و ضرر و صلاح و فساد را بین خود تقسیم میکنند. نام یکی را نور، و نام دیگری را ظلمت، و به زبان فارسی یزدان و اهریمن میگذارند» (۱)

۴: رابرت ا. هیوم میگوید:

«یکی از مشخصات اصلی و متمایز دین زرتشتی در میان همه ادیان عالم همین نظریه اعتقاد به ثنویت جهانی است، یعنی یک خداوند نیک و یک شیطان بد که علیه یکدیگر مبارزه میکنند. این دو قدرت از آغاز زمان وجود داشته تا پایان جهان نیز به کار محدود نمودن یکدیگر مشغولند.» (۲)

۵: جوزف گنر ایران شناس معروف میگوید:

«در بلخ از زرتشت پرسیدند: این پروردگار بزرگ کیست؟ زرتشت در پاسخ گفت: پروردگار دانا و فرمان روای بزرگ جهان. از زرتشت پرسیده شد: آیا تو معتقدی که او همه چیزهای جهان را آفریده است؟ زرتشت میگوید: او هر چه را خوب است، آفریده است. زیرا اهورامزدا جز نیکوئی به کاری توانا نیست. از زرتشت سؤال شد: پس زشتیها و پلیدیها ساخته کیست؟ زرتشت میگوید: زشتیها و پلیدیها را انگرامنیو؛ یعنی اهریمن به این جهان آورده است. به زرتشت می گویند: بنابراین دو جهان و دو خدا وجود دارد؟ زرتشت میگوید: آری! در جهان دو آفریدگار هست.» (۳)

نویسنده کتاب دینهای بزرگ میگوید:

«از آنکه زرتشت به دربار گشتاسب در بلخ رفت و میان او و دانایان دربار گشتاسب بحث و گفتگو شد از او پرسیدند، این آفریدگار بزرگ کیست؟

۱- الملل و النحل، ج ۲، ص ۶۰

۲- ادیان زنده جهان، صص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۳- به نقل از کتاب مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۲۰۵

جواب داد: اهورامزدا، پروردگار دانا و فرمانروای جهان. از او سؤال شد تو بر آنی که او همه چیزهای جهان را آفریده است؟

زرتشت جواب داد: او همه چیز را که نیکوست آفریده است؛ زیرا اهورا مزدا، جز نیکی به کاری توانا نیست.

سؤال شده که زشتیها و پلیدیها را چه کسی آفریده است؟ جواب داد انگرامنیو؛ یعنی اهریمن جهان آورده است.

پس سؤال شد پس بدین گونه در جهان دو خدا وجود دارد؟ گفت آری، در جهان دو خدا وجود دارد.

گیرشمن ایران شناس در کتاب ایران از آغاز تا اسلام میگوید:

«آیین زردشتی مبنی بر توحید نبود، ولی در عهد ساسانی بر اثر نفوذ ادیان بزرگ (مسیحیت) وحدت را پذیرفت.» (۱)

۶: کریستن سن در جای دیگر مینویسد:

«از مطالعه روایاتی که از منابع مسیحی در دست است، قبل از هر چیز یک نکته جلب توجه میکند و آن مقام فائقی است که خورشید در آیین مزدیسنی ساسانیان دارا بوده است. یزدگرد به این عبارت سوگند یاد میکند: قسم به آفتاب، خدای بزرگ که از پرتو خویش، جهان را منور و از حرارت خود، جمیع کائنات را گرم کرده است. این پادشاه، سه چهار بار سوگند آفتاب را تکرار کرده است. زرتشتیان وقتی روحانیون مسیحیت را به ترک آیین خود وا داشتند شرط کردند که به جای معبود سابق خود، خورشید را بپرستند.» (۲)

۷: در کتاب ادیان آسیا آمده است:

«متخصصین به صراحت اشاره میکنند که متن گاته‌ها به اندازه کافی صراحت دارد که نشان دهد به خلاف آنچه مزداییهای قرون و اعصار بعدی فکر میکنند اهورا مزدا عیناً همان روح مقدس نیست، بنابراین

۱- . مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۲۶۴

۲- ، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۲

در گاته ها با يك دوگانگی مطلق روبه رو نیستیم، بلکه نوعی تضاد دو روح است که زیر سطح يك خدای حکیم قرار گرفته‌اند شواهد موجود از يك نوع هنوته ایسم حکایت میکنند یعنی اعتقاد به وجود يك خدا، در حالی که خدایان دیگر انکار میشوند به نظر خردمندان نیست که فرض کنیم با يك تفکر توحیدی مواجه هستیم» (۱)

عده‌ای از محققین، دین زرتشت را دین توحیدی میدانند که گفتار بعضی از آنها بدین شرح است که:

۱: مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه میفرماید:

از نظر تاریخ به روشنی معلوم نیست که آیا آئین زردشت در اصل آئین توحیدی بوده است یا آئین دوگانگی؟

اوستای موجود، این ابهام را رفع نمی‌کند؛ زیرا قسمت‌های مختلف این کتاب تفاوت فاحشی با یکدیگر دارد. بخش «وَنَدِیداد» آن صراحت در ثنویت دارد، ولی از بخش «گاتا» ها چندان دوگانگی فهمیده نمی‌شود. بلکه بر حسب ادعای برخی از محققین، از این بخش یگانه پرستی استنباط میگردد.

به علت همین تفاوت و اختلاف بزرگ است که اهل تحقیق معتقدند: اوستائی که در دست می‌باشد اثر يك نفر نیست، بلکه هر بخش آن از يك شخصی است.

تحقیقات تاریخی در اینجا نارساست، ولی ما بر حسب اعتقاد اسلامی ای که درباره مجوس داریم می‌توانیم چنین استنباط کنیم که دین زردشت در اصل يك شریعت توحیدی بوده است. زیرا بر حسب عقیده اکثر علمای اسلام، زردشتیان از اهل کتاب محسوب میگردند.

محققین از مورّخین نیز همین عقیده را تأیید می‌کنند و می‌گویند نفوذ ثنویت در آئین زردشت از ناحیه سوابق عقیده دو خدائی در نژاد آریا قبل از زردشت بوده است.

نکته ای که در اینجا لازم است یاد آوری شود اینست که ما تنها از طریق تعبّد یعنی از راه آثار اسلامی میتوانیم شریعت زردشت را يك شریعت توحیدی بدانیم. از نظر تاریخی یعنی از نظر آثاری که به زردشت منسوب است هر چند بخواهیم فقط گاتاها را ملاک قرار دهیم نمی‌توانیم آئین زردشت را يك آئین توحیدی بدانیم.

زیرا حدّا کثر آنچه محققان در باب توحید زردشت به استناد گاتاها گفته اند اینست که زردشت طرفدار توحید ذاتی بوده است، یعنی تنها یک موجود را قائم به ذات میدانسته است و آن اهورامزدا است؛ و همه موجودات دیگر را - حتّی اهریمن انگره مثنیو [انگره مثنیوه] - آفریده اهورامزدا میدانسته است.

و به عبارت دیگر برای درخت هستی بیش از یک ریشه قائل نبوده است، ولی از نظر توحید در خالقیت کاملاً ثنوی بوده است. زیرا از این تعلیمات اینچنین استفاده می شود که قطب مخالف انگره مثنیو: خرد خبیث، سپنت مثنیو: خرد مقدّس است. سپنت مثنیو منشأ اشیاء نیک یعنی همان اشیائی که خوب است و می بایست بشود می باشد.

اما انگره مثنیو یا اهریمن منشأ اشیاء بد است، یعنی منشأ اشیائی است که نمی بایست آفریده شوند. و خود اهورامزدا مسؤول آفریدن آنها نیست بلکه انگره مثنیو مسؤول آفریدن آنهاست.

مطابق این فکر هر چند هستی دو ریشه ای نیست ولی دو شاخه ای است. یعنی هستی که از اهورامزدا آغاز میگردد به دو شاخه منشعب میگردد: شاخه نیک که عبارت است از سپنت مثنیو و آثار نیکش، و شاخه بد که عبارت است از انگره مثنیو و همه آفریده ها و آثار بدش.

اگر گاتاها را که اصیل ترین و معتبرترین اثری است که از زردشت باقی مانده است ملاک قرار دهیم، زردشت را در شش و پنج خیر و شرّ و اینکه نظام موجود نظام احسن نیست و با حکمت بالغه جور نمی آید، گرفتار می بینیم. و همین جهت او را از همه پیامبران آسمانی جدا میکند (۱).

۲: نویسنده المستد مینویسد:

«زرتشت یک موحد واقعی بود، برای او اهورامزدا کاملاً به معنی واقعی کلمه، تنها خدا به شمار میرفت.» (۲)

۱- . الله شناسی، ج ۳، ص ۸۵

۲- . زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۱۴۲

۳: بعضی از معاصرین نظرشان بر این مبنا است که زرتشت، هرگز از پرستش دوخدای مطلق که در آن، دو روح، یکی خوب و یکی بد، بالاستقلال و جدا از هم تا ابدیت وجود داشته باشد حرفی به میان نیاورده است، بلکه اهورامزدا را خالق همه چیز شمرده است. اما در زمان ساسانیان، معتقد شدن آشکار مردم به ثنویت و وجود دو روح مستقل از هم، جزء اصول عقاید زرتشتی که مذهب رسمی کشور بوده است. (۱)

۴: آقای کوروش نیکنام در آیین اختیار چنین میگوید:

«اشوزرتشت معتقد بود که خدا نمیتواند پدیدآوردنده بدیها باشد. به این ترتیب، آن دیوها دیگر نفی گشته و از مرتبه خدایی ساقط شدند، بنابراین در دینی که اشوزرتشت آورد، چیزی به نام دو خدایی معنا ندارد و ایشان مروّج یکتاپرستی شد؛ یعنی دانستن اینکه تنها یک خدا وجود دارد و او همه نیکی و خوبی است» (۲)

۵: آقای کوروش نیکنام در اینباره در کتاب آیین اختیار میگوید:

«ایا علت آن مناقشهها به فهم سطحی از متن سرودهای اشوزرتشت یعنی گاهان (گاتاها) برمیگردد. در آنجا، اشوزرتشت از دو گوهر همزاد و متضاد در آفرینش یاد میکند. ذکر شدن این دو گوهر همزاد و متضاد که آنها را «سپنتمه مینو» یعنی (منش نیک) و «انگره مینو» یعنی (منش بد) مینامیم، بعدها موجب این افکار و اندیشه شد که بعضیها پنداشتند که نکند منظور از این دو گوهر همزاد و متضاد، دو خدا باشند؛ در حالی که اینطور نیست.

این دو گوهر همزاد و متضاد را میتوانیم به مثبت و منفی تشبیه کنیم اما در اصل، هیچ کدام بد نیستند؛ هر دو نیک هستند و هر دو کاملکننده یکدیگرند. اشوزرتشت پس از بندی که در آن، به دو گوهر همزاد اشاره میکند، میگوید که هرگاه این دو گوهر همزاد، در اندیشه انسان متبلور و متولد بشوند؛ شخص دانا از وهومن بهره میگیرد و از این دو گوهر استفاده میکند و آن را تبدیل به سپنتامینو میکند؛ یعنی سازنده

۱- . دیانت زرتشتی، ص ۵۶۹

۲- . آیین اختیار، ص ۸۴

نیک و مقدّس و شخص بدانیش، از این دو گوهر بهره میگیرد و آن را تبدیل به انگره‌مینو میکند؛ یعنی فکر ویران کننده. و این انگره‌مینو بود که در فارسی به اهریمن تبدیل شد.

اما از آنجایی که ما مانند بسیاری از ادیان دیگر؛ مثلاً عزیزان مسلمان که «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» را به کار میبرند؛ یعنی میخواهند بدانیشی در وجودشان نباشد. هنگامی که میخواهیم در نیایش روزانه خود به حضور خدا برویم «شکسته اهریمن باد» یعنی بدانیشی از من دور باد. حتی سه بار ما ذکر میکنیم. شاید این امر در باور آن کسانی که خوب نتوانسته‌اند این فلسفه و این فرهنگ را تجزیه و تحلیل بکنند به این معنی باشد که ما یک چیزی داریم در برابر خدا به نام اهریمن و میخواهیم آن را شکست دهیم این شد که دوئالیزم را مطرح کردند، در حالی که این نیست، اهریمن همان انگره‌مینو است، مینو یا مینو یعنی منش و انگره یعنی ویرانکننده و خرابکننده و وقتی که در نیایش میگوییم که «شکسته اهریمن باد» میخواهیم که آن بدانیشی را از خود دور سازیم و این دوئالیزم نیست.» (۱)

۶: دکتر اردشیر خورشیدیان معتقد هستند که تهمت دوگانپرستی ممکن است از برداشتهایی که از اوستا شده به وجود آمده باشد.

ایشان میگوید:

«در بیشتر موارد، این باور را من نمیپذیرم و تهمتزدن را یکی از روشهای نامردانه دشمنان میدانم که از روی آگاهی انجام میشود و گرنه همه میدانند، که در باور دینی زرتشتیان خداوند اهورامزدا نام دارد، در حالی که ما به شیطان، انگره یا اهرمن میگوییم و اگر به دو خدا باور داشتیم، به خداوند میگفتیم اهورا (هستی بخش) مزدا (ابر دانا و حکیم) و به شیطان میگفتیم انگرهاهورا (هستی بخش بد). انگره در زبان سانسکریت و انگلیسی به مفهوم بیرون از تعادل و بدترین حالت روانی است، تنها در «من» یا اندیشه انسانها وجود دارد پس «انگره‌من» به معنی اندیشه بد و پلید و تباه کننده میباشد و وجود خارجی ندارد که در برابر خداوند قرار داشته یا نداشته باشد و تنها در برابر «سپنتهمن» که آن هم در اندیشه انسانها موجود و پاک و سازنده است، قرار دارد. ما در تمام بخشهای اوستا میخوانیم «شکست اهریمن باد» و نابودی او را می

خواهیم، چرا که میدانیم اهریمن در اندیشه و وجود انسانهای بد و نادان است و ما انسانها توان این را داریم که با آنها مبارزه کنیم که به یاری اهورامزدا مبارزه میکنیم و حتماً هم پیروز شده و خواهیم شد» (۱)

۷: زهنر در کتاب خود مینویسد:

«خداوند در دکتترین زرتشت، خالق همه چیز است، هم مادی و هم معنوی، او نیز خالق اراده آزاده است.

هومباخ، بر این باور است که در گاتاها فقط یک آفریدگار وجود دارد و آن اهورامزدا است.

مولتون، به توحیدی بودن دین زرتشت اعتقاد دارد و اهورامزدا را در گاتاها تنها خالق میدانند که جهان را اداره و تدبیر میکند.

ولتسر، معتقد بر این باور است که اهورامزدا، تنها خلقکننده و تصمیمگیرنده در گاتاهاست.

درهات ۴۳ بند ۱ و هات ۲۹ بند ۴ آمده است که او به اراده خود فرمانروا است و او راست آن چنان که او خواهد. او به عنوان اولین و آخرین، قوانین و نظام جهان را برپا داشت که در هات ۳۱ بند ۸، هات ۳۳ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۱۵ بیان شده است که او خالق نظام حق است و حتی پدر نظام راستی است که در هات ۴۴ بند ۳ و هات ۴۷ بند ۲ آمده است.» (۲)

۸: لومل مینویسد:

«آنچه در گاتاها بسیار مشخص است آن است که، خدای دانا تنها خالق میباشد او حتی خالق ارواح دیگری است که اطراف او هستند، زرتشت به صراحت خالق همه موجودات جهان را مزدا معرفی مینماید.» (۳)

۹: بارتولومه مینویسد:

۱- . پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۹۹

۲- . زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۱۴۳-۱۴۴

۳- . زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۱۴۰

«نوآوری اساسی زرتشت این است که به جای خدایان متعددی که وجود داشت یک خدای دانا، اهورامزدا را جانشین ساخت.»

پتازونی، دانشمند ایتالیایی بر این اعتقاد است که دین زرتشت، یک دین توحیدی است و به هیچ وجه ثنوی نیست. (۱)

۱۰: اشپگل، ویندیشمان مینویسد:

«اگر ما گاتاها را مورد دقت قرار دهیم، در پایان به یک توحید صرف و کامل میرسیم و چنانچه بقیه اوستا را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم به یک دکتترین مخدوش و گیج کننده و به صورتهای مختلف تجدید شده برخورد میکنیم.» (۲)

۱۱: در کتاب سیری در آموزشهای گاتها آمده است:

«آشوزرتشت در گاتها، خدا را گاهی به نام اهورا به معنی هستی بخش و گاه به نام مزدا یعنی دانای کل مینامد و گاهی نیز مزدا اهورا یا اهورا مزدا آورده است. در گاتها به ویژه سراسر هات ۴۴ از نیروی پدید آورندگی و فرمانروایی خداوند یگانه سخن رفته و اهورا مزدا، پدید آورنده بی مانند و افریدگار کل شناخته شده است.

این را می دانم که توای اهورا مزدا در روز نخست آفرینش را بیافریدی. (۳)

ای مزدا و اهورا! که تو را سر آغاز و سرانجام همه چیز میدانستم.

این را می دانم مزدا، تو نگهدارنده زمین در پایین سپهر و در بالایی، تویی آفریننده آب و گیاه، تویی آنکه به باد و ابر تند روی فرمود و تویی برانگیزنده منش پاک در مغزهای مردم.

۱- زرتشت مزدیسنا و حکومت ،، ص ۱۴۱

۲- زرتشت مزدیسنا و حکومت ، ص ۱۴۲

۳- سیری در آموزش گاتها، گات ها، هات ۴۴، بند ۳

خردمند کسی است که به دیگران بیاموزد که اهورامزدا از همه بیشتر و بهتر سزاوار پرستش است، اوست دادور دادگر کارهای همه و اوست به راستی سرور و آفریدگار همه هستیها» (۱)

بعد از اینکه ما نظرات هر دو گروه را آوردیم، باید دید علت این همه اختلافات درباره اصول دین زرتشت در میان دانشمندان در چه چیزی است و حق با چه گروهی است، آیا ثنویت در خالقیت یا ثنویت در افکار و اندیشه؟!

در مرحله نخست باید بدانیم، منشأ این اختلافات خود «اوستا» است، چه اینکه طبق تحقیقات اوستاشناسان «اوستا» از سه نوع افکار و عقاید مختلف و متضاد حکایت دارد:

۱: تعدد خدا و بیشمار پرستی.

۲: ثنویت.

۳: توحید.

دانشمند فرانسوی دکتر هارلز، بعد از نقل اقوال مختلف درباره عقاید زرتشت مینویسد:

«... در اوستا عقیده بر تعدد خدایان مبنی بر طبیعت پرستی یا «ناتورالیسم» و سپس دو خدایی و دو گانه پرستی و بالأخره وحدت و یکتا پرستی همه جا جلوهگر است و این اختلاف در عقاید زرتشت در هر یک از جزوات اوستا، بلکه در هر فصلی از فصول آن دیده میشود، در کتاب اوستا دو واژه به طور مکرر استعمال شده است: یکی «خوداتا: ~ Khudata ~» و دیگری مزدا داتا «~ Mazda - duta» و این واژه میرساند که از دیدگاه آیین زرتشتی، موجودات عالم به دو قسمت اساسی تقسیم شده است: اولی به معنی خود آفریده و دومی به معنی مزدا آفریده.» (۲)

واژه «خوداتا» را «دارمستر» چنین معنی کرده است:

۱- سیری در آموزش گاهها، گات ها، یسنا ۴۵، بند ۹

۲- تاریخ اجتماعی ایران، ص. ۴۲۰

«خوداتا در دین زرتشت، هر چیزی است که از قانون اختصاصی خود پیروی نماید و منوط و وابسته به غیر نمیشد و در تفسیر پهلوی عبارت از چیزی است که در انجام کارهای خود یا در خویش کاری بینباز از غیر باشد.» (۱)

دهارلز دانشمند فرانسوی مینویسد:

«موجودات جهان در اوستا به دو دسته تقسیم شده‌اند یکی خوداتا به معنی ناآفریده «~ ime...e ~» و چیزی که قانون وی در خود او است و دیگری چتیداتا «~ Gtidhuta ~» به معنی مخلوق و آنچه از قانون آفرینش پیروی میکند.» (۲)

بنابراین هر کجا لفظ «خوداتا» استعمال شده به معنی سرمدی و خود آفریده و بینباز از خالق و آفریده می‌باشد.

مثلاً عبارت «آنا گراو کائو یاروشائو» همه جا با لفظ «خوداتا» آمده است و به معنای روشنایی بیپایان خود آفریده است. (۳)

در «وندیداد» از قول زرتشت نوشته است:

«ما میستایم روشنایی سرمدی خود آفریده را و مکان بیکران خود آفریده سودمند سرمدی» (۴)

از مطالعه در مندرجات اوستا، خود آفریده‌های زرتشت را میتوان در چهار قسمت خلاصه کرد:

۱: روشنایی بیپایان خود آفریده. ۲: فضا یا مکان خود آفریده.

۳: زمان یا زروان خود آفریده. ۴: تاریکی یا ظلمت خود آفریده.

۱- . جیمس، دار مستتر، وندیداد، ج ۲، ص ۲۶۳

۲- . کتاب دهارلز، ص ۸، به نقل تاریخ اجتماعی ایران.

۳- . جیمس، دار مستتر، وندیداد، ج ۲/۱۷۱

۴- . همان، فصل ۱۹، فوره ۳۵.۳۶

این ذوات از خود پدید آمده‌اند و هر مز یا اهورامزدا، در خلقت و آفرینش آنان هیچگونه دخالتی نداشته است. مثلاً «آسمان» و «زمان» مقید به صفت طویل و دراز، در اوستا خود آفریده معرفی شده‌اند، چنان که میگوید:

«آسمان خود آفریده و زمان بیحد و طویل را میستاییم» (۱)

این ذوات بر طبق عقاید زرتشت، از خالق و آفریننده بی نیاز هستند.

مؤلف کتاب «تاریخ اجتماعی ایران باستان» مینویسد:

خدایان زرتشت در اوستا به نام «بغ» و «ایزد» و «یزدان» نامیده شده‌اند و از حیث عدد بیرون از حد و شما میباشند و بعضی از آنان مانند «ایزد» و «ایو» خداوند هوا، خود آفریده هستند. خدایان زرتشت از حیث توانایی متفاوت میباشند. و این خدایان را میتوانیم به سه قسمت منقسم بداریم:

اول: خدایانی که مقربتر از «ایزدان» دیگر به «اهورا مزدا» میباشند و هر یک، با یکی از صفات اهورا مزدا تطبیق میکنند و تعداد آنان با خود آهورا مزدا به هفت رسیده و به نام «امشاسپند» نامیده شده‌اند.

دوم: خدایانی هست که مانند خود آهورامزدا به نام «ایزد» و «بغ» و «یزدان» نامیده شده‌اند و هر کدام با یکی از ستارگان مطابقت دارد.

سوم: خدایانی هستند به نام «ایزد» و گاهی «بغ» و هر کدام با یکی از مجردات و یا یکی از عناصر طبیعت تطبیق شده‌اند. شش «امشاسپند» در قسمت اول پس از خود آهورامزدا به شرح زیر است:

۱: و هومن «Manu – Vohu ~» به معنی منش پاک یا «بهمن امشاسپند» و از دو لفظ «وه یاوهو» به معنی به دینک «من یا مانو» به معنی من و ضمیر ترکیب یافته است.

۲: اشاوهِشِتا «Vahishta – Asha ~» یا اردیبهشت امشاسپند به معنی پاک و درست است.

۳: کشتریاوری «Vaira – Kshutria ~» یا شهریور امشاسپند به معنی سلطنت ایزدی است.

۴: اسپنتا آرمیتی «Armati – Spenta ~» یا اسفندارمذ امشاسپند، خداوند زمین به معنی وفا و صلح مقدس میباشد، این خداوند در اوستا دختر آهورا مزدا شمرده شده است.

۵: هروات «~ Harawat ~» یا خرداد امشاسپند به معنی کامل و بینقص.

۶: امرتات یا امرداد امشاسپند به معنی جاودان و بامرگ است.

لفظ «امشاسپند» از سه واژه ترکیب یافته و جمعاً به معنای «بامرگ مقدس» میباشد و از لحاظ اهمیت و شایستگی، شخصیت مستقل و جداگانه پیدا کرده‌اند و در اوستا از جمله خدایانی هستند که همه وقت در هر زمان همراه خداوند بزرگ مسکن دارند.

قسمت دوم از خدایان زرتشت، با یکی از ستارگان و یا موجودات آسمانی تطبیق شده‌اند و اداره امور آدمیان در جنگ و پیکار با دیوان و اهریمن افزونتر از امشاسپندان دخالت دارند، مثلاً «مهرایزد» خداوند روشنایی خورشید، در اوستا گاهی به لفظ «ایزد» و «یزدان» و گاهی «بغ» به معنی خداوند خوانده شده است. در مهر یشت فقره ۱۴۰ - ۱۴۱ میگوید: «من میستایم مهر را مهر مقدس، مهر دلیر آسمانی والاتر از همه و مهربان و بیزیان را که در مناطق بلند اقامت دارد و توانا و رزم آراست مهر دانانتر از همه بغها را»

در فقره ۹۸ همان یشت مینویسد: «ما در برابر مهر خشمناک مقابله نمیکنیم و مهر، تواناترین ایزدان و دلیرترین ایزدان، چالاکترین ایزدان، فیروزمندترین ایزدان در همه روی زمین تسلط دارد»

جان ناس دانشمند معروف، آنجا که از خدایان متعدد زرتشتیان یاد کرده مینویسد: «شماره آنها را بیش از صدها و هزارها یاد کرده‌اند و همه دارای صفات ممتاز میباشند که میراث آریایهای دیرین است و با خدایان مذکور در «ریک ودا» مشترکند؛ از آن جمله «اوشا»: «Ushas» خدای مادینه سحرگاه و وایو «~ Vayu ~» خدای باد است ولی مهمتر و با شکوهتر از همه، میترا «Mithra» خدای مهر است که ظاهراً زرتشت از آن یاد نکرده، ولی عامه زرتشتیان به او همچنان معتقد و دل بسته مانده‌اند»

(۱)

در دیباچه ترجمه کتاب وندیداد، مطالبی را نویسنده بیان میکند که ثنویت در خالقیت، در آیین زرتشت به طور کامل روشن میشود، که به صورت گزینش شده، بخشی از آن مطالب را در اینجا میآوریم.

ایشان میگوید:

«بعضی از محققان ایرانی و کسانی که با مطالب اوستا کمتر سر و کار دارند، معتقدات خودشان را راجع به آیین زرتشت با افکار اسلامی تعبیر و تفسیر میکنند.

از جمله:

اهریمن را با شیطان یکسان میدانند، در صورتی که چنین عقیده‌های نادرست و مبنی بر اشتباه است، شیطان و ابلیس در دین اسلام با اهریمن تفاوت دارد، همان گونه که خدای محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اهورامزدا متفاوت می‌باشد.

اولاً: شیطان مخلوق خداوند است، اما اهریمن در آیین زرتشت، خود آفریده و بی نیاز از اهورامزدا است.

دوم: شیطان در دین اسلام قوه خلاقه ندارد و چیزی را نمیتواند خلق بکند و بی آفریند، اما اهریمن در اوستا به صفت آفریننده متصف شده است و میتواند علاوه بر دیوها، جانداران محسوس مانند: حشرات و گرگ خلق بکند و بیماری و آفت پدید آورد.

سوم: اهریمن همه جا با خدای زرتشت رقابت میکند، اما شیطان در برابر خداوند ناتوان می‌باشد.

چهارم: مرگ و سرما در آیین زرتشت، مخلوق اهریمن است، در حالی که در اسلام چنین چیزی نیست.

البته ایشان می‌گویند:

در ترجمه‌های دیگر وندیداد که برای آقای پور داوود است، در تعریف و توضیح از لفظ دیو، از معنای صحیح آن منحرف شده است و اهورامزدا را بی رقیب دانسته است.

آقای پور داوود گفته است مقصود از دیو، خدایان باطل است و در صفحه ۲۸ کتاب یشت ها چنین مینویسد:

«در هر جای اوستا که کلمه دیو آمده است، از آن پروردگاران باطل اراده شده است»

و با این عبارت تصور کرده است که زرتشت، خدایان اقوام دیگر، خواه آریایی و یا غیر آریایی را باطل ساخته و سپس آنان را به نام دیو، مخلوق اهریمن خوانده است، این تصور بی معنا است؛ زیرا باطل شدن خدایان دیگر، ملازم نداشته که این خدایان به نام دیو و آفریده نامیده شوند، چنانچه در دین اسلام و عیسی و موسی نیز خدایان اقوام دیگر باطل شمرده شده‌اند، بی آنکه هر کدام به نام دیو نامیده شوند، چه رسد به

اینکه وقتی خداوندی باطل و غیر موجود شناخته شده، دیگر محال است حقیقت و واقعیتی برای آن تصور شود و به نام دیو و آفریننده زیانکار خواند شود.

زرتشت در وندیداد، دیوها را با نام تعیین کرده است و در میان آنان، نام هیچ کدام از خدایان اقوام و ملل دیگر عهد قدیم نیامده است، الا سه الی چهار نفر از خدایان، در حالی که در کتابها و کتیبههای مربوط به سه هزار سال ق.م. تا ظهور حضرت عیسی، نام تمامی خدایان اقوام و ملل عهد قدیم موجود است و هیچ کدام با نام دیوهایی که در وندیداد آمده مطابقت نمیکند.

بنابراین، دیو در اوستا، یک موجود زنده و نامرئی و در ردیف اجنه و اشباه است و زرتشت مانند همه اقوام زمان خود، برای آنها موجودیت قائل بوده است.

به همین دلیل است که در اوستا، از آن جمله در بند ۳۱ و ۳۲ فصل هفتم وندیداد، از اهورا مزدا چنین میپرسد:

«ای آفریننده جهان جسمانی، بگو بدانم، کدام است مردی که دیو را میپرستد، کدام مرد است که پیش از مردن از دیوان به شمار رود.»

از فصل ۱۹ وندیداد خطاب به اهریمن مینویسد:

«نیست شو ای آفریننده دیوها و حتی بعضی دیوها در وندیداد به صفت خالق و آفریننده خوانده شدهاند»

از آن جمله در بند ۴۳ از فصل نوزدهم، زمستان و سرما را مخلوق دیوها (به صیغه جمع) یاد شده است و این دیوها تغییر شکل داده و به اشکال مختلفی در میآیند.

زرتشت قوانین جزائی و مدنی خود را بر ضد دیوها وضع نموده است، علت این امر ناشی از این است که مخلوقات اهورمزدا مانند: گاو، خاک، انسان و آب همه نیکو آفریده شدند و اهریمن و دیوهای وی، میکوشند مخلوقات مزدا را به هلاکت برسانند.

مثلاً طبق بندهای ۸ و ۹ فصل پنجم وندیداد، آب و آتش به حسب ذات خود نیک و سودمند شمرده شدهاند و موجب هلاکت انسان و جانوران نمیگردند و فقط دیو مرگ است که در آب نفوذ میکند و انسان را خفه میکند و میکشد و یا در آتش نفوذ میکند و میسوزاند. (این مطلب خود میرساند اهریمن و دیوها، حقایق خارجی هستند نه تنها فکر و اندیشه ناپاک)

در یسنای یک فقره ۳۴ اوستا چنین میگوید:

«من نماز میکنم به اهورامزدا و مهر پاک و جاویدان و به ستارهها آفریده سپنتامینیو.»

و همچنین در یشت ۷ و ۸ میگوید:

«ما میستاییم خورشید بمرگ، ما میستاییم ستاره و ننه مزدا آفریده، ما میستاییم آسمان خود آفریده را، ما میستاییم آسمان خود آفریده را، ما میستاییم زمان بیکرانه را، ما میستاییم باد نیکوکار پر برکت را و...»

بنابراین تردید نیست که دیوها، در همه جای اوستا مخلوق اهریمن هستند و خود اهریمن به صفت آفریننده دیوها موصوف شده است. (۱)

البته مطمئناً طرفداران آیین زرتشتی می گویند: ما غیر گاتها، جزوات دیگر اوستا، خصوصاً ونیداد را به عنوان سخنان زرتشت و آیین زرتشتی قبول نداریم.

اما این گفتار به نوعی خیانت به تاریخ، فرهنگ و نیز شانه خالی کردن از عقاید آنها است و حتی به نوعی عدم پذیرش دیگر از جزوات اوستا.

در نوشتار ذیل، جایگاه بخش ونیداد در اوستا را، در آیین زرتشتی روشن خواهیم کرد:

۱: یان ریپکا میگوید:

«ویدودات (ونیداد) شامل بسیاری جزئیات تاریخی و فرهنگی است، که به وسیله آن میتوان زندگی جامعه مزدیسنا و اخلاق و اعتقادات و خرافات غالباً شگفت آن را عمیقاً بررسی کرد.» (۲)

۲: گرانوسکی میگوید:

«ونیداد منبع اصلی بررسی وضع ایران باستان اوستاست»

۱- . مجموعه قوانین زرتشت، صص ۲۹، ۳۳

۲- . تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ص ۳۰

«آنچه از اوستای باستانی حفظ شده به بخش های مهمی تقسیم گردیده است. مهمترین آنها یسنا (قربانی، دعا)، یشت ها (نیایش و سرودهای خدائی)، وندیداد (قانون ضد دیوها) است.» (۱)

۳: استاد پوردادوود، بزرگترین اوستاپژوه ایران، درباره وندیداد میگوید:

«بنا به دینکرد، نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بود. بنا به شرحی که دینکرد از وندیداد میدهد، این نسک تماماً به ما رسیده است»

ایشان میافزاید:

«آن قسمتی از اوستا، که مخصوصاً مقدس شمرده میشد و در جزو ادعیه و نماز و ستایش بود و محل احتیاج روزانه مردم بود و موبدان، محفوظتر ماند، تا از قسمتهایی که کمتر طرف احتیاج بوده است.» (۲)

۴: سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران میگوید:

«کتاب وندیداد، یگانه قسمتی از اوستا است که به صورت کامل باقی مانده است.» (۳)

استاد حسن پیرنیا (از بزرگترین پژوهشگران عرصه تاریخ ایران) در کتاب تاریخ ایران باستان مینویسد:

«وندیداد کتابی است که چیزی از آن مفقود نشده است.» (۴)

۵: دکتر جلیل دوستخواه نیز در مورد اوستای فعلی میگوید:

«به جز وندیداد که همه آن برجا مانده است بیش از یک چهارم بخشهای دیگر اوستا به نسبت اوستای ساسانی در دست نیست.» (۵)

۱- . تاریخ ایران از زمان باستان، صص ۶۳ - ۶۴

۲- . گات ها، کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پوردادوود، ص ۷۵

۳- . تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۳۸

۴- . تاریخ ایران باستان، ج ۴، ص ۲۸۸۵

۵- . اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، پیشگفتار/پانزده

باید دانست که وندیداد به صورت کلی، گفتگوهای میان اهورامزدا و زرتشت است که نوشته‌ی موبدان است. که از دو کانال به عصر کنونی رسید.

۱. از طریق رهبران زرتشتی (هیربدان، موبدان و ...) که نگارش این متنها در اختیار آنان بود.

۲. به صورت شفاهی (سینه به سینه)

و این دو کانال، دقیقاً همان دو کانالی است که گاتها و ... امروز به دست ما رسیده است.

هرگونه زیر سؤال بردن وندیداد، مستقیماً به گاتها و دیگر بخشهای اوستا آسیب میرساند. چون وندیداد، دقیقاً از همان کانالی به عصر حاضر رسیده است که گاتها به عصر کنونی رسیده است.

تأیید ماهیت وندیداد توسط گاتها:

گرچه قدمت گاتها بیشتر از وندیداد است، امّا مهم این است که این دو کتاب، هر دو از اصلیتین و مهمترین منابع برای شناخت دین زرتشتی هستند. (گرچه گاتها تحریف شده و کامل به عصر حاضر نرسیده و از طرفی تا حد زیادی منسوب به اطرافیان زرتشت است نه خود زرتشت) اما هم گاتها و هم وندیداد، بیانگر عقاید زرتشت و نوع نگرش وی به جهان هستی است و نکته جالب اینجا است که ماهیت وندیداد، توسط گاتها تأیید شده است.

در متن گاتها عبارتی وجود دارد که به خوبی نشان میدهد وندیداد، یقیناً منسوب به زرتشت است، گرچه نگارش آن، سالها پس از زرتشت صورت گرفته، اما این نگارش، توسط همان کسانی صورت گرفت که نگهبان و میراث بان گاتها و ... بوده‌اند.

در گاتها آمده است:

«ای مزدا؛ داد «razare» تو چیست؟ خواستار چیستی؟ کدامین ستایش و کدامین نیایش را سزاوار میشناسی؟» (۱)

در متن گزارش دکتر آبتین ساسنفر آمده است:

«بارتولومه و کانگاو در ترجمهی عبارت «razare» که در متن گاتها آمده است از کلماتی همچون اصول، ضوابط، فرمان، دستور، دستورالعمل و ... استفاده کردند.» (۱)

در حالیکه ما در متن گاتها از ضوابط یا دستورالعملها و ... (مخصوصاً در زمینهی عملی: یا همان کردار) اثری خاص و قابل ملاحظه نمیبینیم و تنها بخش اوستا که به بیان این دستورالعملها و ضوابط (آن هم از سوی اهورامزدا) میپردازد همان بخش وندیداد است. (اما خیانتکاران به تاریخ، امروزه در پی حذف این کتاب هستند تا بر رسواییهای خود سرپوش بگذارند)

جالب اینجاست که موبدان زرتشتی در طول تاریخ، در راه نگه داری و مراقبت از وندیداد بسیار تلاش کردند و این تلاشها، بیش از تلاششان برای نگهداری از گاتها بوده است! آنچنانکه گاتها امروزه به صورتی ناقص به ما رسیده است اما وندیداد به صورت کامل.

نتیجه: وندیداد همواره در سالها (چه به صورت مکتوب و چه به صورت شفاهی) جزو اصلیتین و مهمترین و کلیدیترین کتابها و منابع دین زرتشتی بوده است و همواره ارزشمند محسوب میشد و امروزه نیز در میان زرتشتیان هندوستان و حتی بسیاری از زرتشتیان ایران بسیار ارزشمند شمرده میشود، امّا چون این کتاب، به خوبی چهرهی واقعی دین زرتشتی را به جهانیان نشان میدهد، برخی از سانسورگران و خیانت کاران به تاریخ، تلاش میکنند تا این کتاب را از دین زرتشتی حذف کنند تا چهرهای جدید و صد البته دروغین از آیین زرتشتی ارائه دهند.

بین وندیداد و دیگر قسمتهای اوستا هماهنگی نیز وجود دارد.

در مهریشت بر اصل تطهیر و حدود تصریح شده است، انجا که مزدا میگوید زایران مهر، باید پیش از تقدیم قربانی و نذر و نیاز و هوم، دو تا سه روز خود را با شاش گاو بشویند و برای کفاره گناهان بیست تا سی تازیانه بخورند، این همان موضوع تطهیر و حد شرعی است که در وندیداد بصورت کامل تبیین و تشریح و تفریح شده است. مثلاً در خرداد یشت از رموزی سخن رفته که در وندیداد تبیین و شرح داده شده است و بخش از آداب و احکام است و نیز در ارت یشت از گناهی سخن به میان آمده که در وندیداد احکام آن بیان شده است.

به علامه بسیاری از احکام و نذیرداد، در دیگر جاهای اوستا و کتاب شایست ناشایت و مهتر از همه در یشتهای کهن آمده است: مزدا گفت: مدت سه روز و سه شب آنان باید بدن خود را بشویند و برای کفاره گناهان سی تازیانه بخورند، مدت دو روز و دو شب باید بدن خود را بشویند و بیست تازیانه بخوردند.

در مورد موضوع شیار کردن در خرداد یشت مطالبی بیان شده است، سه شیار، شش شیار و نه شیار (۱) و در و نذیرداد آداب آن آمده است به این صورت که: شیار برای راندن دیوها، برای دفن ناخن و مو و کندن گودال برای تطهیر زنان و غسل است.

هاشم رضی در کتاب اوستای خود مینویسد:

«اردیبهشت یشت و خرداد یشت از لحاظ شباهت مطالب و اصطلاحات و بیان، مانند و نذیرداد است و از آثار مغان است.» (۲)

و نذیرداد و قانون ضد دیو، در یسنا چندی بار ستایش شده است که نشان میدهد، در نزد روحانیون زرتشتی تا چه اندازه ارزش و احترام داشته است. ستایش و نذیرداد در یسنا هات ۱ و هات ۷۱ و در هات ۷۲ نیز از و نذیرداد یاد شده است.

البته در مبحث معجزه آشوزردشت درباره گاتها به قدر کفایت مطالبی را بیان میکنیم.

نوشتار چهارم: بیان تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت

همانگونه که ملاحظه شد، دو نوع تحلیل و نگرش در مورد ثنویت در خالقیت در آیین زرتشت نقل کردیم. و بعد دیدگاه محققان را در مورد توحید و ثنویت در آیین زرتشت ذکر کردیم و علت این اختلاف نظرها را در مجموع با ذکر منابع دقیق و صحیح بیان کردیم، که خلاصه آن مطالب این است که اوستا دارای پنج بخش است، که آموزههای توحیدی آن تا حدودی فقط در گاتها دیده میشود، حال آنکه گاتها یک فصل کوچکی از یسنا، یکی از پنج بخش اوستا است. به این صورت که یسنا دارای ۷۲ هات است و تنها ۱۷ هات از آن را گاتها تشکیل داده است.

۱- . اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۲۹۴

۲- . اوستا، ترجمه هاشم رضی، ص ۳۴۹

البته با توجه به مجهول بودن حقیقت انگره مینو، که مطالبی را در این زمینه بیان کردیم، به این نتیجه میرسیم که حتی به طور قاطع هم نمیتوان گفت، آموزه‌های توحیدی در سراسر گاتها به چشم میخورد.

اما در بخشهای دیگر اوستا، مانند: یسنا و یشت و خصوصاً وندیداد، دائماً از خالقها و خدایان متعدد صحبت به میان می‌آید.

بنابراین، اوستا کتابی است آمیخته با بخش کوچکی از توحید- آمیخته با مجهولات- و بخشهای زیادی از ثنویت، پس به نوعی میتوان گفت که هر دو گروه، در کلام خود صادق هستند.

ولی چند سؤال مطرح میشود.

۱: آیا خداوند در این زمان، ما را به کتاب و آیینی فرا میخواند که بخش عمده آن، آمیخته با شرک و ثنویت است!

۲: آیا دست خداوند، از ارائه مکتب و کتابی که به شرک و ثنویت آلوده نباشد بسته است!

۳: آیا رفتن به سمت آیین و مکتبی که بخش عمده‌های از آن آلوده به شرک باشد با وجود مکتبی که به هیچ عنوان، علائم ثنویت در آن نیست، صحیح است!

در مقابل با یک نگاه ساده به قرآن - کتاب آسمانی مسلمانان - همانطور که در مباحث فوق مطالبی را آوردیم اسلام خالقیت را به نحو اطلاق برای خداوند میداند و در هیچ کجای قرآن، ثنویت در خالقیت وجود ندارد.

البته آیات قرآن، انسان را به این اعتقاد میرساند که کتاب عزیز، اعتراف دارد به اینکه نظام امکانی، نظام اسباب و مسببات است، به خاطر همین است که در قرآن، فعل واحد را در عین حال که به خداوند نسبت میدهد، در همان وقت به دیگری نسبت میدهد، بدون اینکه تضادی در کار باشد.

مانند این آیه:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا (۱)

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد.»

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ (۲)

۱- . سوره زمر: ۳۹، آیه ۴۵

۲- . سوره انعام: ۶، آیه ۶۱

«تا زمانی که فرستادگان ما [فرشتگان قبض ارواح] به سراغشان روند و جانشان را بگیرند.»

زیرا در نگاه قرآن و دین اسلام، تمام اسباب و مسببات هیچ استقلالی در افعال خود ندارد تا موجب شرک در خالقیت بشوند، بلکه تمام افعال، حقیقتاً منسوب به خداوند هستند و تمامی افعالی که از غیر خداوند سر می زند در طول قدرت خداوند و به اذن و قدرت اوست و اگر هم ملک الموت جان را میگیرد، به حول و قوه خداوند است و او هیچ استقلالی در این کار ندارد.

تمام افعالی را که در قرآن منسوب به فرشتگان است همه به این لحاظ است که قدرت و نیروی آنها، همه در طول قدرت حضرت حق هستند و هیچ استقلالی در آفرینش و اعمال قدرت در آنها وجود ندارد.

بنابراین ترجیح دین اسلام نسبت به آیین زرتشت در این است که هیچ شایبهای از دوگانگی در خالقیت در دین اسلام وجود ندارد، در حالی که همانطور که نقل شد، اوستا، سراسر ثنویت و دوئیت در خالقیت است و با رفتن به سمت این آیین، دچار تردیدهای بسیاری، من جمله آن مواردی که در چند سطر قبل آوردیم میشویم.

در پایان به این نکته متذکر میشویم که با در نظر گرفتن این مطلب، که ثنویت در خالقیت، در متون غیر گاتهایبی به وضوح به چشم میخورد، باید توجه کرد که همانگونه که در مبحث توحید در ذات بیان کردیم، با وجود ثنویت در خالقیت در آیین زرتشت، آن هم خالقهای خود آفریده، دیگر جایی برای واحد دانستن خداوند و یا همان توحید در ذات، در متون غیر گاتهایبی وجود ندارد.

برای این منظور بود که نقض توحید در ذات در متون غیر گاتهایبی را به این مبحث احاله کردیم.

نوشتار پنجم: ریشه ثنویت در آیین زرتشت

اشاره

در اینجا این مطلب به جا است که بدانیم ریشه و علل گرایش ایرانیان باستان و آیین زرتشت به ثنویت چه بوده است. آیا فکر و اندیشه‌های پشت این نوع از تفکر و اعتقاد بوده است و یا خیر!

در این قسمت به کتاب الله شناسی مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه مراجعه میکنیم تا مطلب مشخص شود.

ایشان میفرماید:

«بشر و مخصوصاً نژاد آریا، از دیرباز پدیده های جهان را به دو دسته (خوب ها، بدها) تقسیم میکرده. نور، باران، خورشید، زمین و بسیاری از چیزهای دیگر را در ردیف خیرها و خوبها بشمار می آورده است؛ و تاریکی، خشکسالی، سیل، زلزله، بیماری، درندگان و گزندگان را در صف بدها و شرور جای می داده است. و البته در این دسته بندی، بشر خودش را مقیاس و محور تشخیص قرار میداده است؛ یعنی هر چه را که برای خویش سودمند می یافته خوب میدانسته، و هر چه را که برای خویش زیانمند دیده بد می نامیده است.

آنگاه این اندیشه برای انسانهای پیشین پیدا شده است که آیا بدها و شرها را همان کسی می آفریند که خوب ها و خیرها را پدید آورده است، یا آنکه خوبها را یکی ایجاد می کند و شرها را شخصی دیگر؟ آیا خالق نیک و بد یکی است یا باید برای جهان دو مبدأ قائل شد؟

گروهی چنین حساب کردند که آفریننده خودش یا خوب است و نیکخواه، و یا بد است و بدخواه. اگر خوب باشد بدها را نمی آفریند، و اگر بد باشد خوب ها و خیرها را ایجاد نمی کند. به ناچار چنین نتیجه گرفتند که جهان دو مبدأ و دو آفریدگار دارد.

ثنویت، دوگانه پرستی در ایران قدیم، و اعتقاد ایرانیان به اهورامزدا و اهریمن که بعدها با تعبیر یزدان و اهریمن بیان شده است همینجا پیدا شده است. (۱)

بر حسب آنچه تاریخ نشان میدهد، نژاد آریا پس از استقرار در سرزمین ایران به پرستش مظاهر طبیعت - البته مظاهر خوب طبیعت - از قبیل آتش، خورشید، باران، خاک و باد پرداختند.

بر حسب اظهار مورّخین، ایرانیان بدها را نمی پرستیدند؛ ولی مردمانی غیر از نژاد آریا وجود داشته اند که بدها و شرور را نیز به دستاویز راضی ساختن ارواح خبیثه پرستش میکردهاند.

آنچه در ایران قدیم وجود داشته، اعتقاد به دو مبدأ و دو آفریدگار بوده است؛ نه دوگانه پرستی. یعنی ایرانیان قائل به «شرک در خالقیت» بوده اند نه «شرک در عبادت». و بعد از چند سطر میفرمایند: در حقیقت باید

گفت: دین زردشت نتوانسته است ریشه شرک و ثنویت را حتی در حدود تعلیمات گاتاها از دل ایرانیان برکند، و خودش نیز مغلوب این عقیده خرافی گشته و تحریف شده است.

تنها اسلام بود که توانست با فرمان محکم لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این خرافه چند هزار ساله را از مغز ایرانی خارج سازد.

این یکی از مظاهر قدرت شگرف اسلام و تأثیر عمیق آن در روح ایرانیان است، که چگونه توانست مردمی را که ثنویت با گوشت و پوستشان آمیخته شده بود و آنچنان اسیر این خرافه بودند که دین خود را نیز تحت تأثیر آن تحریف میکردند- تا آنجا که برخی از خاورشناسان (دومزیل) معتقدند که: ثنویت اساس تفکر ایرانی است- از این پندار گرفتار کننده نجات دهد.

(۱)

و در قسمتی دیگر ورود فکر ثنویت را اینگونه بیان میفرمایند:

زیرا گفتارشان آنست که: ما در عالم هستی خیرات و شروری را مشاهده می کنیم مثل قحطی و گرانی و وبا و امراض و فتنه ها و محنت ها و نحو ذلک، و عقل ما به ما اجازه نمی دهد که این شرّها را از مبدأی که خیر محض، و دارای وصف سلامت و رحمت، و بی نیاز از عالمین است بدانیم؛ پس بنابراین حتماً باید از مبدأی شریر که غیر از مبدأ خیرات است نشأت پذیرد. و آنرا اهریمن نامند.

دو مبدأ و دو گانه پرستان اعتقاد دارند که او قدیم است، و فاعلی است دارای استقلال برای ایجاد و تولید شرور. و بواسطه همین عقیده به قدمت و استقلال، ارباب شرایع و مِلَل الهیه، از مذهب آنان جدا شده اند. چرا که شیطان نه قدیم است و نه استقلال در عمل دارد، بلکه مخلوق خداوند است و فاعلیت استقلالی ندارد. زیرا بطور عموم و کلیت، وجودهای امکانیه مجعول و مخلوق خدای تعالی می باشند. اما وجود، فی ذاته و به نسبت به غیر؛ در هر دو ناحیه خیر است. وجود ذاتی وجودی است که فی حدّ نفسه ملاحظه گردد، و بدان وجود نفسی گویند. و وجود نسبی وجودی است که با اضافه و نسبت به غیر ملحوظ شود، و بدان وجود اضافی گویند.

پاسخ مبنایی به اندیشه ثنویت

در این قسمت مرحوم علامه طهرانی افکار را به این سمت سوق میدهند که آیا اصلاً میشود وجودی را شرّ معرفی کرد و عنوان شرّ به او داد! و یا اینکه سنخ و حقیقت وجود، خیر محض است و تفکر شرّ بودن وجود بر میگردد به اشتباه اندیشه ما در مباحث هستی شناسی.

بعد مطلب را به اینجا میکشاند که آیا اصلاً در عالم وجود شرّی وجود دارد یا خیر، و نیز آیا شرّ امری وجودی است یا عدمی! ایشان میفرماید:

«اینک باید دانست که وجود بطور اطلاق خیر است، خواه نفسی بوده باشد و خواه اضافی. در وجود نفسی شرّی متصوّر نمی باشد، و اما در وجود اضافی آنهم زمانیکه با موجودات هم طبقه و هم ردیف خود قیاس شود بعضاً شرّ قلیلی در بعضی از اشیاء تکوین که فسادپذیرند پیدا می شود.

اما اینکه گفتیم اگر با موجودات هم ردیف خود ملاحظه گردد، به سبب آنستکه بعضی اوقات موجودات اضافی را با علل خود قیاس می نمائیم، در اینصورت نه تنها شرّی پیدا نمی گردد بلکه جمیع معلولات با علتهای خودشان که آنرا بوجود آورده اند کمال سازش و ملائمت را دارند. در موجودات اضافی و نسبی به موجودات هم طبقه است که احیاناً شرّی پدیدار می شود. و اینک باید در صدد جواب بر آئیم و به اثبات رسانیم که آن شرور، خیر هستند و وجودشان فرض است و یا آنکه امر عدمی هستند و اصولاً در عالم هستی وجود ندارند.

أرسطاطالیس الهی به طریق نخستین، و أفلاطون الهی به طریق دوّمین پاسخ داده اند.

اما پاسخ ارسطو که در کتب حکمت منقول می باشد آنستکه ما مناط شبهه را در تقسیم وجود به خیر و شرّ قرار میدهیم، و نفس کیفیت این تقسیم را مناط دفع شبهه می گیریم.

بدین بیان که: خیر و شرّ هر کدامیک از آنها از جهت احتمال عقلی میتوانند محض بوده باشند، و یا کثیر، و یا مساوی. زیرا شیء خارجی یا خیر محض است همچون عقول؛ زیرا آنها حالت منتظره ای ندارند و دارای استعداد نیستند بلکه فعلیت محضه و کلمات تامّه الهیه می باشند که لا تنفد و لا تبید؛ و نیز مانند فلکیات. بنابراین، اینگونه موجودات به هر یک از دو معنی نفسی و نسبی، خیر محض اند و در خارج موجود، و منوط و مربوط و معلول به حقّ تعالی و تقدّس.

و اگر خیرشان بر شرشان غلبه پیدا کند آنها کثیر الخیر با شرّ کمتر هستند مانند بقیه معلولات و موجودات عالم کون و فساد و طبیعت. در اینصورت حتماً باید موجود شوند زیرا خیر و شرّ با همدیگر نقیض هستند: خیر/ لا شرّ؛ شرّ/ لا خیر. و چون ارتفاع نقیضین امری است محال لهذا عدم وجود کثیر الخیر و قلیل الشرّ/ وجود کثیر الشرّ و قلیل الخیر.

یعنی در عدم وجود موجود کثیر الخیر یا شرّ قلیل، لازم می آید وجود موجود قلیل الخیر و کثیر الشرّ. و چون میدانیم که چنین موجودی از جانب علّت اولیه یعنی حقّ تعالی بواسطه لزوم ترجیح مرجوح، محال است؛ بنابراین چنین موجودی محال، و نقیضش یعنی معلولات کثیر الخیر و قلیل الشرّ لازم الوجود میگردند. این برفرض آن بود که خیرشان کثیر و شرّشان قلیل باشد.

و امّا اگر خیرشان و شرّشان هر دو مساوی و برابر باشند، آن نیز در خارج ممتنع التّحقق می شود، بعلّت محال بودن ترجیح بدون مُرَجِّح. یعنی برای خلقت و ایجاد آنها چون خیر و شرّشان هر دو در دو کفّه متساوی الوزن و الاعتبار هستند، ایجادشان از ناحیه حقّ تعالی محال می گردد.

و امّا اگر شرّشان کثیر و خیرشان قلیل باشد و یا شرّ محض بوده باشند، در هر دو صورت ایجادشان از ناحیه مبدأ تعالی مستحیل میگردد. امّا در صورت اول بواسطه ترجیح مرجوح، و در صورت دوم بواسطه اولویّت در عدم ایجاد. زیرا اگر صورت قلیل الخیر و کثیر الشرّ را محال بدانیم و صدورش را از مبدأ فیاض دارای رحمت غیر ممکن بشناسیم، به طریق اولی ایجاد موجودی که شرّ محض باشد مستحیل خواهد گردید.

شرّ، امری است عدمی همچون عدم ملکه و آنکه حکما گویند: وجود خیر است بذاته، بدینجهت است که حیثیت وجود طرد کردن و زدودن عدم است، و رفع کردن و از میان برداشتن قوه و استعداد و به فعلیّت در آوردن است، و نور صریح و ظهور بارز و عین معشوقیّت مطلوبه است.

مگر نمی بینی که اگر تو نوک یکدانه خار را بر سر مورچه ای بگذاری، فوراً آن مور به هم جمع می شود و منقبض میگردد؛ و از خوف مفارقت معشوقش که وجود آنست و مقوم وجود و قیوم حقیقت اوست پای به فرار می نهد.

و سبب تقیید ما عنوان شرّ را به بعضی از اشیاء کوثیه ای که فساد پذیر هستند، آنهم در زمانهای %۳. کم، آنستکه شرّ در افلاک و فلکیات وجود ندارد، تا چه رسد به عالم فعلیات و عقلیات.

زیرا شرّ یا عدم ذات است و یا عدم کمال ذات؛ مثل فقدان اصل بدن یا فقدان صحت بدن، و مثل نبودن میوه یا نبودن رنگ و طعمی که از آن مترقّب می باشد بواسطه عروض سرما و غیره. و لهذا در عالم علوی که فساد راه ندارد، شرّ تحقق ندارد.

آری نقص امکانی در جمیع ما سوی الله متحقّق است، امّا باید دانست که نقص غیر از شرّ می باشد؛ مگر آنکه شرّ را در ناقصات مجازاً استعمال نمائیم.

و سبب تقييد ما به اوقات قليله آنستکه مثلاً اگر متضرّر شدن زید را بواسطه مجاورت آتش در بدنش یا در اموالش، قیاس نمائیم با انتفاعاتی که وی از آتش میبرد چه از ناحیه قوام اصلی وجودش و چه از ناحیه تکمیل آن؛ میبینیم که نسبت آن با مقادیر مالا-یحصی منافی است که از آن میبرد بسیار بسیار کم است، تا چه رسد به مقایسه متضرّر شدن وی به انتفاعات جمیع موجودات عالم ترکیب و غیرها که از آتش عائد و اصلشان میگردد.

و امّا انحصار موجودات عالم به خیر محض و به کثیر الخیر، بجهت آنستکه هر یک از دو عنوان خیر و شرّ در احتمال تجویز عقلی به چهار صورت منقسم میگردد: محض، و اکثر نسبت به عنوان مقابل، و اقل نسبت به عنوان مقابل، و مساوی. و از این هشت صورت، صورت اکثریت هر یک نسبت به مقابل، مستلزم اقلیت هر یک نسبت بدان می شود؛ و بنابراین دو صورت سقوط می کنند. و عنوان مساوی هم که تکراری است یکی می شود، و باقیمانده فقط پنج صورت می ماند. دو صورت خیر محض و کثیر الخیر در خارج موجود (۱)، و سه صورت شرّ محض و کثیر الشرّ و مساوی ممتنع میگردد.

البته این تقسیم خیر و شرّ در وجود، به حسب فرض و احتمال عقلی است؛ و گرنه دانستیم که آنچه در خارج تحقق دارد دو صورت بیش نیست.

۱- و در صورت موجودی که کثیر الخیر و قلیل الشرّ باشد سزاوار نیست که خالق حکیم آنرا مهمل گذارد و خلق نفرماید. آتش نباید وجودش در خارج به مجرد شرّ قلیلی را که بدان اعتنا نمی گردد با وجود آنهمه خیراتی که لا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى از آن عائد می شود مهمل گذارده شود و در دائره خلقت قدم ننهد. علاوه بر این از آنچه که مؤدّی به شرور قلیله است، مجعول بالعرض است و از آنچه که ملزوم خیرات متکاثره است مجعول بالذات می باشد. و از اینجا است که گفته اند: إِنَّ الشَّرَّ مَجْعُولٌ فِي الْقَضَاءِ الإِلَهِيِّ بِالْعَرَضِ. بنابراین آتش برای انتفاعات معلومه که از آن برخوردار می شوند، بالذات مجعول است نه از برای استضرار جزئی، مگر بالعرض. و همچنین خداوند قوه و اهمه را بالذات برای ادراک محبت جزئی دوست و عداوت جزئی دشمن قرار داده است نه از برای خوف از میت یا خوف عدم وصول رزق، مگر بالعرض. و بر همین مثال ها می توان باقی امثله شرور را قیاس نمود. (تعلیقه علامه طهرانی)

اینگونه حلّ مسأله بر مشرب ارسطو می باشد. و گویند که وی در اینگونه طریق دفع شبهه مفاخرت کرده است، زیرا مناط دفع شبهه را همان مناط شبهه که تقسیم وجود به خیر و شرّ است قرار داده است؛ و معذلک راهی را که افلاطون پیموده مستقیم تر و مشرب او گواراتر و شیرین تر است.

افلاطون می گوید: شرّ اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه عدم است. بدین معنی که آن شرور قلیله ای که در خارج واقع می شوند، نیاز به علّت موجود ندارند. زیرا به عدم بر میگردد، همانطور که وجود بازگشتش به وجود است.

شرّ امری است عدمی، و علّت آن عدم علّه الوجود است

و محصل این کلام آنستکه: علّه الوجود وجود است، و علّه العدم عدم است. یعنی علّت اشیاء موجوده حتماً باید موجود باشد، ولی در علّت اشیاء معدومه کافی است که علّت وجود آنها تحقق پیدا ننموده باشد؛ پس علّه العدم عبارت است از عدم علّت وجود.

باید دانست که شرووری که در خارج پیدا می شوند مانند سائر امور عدمیه نیستند که سلب ایجاب باشند بلکه عدم ملکه می باشند، و در عدم ملکه حظّی از وجود موجود است. بنابراین، تأثیر عدم در پیدایش شرّ، نباید فهمش برای انسان مشکل به نظر رسد. عدم ملکه یعنی عدم در موردی که قابلیت و استعداد وجود چیزی را در بر داشته باشد و آن چیز به وجود نیاید. مثل نابینائی و کوری که امری است عدمی، ولی عدم بصیر و عدم دیدار در موردیکه همانند انسان قابل دیدن و چشم دار بودن بوده است.

اگر کسی کور شود، شری حاصل شده است. زیرا وی انسانی است دارای قابلیت ملکه ابصار و چشم دار شدن. به این عدم که عدم وجود علّت ابصار است شرّ گویند، زیرا مرجعش عدم تحقق علّت وجود ابصار است. و روشن است که عدم علّت ابصار موجب نابینائی شده است. پس علّت شرّ امری عدمی بوده است که عدم تحقق علّت ابصار در خارج باشد.

و لهذا به دیوار که چشم ندارد کور و نابینا اطلاق نمی شود، چرا که قابلیت و استعداد چشم داشتن در آن نیست. بنابراین گرچه دیوار چشم ندارد، ولی برای آن شرّ نیست و فقط عنوان سلب است یعنی دارا نبودن چشم همانند سائر امور عدمیه.

اگر درست تأمّل کنی می بینی که خودت دارای شاخ نیستی! و این برای تو عیب و ضرر و شرّی نیست. برای آنکه انسان قابلیت شاخ در آوردن را ندارد، و آن استعداد در وجودش نهفته نگشته است تا فقدانش ایجاد منقصت و عیب و ضرری بنماید. بخلاف آنکه اگر در خودت گوشها را کر، و چشمان را کور، و زبان را لال بیابی! اینها شرّ و ضرر و عیبی است که بوجود آمده است، زیرا در موردی است که قابلیت و استعداد قوّه شنوائی و بینائی و گویائی نهفته شده است. لهذا روشن می بینی که: علّت کوری، عدم وجود علّت شنوائی، و علّت کوری عدم وجود علّت بینائی، و علّت لالی عدم وجود علّت گویائی است فقط، نه چیز دیگر که امر وجودی باشد.

بنابراین علّت جمیع اقسام عدمیّات، عدم است؛ یعنی عدم علّت وجود. اما در خصوص مسأله شرور، این عدم صیغه خاصّی به خود میگیرد و عدم ملکه میگردد. چون فقط در موضوعی تحقّق یافته است که قابلیت وجود را داشته و فاقد آن شده است.

و روی این زمینه چقدر گمراهند کسانی که برای عالم دو مبدأ یزدان و اهریمن را قائل گشته اند. خداوند سبحانه و تعالی خالق وجود است و بس، و اعدام علّتی جز عدم ندارند. در شخص نابینا خداوند علّت ابصار را خلق نفرموده است؛ پس علّت آن عدم ایجاد علّت وجود است، نه آنکه کوری علّتی جداگانه در برابر بینائی داشته باشد.

عدمی بودن شرّ بدیهی است و نیاز به برهان ندارد

مسأله بازگشت شرور به امور عدمیه بقدری واضحست که آنرا از امور بدیهیه به شمار آورده اند. یعنی خیریت وجود و شرّیت عدم را از بدیهیّات دانسته اند. بنابراین نیاز به برهان ندارد. و با وجود این، علامه شیرازی در شرح «حکمه الإشراق» دلیلی متین برای آن ذکر نموده است.

لهذا کسانی که در صدد قدح و اشکال به حکما برآمده اند و گفته اند: در این مسأله اکتفا به مثالهای متعدّده نموده و مطلب را برهانی نکرده اند، با وجود آنکه این مسأله در توحید بسیار شامخ و مهمّ و حائز اهمّیت است، خطا نموده اند. و اما مثالهایی را که در این باب ذکر کرده اند، یکی اینست که اگر قاتلی کسی را بکشد مسلماً در مقتولیت شخص کشته شده ضرر و شرّی به میان آمده است. باید با بررسی و تحلیل، این قضیه را موشکافی کرد و پیدا کرد که علّت ضرر و شرّ در کجا بوده است؟ آیا عیب و ضرر و شرّ در قدرت قاتل و حرکت دست او بوده است؟ و یا در حدّت و بُرندگی شمشیر وی؟ و یا در قبول عضو

شخص مقتول و نرمی آن که پذیرای برش شده است؟ و یا در غیر اینها از امور وجودیه دیگر؟ با کوچکترین تأمیل و دقت معلوم می شود که اینها همهمشان خیرات و خوبیها هستند؛ و هر یک دارای اثری صحیح و زبینه در عالم وجود بودی که اگر غیر آن بودی خراب و معیوب بودی. شرّ در این داستان فقط مرجعش به عدم تعلق روح به جسد مقتول است که آن امری است عدمی. یعنی دوام عمر در او مطلوب بوده است، و این شمشیر آنرا قطع کرده و عمرش کوتاه شده است. یعنی وجود و دوام و طول عمر او مطلوب بود؛ و این قتل موجب عدم وجود آن در این مرحله از زمان گردیده است.

و مثال دیگر اینست: سرما که میوه ها را میزند و فاسد می نماید، از آنجا که کیفیتی است وجودیه و قوه ایست فعلیه که در تنظیم عالم کون مدخلیتی عظیم دارد و واسطه جود و فیض وجود ربّانی است، خیر می باشد. و قبول کردن میوه جات رنگ سیاهی را در این شرائط بر اساس فعل و انفعال و تأثیر و تأثر در جهان، همگی خیر هستند.

شرّ در اینجا عبارت است از عدم حلاوت ثمر در این موضوعی که قابلیت و استعداد آنرا دارا می باشد. و این عدم حلاوت شرّ است؛ یعنی عدم وجود علت شیرینی در میوه جات. (۱)

گمان می کنم بهترین مثالی را که حکماء برای این موضوع آورده اند مثال سایه و آفتاب است. اگر شاخصی را در زمین نصب کنیم جهت مخالف سمت خورشید تاریک می شود. این تاریکی را سایه گویند. سایه عبارت است از عدم نور. و هر چه عدم بیشتر شود یعنی خورشید دورتر باشد سایه تاریکتر می شود؛ تا مثل شب که چون کره زمین در سایه مخروطی شکل شمس واقع میگردد ظلمت به حدّ اعلی درجه میرسد. حقیقت سایه که آنرا ظلّ میگویند فقدان نور است، و برای جهان یک مبدأ وجودی برای نور و سایه بیشتر وجود ندارد و آن خورشید است. نقاط نورانی زمین از خورشید نور می گیرند. و تشعشع آفتاب است که آنها را درخشان و نورانی می کند. اما سایه مبدأ دیگری ندارد که از آنجا سایه تشعشع کند و به جمیع نقاط سایه دار خود را برساند؛ چون نور آفتاب با عدم مخلوط گردد (یعنی نور ضعیف) در اثر آن سایه کمرنگ پیدا می شود؛ و اگر نور آفتاب یکباره از میان برخیزد و شب پدیدار گردد، در اثر آن سایه پر

۱- شرح منظومه حکمت، المقصد الثالث: فی الإلهیات بالمعنی الاخصّ، ص ۱۴۸ تا ص ۱۵۰

رنگ حاصل می شود و ظلمت بحت و تاریکی صَرف در جهان هویدا می شود. پس مبدأ ظَلّ و سایه که امری است عدمی، آن مبدأ هم امری است عدمی؛ یعنی عدم وجود عِلّت نور.

بر حسب آنچه تاریخ نشان می دهد، نژاد آریا پس از استقرار در سرزمین ایران به پرستش مظاهر طبیعت - البتّه مظاهر خوب طبیعت - از قبیل آتش، خورشید، باران، خاک و باد پرداختند.

بر حسب اظهار مورّخین، ایرانیان بدها را نمی پرستیدند؛ ولی مردمانی غیر از نژاد آریا وجود داشته اند که بدها و شرور را نیز به دستاویز راضی ساختن ارواح خبیثه پرستش می کرده اند.

آنچه در ایران قدیم وجود داشته، اعتقاد به دو مبدأ و دو آفریدگار بوده است؛ نه دو گانه پرستی. یعنی ایرانیان قائل به «شرک در خالقیت» بوده اند نه «شرک در عبادت». (۱)

آقای زین کوب نیز در کتاب تاریخ مردم ایران به ریشه های ورود شرک در آیین زرتشت اشاره های دارند و کلام ایشان به این صورت است که:

«نکته تازه در تعلیم زرتشت همان ستایش پرورشور هیجان آمیز است که درباره اهورامزدا دارد و او را در عین حال آفریننده نور و ظلمت و آسمان و زمین می خواند و در عین آنکه ثنویت را به کلی نفی نمی کند آن را در نوعی نظام توحیدی وارد میکند و آزادی اراده انسان را نیز به آن مربوط می دارد.

بدینگونه زرتشت که خدایان آریایی کهن را در مقابل اهورامزدا از مسند جبروت پایین کشید آنها را در عین حال در نظام آیین تازه به عنوان دستیار اهورامزدا پذیرفت آیا محدود کردن خدایان شرک در تحت فرمان خدای واحد تصویری از یک مدینه فاضله بود که در طی آن زرتشت می خواست. قدرتهای کوچک محلی کاویان عصر را در تحت امر یک فرمانروای واحد قرار دهد و اختلاف این کاویان را که مقارن است او موجب تفرقه و تقسیم دنیای کیانی عهد کیکاووس و کیخسرو شده بود بدینگونه به وحدت بازگرداند؟

در حقیقت ممکن است این وحدت گرایی که در مورد خدایان در تعلیم زرتشت حاصل شده است. تا حدی زمینه را برای وحدت ایران شرقی و غربی هم که مخصوصاً به وسیله کوروش تحقق قطعی یافت

فراهم کرده باشد در هر حال با تعالی دادن اهورامزدا به عنوان آفریدگار بزرگ دنیای خیر تمام خدایان بزرگ و کوچک دنیای کیانی به‌عنوان امشاسپندان یا ایزدان در حوزه قدرت اهورا جذب شدند.

ایشان در چند سطر پایینتر مینویسد.

از این رو در مقابل انگره مینو که اصل شر محسوب میشود اسپننه مینو واقع شد. و هر دو مخلوق اهورا مزدا شدند» (۱)

یعنی میتوان اینگونه بیان کرد که زرتشت توان مقابله با خدایان آریاییها را نداشت برای همین منظور نهایت کار این بود اولاً خدایان دیگر را زاده اهورا مزدا معرفی کند و دیگر شر را نیز در مقابل خیر قرار دهد نه در مقابل اهورامزدا.

بخش چهارم: توحید در ربوبیت

اشاره

ربّ از اسمای حسنای الهی و ربوبیت از صفات فعلی خدای سبحان است. این کلمه از ریشه «رب» به معنای پروراندن و تدبیر کردن است، نه از «ربی» به معنای تربیت کردن؛ هر چند ممکن است لازم مشترک آنها یکی باشد. توحید در ربوبیت به دو بخش تقسیم میشود:

توحید در ربوبیت تکوینی

مراد از توحید در ربوبیت تکوینی آن است که نظام این جهان، که شامل مجموعه پدیدههای بیشمار گذشته و حال و آینده میشود، تحت تدبیر حکیمانه یک پروردگار اداره میشود. (۲)

توحید در ربوبیت تشریحی

مراد از توحید در ربوبیت تشریحی آن است که فقط خداوند حق قانونگذاری برای مردم را دارد و تنها او این اختیار را دارد که بندگان را مکلف به برخی از امور کند. (۳)

۱- تاریخ مردم ایران، صص ۵۸، ۵۹

۲- نهاییه الحکمه، ج ۴، ص ۱۰۹۱.

۳- اسفار، ج ۶، ص ۱۰۰

پس به طور کلی مقصود از توحید در ربوبیت آن است که خداوند هیچ شریکی در تدبیر عالم یا مکلف کردن بندگان ندارد.

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام: ربوبیت مطلق الهی

اشاره

واژه «ربّ» که یکی از اوصاف خداوند است و معادل آن در فارسی «پروردگار» میباشد، بیش از همه اوصاف خداوند در قرآن مجید تکرار شده است و بیش از نهصد بار، به صورت «رب» و «رُبُّکَ» و «رُبُّکُمْ» و «رَبَّنَا» و «رَبِّي» و مانند آن در قرآن آمده است.

در بسیاری از آیات قرآن، خداوند به عنوان «رب العالمین» (پروردگار جهانیان) معرفی شده است؛ و این نشان میدهد که قرآن، عنایت مخصوصی نسبت به مسأله توحید در ربوبیت دارد؛ زیرا بیشترین طرفداران شرک کسانی بودند که در مسأله تدبیر نظام جهان، موجودات دیگری را همتای خدا قرار میدادند و غالب مشرکین، توحید در خالقیت را پذیرفته و گرفتار شرک در ربوبیت بودند؛ و به همین دلیل، قرآن به طور مکرر و مداوم این انحراف بزرگ عقیدتی را که در اقوام مختلف وجود داشته درهم میکوبد.

آیات ذیل، نمونههایی از آیات توحید ربوبیت در قرآن مجید است.

ربوبیت در قرآن

۱: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱) «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

۲: قُلْ أَغْنَى اللَّهُ أَعْمَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ (۲) «بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است.»

۱- . سوره حمد: ۱، آیه ۲

۲- . سوره انعام: ۶، آیه ۱۶۴

۳: قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ (۱) «بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو: خداوند یگانه.»

در نخستین آیه چنین آمده: ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) عین این جمله در سوره‌های متعددی از قرآن مجید از سوی بندگان و از سوی خداوند با همین تعبیر تکرار شده، که گاه مربوط به دنیا و گاه مربوط به قیامت است.

سوره انعام، آیه ۱ - سوره یونس، آیه ۱۰ - سوره صافات، آیه ۱۸۲ - سوره زمر، آیه ۷۵ - سوره غافر، آیه ۶۵.

در حقیقت، این آیه استدلال لطیفی را در بر گرفته؛ و آن این است که خداوند شایسته هرگونه حمد و ستایش است؛ چرا که مربی واقعی همه عالمیان او است، هم خالق است و هم روزی دهنده، هم مالک است و هم تربیت کننده، هم مدیر و هم مدبر و هم راهنما و معلم و نیز در کلمه «الحمد» چون الف و لام به معنای استقراق به کار رفته است، همه انواع ستایشها را شامل میشود به این معنی که به طور کلی تمامی ستایشها مخصوص خداوند است؛ زیرا او پرورش دهنده و مربی تمام نظام عالم است و هر چیزی که در این عالم ستایش میشود حقیقتاً ستایش خداوند رب العالمین است. و «الْعَالَمِينَ» نیز چون به صورت جمع با الف و لام است؛ تمام موجودات جهان را اعم از عاقل و غیر عاقل، مادی و مجرد، همه را در بر میگیرد.

بنابراین، اگر دیگران نیز در گوشه‌های از این جهان، اقدام به تعلیم و تربیت و پرورش مینمایند، همه از پرتو او است؛ و اگر کسی مالکیتی دارد، شعاعی از مالکیت مطلقه او مییابد. بنابراین قبل از اینکه از بندگان او تشکر و سپاس‌گذاری کنیم، یا حمد و ستایش آنها را بکنیم؛ باید خدا را بستائیم و در برابر ذات مقدس او شکرگذاری کنیم.

دومین آیه که روی سخن در آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است میفرماید: بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟ (قُلْ أَعْتَبِرْ اللَّهَ أَبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ) شما چگونه میخواهید خود را از نظام کلی جهان آفرینش جدا بدانید؛ در حالی که خداوند، پروردگار تمامی موجودات است، چگونه ما او را «رب» خویش ندانیم؟! آیا ممکن است چیز دیگری را که خود، تحت ربوبیت خداوند قرار دارد همتای او بدانیم؟! و مربوط را رب بشماریم؟! و مخلوق را شریک خالق؟! و بنده را همسان مولی؟! این چه قضاوتی است که شما میکنید!

با توجه به گستردگی مفهوم «شیء» که تمام ما سوی الله را شامل میشود؛ توحید ربوبیت در این آیه به طور کامل منعکس است. در همین رابطه در دو آیه قبل از آن، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور میدهد که صریحاً به مشرکان بگوید: «بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (قُلْ إِنَّ صِيَالَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) چرا غیر او را پرستم؟ با این حال، چرا سر بر آستان غیر او بگذارم؟ و چگونه به یاد غیر او زنده بمانم؟ و یا برای غیر او بمیرم؟ در حالی که خالق و مالک و مربی و پرورش دهنده من فقط او است.

در سومین آیه، روی سخن به سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ منتها در اینجا، سخن از پروردگار آسمان و زمین به میان آمده، که در واقع با «رب العالمین» و «رب کل شیء» تفاوت زیادی ندارد، هر چند با عبارات مختلف ذکر شده؛ میفرماید: بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) و چون آنها هرگز نمیتوانند ادعا کنند که بتها، یا معبودهای انسان و امثال آنها مدبر و مربی و نظام بخش آسمان و زمیناند؛ بدون تأخیر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور میدهد: تو خود جواب این سؤال را بده و «بگو: خداوند یگانه»: (قُلِ اللَّهُ) در اینجا با هرچه غیر او است وداع کن؛ و از هرچه جز او است دل برگیر؛ و تنها به ذات پاک او تکیه کن، و دل در گرو او بدار و بر آستان او پیشانی قرار بده. تو را چه کار با موجوداتی که مالک سود و زیان خویش نیستند تا چه رسد به دیگران (وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا) (۲)

از مجموع آیات فوق و آیات مشابه آن در قرآن مجید که بسیار گسترده و فراوان است، این حقیقت به دست میآید که قرآن مجید، مالک و مربی و مدیر و مدبر را نسبت به تمام جهان هستی و هر شیء و هر موجود؛ اعم از آسمان و زمین و عرش و کرسی و انسانهای امروز و پیشین، خداوند متعال معرفی میکند؛ و با صراحت میگوید: که غیر از او هیچ رب و پروردگاری در جهان هستی نیست.

ربوبیت در روایات

- ۱- . سوره انعام: ۶، آیه ۱۶۲ ترجمه: بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- . سوره فرقان: ۲۵، آیه ۳ ترجمه: مالک زیان و سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستخیز خویشند.

ربوبیت در روایات و دعاهایی که از معصومین نقل شده است نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. از جمله در دعاهای مختلفی که در جلد دوم اصول کافی نقل شده است؛ ضمن نیایشها تعبیرات زیر دیده میشود.

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ... رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ... رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ... الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الصَّبَاحِ... رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ... رَبِّ الْمُسْتَضْعَفِينَ... رَبِّ جِبْرَائِيلَ وَ ميكائيلَ وَ اسرافيلَ وَ رَبِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (۱)

به این ترتیب، هیچگونه رب و پروردگاری برای آسمان و زمین، فرشتگان و نبیین، اغنیاء و مستضعفین، صبح و شام و کعبه و مکه و عرش عظیم، جز خداوند قادر یکتا نیست! اصولاً هماهنگی امور جهان و انجام نظامات حاکم بر آن دلیل روشنی است بر وحدت مدبر؛ و لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام میخوانیم که در برابر مرد زندیق و بیایمانی که از محضر ایشان سؤال درباره وحدانیت پروردگار کرد؛ فرمودند:

فَلَمَّا رَأَيْنَا الْحَلْقَ مُنْتَظِمًا، وَالْفَلَكَ جَارِيًا، وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، دَلَّ صِحَّةَ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاتِّتِلَافِ الْأَمْرِ عَلَيَّ أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ (۲)

«هنگامی که آفرینش را منظم مشاهده میکنیم؛ و افلاک را در جریان، و آمد و شد شب و روز و خورشید و ماه را طبق برنامه منظم میبینیم، این درستی فرمان، و تدبیر، و انسجام امور، دلیل بر این است که مدبر و پروردگار فقط یکی است.»

دقت در آیات قرآن مجید نشان میدهد که قرآن، مؤکداً اصرار دارد که انسانها در واسطهها گم نشوند و مستقیماً به ذات پاک خداوند توجه کنند و با او سخن بگویند، از او تقاضا کنند، در پیشگاه او سر به سجده بگذارند و به درگاه او شکر نعمت به جای آورند، حل تمامی مشکلات خود را از او بخواهند، به او عشق بورزند، تنها به او دل ببندند و غیر او را پرستش نکنند. تعبیر به (رَبِّ الْعَالَمِينَ) در سوره حمد و سورههای دیگر قرآن، اشاره به همین

۱- . اصول کافی، ج ۲، صص ۵۱۴ تا ۵۸۵. ترجمه: ای خداوندی که پروردگار و مدبر هفت آسمان هستی..... پروردگار عرش عظیم پروردگار مشعر الحرام و پروردگار شهر حرام و پروردگار حل و حرام حمد برای برای پروردگار صبح پروردگار ملائکه و روح پروردگار مستضعفین پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پروردگار قرآن عظیم و پروردگار محمد خاتم نبیین

۲- . التوحید، ص ۲۴۴، باب ۳۶ «باب الرد علی الثنویه و الزنادقه.»

حقیقت است. تکرار ذکر رکوع و سجود «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» همه بیان این حقیقت است که نه تنها خلقت ما، بلکه بقاء و تربیت و تکامل و تدبیر امور ما، همه به دست او است. دلیل آن را هم دقیقاً روشن ساخته؛ چرا که «خالق» و «رب» نمیتواند از هم جدا باشد؛ و اگر درست دقت کنیم، انسان هر لحظه، خلقت و آفرینش جدیدی دارد که همه از ناحیه او است. از همین رو است که صفت «رَبِّ» بیش از نهصد بار در آیات قرآن تکرار شده؛ و هیچ یک از اوصاف الهی تا این حد مورد تأکید قرار نگرفته است. در واقع خلوص توحید اسلام را باید قبل از هر چیز، در توحید ربوبی مطالعه کرد.

البته ما در آیاتی از قرآن میبینیم که تدبیر را به ملائکه منسوب کرده است که این سؤال پیش میآید که آیا آنها در مقابل پروردگار هستند؟!

مثلاً در قرآن مجید در سوره نازعات، خداوند میفرماید:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۱)

مشهور در میان مفسران این است که آنها همان فرشتگانی هستند که امور جهان را تدبیر میکنند.

پاسخ این سؤال این است که اگر فرشتگان، استقلالی در تأثیر داشتند با توحید در ربوبیت قابل جمع نبود؛ اما میدانیم که آنها مجریان فرمان الهی و موکلان امور به اراده و مشیت خداوند میباشند، درست همانند اسباب و مسببات در عالم طبیعت که به فرمان خدا هر کدام آثاری دارند.

بسیاری از مفسران، وقتی به این آیه رسیدهاوند به این نکته توجه کرده؛ و هرگز تناقضی میان این سخن که خداوند «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ» است، با تأثیرات عالم اسباب، یا تدبیر فرشتگان به اذن الله احساس نکردهاوند. همانگونه که قرآن روزی دهنده همه موجودات را ذات پاک خداوند میشمرد آنگاه که خداوند میفرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۲)

«هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست.»

۱- سوره نازعات: ۶، آیه ۵ ترجمه: به مدبّرات امور سوگند.

۲- سوره هود: ۱۱، آیه ۶

ولی در جای دیگر میفرماید:

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (۱)

«و آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیردادن) بپردازد»
 مسلماً اطلاق روزی دهنده بر پدر نوزاد، هیچ تضادی با اطلاق آن بر خداوند ندارد؛ آن یکی مستقل و بالذات است و این یکی بالعرض و وابسته، اینها همه سلسله علل و معالیل را بیان میکنند؛ یعنی از یک علت غیر مستقل شروع میشود تا به علت العلل و مسبب الاسباب، یعنی ذات پاک خدا برسد؛ که هر سببی در تأثیرش مدیون او بوده است.

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زردشت در زمینه توحید در ربوبیت

زرتشیاں شش ایزد را به عنوان کمک کار اهورامزدا در زمینه اداره نظام عالم معرفی میکنند که مشروح آن بیان میشود.

آقای اردشیر خورشیدیان میگوید:

«در مذهب زرتشتی، ایزدانی وجود دارد که موکل بخشی از هستی و رفتار و کردار جهان و جهانیان هستند که قابل ستایش هستند.» (۲)

کریستین سن در این رابطه میگوید:

«در بین ممتازترین یاوران مزدا با شش ایزد برخورد میکنیم، که بعد از زرتشت بر آنها نام مشترک "امشاسپند" نهادهاوند. و آنها از این قرارند:

وهومنه (بهمن، اندیشه نیک)، اشه (نظم نیکو یا حقیقت)، خشره (تسلط)، آرمیتی (تقریباً: پاکی روح)، هوروات (خرداد، کمال یا صحت) و امرتات (امرداد، بی مرگی).

۱- .سوره بقره: ۲، آیه ۲۳۳

۲- . پاسخ به پرسشهای دینی، ص ۹۱

در رأس این شش امشاسپند باید سپنتامینیو (گوهر یا خرد توانا، که نوعی تجلی ذات مزدا می باشد) را قرار داد و بدین ترتیب، تعداد امشاسپندان هفت است. در گاتاها هنوز این شش یا هفت امشاسپند، دسته به خصوصی نیستند و همچنین در آنجا دو ایزد، سروش و اشه، را باز می آیم که سابقاً در گرد مهر بودند (یعنی جزء ایزدهای میترا پرستان محسوب میشدند!!) در گاتاها هنوز تا اندازه‌های روابط بین ایزدان و قوای طبیعت و عناصر دیده میشود، مثلاً آرمیتی الهه زمین است» (۱)

البته جناب آقای آرتور کریستین سن، یک جوری میخواهد کلام خود را توجیه کند و میگوید:

«دین زرتشت، یکتاپرستی ناقص است، در این دین ایزدان بسیار وجود دارند، ولی میتوان گفت که آنها تجلیات ذات مزدا و در عین حال مجریان اراده اویند، که یگانه خواست خدایست.» (۲)

چنانچه ببینید، نویسنده قصد دارد چند خدایی موجود به عنوان رب را در آیین زرتشت با توجیهای مسیحیان توجیه کند.

حال اگر این توجیه را نیز بپذیریم، مشخص میشود که از نظر آیین زرتشت، توحید، مثل توحید مسیحیون مخدوش شده است. در واقع این مکتب، چون دین مسیح دستخوش تحریفاتی واقع شده است.

به طور کل، مترجمین اوستا، واژه ایزد را در ترجمه‌های خود به معنای فرشته میدانند، در حالی که همانگونه که در مبحث توحید در خالقیات مطرح کردیم، ایزد به گفته محققین، به معنای خداوند است و نیز به فرشتگان موکل نظام هستی امشاسپندان می گویند که به معنای بی مرگ مقدس است، که «بی مرگ» یکی از صفات اختصاصی خداوند و واجب الوجود است.

حتی واژه ایزد در زمان هخامنشیان به کار میرفته است. در کتاب هزاره‌های گمشده وارد شده است که ایزد زروان یا خدای زمان در زمان هخامنشیان نیز ایزدی شناخته شده بود. (۳)

۱- . ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۵

۲- . ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶

۳- . هزاره های گمشده، ج ۵، ص ۵۵۶

جالب این است که در نوشته‌های کتب زرتشتی به جای بسم الله الرحمن الرحيم، به نام ایزد یکتا مینویسند.

در یکی از فصلنامه کلام اسلامی، مؤلف محترم مطلبی را با عنوان خیانت در ترجمه کتابهای زرتشتی آورده است، که مقداری از آن را که مرتبط با این بحث است را نقل میکنیم، که روشن شود که ایزد در کتب زرتشتی همان خداوند است، که وظیفه هر کدام از آن ایزدان، موکل و مدبر بودن یک بخشی از عالم هستی است.

ایشان میفرماید:

«ابراهیم پورداوود- اولین مترجم کتب زرتشتی - برای این که عقیده شخصی خود را با اوستا منطبق سازد و آن را در فکر خواننده رسوخ دهد، در ترجمه فارسی اوستا راه خلافی رفته است! چنان که مؤلف کتاب «تاریخ اجتماعی ایران باستان» تحت عنوان بی اعتباری ترجمه‌های ابراهیم پورداوود از اوستا مینویسد:

پورداوود در کتاب ادبیات مزدیسنا و در ترجمه گاتها و یسنا، همه جا نام هرمز یا اهورا مزدا آمده است، آنها را خداوند یکتا نامیده و خدایان دیگر زرتشت را از فرشتگان وی شمرده است و برای این که چنین عقیده‌های را با اوستا منطبق سازد، لفظ «ایزد»، «یزدان» و «بغ» را که هر سه در زبان فارسی قدیم و جدید به معنی خداوند است، در ترجمه‌های خود، گاهی به لفظ «فرشته» تبدیل کرده است. و گاهی معنی عبارات و واژه‌ها را چنان تغییر داده که خواننده تحت تأثیر عقاید مترجم قرار میگیرد و از توجه به اصل مطلب و مقصود زرتشت باز میماند. سپس میافزاید: در صفحه ۲۹ جلد اول کتاب ادبیات مزدیسنا، چنین مینویسد: پس از ظهور زرتشت، خدای یگانه به اهورا مزدا موسوم شده است. همچنین در صفحه ۳۶ همان کتاب مینویسد: زرتشت به قوم خود گفت: آنچه در بالا و پایین است جمله را یک آفریده و سازنده است و جز او کسی شایسته ستایش نیست و حال آن که در کتاب زرتشت و حتی در کتب زمان ساسانیان، هیچ کجا هرمز به صفت واحد و یگانه توصیف نگشته و همچنین زردشت، هیچ کجا قید ننموده که (به جز اهورا مزدا کسی شایسته ستایش نیست) بلکه به عکس آن، به نام هر یک از خدایان زرتشت، ژست مخصوصی در ستایش و نیایش تنظیم یافته است و اکثر جزوات اوستا مشتمل بر این نیایشها و ستایشها میباشد. - تاریخ اجتماعی ایران باستان، ص ۳۵۹ - پورداوود برای این که اهورا مزدا را خدای یگانه معرفی کند، در اوستا هر کجا از خدایان دیگر زرتشت با لفظ «یزدان» و «ایزد» یاد شده و شاید این لفظ بیش از یک صد مورد در اوستا تکرار شده است، همه را به «فرشته» معنی کرده است، در صورتی که این واژه در زبان فارسی کنونی و یا در پهلوی ساسانی و زبان اصلی اوستا در ردیف بغ Baqha به معنی خداوند استعمال

شده است، لذا دار مستتر *Dasmestatr* دانشمند فرانسوی، این دو لفظ را همه جا به واژه *Dtev* و خداوند ترجمه کرده است - کتاب دار مستتر: ۲/۳۰ - حتی خود پورداود نیز در دیباچه کتاب، به جای بسم الله جمله به نام یزدان بخشنده بکار برده است و «یزدان» را به معنی خدا گرفته است. (۱)

معنای واژه - ایزد - حتی در میان شعراء پارسی زبان نیز به معنای خداوند است. همانگونه که سعدی، که شاعر قرن هفتم است در یک بیت از اشعار خود میگوید:

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار حیّ توانا

و آقای زرین کوب مینویسد:

«نکته تازه در تعلیم زرتشت همان ستایش پرورشور هیجان آمیز است که درباره اهورامزدا دارد و او را در عین حال آفریننده نور و ظلمت و آسمان و زمین میخواند و در عین آنکه ثنویت را به کلی نفی نمیکند آن را در نوعی نظام توحیدی وارد میکند و آزادی اراده انسان را نیز به آن مربوط میدارد بدینگونه زرتشت که خدایان آریایی کهن را در مقابل اهورامزدا از مسند جبروت پایین کشید آنها را در عین حال در نظام آیین تازه به عنوان دستیار اهورامزدا پذیرفت.

و ایشان در ادامه مینویسد.

در هر حال با تعالی دادن اهورامزدا به عنوان آفریدگار بزرگ دنیای خیر تمام خدایان بزرگ و کوچک دنیای کیانی بهعنوان امشاسپندان یا ایزدان در حوزه قدرت اهورا جذب شدند. (۲)

بنابراین تمام خدایان آریایی، ماهیت خود را تحت سیطره اهورا مزدا حفظ کردند.

بنابر مطالب فوق، ایزدان و امشاسپندان، که هر کدام موکل بخشی از عالم هستند، فرشتگان و تجلی اهورا مزدا نیستند، بلکه خود، خداوند و مستقل و بی مرگ هستند و اداره کننده مستقل بخشی از عالم؛ زیرا نمیتوان گفت که

۱- فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۳۴، داوود الهامی، ۱۳۸۸

۲- تاریخ مردم ایران، صص ۵۸، ۵۹

آنها زیر مجموعه اهورامزدا هستند، به این دلیل که در این صورت، دیگر نباید به آنها خداوند گفت، حال آنکه به آنها خداوند می گویند.

مؤلف کتاب تاریخ اجتماعی ایران باستان مینویسد:

«خدایان زرتشت در اوستا به نام «بغ» و «ایزد» و «یزدان» نامیده شده‌اند و از حیث عدد بیرون از حد و شما میباشند و بعضی از آنان مانند «ایزد» و «ایو» خداوند هوا، خود آفریده هستند. خدایان زرتشت از حیث توانایی متفاوت میباشند. و این خدایان را میتوانیم به سه قسمت منقسم بداریم:

اول: خدایانی که مقربتر از «ایزدان» دیگر به «اهورا مزدا» میباشند و هر یک، با یکی از صفات اهورا مزدا تطبیق میکنند و تعداد آنان با خود آهورا مزدا به هفت رسیده و به نام «امشاسپند» نامیده شده‌اند.

دوم: خدایانی هست که مانند خود آهورامزدا به نام «ایزد» و «بغ» و «یزدان» نامیده شده‌اند و هر کدام با یکی از ستارگان مطابقت دارد.

سوم: خدایانی هستند به نام «ایزد» و گاهی «بغ» و هر کدام با یکی از مجردات و یا یکی از عناصر طبیعت تطبیق شده‌اند. شش «امشاسپند» در قسمت اول پس از خود آهورامزدا به شرح زیر است:

۱: و هومن «~ Manu – Vohu ~» به معنی منش پاک یا «بهمن امشاسپند» و از دو لفظ «وه یاوهو» به معنی به دینک «من یا مانو» به معنی من و ضمیر ترکیب یافته است.

۲: اشاهیشتا «~ Vahishta – Asha ~» یا اردیبهشت امشاسپند به معنی پاک و درست است.

۳: کشتریاوری «~ Vaira – Kshutria ~» یا شهریور امشاسپند به معنی سلطنت ایزدی است.

۴: اسپنتا آرمیتی «~ Armati – Spenta ~» یا اسفندارمذ امشاسپند، خداوند زمین به معنی وفا و صلح مقدس میباشند، این خداوند در اوستا دختر آهورا مزدا شمرده شده است.

۵: هروات «~ Harawat ~» یا خرداد امشاسپند به معنی کامل و بینقص.

۶: امرتات یا امرداد امشاسپند به معنی جاودان و بیمرگ است.

لفظ «امشاسپند» از سه واژه ترکیب یافته و جمعاً به معنای «بیمرگ مقدس» می‌باشد و از لحاظ اهمیت و شایستگی، شخصیت مستقل و جداگانه پیدا کرده‌اند و در اوستا از جمله خدایانی هستند که همه وقت در هر زمان همراه خداوند بزرگ مسکن دارند. (۱)

نوشتار سوم: تطبیق نگرش اسلام در راستای تدبیر نظام عالم با آیین زرتشت

اشاره

ترجیح دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت در این محور، به دو صورت مطرح می‌شود:

۱: در آیین زرتشت فعلی، ایزدان و بهتر است بگوییم، خدایان متعددی هستند که تدبیر نظام عالم را به عهده گرفته‌اند و اینها هر کدام به صورت مستقل عمل می‌کنند و با مطالبی که در سطرهای فوق آوردیم این مطلب کاملاً به اثبات رسیده است.

در حالی که در دین اسلام همانطور که بیان شد، ربوبیت و تدبیر نظام عالم، تنها به دست خداوند است و اگر هم برخی پدیدهای نظام عالم، به فرشتگان اسناد داده می‌شود، با این پیش فرض است که فرشتگان همه مخلوق خداوند و اسبابی هستند که آنها را خداوند برای تدبیر نظام عالم قرار داده است.

۲: وقتی ثنویت و دوگانگی در خالقیت، در آیین زرتشت در مباحث فوق به اثبات رسیده شد، توحید در ربوبیت نیز زیر سؤال می‌رود؛ زیرا ربوبیت جنبه‌های از خالقیت است و با ثنویت در خالقیت، به ناچار توحید در ربوبیت نیز دچار ثنویت و دوگانگی می‌شود.

شاید این مطلب از طرف زرتشیان بیان شود که خلقت ربوی به ربوبیت ندارد. همانگونه که از قول مشرکان در قرآن بیان می‌شود که خداوند می‌فرماید:

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲)

«و هر گاه از آنان سؤال کنی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟» مسلماً می‌گویند: «الله»، بگو: «الحمد لله (که خود شما معترفید!)» ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!»

۱- تاریخ اجتماعی ایران، ص ۳۱۴

۲- سوره لقمان: ۳۱، آیه ۲۵

که این آیه دلالت بر این مطلب دارد که مشرکان خالقیت را از برای خداوند میدانند، ولی در ربوبیت شرک میورزند.

بنابراین، طبق آیه قرآن میتوان قائل به توحید در خالقیت شد، ولی در ربوبیت شرک ورزید.

جواب این مطلب به صورت است که:

در مرحله اول، به دو دلیل به اثبات میرسانیم که ربوبیت، جدایی از خالقیت نیست و شان و وجه ای از خالقیت است.

و در مرحله دوم، بعد از اثبات مطلب فوق توسط ادله عقلی، آیه را طوری تفسیر و معنی میکنیم که با ادله متقن عقلی در تعارض نباشد.

ربوبیت شأنی از شوون خالقیت

۱: کسی که چیزی را نیافریده و هیچ گونه سلطنت تکوینی و مالکیت حقیقی بر آن ندارد و قهراً از جهات درونی و هدف، سود و زیان آن آگاه نیست، چگونه میتواند آن را پروراند و به کمال برساند؟! پروراندن تنها در توان کسی است که آفریننده و مالک آن چیز باشد و از همه جهات درونی و بیرونی او آگاه باشد و او جز خدای خالق و مالک کس دیگر نیست.

۲: ربوبیت نحوه‌های از خالقیت است و با توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت ثابت میشود؛ زیرا رب یعنی کسی که چیزی را تدبیر میکند و با اعطای کمال آن را میپروراند و او را گام به گام به سوی هدفش پیش میبرد و اعطای کمال، که خود امر وجودی است، نوعی از خلق است، پس بازگشت توحید در ربوبیت به توحید در خالقیت است. (۱)

توجیه و معنای آیه کریمه اینگونه است که باید بگوییم: مشرکین حقیقت خالقیت را نفهمیده‌اند و قضیه خالقیت را مانند ساعت و ساعت ساز گرفته‌اند، در حالی که حقیقت خالقیت، مانند نور و شعاع آن است، همانگونه که نور، هم در اصل وجودش محتاج به خورشید است در نحوه تدبیر و استفاده حیات خویش نیز محتاج به او است. مثالی بزنم، اگر شما یک پرنده‌ای را در ذهن خود ایجاد و خلق کنید آیا تدبیر و پرورش او و رساندنش به کمال به عهده

کسی دیگری غیر از شما است! و یا اینکه شما در هر لحظه دارید به او حیات می‌دهید و او را به سمت کنال خود پرورش می‌دهید!

بنابراین نمیتوان گفت امکان دارد تدبیر کننده انوار، غیر از خالق آنها باشد.

چون تدبیر انوار، چیزی جز یک نوع خاص از حیات بخشیدن به انوار نیست و آن هم نوعی تجلی و خالقیت خورشید است.

در آیه کریمه، فقط خداوند در مقام نقل گفتار آنها است، نه تأیید مطلب آنها، که بتوان دوئیت بین خالقیت و ربوبیت قائل شد؛ زیرا امکان تفکیک بین خالقیت و ربوبیت نیست و این گفتار مشرکین که میان ربوبیت و خالقیت تفکیک قائل میشوند، از ضعف فهم و عقول آنها بوده است و در آیه مطلبی که موید گفتار آنها باشد به چشم نمیخورد.

با توجه به اینکه در مباحث گذشته، ثنویت در خالقیت برای آیین زرتشت به اثبات رسیده است و نیز از آنجایی که ربوبیت، شان و نحوهای از خالقیت است، بنابراین با ثنویت در خالقیت که در آیین زرتشت موجود است، ثنویت در ربوبیت نیز به اثبات میرسد.

حال آنکه در اسلام و متن قرآن، نه بویی از ثنویت در خالقیت است و نه ربوبیت.

خلاصه فصل

در این فصل پیرامون بخش توحید، در شاخه‌های توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در خالقیت و توحید در ربوبیت، در دین اسلام و آیین زرتشت مطالبی بیان شده است.

در زمینه توحید در ذات، مبنای دین اسلام، که احدیت و واحدیت خداوند است بیان شده است، که ادله کافی در زمینه اثبات این عقیده، از قرآن، روایات و براهین عقلی آورده شده است. و به وضوح روشن گردید که دین اسلام، قائل به توحید در ذات به تمامه است.

بعد از آن مبنای آیین زرتشت در این مسئله بیان شد، که همانگونه که به اثبات رسید، آموزه توحید در ذات در این آیین، مختصر میشود در بخش کوچکی از کتاب دینی آنها؛ یعنی گاتها، آن هم نه به صورت صریح، بلکه به صورت ضمنی، مطالبی در آن در این زمینه وجود دارد. این مطالب هم فقط در یک بخش از توحید در ذات، یعنی واحدیت خداوند میباشد، اما در مورد احدیت پروردگار، مطالبی در این آیین وجود ندارد.

و بیان شد که اگر به قسمتهای دیگر اوستا مراجعه شود توحید در ذات جای خود را به ثنویت میدهد.

در زمینه توحید در صفات، مبنای اسلام که عینیت صفات خداوند با ذات ایشان است با توجه به ادله نقلی و عقلی، بیان شد. و این نتیجه گرفته شد، که توحید در صفات جزو اصول مبانی اسلام است.

در آیین زرتشت نیز با توجه به اینکه آنها در ظاهر کلام خود، قائل به توحید در صفات هستند، اما با دقت در متون دینی آنها این حقیقت آشکار شد که آنها قائل به توحید در صفات که همان عینیت صفات با ذات خداوند است نمیشدند.

در نوشتار سوم، مسئله توحید در خالقیت در هر دو مکتب فکری مورد بررسی واقع شده است و حاصل نتیجه این شد که در منابع اسلامی، مانند قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، مسئله توحید در خالقیت به طور کاملاً مشهود است و در هیچ جایی از این منابع، بویی از شرک در خالقیت به استشمام نمیرسد.

اما در آیین زرتشت در عمده بخشهای اوستا، کتاب دینی زرتشتیان ثنویت در خالقیت به چشم میخورد و تنها در بخش کوچکی از آن توحید در خالقیت و البته با ابهاماتی که بیان شد به چشم میخورد.

در نوشتار آخر این فصل، پیرامون توحید در ربوبیت در دین اسلام و آیین زرتشت مطالبی بیان شد. که ما حاصل آن مطالب این است که توحید در ربوبیت، مبنای دین اسلام است که قرآن کتاب مسلمانان و روایات اهل بیت علیهم السلام، ائمه مسلمانان به آن اذعان دارند.

و بیان شد که اگر هم در بعضی اوقات، نسبتهایی در تدبیر عالم به موجودات داده میشود هیچ مشکلی در مسئله توحید در ربوبیت در منطق اسلام نمیآورد.

در این نوشتار، رابطه مستقیم توحید در ربوبیت با توحید در خالقیت بیان شد و این مبنا به اثبات رسید که با تزلزل مبنای توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت هم تبدیل به ثنویت در آن میشود.

اما در آیین زرتشت، توحید در ربوبیت جای خود را به ثنویت در این مسئله داده است، که مطالب بسیاری را از کتب زرتشتیان در این مسئله آوردیم.

فصل چهارم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مساله نبوت

بخش اول: نبوت

معنای لغوی

واژه نبوت مشتق از لفظ «نبی» است و لفظ «نبی» از نظر ادبی صفت مشبّه است، ولی در ریشه اشتقاقی آن دو نظر وجود دارد، برخی بر این عقیده‌اند که لفظ «نبی» ناقص واوی است و از «نبوه» و «نباوت» مشتق است و معنی آن، ارتفاع و بلندی است و اگر پیامبران را «نبی» و «انبیاء» مینامند، به خاطر رفعت درجهای است که دارا میباشند. (۱)

برخی دیگر، نبوت را مشتق از «نبا» مهموز میدانند و به معنی «خبر» است. (۲) در این صورت «نبی» به یکی از دو معنا خواهد بود. اگر متعدی باشد به معنی «خبردهنده» و اگر آن را لازم بدانیم به معنی «خبردار» میباشند، و در هر حال، پیامبران هم گزارش‌گرانند و همگزارش‌داران.

راغب اصفهانی میفرماید:

«التّبی هو انسان المخبّر عن الله بغير واسطه بشر، أعم من أن يكون له شریعه كَمحمّد صلی الله علیه و آله و سلم او لیس شریعه کالیحیی» (۳)

نبی با تشدید از نبیء با همزه ابلغ است که آن به رفعت قدر دلالت دارد. (۴)

۱- معجم المقاییس فی اللغة، ج ۵، ص ۳۸۴ و اقرب الموارد، ج ۳، ص ۳۹۴

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۱۶۲ و، دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۲۲۰۸

۳- العین، ج ۸، ص ۳۸۲

۴- مفردات الفیاض قرآن، ج ۲، ص ۲۸۶ ترجمه: نبی به انسانی گفته می‌شود که بدون واسطه بشری از جانب خداوند خبر می‌رساند، اعم از اینکه برای او شریعتی باشد مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا برای او شریعتی نباشد مانند حضرت یحیی.

همچنین التَّوْبَةُ وَ التُّبُوهُ: خبر دادن از غیب یا آینده به وسیله الهام، از جانب خداوند و پیامبری. و نُبُوت از جانب خدا آمده است.

التَّبِيُّ: جمعُ أنبياء و نبیون و ابناء و نُبأ: مردی که با الهام خدایی، از غیب یا آینده خبر میدهد، پیامبر خدا و نبی. (۱)

در بررسی کاربردِ واژه «نبی» در قرآن چنین به دست می‌آید که این واژه بر دو وجه استعمال گردیده است. گاهی به معنی فاعلی یعنی خبردهنده است؛ زیرا که نبی از جانب خدا خبر میدهد مانند:

«تَبَّيَّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ» (۲)

بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم!

و گاهی به معنی مفعول؛ یعنی خبردار شده، که نبی از جانب خدا خبر داده میشود، مانند:

«... قَالَ تَبَّأَنِّي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (۳)

«خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت.»

جمع تبی نبیون و انبیاء آمده مثل

«... وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ...» (۴)

«و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است.»

و

«... اذْكَرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ...» (۵):

۱- . المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، ص ۶۸۷

۲- . سوره حجر ۱۵، آیه ۴۹

۳- . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۳

۴- . سوره آل عمران: ۳، آیه ۸۴

۵- . سوره مائده: ۵، آیه ۲۰

«ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داده شد.»

و نیز اینگونه بیان شده است، نبی: این لفظ که بروزن فعلیل است اگر به معنی فاعل باشد معنایش خبردهنده است؛ زیرا که نبی از جانب خدا خبر میدهد. (۱) مثل

تَبَيَّنْتُ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ (۲) «

«بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربان»

و نیز

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ (۳)

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می ریخت)، شیطان القائاتی در آن می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید؛ و خداوند علیم و حکیم است.»

و معلوم میشود که نبی رسالت دارد، نه فقط حامل خبر است. و اگر به معنی مفعول باشد معنایش خبر داده شده است، که نبی از جانب خدا خبر داده میشود مثل «...تَبَيَّنْتُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ» (۴) خدای علیم و خبیر به من خبر داد، ولی ظاهراً مراد از آن در قرآن مجید معنای فاعلی است.

معنای اصطلاحی

- ۱- . قاموس قرآن، ج ۷، ص ۷
- ۲- . سوره حجر: ۱۵ آیه ۴۹
- ۳- . سوره حج: ۲۲، آیه ۵۲
- ۴- . سوره تحریم: ۶۶، آیه ۳ ترجمه: گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت!»

نبی آن است که با وحی یا خواب و یا ایجاد صدا فرمان خدا به او برسد، نبی در اصل، نبی است. همزه آن مبدل به یاء شده و ادغام گردیده است. بعضی آن را از نبوت گرفته‌اند، که به معنی رفعت و بلندی است. (۱)

نبوت در اصطلاح عبارت است از تلقی و گرفتن خبر از جانب خداوند، به منظور هدایت مردم و نبی آن انسان والا- مقامی است که از جانب خداوند، برای هدایت مردم برانگیخته میشود. (۲)

اما در اصطلاح شرعی، نبوت بر آن گزینش الهی دلالت میکند، که با وحی کردن بر بندهای انجام میپذیرد و نبی، بندهای است که خداوند او را برگزیده و به او وحی میکند. (۳)

در علم کلام، نبی صفت مشبیه از ریشه نبأ؛ یعنی خبر گرفته شده و به معنی کسی که دارای خبر است و دیگران را اخبار میکند. احتمال دوم آن است که ریشه «نبی» نبوه به معنی بلندی و ارتفاع باشد در این صورت نبی، به معنای شخصی است که از شأنی والا- و مقامی بلند برخوردار است و احتمال سوم نبی به معنای راه و طریق است و پیامبران را از آن جهت نبی گویند که راههای هدایت بشر به سوی خداوند هستند.

در میان این سه احتمال، احتمال نخست از طرفداران بیشتری برخوردار است، به ویژه آنکه با شأن و رسالت پیامبران، که خبرآورنده از جانب خدا هستند تناسب بیشتری دارد. (۴)

در اصطلاح کلامی، عرفانی، نبوت عبارت است از اخبار از حقایق الهیه؛ یعنی از معرفت ذات و اسماء و صفات و احکام. (۵)

۱- . قاموس قرآن، ج ۷، ص ۷

۲- . منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۷۱

۳- . دانشنامه قرآن، ج ۲، ص ۲۲۰۸

۴- . آموزش کلام اسلامی، ج ۲، ص ۱۱

۵- . فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۹۸۶

از نظر شیعه اثنیعشریه، از آنجا که خداوند حکیم است، حکمتش اقتضاء میکند تا پیامبرانی را برای هدایت و ارشاد مردم بفرستد و بر طبق نظر متکلمین، ارسال رسل لطف است و لطف بر خدا واجب است.

بنابر قاعده لطف، خداوند پیامبرانی را در هر دوره و زمانی جهت هدایت بشر فرستاده که تعداد آنها یک صد و بیست و چهار هزار نفر بوده است. بعضی از ایشان نبی و برخی رسول بوده‌اند.

تفاوتی که بین رسول و نبی وجود دارد این است که، رسول، مأمور ابلاغ و رساندن اوامر و نواهی پروردگار به بندگان است، ولی نبی ممکن است مأمور به این کار باشد یا نباشد. (۱)

بخش دوم: صفات نبی

نوشتار اول: توضیح اجمالی در رابطه با صفات پیامبران

انبیاء و پیامبران هر کدام دارای صفاتی الهی بوده‌اند، و در هر نبی و پیامبر، بعضی از صفات بیشتر از دیگری ظهور پیدا کرده است، تا جایی که بسیاری از مردم، بعضی از انبیاء را با یک سری صفات خاص می‌شناسند.

همانگونه که وقتی نامی از صبر به میان می‌آید، ناخواسته اذهان به سمت حضرت ایوب سلام الله علیه منعطف میشود، با آنکه دیگر انبیاء نیز دارای این صفت بوده‌اند، ولی چون این صفت، با شدت بیشتری در ایشان ظهور پیدا کرده است، برای ایشان یک علم و شاخصه شده است و یا وقتی سخن از قوت، حدت و شدت به میان می‌آید، ذهن ناخواسته به سمت حضرت موسی علیه السلام منتقل میشود با آنکه دیگر انبیاء نیز حائز این صفت بوده‌اند.

از آنجایی که معجزه عظیم و جاویدان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن کریم است و قرآن مجموعه‌های بی نظیر از مسائل اعتقادی، اخلاقی، علمی، فلسفی، قصص، فروعات دین و علوم روز میباشد و از حیث بلاغت و فصاحت، در اوج کمال گام نهاده است، یک سری صفات برای پیامبر اسلام به واسطه این معجزه جاویدان ظهور بیشتری پیدا کرده است.

یکی از آن صفات، امی بودن پیامبر است، که علت ظهور این صفت از میان دیگر صفات ایشان این مطلب است که:

از آنجایی که معجزه جاویدان پیامبر اسلام قرآن است، و قرآن از حیث علم و ادب در اوج کمال می‌باشد، این گمان برده میشود که باید ایشان دارای اساتید مبرز و توانمندی بوده باشند، تا توان تهیه همچنین کتابی را داشته باشند و یا از کتب پیشینیان برای آماده سازی آن استفاده کرده است، از این رو، در میان این گمانها، صفت «امّی» - ظهور بیشتری در پیامبر اسلام پیدا کرده است، تا این افکار را از میان ببرد. تا جایی که امّی بودن، یک صفت خاص، برای پیامبر اسلام در میان دیگر صفات ایشان شده است و قرآن نیز عنایت ویژه‌ای به این صفت در میان دیگر صفات پیامبر دارد، که گوشه‌های از آن مطالب را بیان میکنیم.

در این بخش ما میخواهیم تطبیقی بین این صفت پیامبر اسلام، نسبت به صفتی که زرتشتیان ادعاء دارند در پیامبرشان است، که آن درس خوان بودن ایشان است را برقرار کنیم، تا مشخص شود آیا امّی بودن در پیامبر اسلام ترجیح دارد و یا درس خوان بودن آشوزرتشت که به گفته زرتشتیان پیامبر ایشان است.

نوشتار دوم: دیدگاه دین اسلام در باب امّی بودن پیامبر

امّی؛ یعنی کسی که به حالت مادرزادی از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته‌ها و معلومات بشری باقی مانده است؛ و یا منسوب به «امّت» است، یعنی کسی که به عادت اکثریت مردم است، زیرا اکثریت توده، خطّ و نوشتن نمی دانستند و عدّه کمی می دانستند، همچنانکه «عامی» نیز یعنی کسی که مانند عامّه مردم است و جاهل است. (۱)

بعضی گفته اند یکی از معانی کلمه «امّت» خلقت است و «امّی» یعنی کسی که بر خلقت و حالت اوّلیه که بی سواد است باقی است و به شعری از «اعشی» استناد شده است (۲) و به هر حال، چه مشتق از «امّ» باشد و چه از «امّت» به هر معنی باشد، معنی این کلمه درس ناخوانده است.

شیخ طبرسی میگوید:

«امّی، کسی است که ناآشنا به نوشتن است، چنین فردی را به یکی از چند دلیل، امّی مینامند:

اول. از امّت به معنای خلقت گرفته شده باشد؛ یعنی کسی که بر خلقت و طبیعت اصلی خود باقی است.

۱- مفردات راغب، ذیل کلمه «امّ». و مجمع البیان، ذیل آیه ۷۸ بقره.

۲- مجمع البیان، ذیل آیه ۷۸ بقره.

دوم. مأخوذ از امت به معنای جماعت باشد؛ یعنی فردی که همچون توده مردم، با نوشتن سرو کار ندارد.

سوم. برگرفته از امّ باشد؛ یعنی کسی که به همان حالت و طبیعت که از مادر زائیده شده است، بماند» (۱)

قرآن در دو مورد، پیامبر گرامی را به لفظ «امّی» توصیف میکند و می‌رساند که او پیش از بعثت تا لحظه‌ی نزول آیات «امّی» بوده است، آنجا که می‌فرماید:

آیه اول:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)

«همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند؛ آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد، و ناپاکیها را تحریم میکند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

خداوند در این آیه، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را با صفات دهگانه که بخش اعظم از دلایل نبوت و گواه صدق ادعای ایشان را تشکیل میدهد توصیف میکند و یادآور میشود که ایشان صفاتی این چنین دارد:

۱: رسول است. ۲: نبی است. ۳: امّی است. ۴: نشانهای او در تورات و انجیل نوشته شده است. ۵: به نیکیها فرمان میدهد. ۶: از بدیها باز میدارد. ۷: پاکیزهها را حلال می‌شمرد. ۸: پلیدیها را تحریم میکند. ۹: بارهای سنگین را بر میدارد. ۱۰: زنجیرها را میشکند.

۱- فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- سوره اعراف: ۷ آیه ۱۵۷

این اوصاف دهگانه، جز دو وصف اول، همگی دلایل صحت نبوت پیامبر به شمار میروند، که آنچه مورد بحث ما است این صفت است که:

۱: او یک فرد امی و درس نخوانده است و با این حال کتابی آورده است که جهانیان را یارای مقابله با آن نیست و احدی در عظمت تعالیم و کتاب او شک و تردید ندارد و از نظر محاسبات عقلی محال است که انسان درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی، از نزد خود - بدون استمداد از غیب - خلاق یک چنین تعالیم و پدید آورندهی یک چنین کتاب با عظمتی باشد.

آیه دوم:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱)

گواه روشن بر اینکه مقصود از «امی» فرد درس نخوانده است این آیه میباشد که خداوند میفرماید:

و مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲)

«برخی از آنان (یهود) امی هستند که از کتاب «تورات» جز یک مشت آرزو چیزی نمیدانند بلکه فقط گمان میکنند که میدانند.»

جمله «لا- يعلمون» که پس از «امیون» وارد شده است مفسر کلمه قبلی میباشد، یعنی گروهی از یهود درس نخوانده که از واقعیت تورات و محتوای آن آگاه نمیشاند و کتاب واقعی را از محرف آن تمیز نمیدهند،

چون «امی» هستند، آگاهی آنان از کتاب به صورت آرزو در آمده است.

نوشتار سوم: دیدگاه آیین زرتشت در باب درس خوان بودن زرتشت

اردشیر خورشیدیان میگوید:

۱- .سوره اعراف: ۷، آیه ۱۵۸

۲- .سوره بقره: ۲، آیه ۷

«آشوزرتشت فرزند پوروشسب، پیتراسب، ارودسب، میچداسب، چنش نوش، هردرشن، هردار، اسپیتمان و مادرش دغدوی فرامروه از دوران کودکی نزد استادی به نام برزین به فراگیری دانش زمانه پرداخت و با دانش و تفکر به باورهای نیاکان تردید کرد و رسومات ایشان را جاهلانه و جابرانه تشخیص داد» (۱).

و عین همین مطلب را که شاهد بر درس خوان بودن و دارای استاد بودن آشوزرتشت است را زرتشتیان در کتب دیگرشان نقل کرده‌اند.

نوشتار چهارم: تطبیق دیدگاه آیین زرتشت با دین اسلام

ترجیح امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر درس خوان بودن آشوزرتشت را میتوان در قالب چندین دلیل بیان کرد.

۱: امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باعث شده است که انسانهای زمان پیامبر و دیگر زمانها، در عجب و فکر فرو بروند که فردی با این ویژگی، چگونه کتاب با عظمتی آورده است که مسیر سعادت را به مردم نشان دهد و به مردم بیم و نوید دهد.

چنان که قرآن از آنان نقل میکند.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ (۲)

«آیا برای مردم مایهی شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را بیم و افراد با ایمان را بشارت دهد که برای آنها نزد پروردگارشان سابقه نیکو و یا منزلت نیک است.»

در حالی که اگر پیامبر، شخصی درس خوانده‌ای بودند، مردم اینگونه تعجب نمیکردند؛ زیرا در صورت درس خوان بودن نزد استادی، مردم میگفتند شاید کتابی که آورده است، حاصل تلاش خود و معلمش بوده است و یا از کتب پیشینیان استنساخ کرده است.

فایده این تعجب مردم در این است که این تعجب، خود زمینه ساز تفحص در دینی میشود که توسط پیامبری با این ویژگی آورده شده است.

۱- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۲۵

۲- سوره یونس: ۱۰، آیه ۲

۲: امی بودن پیامبر خدا باعث میشود، تلاش افراد در زمینه از بین بردن جایگاه و ارزش معجزه قرون و اعصار(قرآن) نقش بر آب شود. زیرا آنها دلایلی را برای بی ارتباطی پیامبر و کتابش به جهان غیب و آموزش الهی میآوردند که با امی بودن پیامبر از بین میرفت.

مانند:

۱: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا. (۱)

«گروه کافر گفتند که این قرآن دروغی بیش نیست که به دروغ آن را به خدا بسته است و گروهی او را در این کار یاری کردهاند حَقًّا که سخن بی اساس و ناروایی گفتهاند»

۲: وَقَالُوا أَصَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا. (۲)

«گفتند: و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: «این [کتاب] جز دروغی که آن را برافته [چیزی] نیست، و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند.» و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند»

در این دو آیات دو نوع دلیل برای دروغ بودن پیامبر میآوردند:

۱: این کتاب از جانب خداوند نبوده و افتراپی است که به خداوند بسته شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تنظیم آن و در برخی قسمتها از دیگران کمک گرفته است

(إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ). ۱.

۲: این کتاب را از روی کتابهای پیشینیان نوشته است و مطالب آن، صبح و شام بر او القا میگردد.

این آیات و همچنین آیات مشابه، حاکی است که برخی از مشرکان قرآن را تراوش فکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قلمداد میکردند و می گویند ایشان به کمک گروهی دست به تألیف آن زده است و یا آن را مجموعهای میدانند که از روی عهدین و غیره تنظیم کرده است.

این دو دلیل میتواند باعث زیر سؤال رفتن تمامی کتب الهی، من جمله قرآن کتاب آسمانی دین اسلام.

۱- .سوره فرقان: ۲۵، آیه ۴

۲- .سوره فرقان: ۴، آیه ۲۵

و تمام افرادی که در مقابل پیامبران میایستادند، میتوانستند چنین دلایلی را برای رد عظمت و معجزه بودن کتب الهی پیامبران بیاورند. در چنین شرایطی، قرآن به تکذیب این نسبتها پرداخته و به صورت اجمال میفرماید:

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأَزْتَابَ الْمُبْطُلُونَ. (۱)

«تو هرگز (از دوران کودکی تا لحظه نزول وحی) نه کتابی را میخواندی» و نه با دست چیزی را مینوشتی، (زیرا اهل خواندن و نوشتن نبودی) در این صورت باطل گرایان در کتاب تو به شک میافتادند (و آن را محصول تراوش فکر تو و یا نگارش از کتابهای پیشینیان میانگاشتند).

بنابراین اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مدتی در دوران کودکی، گرد کتاب میگشت و همچون کودکان نوآموز و دانش آموز، مشق مینوشت، آیا ایشان میتوانست بگویند که مردم! همه شما می دانید که من پیش از بعثت اصلاً کتابی نخواندهام و خطی ننوشتهام!

و نیز بگویند: چگونه می گویند من مضامین آیات قرآن را از کتابهای دیگران گرفتم و یا قرآن از تراوشهای فکر من است و در سایه آشنایی با خواندن و نوشتن و ارتباط با علماء و دانشمندان دست به تألیف چنین کتابی زدهام، نگاه به زندگی پیشین من بکنید، اگر من دارای چنین قدرتی بودم، باید بسیاری از مطالب این کتاب را در دوران قبل از بعثت گفته باشم و در محافل و مجالس، نمونههایی از آن تراوش کرده باشد، در حالی که چهل سال در میان شما زندگی کردهام و از من چیزی در این رابطه مشاهده نکردهاید؛ چرا درست نمیاندیشید!؟

و به روشنی ثابت گردید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی یک رشته مصالح حقیقی، قبل از بعثت با مسأله خواندن و نوشتن آشنایی نداشتند و ایشان یک فرد امی بودند، و هرگز نه نزد کسی برای آموزش زانو زده بودند، و نه از طریق غیب نیز با خواندن و نوشتن آشنا بودند؛ زیرا اگر از ناحیه غیب هم با آن دو آشنا بودند، هرگز قرآن ایشان را به لفظ «امی» توصیف نمیکردند؛ زیرا در این صورت (هرچند از ناحیه غیب) در پیامبر تحوّل رخ داده و از کیفیت روز نخست، به کیفیت دیگر متحوّل شده است. در حالی که قرآن میگوید: «او امی» است، و به همان حالت نخست باقی است. (۲)

۱- . سوره عنکبوت: ۲۹، آیه ۴۸

۲- . منشور جاوید، (باتصرف) ج ۷، ص ۲۴۸ - ۲۶۰.

حال اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درس خوان بود، هیچ کدام از آن فایده‌های درس خوان نبودن برای ایشان حاصل نمیشد و در این صورت اشکالات مطرح شده به کتاب پیامبر کاملاً وارد بود.

این دلایل برای کتب تمامی پیامبران میتواند کاربرد داشته باشد، به طوری که شبهاتی که در رابطه با کتب الهی آنها است منتفی بشوند.

اما اگر شخصی همچون آشوزرتشت، که به گفته پیروانشان درس خوانده و استاد دیده است، هیچ گاه از پس این اشکالاتی که در مطالب فوق آوردیم بر نیآید.

زیرا، این گمان میرود که کتاب ایشان که اوستا نام دارد، با کمک یک عده‌های نوشته شده باشد و یا این کتاب، حاصل کتابهایی باشد که او خوانده است و یا اساتید وی یاری کننده در مسیر نوشتن این کتاب باشند چه جوابی میتوان به این سؤالات داد!

با بیان این مطالب ترجیح نگرش دیدگاه اسلام در این زمینه بر دیدگاه آیین زرتشت روشن و واضح گردیده است.

بخش سوم: پذیرش پیامبران گذشته

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در لزوم اعتقاد به پیامبران دیگر

یکی از اعتقادات مهم، که در دین مبین اسلام موجود است، لزوم ایمان داشتن به تمامی انبیاء میباشند.

در قرآن خداوند میفرماید:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (۱)

«پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آوردند و (گفتند) میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمیگذاریم.»

آیه دلالت بر آن دارد که ایمان به همهی پیامبران بدون استثناء واجب است. و ما همانند یهودیان، مسیحیان و زرتشیان نباید باشیم که به برخی از پیامبران ایمان، و به برخی دیگر کافر باشیم.

ایمان به پیامبران یعنی؛ باور عمیق به اینکه خداوند برای هر امتی پیامبری از میانشان برانگیخته، تا آنان را به پرستش خداوند یکتایی که هیچ شریکی ندارد فرا خواند و اینکه همه پیامبران، صادق و تصدیق شده و متقی و امانتدار و هدایت یافته و هدایت کننده هستند و اینکه پیامبران، همهی آنچه را که به آنان گفته شده به مردم زمان خویش رسانده و کتمان نموده و تغییر ندادهاوند و از جانب خودشان هیچ حرفی به آن نیافزوده و هیچ حرفی از آن نکاستهاند، چنان که خداوند فرموده است:

«فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۱)

«پس آیا بر پیامبران جز ابلاغ آشکار (مسئولیت دیگری) هست؟»

و نیز در آیه دیگر از قرآن خداوند میفرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (۲)

«کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار میکنیم» و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند.»

در این آیه، خداوند به صراحت بیان میفرماید که اگر کسی، به بعضی از انبیاء ایمان داشته باشد و به بعضی دیگر ایمان نداشته باشد، این شخص کافر است.

بنابراین اگر شخصی از رسالت پیامبری آگاهی یابد و به او ایمان نیاورد، انکار آن پیامبر، در حکم انکار همه پیامبران است.

۱- .سوره نحل: ۱۶، آیه ۳۵

۲- .سوره نساء: ۴، آیه ۱۵۰

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در تفسیر آیه مبارکه

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»

میفرماید:

غرض این آیه، بیان این معنا است که حتی عبادت خدای تعالی این است که عبد، به تمامی آنچه او به زبان پیامبرانش، بر بندگانش نازل کرده ایمان آورد، بدون اینکه میان پیامبران او فرقی بگذارند و این غرض، همان غرضی است که آیه، تا کلمه "من رسله" ایضا نموده است، و در سوره قصص هم مخالف این دستور را از بنی اسرائیل حکایت می کند که با اینکه انواعی از نعمت ها، از قبیل کتاب و نبوت و ملک و غیر آن را به ایشان داده بودند، آنان این نعمت ها را با عصیان و تمرد و شکستن میثاقها و کفر تلافی کردند. (۱)

بنابراین لزوم اعتقاد به پیامبران گذشته، جزو ارکان ایمان در دین اسلام است، به طوری که تمرد از آن انسان را به کفر میکشاند.

بله! صحیح است این مطلب که به مرور زمان، مکتب و کتابهای انبیای سلف مورد تحریف واقع شده است، ولی این موضوع، موجب بی اعتقادی مسلمانان به اصل پیامبری آنها و دعوت آنها به توحید و دیگر مسائلی را که در مطالب فوق بیان شد نمیشود.

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت در عدم لزوم اعتقاد به پیامبران دیگر

زرتشتیان تنها پیامبر خود را به عنوان پیامبر قبول دارند و در مورد دیگر پیامبران اینگونه می گویند:

در کتاب پنجم دینکرد نیز آمده است:

«درباره‌ی چیزهای ویژه‌ی که در زمانهای گوناگون آمده است و بعدها می‌رسد. از میان آنها آمدن آسیبرسانانی چون اسکندر و نابودکننده‌ی اغریث و ملکوس و ضحاک و آسیبرسانان دیگر و آمدن آورندگان باورهای دروغین، مانند مسیح و مانی و دیگران.» (۱)

روشن است که با این گفتار، حضرت عیسی مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام، پیامبری اهریمنی و دروغین نامیده شده است.

در دیباچه‌ی بندهشن (یکی از مهمترین متون پهلوی) نیز اسلام، دین اهریمنی نامیده شده است. به این صورت که دین اسلام با عنوان «دُشدینی» خطاب شده است و بهرام تهمورث انکلساریا (پژوهشگر زرتشتی) این عبارت را به صورتِ heterodoxy and ill will یعنی بدعت و بددینی ترجمه کرده است. (۲)

و در کتاب سوم دینکرت، پاره‌ی ۳۴۵ آمده است:

«شرح و بیان دین نیک و درباره فجاج و بلایایی که در عصر هزاره‌های زرتشت بر ایمان مزدیسناپی وارد می‌آید، به واسطه‌ی سه فرمانروای ناراستی و نیز سه رهبر معنوی دروغگو».

و در ادامه «ارجاسپ تورانی»، «اسکندر مقدونی» و «سعد بن ابوقاص» را به عنوان سه فرمانروا و حاکم سیاسی - نظامی و عامل آسیب دیدن دین زرتشتی معرفی میکنند. جالب است که در امتداد گفتارش پا را فراتر از این گذاشته؛ سه نفر را به عنوان رهبران دروغین و پیامبران ناراستی معرفی کرده؛ میگوید:

(three priests of the false faith)

whom the first is of the white race, the second is Mazdak who aids evil in the world,
[and the third is Mohammed.]۳

۱- ژاله آموزگار، احمد تفضلی، کتاب پنجم دینکرت، ص ۳۶

۲- فرنیخ دادگی، بندهش، گزارش مهرداد بهار، دیباچه

که اولین نفر از این سه پیامبر دروغین، شخصی از نژاد سفید بود. (یعنی مانی، که موبدان زرتشتی او را به جرم ارتداد و گمراه نمودن مردم، زنده زنده پوست کردند، دومین نفر نیز مزدک بود که یار اهریمن بود، و سومین نفر نیز محمد بوده است) (۱)

در متن پهلوی «صد در نثر، صد در بندهشن» آمده است که زرتشتیان، حق آب نوشیدن از کوزه‌ی جُددینان (بددینان) را ندارند. (۲)

در روایات امید اشوهیشتان نیز سخنانی این چنینی در نفی مطلق اسلام به چشم می‌خورد. چنانکه در مکتوبات وی آثاری وجود دارد که زرتشتیان، به صراحت اسلام را اکدینی Akdenih مینامیدند. که به معنی دین شیطانی است. (۳)

بنابر آنچه که از متن اوستا، آن هم قسمت گاتها که به گفته زرتشتیان سروده‌های آشوزرتشت است به دست می‌آید، که آنها، پیامبرانی همچون حضرت ابراهیم، موسی و غیره را قبول ندارند.

استدلال این مطلب به این صورت است که زرتشتیان، آشوزرتشت را اولین پیامبر الهی و اولین کسی که پیام راستی و یکتاپرستی را به جهانیان معرفی نموده است اعلام میدارند.

موبد اردشیر آذرگشسب نیز در ترجمه‌ی خرده اوستا همین مطلب را بیان کرده است. (۴) و موبد کورش نیکنام، نیز می‌گوید:

«آشوزرتشت برای نخستین بار یکتا پرستی را به مردم جهان معرفی کرده است.» (۵)

۱- کتاب سوم دینکرد، تدوین: فرخزادان، آذر فرنبغ، امیدان، آذرباد، ترجمه فریدون فضیلت، پاره ۳۴۵

۲- رساله‌ی «صد در نثر، صد در بندهش»، باب ۳۸: Saddar Nasr Saddar Bundelesh, Edited by Ervad

Bamanji Nasarvanji Dhabhar, The Trustees of the Parsee Panchayet Funds Properties, Bombay ۱۹۰۹, Chapter ۳۸

۳- روایت امید اشوهیشتان، پژوهش نزهت صفای اصفهانی، ص ۲-۳-۸

۴- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، صص ۱۲۲-۴۵

۵- آیین اختیار، ص ۲

بنابر متون سنتی زرتشتی، وی در حدود شش قرن پیش از میلاد و بنا بر بررسیهای علمی و زبانشناسی در حدود ۱۰۰۰-۱۲۰۰ پیش از میلاد زندگی میکرد (۱).

ابراهیم پورداوود نظرات زرتشتیان را اینگونه بیان میدارد:

«اردیویراف نامه و برخی از کتب زرتشتیان، زمان زندگی زرتشت را ۳۰۰ سال پیش از حمله اسکندر معرفی کردهاند- با توجه به اینکه اسکندر ۳۳۰ پیش از میلاد به ایران حمله کردهاست، تاریخ تولد زرتشت در حدود ۶۶۰ پیش از میلاد خواهد شد - و در بندهشن آمده است ۲۵۸ سال پیش از برهم خوردن سلطنت هخامنشیان تاریخ تولد زرتشت است.» (۲)

آقای سعید نفیسی در کتاب خود مینویسد:

«روایات ایرانی که در کتاب پهلوی بندهش ضبط شده است، زمان او را- زرتشت- میان قرن ششم و هفتم قبل از میلاد مشخص کردهاند و این تاریخ را امروز تقریباً همه محققین قبول دارند» (۳)

در دیباچه کتاب ونیدداد آمده است:

«اولمستد دانشمند امریکایی در کتاب خود چاپ ۱۹۴۸ ص ۹۴ چنین مینویسد: زردشت یا زرادشت مأموریت خود را در رسالت و پیغامبری در نیمه سده ششم قبل از میلاد آغاز نمود.

آقای سید حسن تقی زاده راجع به زمان زرتشت تحقیقات عمیقانه کرده و این زمان را با ۲۵۸ قبل از استیلای اسکندر یعنی ۵۸۸ منطبق دانسته است.

۱- . زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها، ص ۱۷

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداوود، تهران، صص ۴۸-۴۹

۳- . تاریخ تمدن ایران ساسانی، ۱۳۸۸

ایشان مینویسد: اینکه تاریخ زرتشت را به سده یازده قبل از میلاد یک عده میدانند کاملاً اشتباه است؛ زیرا استفاده از آهن در تهیه ادوات جنگی و زراعی از آغاز سده نهم قبل از میلاد بوده است و از این آلات در اوستا سخن به میان آمده است و این مطلب، این را میرساند که زمان زرتشت غیر ممکن است در سده یازدهم ق. م. باشد..»

ابن خلدون در نقلی که قائل است در این نقل جای تردید است مینویسد:

«از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت نوح علیه السلام ۲۶۰۰ سال و از نوح علیه السلام تا طوفان ۶۰۰ سال و از طوفان تا ابراهیم علیه السلام ۲۰۷۲ سال و از ابراهیم علیه السلام تا موسی علیه السلام ۴۲۵ سال و از موسی تا داوود ۷۶۰ سال و از داوود تا اسکندر ۷۶۰ سال و از اسکندر تا تولد مسیح ۳۱۹ سال بوده است» (۱)

طبق این قول، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام ۵۲۷۲ سال بوده است. از زمان ابراهیم علیه السلام تاکنون (سال ۲۰۱۶ میلادی) ۴۲۸۰ سال مییابد و تولد حضرت عیسی علیه السلام ۲۲۶۴ سال پس از ابراهیم علیه السلام بوده است.

و بنابر گزارش دیگر:

بین آدم علیه السلام و نوح علیه السلام ده قرن فاصله وجود داشته است و نیاکان نوح علیه السلام تا آدم علیه السلام همه بر آئین الهی بوده‌اند. و میان نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام هم ده قرن فاصله بوده است. و میان ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام نیز ده قرن فاصله بوده است. و فاصله میان موسی بن عمران و عیسی بن مریم هزار و نهصد سال بوده است و در فاصله میان آن دو هیچ فترتی (زمان بدون پیامبر) نبوده است و در آن مدت فقط از بنی اسرائیل هزار پیامبر مبعوث شده است. فاصله میان میلاد عیسی علیه السلام و بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پانصد و شصت و نه سال بوده است. (۲)

این نتیجه از مطالب فوق به دست می‌آید که زرتشتیان، پیامبرانی همانند آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام، که بسیار قبلتر از زرتشت میزیستند را پیامآور راستی و آموزگار یکتاپرستی قبول ندارند و همین عقیده دربارهی حضرت موسی علیه السلام نیز صدق میکند.

۱- تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، عبدالمحمد، ج ۱، ص ۲۳۱

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۱

و روشن است که بین حضرت نوح و ابراهیم و موسی علیهم السلام نیز همواره پیامبرانی بوده‌اند که همگی پیش از زرتشت میزیست‌هاند.

نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت

ترجیح دیدگاه دین اسلام در این زمینه، نسبت به آیین زرتشت به اینگونه است که باید دانست، تمامی انبیاء دارای مشی و روش واحدی بوده‌اند، و تمامی آنها، مردمان را به یکتاپرستی و توحید و معاد و دیگر مسائلی که بین تمامی انبیاء مشترک بوده است دعوت میکنند.

البته باید به دو نکته توجه کرد:

۱: بین پیامبران و انبیاء از حیث درجات و مقامات اختلاف وجود داشته است.

۲: آموزه‌های پیامبران، هر چه از حیث زمان جلوتر آمده، کاملتر از قبل میشده است، تا نهایت درجه آن را پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم آورده است.

حال اگر کسی، حتی یکی از انبیاء را قبول نداشته باشد، در واقع نتیجه این اعتقاد این است که دیگر انبیاء را نیز ضمناً و تلویحاً قبول ندارد؛ زیرا از حیث اصل بیان مبانی الهی، بین انبیاء تفاوتی نیست - گرچه در مراتب این آموزه‌ها که توسط پیامبران بیان میشد اختلاف است، که آن هم نشأت گرفته از مقام آن نبی بوده است - بنابراین قبول نداشتن حتی یک نبی، مساوی قبول نداشتن اصل مبانی الهی که مشترک میان تمامی انبیاء است میباشد و قبول نداشتن اصل مبانی انبیاء، مساوی با قبول نداشتن دیگر انبیائی است که بیانگر این اصول هستند و این اعتقاد، لطمه بزرگی به عالم بودن خداوند در زمینه انتخاب پیامبرانش می زند.

اگر ما بخواهیم خیلی ساده، در ترجیح دیدگاه اسلام مثالی بزنیم، باید اینگونه بگوییم که:

اگر حاکمی برای خود جانشینانی تعیین کند که تماماً دارای یک برنامه مشخص هستند، مثلاً او دوازده نفر را بعد خود معین کرده است، که یکی بعد از دیگری باید جانشین او باشند، اگر شخصی بگوید من فقط جانشین پنجم حاکم را قبول دارم، این حرف در واقع به این معنی است که این شخص، هیچ کدام از جانشینان حاکم را قبول ندارد، زیرا این انتخاب، به نوعی قبول نداشتن برنامه همگانی تمامی جانشینان حاکم است، که نتیجه آن، قبول نداشتن هیچ کدام از جانشینان حاکم که دارای برنامه مشخص و واحد هستند میباشد و این انتخاب به نوعی دهن کجی به حاکم

و به انتخاب او است و این پیغام را در ضمن خود دارد که حاکم، در انتخاب جانشینان خو راه خطا و اشتباه را پیش گرفته و جاهل نسبت به حقیقت جانشینان خود است.

مطمئناً اگر حاکم از انتخاب این شخص آگاه بشود، سخت ناراحت و روی خود را از این فرد بر میگرداند.

این مطلب به تمامه در مورد خدانند نیز صدق دارد، زیرا خداوند در روی زمین پیامبرانی، به عنوان جانشین و پیام رسانان خود مشخص کرده است و اگر کسی یکی از آنها را قبول نداشته باشد؛ یعنی تمامی آنها که دارای خطی و مشی واحدی بودند را قبول ندارد؛ زیرا اصولی که تمامی انبیاء بیان میکنند، همه آنها از حیث اصل مطلب یکی هستند و با قبول نکردن حتی یکی از انبیاء، تمام این سلسله کنار می‌رود.

بنابراین زرتشتیان که یک عده زیادی از پیامبران را قبول ندارند، در واقع، هم عالم بودن خداوند را زیر سؤال برده‌اند و هم اصول مبانی الهی مشترک میان تمامی انبیاء است، حتی مبانی پیامبر خودشان آشوزرتشت

بخش چهارم: معجزه

اشاره

معجزه، امر خارق العاده ای است که مقرون به تحدی و مبارزه طلبی باشد و معارضی برای آن وجود نداشته باشد.

البته انجام امور خارق العاده، زمانی که همراه با ادعای نبوت باشد معجزه نامیده میشود و گرنه بدون این ادعاء، به آن امر خارق العاده کرامت می گویند، که از برخی اولیای الهی ظاهر میشود.

از شرایطی که اعجاز، دلیل بر صدق ادعای نبوت میباشد، این است که آن فعل و امر خارق العاده، مطابق با ادعای آن مدعی نبوت باشد. (۱)

نه مانند کسی که ادعای شفاء توسط آب دهانش را میکند، اما با مالیدن آن بر چشم افراد آنها را کور میکند.

بنابراین به طور کل میتوان اینگونه بیان کرد که معجزه و کارهای خارق العاده، دارای چندین نشانه در مقام شناخت و اثبات صحت آن برای ادعای نبوت است، که عبارتند از:

۱: کاری ما فوق روال عادی و طبیعی عالم باشد.

۲: معارض و مقابله کننده‌های برای او نباشد.

۳: همراه با ادعای نبوت و رسالت باشد.

۴: آن کار خارق العاده، با ادعای آن مدعی نبوت تطابق داشته باشد.

۵: در مواقعی معجزه، همراه با تحدی صورت می‌گیرد و مغلوب نشدن نیز در صحت آن شرط است.

بنابر یک تقسیم، ما میتوانیم معجزه را به دو نوع دائمی و موقت تقسیم کنیم.

معجزه موقت

این نوع معجزه، در یک وقت مشخصی رخ میدهد و فقط برای کسانی که در آن زمان بودند قابل رویت و ملموس است و برای دیگر اعصار، اخبار آن معجزه قابل درک است، نه حقیقت خارجی آن.

معجزه دائمی

به معجزه‌های اطلاق میشود که از زمانی که به وقوع پیوسته است، تا نهایت زمان و تاریخ از بین نرود و آن معجزه، با وجود خارجی خود، در تمامی اعصار موجود بوده باشد.

نوشتار اول: انواع معجزه از دیدگاه دین اسلام

اشاره

در منابع دینی مسلمانان، معجزاتی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیان کردند که آنچه مورد اتفاق است عبارت است از:

معجزات موقت

۱: هنگام ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حوادثی در آسمان و زمین، مخصوصاً در مشرق زمین که مهد تمدن آن روز بود است پدیدار شده است.

مانند: کاخ با عظمت انوشیروان، که شبی از قدرت و سلطنت ابدی را در نظرها مجسم میکرد و مردم به آن و صاحبش چشم دوخته بودند، در شب ولادت پیامبر لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت. (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۶۳-۲۵۷ به نقل از پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیأت تحریریه موسسه

۲: شق القمر یکی دیگر از معجزاتی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را در پاسخ به درخواست مشرکان انجام دادند. در این حادثه خارقالعاده، پیامبر با انگشت خود به ماه اشاره کردند و ماه دو نیم شد.

روایات زیادی در توصیف این معجزه وارد شده است. (۱)

بیشتر مفسران معتقدند که آیات ابتدایی سوره قمر، اشاره به این واقعه دارد. (۲) آنجایی که خداوند میفرماید:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ* وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ* وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كَلَّ أَمْرٌ مُّسْتَقَرٌّ (۳)

«نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و هر گاه نشانهای بینند روی بگردانند و گویند: «سحری دائم است.» و به تکذیب دست زدند و هوسهای خویش را دنبال کردند، و هر کاری را قراری است: نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و هر گاه نشانهای بینند روی بگردانند و گویند: «سحری دائم است.» و به تکذیب دست زدند و هوسهای خویش را دنبال کردند، و هر کاری را قراری است»

زمان وقوع این معجزه، سالهای ابتدایی بعثت بوده است.

از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (۴) ولی مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده است که این ماجرا در سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد.

(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۵ و دفاع از تشیع، بحث های کلامی شیخ مفید رحمه الله علیه ترجمه آقا جمال خوانساری،

ص ۳۸۵ و سیره النبویه، ج ۲، ص ۱۱۴. و فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۷۰

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۵۵ و تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۹۹، تفسیر علی بن ابراهیم القمی، ج ۲، ص ۳۲۱، تفسیر نمونه،

ج ۲۳، ص ۹

۳- سوره قمر: ۵۴ آیه ۱-۳

۴- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۴ و ۳۵۷

۵- تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۶۹ و ۷۲.

۳: اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
(۱)

«پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم - برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست.»

این آیه درباره معراج (اسراء) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، که خداوند بعد از آوردن پیامبر به مسجد الاقصی، وی را تا «قاب قوسین» یا نزدیکتر از آن به بالا میبرد. (۲)

معراج؛ یعنی سیر در عوالم هستی و برخورد با اسرار، و اطلاع و احاطه کامل بر حقایق عوالم امکانیه.

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه درباره معراج میفرماید:

«اما در باره چگونگی جزئیات آن، ظاهر آیه و روایات محفوف به قرائنی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می کنند. ظهوری که به هیچ وجه قابل دفع نیست، و با در نظر داشتن آن قرائن از آیه و روایات چنین استفاده می شود که آن جناب با روح و جسدش از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفته، و اما عروجش به آسمانها، از ظاهر آیات سوره نجم که به زودی انشاء الله به تفسیرش خواهیم رسید و صریح روایات بسیار زیادی که بر می آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود، چیزی که هست ممکن است بگوئیم که این عروج با روح مقدسش بوده است.»

و لیکن نه آن طور که قائلین به معراج روحانی معتقدند که به صورت رؤیای صادقه بوده است، چه اگر صرف رؤیا می بود دیگر جا نداشت آیات قرآنی اینقدر در باره آن اهمیت داده و سخن بگویند، و در مقام اثبات کرامت در باره آن جناب بر آید.

۱- . سوره اسراء: ۱، آیه ۱۷

۲- . نجم: ۵۳: آیات، ۷ و ۸ و ۹ وَ هُوَ بِالْمُفَقِّ الْمَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ترجمه: در حالی که در اُفقِ اعلی قرار داشت! سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد. تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛

و همچنین دیگر جا نداشت قریش وقتی که آن جناب قصه را بر ایشان نقل کرد آن طور به شدت انکار نمایند و نیز مشاهداتی که آن جناب در بین راه دیده و نقل فرموده با رؤیا بودن معراج نمی سازد، و معنای معقولی برایش تصور نمی شود.

بلکه مقصود از روحانی بودن آن این است که روح مقدس آن جناب به ما و رای این عالم مادی یعنی آنجایی که ملائکه مکرمین منزل دارند و اعمال بندگان بدانجا منتهی و اقدار از آنجا صادر می شود عروج نموده و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده، ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفتگو کرده است، ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است و آیاتی الهی دیده که جز با عبارات:

"عرش" "حجب" "سرادقات" تعبیر از آنها ممکن نبوده است. این است معنای معراج روحانی» (۱)

۴: جاری شدن آب از بین انگلستان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخاری از انس بن مالک نقل کرده است که یک روز هنگام نماز عصر، صحابه قصد نماز خواندن با حضرت را داشتند، ولی آبی برای وضو نیافتند. در این هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست خویش را در ظرفی قرار داد، آب از انگلستان حضرت جاری شد و از آن آب تمام کسانی که در آنجا بودند وضو گرفتند. (۲)

معجزات دائمی

قرآن کریم، معجزه جاودان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. معجزه بودن قرآن، به معنای آن است که این کتاب از جهات مختلفی دارای اعجاز است

مانند:

۱: اعجاز بیانی قرآن، که همان فصاحت و بلاغت متن آن است.

۱- ترجمه تفسیر المیزان (موسوی همدانی)، ج ۱۳، ص: ۴۱

۲- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۳۱۰

۲: اعجاز معنوی؛ قرآن کریم علاوه بر زیباییهای ادبی و نگارشی، دارای معانی و معارف بسیار وسیع و عمیق است.

مانند معارفی که در زمینه توحید، انسان شناسی، نبوت و معاد وارد شده است.

۳: هماهنگی و عدم تناقض بین آیات قرآن

۴: اخبار غیبی قرآن الف) وقایعی که در گذشته رخ داده‌اند مانند سرگذشت انبیاء و امتهای گذشته ب) خبر از حاضر: یعنی خبر دادن از حوادث و وقایعی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شرف واقع شدن بوده‌اند، مانند خبرهای غیبی قرآن از دسیسه‌های منافقان و دشمنان اسلام ج) خبر از حوادث آینده: یعنی خبر دادن از حوادثی که پس از نزول آیات در زمان آینده رخ میدادند که میتوان به مواردی چون خبر پیروزی روم بر فارس. (۱)

۴: عدم زیاده و نقصان و تحریف در قرآن. و دیگر مواردی که برای اعجاز قرآن در کتب تفسیری وارد شده است.

به علت همین جهات، قرآن ساخته دست بشر نیست، بلکه کلام خداست. برای اثبات اعجاز آن، در آیات متعددی تحدی صورت گرفته است. تحدی بدین معناست که خداوند در قرآن، از منکران و تمام کسانی که قرآن را کلام خدا نمیدانند، خواسته است مانند آن را بیاورند و این برای یک زمان مشخص نیست، بلکه در تمام زمانها چنین ادعایی است و از آنجا که هیچ کس نتوانسته است مانند آن بیاورد، حقانیت کلام الاهی به اثبات میرسد. (۲)

لازمه اینکه قرآن، معجزه جاویدان و دائمی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد این است که به مرور زمان، قرآن دچار تحریف، تغییر و کم و یا اضافه شدن نباشد.

و آنچه در این نوشتار مد نظر است، خصوصیت اخیر قرآن است. و آن نبودن زیاده و نقصان و تحریف در متن آیات الهی است.

نوشتار دوم: انواع معجزه از دیدگاه آیین زرتشت

اشاره

۱- . الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِمَّنْ بَعْدَ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. الم * رومیان مغلوب شدند! * (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد.

۲- . معجزات النبی، ص ۷

در روایات دینی زرتشتیان، معجزاتی را برای آشوزرتشت بیان میکنند، آنچه مورد اتفاق است این نوع از معجزات است.

معجزات موقت

۱: زرتشت پس از به دنیا آمدن، برخلاف دیگر نوزادان خندیده است.

۲: روشن کردن آتش بدون چوب و ساندل.

۳: کاشت درخت سرو و غول پیکری، با فرو کردن عصا در زمین از دیگر معجزات زرتشت هستند. پیروان دین زرتشت، گاتاها را نیز معجزه زرتشت میدانند. (۱)

معجزه دائمی

زرتشتیان گاتاها را معجزه آشوزرتشت میدانند. (۲) از نوع معجزات جاویدان آشوزرتشت، تا جایی که دکتر آبتین ساسانفر میگوید:

«گاتاها سرودهای زرتشت، یکی از کهنترین نوشتههایی است که در جهان بر جای مانده است. اگر کسی به معجزه و کارهای بیرون از توان انسانی باور داشته باشند، پایدار ماندن گاتاها پس از گذشت آن همه رویدادهای ویران کننده، خود بزرگترین معجزه است... اندک خرافات مذهبی در سراسر گاتاها به چشم نمیخورد و از اوستا تنها چیزی که به زرتشت و دین زرتشتی تعلق دارد همان گاتاها است. در زمانی که دولتهای ایرانی نیمی از جهان را زیر قدرت و نفوذ اداری خود داشتند و به آسانی میسر بود دین خود را رواج دهند از این کار پرهیز میکردند. تحمیل دین و عقیده یک اندیشه غیر ایرانی است. از سوی دیگر اصول فکری و فلسفی گاتاها اصولی کلی و جهانی است که هر کس در هر زمان میتواند حقیقت آن را دریابد، اگر خواست آن را بپذیرد، اگر نخواست نپذیرد مانند یک ایدئولوژی و اندیشه فلسفی، آزاد اندیشی و گزینش راه و روش به پیروی از خرد، یکی از آموزشهای اصلی دین زرتشت است، به این اصول فلسفی و

۱- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۶۹

۲- پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۶۹

اجتماعی که بیش از سه هزار و هفتصد سال پیش آموزش داده شده هنوز گروه زیادی از انسان های پیشرفته پای بندند.» (۱)

و نیز موبد خورشیدیان گاتها را به عنوان معجزه آشو زرتشت معرفی کرده است. (۲)

در تارنمای انجمن موبدان تهران این گونه آمده است که:

بزرگترین معجزه آشوزرتشت، کتابش گاتها است. البته در بخشهای گوناگون اوستا و در تاریخ و روایتهای دینی ما زرتشتیان، معجزه‌های بسیاری را به آشوزرتشت نسبت داده‌اند. (۳)

نوشتار سوم: بیان تطبیق دیدگاه اسلام و آیین زرتشت

اشاره

قرآن را به عنوان یک معجزه دائمی دین اسلام مطرح کردیم و یکی از دلایل اعجاز دائمی آن این است که دستخوش تحریف، تغییر، نقصان و زیاده واقع نشده است، که در اینجا به طور اجمال چند دلیل را به عنوان موید این مطالب می‌آوریم.

۱: مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید:

«یکی از ضروریات تاریخ این معنا است که تقریباً در ۱۴ قرن قبل پیغمبری از نژاد عرب به نام محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شد و دعوی نبوت کرده است و امتی از عرب و غیر عرب به وی ایمان آوردند و نیز کتابی آورده که آن را به نام "قرآن" نامیده و به خدای سبحان نسبتش داده است و این قرآن متضمن معارف و کلیاتی از شریعت است که در طول حیاتش مردم را به آن شریعت دعوت می کرده است.

۱- . گات ها، ترجمه آبتین ساسانفر، ص ۱۷

۲- . پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۶۹

۳- . تارنمای انجمن موبدان تهران، پرسش و پاسخ، پرسش های ابتدایی و بسیار پرسیده

شده، تاریخ: http://www.anjomanemobedan.com/index.php?option=com_faqbookview=Itemid=۵Itemid ۱/۱۱۹۷۰

option=com_faqbookview=Itemid=۵Itemid

و نیز از مسلمات تاریخ است که آن جناب با همین قرآن تحدی کرده و آن را معجزه نبوت خود خوانده، و نیز هیچ حرفی نیست در اینکه قرآن موجود در این عصر همان قرآنی است که او آورده و برای بیشتر مردم معاصر خودش قرائت کرده است. و مقصود ما از اینکه گفتیم این همان است تکرار ادعا نیست بلکه منظور این است که بطور مسلم این چنین نیست که آن کتاب به کلی از میان رفته باشد و کتاب دیگری نظیر آن و یا غیر آن به دست اشخاص دیگری تنظیم و به آن جناب نسبت داده شده و در میان مردم معروف شده باشد که این، آن قرآنی است که به محمد نازل شده است.

همه اینها که گفتیم اموری است که احدی در آن تردید ندارد، مگر کسی که فهمش آسیب دیده باشد. حتی موافق و مخالف در مساله تحریف و عدم آن نیز در هیچ یک آنها احتمال خلاف نداده است.

تنها چیزی که بعضی از مخالفین و موافقین احتمال داده اند این است که جملات مختصری و یا آیه ای در آن زیاد و یا از آن کم شده و یا جا به جا و یا تغییری در کلمات و یا اعراب آن رخ داده باشد و اما اصل کتاب الهی، به همان وضع و اسلوبی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده باقی مانده است، و به کلی از بین نرفته است.

از سوی دیگر می بینیم که قرآن کریم با اوصاف و خواصی که نوع آیاتش واجد آنهاست تحدی کرده یعنی بشر را از آوردن کتابی مشتمل بر آن اوصاف عاجز دانسته است و ما تمامی آیات آن را می بینیم که آن اوصاف را دارد بدون اینکه آیه ای از آن، آن اوصاف را از دست داده باشد.

مثلاً اگر به فصاحت و بلاغت تحدی نموده می بینیم که تمامی آیات همین قرآنی که در دست ماست آن نظم بدیع و عجیب را دارد و گفتار هیچ یک از فصحاء و بلغای عرب مانند آن نیست، و هیچ شعر و نثری که تاریخ از اساتید ادبیات عرب ضبط نموده و هیچ خطبه و یا رساله و یا محاوره ای از آنان چنان نظم و اسلوبی را ندارد و این نظم و اسلوب و این امتیازات در تمامی آیات قرآنی مشهود است و همه را می بینیم که در تکان دادن جسم و جان آدمی مثل همند.

و نیز می بینیم که در آیه "

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۱)

۱- . سوره نساء، آیه ۸۲، آیا در قرآن تدبر نمی کنند که اگر از ناحیه غیر خدا بود بطور مسلم در آن اختلاف بسیاری می

به اختلاف نداشتن قرآن تحدی نموده و این خصوصیت در قرآن عصر ما نیز هست، هیچ ابهام و یا خللی در آیه ای دیده نمی شود مگر آنکه آیه ای دیگر آن را بر طرف می سازد، و هیچ تناقض و اختلافی که در بدو نظر تناقض و اختلاف باشد، پیش نمی آید، مگر آنکه آیاتی آن را دفع می سازد.

باز می بینیم که با معارف حقیقی و کلیات شرایع فطری و جزئیات فضائل عقلی که مبتکر آن است تحدی نموده، و عموم دانشمندان عالم را نه تنها اهل لغت و ادبیات را به آوردن مانند آن دعوت کرده و از آن جمله فرموده است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۱)

و نیز فرموده:

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۲)

این تحدی قرآن است و ما می بینیم که همین قرآن عصر ما بیان حق صریحی را که جای هیچ تردید نباشد و دادن نظریه ای را که آخرین نظریه باشد که عقل بشر بدان دست یابد، چه در اصول معارف حقیقی و چه در کلیات شرایع فطری و چه در جزئیات فضائل اخلاقی استیفاء می کند، بدون اینکه در هیچ یک از این ابواب نقیصه و یا خللی و یا تناقض و لغزشی داشته باشد بلکه تمامی معارف آن را با همه وسعتی که دارد می بینیم کانه به یک حیات زنده اند و یک روح در کالبد همه آنها جریان دارد و آن روح واحد مبدأ تمامی معارف قرآنی است و اصلی است که همه بدان منتهی می گردند و به آن بازگشت می کنند، و آن اصل توحید است که اگر یک یک معارف آن را تحلیل کنیم، سر از آن اصل در می آوریم و اگر آن اصل را ترکیب نماییم به یک یک آن معارف بر می خوریم.

۱- . سوره اسری، آیه ۸۸، بگو هر آینه اگر جن و انس جمع شوند تا کتابی به مثل این قرآنی بیاورند نخواهند آورد هر چند که پشت به پشت هم دهند.

۲- . سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴، بدرستی قرآن پایان دهنده به هر بحثی است، نه شوخی و بیهوده.

و نیز اگر برایمان ثابت شده که قرآن نازل شده بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم متعرض داستان امت های گذشته بوده، قرآن عصر خود را می بینیم که در این باره بیاناتی دارد که لایق ترین بیان و مناسب ترین کلام است که شایسته طهارت دین و نزاهت ساحت انبیاء علیه السلام می باشد، بطوری که انبیاء را افرادی خالص در بندگی و اطاعت خدا معرفی می کند و این معنا وقتی برای ما محسوس می شود که داستان قرآنی هر یک از انبیاء را با داستان همان پیغمبر که در تورات و انجیل آمده مقایسه نماییم آن وقت به بهترین وجهی دستگیرمان می شود که قرآن ما چقدر با کتب عهدین تفاوت دارد.

و نیز اگر می دانیم که در قرآن کریم اخبار غیبی بسیاری بوده، در قرآن عصر خود نیز می بینیم که بسیاری از آیات آن بطور صریح و یا تلویح از حوادث آینده جهان

و نیز می بینیم که خود را به اوصاف پاک و زیبا از قبیل نور، و هادی به سوی صراط مستقیم، و به سوی ملتی اقوم- یعنی تواناترین قانون و آیین در اداره امور جهان- ستوده. و قرآن عصر خود را نیز می یابیم که فاقد هیچ یک از این اوصاف نیست، و در امر هدایت و دلالت از هیچ دقتی فروگذار نکرده است.

و از جامع ترین اوصافی که برای خود قائل شده صفت یادآوری خداست و اینکه در راهنمایی به سوی خدا همیشه زنده است، و همه جا از اسمای حسنی و صفات علیای خدا اسم می برد، و سنت او را در صنع و ایجاد وصف می کند، و اوصاف ملائکه و کتب و رسل خدا را ذکر می نماید، شرایع و احکام خدا را وصف می کند، منتهی الیه و سرانجام امر خلقت یعنی معاد و برگشت به سوی خدا و جزئیات سعادت و شقاوت و آتش و بهشت را بیان می کند.

و همه اینها ذکر و یاد خداست، و همانست که قرآن کریم به قول مطلق، خود را بدان نامیده است.

چون از اسامی قرآن هیچ اسمی در دلالت بر آثار و شؤون قرآن به مثل اسم "ذکر" نیست، به همین جهت در آیاتی که راجع به حفظ قرآن از زوال و تحریف صحبت می کند آن را به نام ذکر یاد نموده، و از آن جمله می فرماید:

" إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ "

(۱)

که می فرماید: قرآن کریم از این جهت که ذکر است باطل بر آن غلبه نمی کند، نه روز نزولش و نه در زمان آینده، نه باطل در آن رخنه می کند و نه نسخ و تغییر و تحریفی که خاصیت ذکریتش را از بین ببرد.

و نیز در آیات مورد بحث ذکر را به طور مطلق بر قرآن کریم اطلاق نموده، و نیز به طور مطلق آن را محفوظ به حفظ خدای تعالی دانسته و فرموده:

" إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ " (۲)

که از آن دو اطلاق این معنا استفاده می شود که گفتیم قرآن کریم از هر زیاده و نقصان و تغییر لفظی و یا ترتیبی که ذکر بودن آن را از بین ببرد محفوظ خواهد بود.

یکی از حرفهای بی پایه ای که در تفسیر آیه مورد بحث زده اند این است که ضمیر " له " را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگردانده و گفته اند: منظور از اینکه " ما او را حفظ می کنیم آن جناب است " (۳). ولی این معنا با سیاق آیه سازش ندارد، زیرا مشرکین که آن جناب را استهزاء می کردند بخاطر قرآن بود که به ادعای آن جناب بر او نازل شده، هم چنان که قبلاً هم به این نکته اشاره کرده و فرموده بود:

" وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ "

۱- . سوره فصلت، آیه ۴۰-۴۲. آنان که از آیات ما اعراض و بسوی باطل می گرایند امرشان بر ما مخفی نیست، آیا کسی که به آتش انداخته می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت ایمن وارد عرصه می شود حال آنچه می خواهید بکنید که او به آنچه می کنید بینا است. کسانی که به ذکر (قرآن) بعد از آنکه آمدشان کافر شدند (هر چه می خواهند بکنند که جزای خود را خواهند دید) که قرآن کریم کتابی است گرانمایه و بی مانند، که باطل نه در عصر نزولش و نه در آینده در آن راه ندارد، نازل شده از خدای فرزانه ستوده است.

۲- . سوره حجر، آیه ۹. ما ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم و محققا ما او را حفظ خواهیم کرد.

۳- . تفسیر روح المعانی، ج ۱۴، ص ۱۶، به نقل از فراء.

پس از آنچه گذشت این معنا به دست آمد که: قرآنی که خدای تعالی بر پیغمبر گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده و آن را به وصف ذکر توصیف نموده به همان نحو که نازل شده، محفوظ به حفظ الهی خواهد بود و خدا نخواهد گذاشت که دستخوش زیاده و نقص و تغییر شود.

و خلاصه دلیل ما هم این شد که قرآنی که خدای تعالی بر پیغمبرش نازل کرده و در آیات زیادی آن را به اوصاف مخصوصی توصیف نموده، اگر بخواهد محفوظ نباشد و در یکی از آن اوصاف دچار دگرگونی و زیاده و نقصان گردد آن وصف دیگر باقی نخواهد ماند و حال آنکه ما می بینیم قرآن موجود در عصر ما تمامی آن اوصاف را به کاملترین و بهترین طرز ممکن داراست. از همین جا می فهمیم که دستخوش تحریفی که یکی از آن اوصاف را از بین برد نگشته است، و قرآنی که اکنون دست ما است همان است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

پس اگر فرض شود که چیزی از آن ساقط شده و یا از نظر اعراب و زیر و زبر کلمات و یا ترتیب آیات دچار دگرگونی شده باشد، باید قبول کرد که دگرگونی اش به نحوی است که کمترین اثری در اوصاف آن از قبیل اعجاز، رفع اختلاف، هدایت، نوریت، ذکریت، هیمنه و قهاریت بر سایر کتب آسمانی و ... ندارد. پس اگر تغییری در قرآن کریم پیدا شده باشد از قبیل سقوط یک آیه مکرر و یا اختلاف در یک نقطه و یا یک اعراب و زیر و زبر و امثال آن است.» (۱)

۲: اگر به این موضوع دقت کنیم که قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده: قانون اساسی، دستور العمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی و رمز عبادت، روشن می شود که اصولاً کم و زیاد شدن در آن امکان نداشته است.

قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین، همواره در نمازها، مساجد، خانه، میدان جنگ، به هنگام روبرو شدن با دشمنان و به عنوان استدلال بر حقانیت مکتب از آن استفاده می کردند. حتی از تاریخ اسلامی استفاده می شود مسلمانان، تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می دادند! و اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از

آغاز عمر با آن آشنا می کردند و هر کس میخواست درسی از اسلام بخواند، آن را به او تعلیم می دادند همین قرآن مجید بوده است. حال آیا با چنین وضعی، احتمال دگرگونی در این کتاب آسمانی داده میشود. (۱)

۳: قرآن به صورت یک مجموعه، با همین شکل فعلی در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع آوری شده است. (۲) حال اگر کسی این موضوع را هم نپذیرد، باید بداند که آنهایی که درباره زمان جمع آوری کامل و ترتیب سورهها و ... اختلاف کردهاند، در این مطلب شکی ندارند که نه کلمهای به قرآن اضافه شده و نه کلمهای از آن کم شده است؛ زیرا مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می دادند، و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر، تا حد زیادی به این شناخته می شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کردهاند.

عدد حافظان قرآن به اندازه ای زیاد بود که در تاریخ می خوانیم، در یکی از جنگها که در زمان ابوبکر واقع شد، چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند. (۳)

در داستان بئر معونه (یکی از آبادیهای نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد می خوانیم که جمع کثیری از قاریان قرآن، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدود ۷۰ نفر شربت شهادت را نوشیدند. (۴)

با این بیان روشن می شود که حافظان و قاریان و معلمان قرآن آن قدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آنها شربت شهادت نوشیدند.

۴: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند. آنها ۴۳ نفر (۵) بودند بیش از همه، زید بن ثابت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این رابطه بودند. (۶)

- ۱- . تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۲.
- ۲- . البته در باره جمع قرآن دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. رجوع شود به کتاب البیان، سید ابوالقاسم خوئی، بخش نگارشی برچگونگی جمع آوری قرآن. ص ۳۱۹
- ۳- . منتخب کنز العمال بنا به نقل البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۶۰.
- ۴- . سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷
- ۵- . تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴ طبق نقل دائره المعارف فرید وجدی
- ۶- . تاریخ القرآن، ص ۲۴

کتابی که این همه نویسنده داشته است، چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟!

۵: دعوت تمام پیشوایان اسلام به قرآن موجود، (۱) نشان از آن دارد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون، از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه گواه زنده این مدعا است.

حضرت علی علیه السلام میفرماید:

«کتاب خدا در میان شما است، سخن گویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچ گاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزت است آن چنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند.» (۲)

و نیز ایشان می فرماید:

«بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که هیچ گاه گمراه نمی سازد» (۳)

و نیز در همین خطبه آمده است:

«هیچ کس با این قرآن همنشین نمی شود، مگر این که از کنار آن با فزونی یا نقصان برمی خیزد، فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی (۴)»

۱- . یعنی بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام، همه یک زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۱۷۶ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْبَى لِسَانَهُ وَ بَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ.

۳- . نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۶، ص ۲۳۶ اَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ.

۴- . وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بَزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٍ فِي هُدًى وَ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى.

مانند این تعبیرات در سخنان علی علیه السلام و سایر پیشوایان دین فراوان است.

اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود، امکان نداشت این گونه مردم به سوی آن دعوت بشوند و به عنوان راه و روش و وسیله جدایی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی شود و چراغی که به خاموشی نمی گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟ (۱)

به طوری که اگر قرآن تحریف میشد هیچ گاه این صفات فوق در او وجود نداشت و لزوماً کلام این پیشوایان مورد خدشه واقع میشد.

این چند دلیل را برای عدم تحریف و عدم زیاده و نقصان در قرآن، که مساوی با اعجاز دائمی آن است ذکر کردیم؛ زیرا با دستبرد به یک کتاب که به عنوان معجزه دائمی است اعجاز آن از بین می رود.

در این هنگام ادلهای را می آوریم که گاتها، که به گفته زرتشتیان معجزه آشوزرتشت است مورد تحریف

واقع شده است و در آن تغییر و زیاده و نقصان و جابجایی است. در حالی که باید این کتاب مصون از تحریف باشد تا نام معجزه دائمی برای او صادق باشد.

در ابتدا بحث، ادلهای را که آقای موبد نیکنام، برای عدم تحریف گاتها بیان میکند را ذکر میکنیم، به طوری با جواب به این ادله، تحریف شدن گاتها به طور کامل واضح میگردد.

ادله تحریف گاتها

موبد کورش نیکنام در تارنمای خود در پاسخ به سؤالی پیرامون تحریف و یا اعتبار گاتها چنین گفته است:

«تا آنجا که پژوهشگران باور دارند، سرودهای گاتها به دلیل اینکه به صورت شعر بوده است، همواره سینه به سینه حفظ میشده است و برای از بین نرفتن و تحریف نشدن آن، در بین هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده است. بنابراین همچنان دست نخورده به یادگار مانده است.» (۲)

۱- . تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۴-۲۶.

۲- . نویسنده موبد کورش نیکنام، سایت موبد کورش نیکنام، پرسش و پاسخ های دینی، به آدرس گات ها، سرودهای زرتشت و باور اندیشمندان جهان درباره گات ها <http://www.kniknam.com>

پاسخ به موبد محترم و ادله تحریف گاتها

۱: شعر بودن يك متن لزوماً موجب در امان ماندن از تحریف نمیشود، چه اینکه بسیاری از دیوانها و متون شعری در طول تاریخ مورد دستبرد قرار گرفتند. بسیاری از مکتوبات گرچه به صورت شعرند، اما در سرآینده و اصالت آن تردیدهایی جدی وجود دارد. همچنین چه بسیار اشعاری که دچار زیاده و نقصان شده‌اند.

۲: موبد کورش نیکنام اقرار دارد که گاتها همواره سینه به سینه به نسلهای بعدی منتقل شده است! در حالی که روشن است، انتقال سینه به سینه اطلاعات، هیچ گاه يك کانال مطمئن برای حفظ تعالیم نبوده است و هیچ تضمینی بر مصونیت اطلاعات از تحریف و دستبرد به دست نمیدهد. که برای نمونه چند مورد آن را در غالب تحریف گاته ها می‌آوریم.

۱: سخن کتاب پهلوی «شایست نشایست» است. در این کتاب که توسط پیشوایان زرتشتی در اواخر عصر ساسانیان نوشته شده است، آمده که گاتها، دویست و هفتاد و هشت بند و یک هزار و شانزده بیت است. (۱) در حالیکه آقای پوردادود دربارهی گاتهاى امروزی میگوید که گاتهاى امروزی هفده هاتی، دویست و سی و هشت قطعه و هشتصد و نود و شش شعر میباشد (۲) که نشان میدهد اوستای کنونی، حداقل چهل بند و همچنین یکصد و سی شعر کمتر از گاتهاى ساسانیان دارد. و البته بیان شد که گاتهاىی که در عصر ساسانی به عنوان بخشی از یسنا نوشته شده، بسیار کوچکتر از سرودهای حقیقی زرتشت است.

۲: کاستی يك قسمت از هات چهل و ششم، بند پانزدهم است.

اوستا شناس معروف ابراهیم پور داوود میگوید:

«شصت و شش بند از سرودهای دومین گات اشتود، هریک از بندش دارای پنج شعر است. جز اینکه بند پانزدهم از هات چهل و ششم، امروزه دارای چهار شعر است. يك شعر از آن دیر گاهی است که از

۱- . شایست نشایست، ص ۴۰

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پوردادود، ص ۸۲

میان رفته، چه در نامه‌ی پهلوی شایست نشایست در کرده دوازدهم، پاره پنجاه و یکم نیز گفته شده که آن بند، یک شعر کم دارد.» (۱)

و همچنین دکتر دوستخواه نیز در پاورقی فقره‌ی فوق نیز چنین مطلبی گفته است. (۲)

۳: آدولف گرانوسکی از پژوهشگران ایران باستان مینویسد:

«پس از زرتشت، پیروانش بسیاری از سنت‌های خشک پیش از پیدایش پیامبر را با تعصب دنبال کردند و به باورهای کهن و پس افتاده آریائیها گرایش یافتند؛ دوباره به پرستش خدایان قدیمی از قبیل میترا، آناهیتا و غیره پرداختند. قسمتی از سرودهایی که مضمون آنها ستایش این خدایان است در اوستا وارد شد، در این جا به گونه جعلی، این ادعیه را به پیامبر نسبت داده‌اند. مضمون این گونه ستایش‌ها، حتی در گاتهای قدیمی نیز وجود دارد.» (۳)

۴: پروفیسور میلز میگوید:

«من تصور میکنم گاتاها کمتر از سایر قسمت‌های اوستا مورد دستبرد قرار گرفته است»؛

یعنی ایشان به اصل تحریف گاتاها صحه میگذارد، اما میگوید این قسمت کمتر از سایر قسمت‌ها تحریف شده است. (۴)

جالب اینجا است که موبد فیروز آذرگشسب در ادامه سخن، میلز را نقد نمیکند و حتی او را جزو محققین و بزرگترین اوستاشناسان می‌آورد. موبد فیروز آذرگشسب در ادامه، به صراحت از امکان ورود سرودهای رهبران زرتشتی در گذر تاریخ، به متن گاتاها سخن گفته‌اند. (۵)

۱- . گات‌ها کهن‌ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداود، ص ۴۱۱

۲- . اوستا، ترجمه‌ی دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۵۷

۳- . تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۶۵

۴- . گات‌ها، ترجمه‌ی موبد فیروز آذرگشسب، ص ۲۵

۵- . گات‌ها، ترجمه‌ی موبد فیروز آذرگشسب، ص ۲۱ و ۲۳

۵: روشن است که گاتها علاوه بر شعر، به صورت نثر آهنگین نیز بود. و امروزه هیچ اثری از این نثر باقی نمانده است.

الف: آقای پورداود، پدر اوستا شناسی ایران میافزایند:

«گاتها روزی جزو یک کتاب بسیار بزرگی بود. لابد همان است که مورخ یونانی، هرمیوس که ذکرش گذشت از آن صحبت داشت، نظر به معنی گاتا در کتب برهمنان و بودائیا، گاتها اوستا را نیز باید در قدیم، جزو مطالب منثوری تصور کرد که امروز در دست نیست. برای آنکه مطالب را مختصر کرده و به شکلی در آوردند که مردم بتوانند به حافظه بسپارند، متوسل به شعر میشدند و این شکل و طرز نوشتن، مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپایی متداول بود. وضع گاتها حائیه خود بهترین گواه است که روزی ضمیمه مطالب منثور بوده است. بسا از فصول گاتها بدون آغاز و بی انجام به نظر میرسد. بسیاری از جاها بریده و ناتمام است. برای آنکه قسمت نثر آن، که در واقع معنی آن را هم روشن و معلوم میساخت از میان رفت. فقط آنچه شعر بود و بهتر به حافظه سپرده میشد به جا ماند» (۱)

و نیز آقای پورداود میافزایند:

«گاتها در ودا نامهی دینی برهمنان، شعرهایی است که پس از گفتارهای نثر آمده باشد. همچنین است در نامههای دینی بودائیان. از خود گاتها زرتشت نیز به خوبی پیداست که این سرودها دنباله‌ی اندرزها و آموزشهای منثور بوده که بدبختانه از میانه رفته است.»

در ادامه میگوید:

«از پی اندرزها و آموزشهای پیغمبر ایران چند شعری میآمده که خلاصه سخنان منثور بوده و آسانتر به یاد پیروان دین سپرده میشده، درست مانند گلستان سعدی که نثر و نظم به هم آمیخته و هر گفتار و اندرزی به چند شعر آراسته شده.» (۲)

۱- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداود، ص ۸۲

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداود ، ص ۴۱۳

و جالب اینکه میگوید:

«سرودها و نیایشها و نمازهای اوستا مدت زمانی چنان که عادت پیشینیان بود از سینه به سینه میگردید، تا آنکه به یک خط آریایی نوشته شد. در چه زمان این کار انجام گرفت نمیدانیم. همین قدر میتوان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان در پانصد سال پیش از مسیح تدوین شده بود.» (۱)

دکتر پورداد طبق روایات سنتی، تولد زرتشت را ۶۶۰ قبل میلاد بیان میکند. (۲) با این وصف صد اندی سال از زمان سرودهای زرتشت گذشته بود تا به صورت کتابی به خط در بیاید. و در این مدت سینه به سینه بوده است.

۶: موبد نیکنام میگوید:

گاتها برای از بین نرفتن و تحریف نشدن، بین هفتاد و دو هات یسنا جای داده شد. در حالی که روشن است که قرار گرفتن یک متن، در میان یک متن دیگر، نه تنها موجب مصونیت از تحریف نمیشود، بلکه هویت مستقل متن اصلی را با خطری جدی مواجه میکند و البته روشن است که این امر (قرار گرفتن گاتها بین سرودهای یسنا) به اصل گاتها آسیب رسانده است و باعث مشتبه شدن حجیت پارههایی چون هپتین هایتی، ستوت یسن (staota yesnya)، ینگه هاتا (yenhe hatam)، ایریما ایشیو (Airyema ishyo) و ... شده است که اینها روزی جزو گاتها بودند، ولی به مرور و قرار گرفتن گاتها در کتاب یسنا جایشان جابجا شده است.

۷: اوستا شناسان معتقدند که نام گذاری گاتها، بر اساس عبارات آغازین هر گات صورت میگیرد. برای مثال آقای ابراهیم پورداد گفته است:

«هر یک از پنج گاتها با اولین کلمهای که با آن شروع میشود، نامیده میشود.»

ایشان میگوید:

۱- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداد ، ص ۶۶

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداد ، صص ۴۸-۴۹

«نخستین گاتها موسوم است به اهون ویتی. این اسم ترکیب صفتی دارد. یعنی گاتهایی که با اهون شروع شد. اسم این گاتها از دو کلمه اولی قطعهای است که امروز در جزو گاتها نیست. بلکه جای آن در یسنای بیست و هفت، فقره سیزدهم قرار داده شد. یعنی در انتهای فصلی که پیش از اهنود گات واقع است. بی شک این قطعه شعر که مرکب است از سه فرد و معروف است به نماز اهون وئیریو و مخصوصاً از ادعیه مقدس شمرده میشود، روزی در سر گاتهای اهنود جای داشت. و اسم گات مذکور از دو کلمه اولین آن برداشته شد» (۱)

و نیز ایشان میافزایند که:

دعای «یتها آهو وئیریو» زمانی جزو گاتها بود. اما امروزه خارج از گاتها در یسنای بیست و هفتم، بند سیزدهم جای دارد (۲) و همچنین در تأیید این نام گذاری، در یسنای نه--م، بند چهاردهم آمده است که:

زرتشت «اهون وئیریو» را در کرانه آریا ویج چهار بار سرود. ۳ لیکن میبینیم که امروزه این نیایشها خارج از گاتها قرار دارند. (۳)

۸: نماز ایریما ایشیو (Airyema ishyo)

اقای پوردادود، پدر اوستاشناسی ایران گفته است که:

این نماز، منظوم و متعلق به گاتها است. یا به قول دینکرد، جزو قسمت گاسانیک اوستا است. چه از حیث زبان شبیه به گاتها است. جای این نماز امروز در یسنای پنجاه و چهارم، بند یکم است. یک قطعه است که

۱- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پوردادود، صص ۸۴ و ۸۵

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پوردادود ، ص ۴۰۸

۳- . اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه ج ۱ ص ۱۳۹

جای آن در آخر وهیشتو ایشت گات بوده است. در وزن هم با آخرین گاتا یکی است. ایریما ایشیو از ادعیه بسیار شریف به خصوص به ضد ناخوشیها سروده میشود و شفا بخش شمرده میشود (۱).

که امروز جایش جابجا شده است.

پروفسور شوشتی نیز تأکید میکنند که:

«ایریما ایشیو» پایان گاتها است! و در پایان نماز «ایریما» یا همان هات پنجاه و چهارم، گاتها به اتمام میرسد. در حالیکه امروزه هات پنجاه و سوم، و قبل از نماز ایریما، گاتها به پایان میرسد. (۲)

۹: آقای پورداد پس از بیان اهنود گات می گویند:

«پس از آن، هپتین هایتی (هفت پاره) شروع میشود. آن نثر است. بنابراین جزو گاتها هم نیست. ولی از زمان قدیم میان گاتای اول و گاتای دوم جای داده شد. از حیث عبارت مثل گاتهاست، ولی به نثر و قدمت گاتها هم نیست. نظر به اسمش بایستی هفتها باشد، ولی بعدها یکهای کوچکی به آن افزوده شد. الحال دارای هشتها میباشد. از یسنای سی و پنج شروع میشود و با یسنای چهل و دو ختم میگردد.» (۳)

جالب اینجاست که ایشان در ادامه تأکید میکنند که هپتین هایتی، در انشاء و گفتار مثل گاتها است. ایشان میافزایند:

«در شایست نشایست نیز هفت هات (یسنای سی و پنجم الی چهل و یکم) از گاتها شمرده شده، اما یسنا چهل و دوم به شمار نیامده و نه یسنای پنجاه و دوم.» (۴)

۱- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداد، ص ۱۲۵

۲- . گات ها سروده های زرتشت، ترجمه ی عباس شوشتی، ص ۲۳۰

۳- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداد، ص ۱۲۵

۴- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ابراهیم پورداد، ص ۴۱۰

که همین نشان می‌دهد هپتین هایتی دیر زمانی جزئی از گاتها بوده. اما امروزه از گاتها بیرون شده است. دکتر علی اکبر جعفری نیز در ترجمه گاتها، پس از ترجمه هپتین هایتی فرمودند که این بخش از نیایشها، گات ششم گاتها شمرده میشد. (۱) (در حالیکه امروز چنین نیست) کریستین بارتولومه (Christian Bartholomae) گفته است که هپتین هایتی، در انشاء جزو گاتهاست. (۲)

دکتر علی اکبر جعفری در مقاله «ستوت یسن، نسک گمشدهای که گم نشده» می‌گویند که:

در متون پهلوی از جمله زادسپرم، هفت هات جزو گاتها شمرده شده است. همچنین «هفت هات» جزوی از اجزای اصلی ستوت یسن است که این نسک توسط خود زرتشت هم ستوده شده است! در این کتاب (زادسپرم) آمده است که گاتها شش گاتاند. (۳)

در حالیکه میبینیم امروزه هپتین هایتی یا همان هفت هات به عنوان گات ششم بیرون از گاتها است! و گاتها پنج گات دارد.

۱۰: گذشته از موارد فوق، روشن است که بخش عظیمی از گاتها در گذر تاریخ دچار حذف گردیده است. (۴)

خصوصاً که اصلاً قسمت نثر آن، طبق مطالب فوق به طور کل از بین رفته است و همچنین دچار زیاده و اضافات نیز واقع شده است.

پروفسور شوشتی که بخشی عظیمی از عمر خود را صرف پژوهشهای اوستایی کرده است، این چنین بر تحریف و غیر اصیل بودن گاتها اقرار میکند:

۱- . گات ها، برگردان دکتر علی اکبر جعفری، ص ۶۹

۲- . پورداود، ابراهیم، یادداشت های گاتها، ص ۱۴۷

۳- . جعفری، دکتر علی اکبر مقاله ستوت یسن، نسک گمشده ای که گم نشده

۴- . دارمستتر، جیمز، ونیداد اوستا، نص ۲۸۶

«شکی نیست که عبارات سرودهای گاتها از اصل فرق کرده و چنان که گوینده گفته به ما نرسیده. چه الفاظ و چه سیلاب کم و بیش شده‌اند. برعکس سرودهای ریگ ویدا که سالمتر مانده‌اند. زیرا هندوان سخت مقید بوده‌اند و احتیاط می‌کردند که دست به ترکیب الفاظ یا عبارات نزنند و از خود لفظی کم یا بیش نکنند و از اصل دور نگردند.» (۱)

آدولف گرانوسکی از پژوهشگران ایران باستان مینویسد:

«پس از زرتشت، پیروانش، بسیاری از سنت های خشک پیش از پیدایش پیامبر را با تعصب دنبال کردند و به باورهای کهن و پس افتاده آریائیا گرایش یافتند؛ دوباره به پرستش خدایان قدیمی از قبیل میترا، آناهیتا و غیره پرداختند. قسمتی از سرودهایی که مضمون آنها ستایش این خدایان است در اوستا وارد شد، در این جا به گونه جعلی این ادعیه را به پیامبر نسبت داده‌اند. مضمون این گونه ستایش ها حتی در گاتهای قدیمی نیز وجود دارد.» (۲)

۱۰: آقای پورداوود در بارهی بند چهاردهم از همین هات - چهل و چهارم - نیز می گویند که وزن شعر به هم ریختگی دارد، که نشان میدهد برخی حروف در متن شعر اضافه هستند. (۳)

در بند سوم از هات چهل و هفتم نیز یک واژه در متن شعر اضافه است (۴) و در هات پنجاه و سوم، بند ششم نیز عبارتی از متن شعر افتاده و در عوض چند واژهی نامأنوس در متن شعر اضافه هست که موجب خرابی وزن شده است. (۵)

۱- . گات ها سروده های زرتشت، ترجمی عباس شوشتری، ص ۲۲۸

۲- . تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۱۱۰

۳- . پورداوود، ابراهیم، یادداشت های گاتها، ص ۲۵۲

۴- . پورداوود، ابراهیم، یادداشت های گاتها ص ۳۰۳

۵- . ابراهیم پورداوود، گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۵۸۷

اقای پوردادود می گویند که در متن پهلوی شایست نشایست، کرده سیزدهم، پاره چهل و دوم، برای هر ۹ بند، چهار شعر نوشته شده است، جز اینکه برای بند ششم آن پنج شعر در نظر گرفته شده است. به راستی آن بند هم مانند هشت بند دیگر دارای چهار شعر است. اشتباه شایست نه شایست از اینجا برخاسته که در آن بند چند واژه افزوده دارد. و در وزن شعر زیادتى است. باید برداشته شود و آن چند واژه هم خراب شده و هیچ معنی از آنها بر نمیآید. (۱)

همچنین ایشان در یادداشتهای گاتها، یادداشت هفتم از بند اول هات بیست و نهم می گویند که در متن شعر عبارتی اضافه است که در اصل، عبارتی توضیحی بود و بعدها جزو متن پنداشته شد. و این زیاده هنوز هم در متن گاتها موجود است. (۲)

همچنین در هات سیام، بند نهم که واژه‌های اضافی در متن شعر وجود دارد که موجب خلل در وزن شعر شده است. استاد پوردادود میافزایند که این واژه باید از متن گاتها حذف گردد.

۱۱: ژان کلنز، استاد بلژیکی زبانها و دینهای هند و ایرانی در کلژ دو فرانس پاریس و یکی از نامدارترین پژوهشگران اوستا و گاتها در جهان است. در اینجا پارهای از نظریات ایشان را نسبت به گاتها میآوریم:

کلنز معتقد است که مترجمان گاتها، به دلیل پی نبردن به مفهوم واژگان دشوار آن، اصطلاحات و معانی آنها را آن طور که پیش زمینهای در ذهن خود داشتهاند نوشتهاند، تا بتوانند جمله‌های معنادار به دست دهند. (۳)

ایشان میگوید:

«باید پذیرفت که ما قادر به شناسایی هیچیک از خصوصیات اصلی مزدیسناى گاتها نیستیم (۴) زرتشت، خالق و نویسنده گاتها نیست.» (۵)

۱- ابراهیم پوردادود، گات ها کهن ترین بخش اوستا ، ص ۴۱۲

۲- ابراهیم پوردادود، گات ها کهن ترین بخش اوستا، ص ۲۸

۳- مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی، م، ص ۴۱

۴- مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی، م، ص ۴۰

۵- مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی، م، ص ۸

«سرایش گاتها کار یک گروه دینی بوده است که از دو مکتب گوناگون برخواسته بوده‌اند.» (۱)

«گاتها، سرودها و راز و نیازهای یک شخص با خدا نیست، بلکه آن را برای اجرا در مناسک مذهبی سروده بوده‌اند.» (۲)

آقای ژان کلنز در مقالهای مینویسد:

«گاهان کهنترین سند زبان و دین قدیم ایران متن عمر و رایج شده است از آغاز قرن بیستم یعنی از زمانی که آثار مرجع اصلی درباره زبان اوستایی تألیف شد اگر تنها به خواسته باشیم آثار مهم را برشماریم هفت ترجمه و تفسیر از گاهان نشر یافته است آخرین اینها که استنلی اینسلر به سال ۱۹۷۵ منتشر کرد چندان با انتقاد و در عین حال ستایش مواجه شد که معلوم کرد دانشمندان غربی به هیچ وجه بر سر معانی این متن اتفاق نظر ولو تقریبی ندارند.» (۳)

ایشان در صفحه دیگری مینویسند:

«نوبرگ مینویسد: هرکس با این متن (گاتها) سر و کار داشته است به این نکته رضا داده که آنچه صبحها ترجمه میکند با ترجمه شب پیشین متفاوت است و کای بار میگوید: "هرچه گاهان را میخوانم، کمتر در میابمش در واقع، اتفاق آرا بر سر معنای ظاهری گاهان چیزی نیست جز یک توافق قراردادی - آخر الدواء الکی» (۴)

۱- مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی، م، صص ۱۱۲، ۱۰۹

۲- مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی، م، ص ۹۳

۳- کتاب مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی ص ۵۷

۴- کتاب مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی، ص ۵۸

۱۲: باید توجه داشت که یک بار در زمان حمله اسکندر به ایران که حدوداً ۳۳۰ سال قبل از میلاد بوده است بسیاری از بخشهای اوستا از بین رفته است (۱) و بعد در زمان بلاش یکم که از سال ۵۱ تا ۷۸ بعد میلاد سلطنت کرد ساماندهی شد و دستور داد اوستا را از نوشتههای پراکنده و روایتهای سینه به سینه جمع آوری کنند و بعد از آن، اردشیر بابکان (۲۲۴ بعد میلاد مسیح) نخستین شاه ساسانیان دستور به گردآوری اوستا داد تا در اواخر دوره ساسانیان؛ یعنی سده ششم یا هفتم میلادی اوستا جمع آوری شد. (۲)

البته عدهای سوزانده و از بین بردن اوستا توسط اسکندر را قبول ندارند. (۳) که با این وجود نیز، این مطلب کماکان به قوت خود محفوظ است که دکتر پورد داوود پدر اوستا شناسی ایران میگوید:

«اوستای هخامنشیان ۸۱۵ فصل بوده است و در زمان ساسانیان ۳۴۸ فصل آن جمع آوری شده است و الان ربعی از آن به جای مانده است.» (۴)

دکتر دوستخواه در این زمینه نیز میگوید:

۱- . تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ص ۳۵

۲- . اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، پیشگفتار/پانزده

۳- . گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر معین، صص ۲۶۸ و ۲۷۲ ژان کلنز معتقد است، در زمان هخامنشیان هرگز اوستایی وجود نداشته تا یونانیان متجاوز آن را از بین برده باشند. (ر. ک: مقاله ی اوستا، ژان کلنز، مجله معارف، ش ۵۶، آبان ۱۳۸۱، ص ۱۶۰) شاید بنای این نظریه بر این مطلب است که: براساس آنچه در منابع زرتشتی آمده، اسکندر با حمله به ایران، پس از پایان دادن به حکمرانی هخامنشیان، یک نسخه از اوستا را به آتش کشید و نسخه ای دیگر را به یونان برد. آقای رجبی نیز بحث انتقال اوستا از استخر در زمان حمله اسکندر به یونان را افسانه می داند تا واقعیت و بیان می کنند که در نوشته های یونانیان هم اشاره ای به اوستا و انتقال آن نشده است (هزاره های گمشده ج ۱ ص ۱۰۸) اما باید توجه داشت که موبدان، خط و نگارش را اهریمنی می دانستند و لذا به نوشتن متون دینی از جمله اوستا تن نمی دادند. برای همین است که اوستا صدها و شاید هزاران سال سینه به سینه، به صورت شفاهی منتقل می شد. (ر. ک: نگاهی نو به دیرینگی اوستا، ص ۲۷ به نقل از زردشتیان باورها و آداب دینی آنها، ص ۷۷)

۴- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پور داوود، ص ۷۱

«تنها یک چهارم اوستای ساسانیان در حال حاضر موجود است.» (۱)

آقای رجیبی مینویسد:

«اوستای موجود که از سده هفتم هجری است و کهنترین نسخه آن در هندوستان به دست آمده بخش کوچکی است از اوستای مشهور به ساسانی به شماره واژه‌های نیایش «اَهَوَنَه وَر» از ۲۱ نوع درست شده بود از این بحث ۲۰۰ ساله که اوستا از چه تاریخی صورت مکتوب پیدا کرده و نخستین بار به چه خطی نوشته شده دیگر شاید هرگز نتوان نتیجه گرفت.

سنت روایت شفاهی در ایران باستان سبب شده است که ردپای مطمئن بر جای نماند از این روی به رغم پیشرفت بسیار در عرصه اوستا شناسی هنوز تردیدهای زیادی برای تعیین تاریخ دقیق وجود دارد.

در هر حال باید همواره توجه داشت که میان اوستای مکتوب موجود و اوستای ساسانی بیش از هزار سال و میان آن اوستای شفاهی بیش از دوهزار سال فاصله است و هیچ اظهار نظری نمیتواند حتی قلمرو حقیقت نزدیک شود.» (۲)

به این نکته هم باید توجه داشت اینکه زرتشتیان می گویند مطالب اوستا سینه به سینه حفظ شده فرع بر این است که در دوران قبل حداقل ساسانیان اوستایی در دست مردم بوده باشد و آنها حفظ و مطالب آن را نقل دهند اما اوستای ساسانی نیز بسیار محدود بوده است. در کتاب هزاره‌های گمشده آمده است:

«شاید باور کردنی نباشد که از اوستای مکتوب، با وجود جایگاه پر اهمیت آن در جامعه ساسانی، نمیتوانسته بیش از یکی دو نسخه وجود داشته باشد، که آن هم در اختیار مرکزیت دینی بوده است و عامه مردم به فراخور جایگاه اجتماعی خود میبایستی بخشهایی از روستا را از حفظ میداشتند.

۱- اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، پیشگفتار/پانزده

۲- هزاره های گمشده، ج ۱، صص ۱۰۷ و ۱۰۹

بنابراین اوستایی که مردم با آن سر و کار داشتن اوستایی مکتوب نبود. باید به این موضوع نیز اندیشید که مردم با گذشت زمان و به مرور از زبان اوستایی فاصله گرفته بودند و مطالب اوستا به زحمت قابل درک همگام بود و در نتیجه در نقل شفاهی همواره میتوانست دستخوش دگرگونی باشد.» (۱)

ایشان د مورد زبان اوستا مینویسد:

«زبان اوستا در زمان تدوین مانند زبان دعاها و نیایشهای اوستایی که در مراسم جمعی به وسیله روحانیان زرتشتی خوانده میشد برای مردم اصلاً و برای خود روحانیان غالب مفهوم نبود. ناگزیر برای کاربرد عملیتر اوستای اوستایی به زبان روز مردم؛ یعنی فارسی میانه یا پهلوی ترجمه و تفسیر شد این ترجمه‌های آکنده از تفسیرهای دلخواه و تعبیرهای خشک «زند» خوانده میشد که در لغت به معنی تفسیر و گزارش است پس اوستای ساسانی آمیخته بود از اوستا و شرح مسائل اعتقادی روز و مطالب کم ارزش قانونی و آیینی از موبدان. از این روی است که اوستا گاه به مسامحه «زند و اوستا» نیز خوانده شده است.» (۲)

نویسنده محترم در صفحاتی بعد مینویسد:

«این حقیقت امروز روشن است که در زمان ساسانیان مطالبی دیگر به اوستا افزوده شده است، اوستای ساسانی اوستای دربرگیرنده اوستای اصلی بوده است... از سده ۳ پیش از میلاد تا آغاز فرمانروایی ساسانیان در نیمه اول سده ۳ میلادی کوچکترین خبری از چگونگی اوستا نداریم.» (۳)

با وجود این همه تحریف و اضافات و نابودی گاتها، این مقداری هم که از گاتها در دسترس است به گفته پژوهشگران، بخش عمده‌ای از آن نامفهوم است.

موبد خجسته میستری، از زرتشتیان پارسی هند - در مصاحبه با مجله‌ی هفت آسمان میگوید:

۱- هزاره‌های گمشده، ج ۱، ص ۱۱۰

۲- هزاره‌های گمشده، ج ۱، ص ۱۱۲

۳- هزاره‌های گمشده، ج ۱، ص ۱۲۰

«اگر شما برسید: ترجمه خوبی از گاهان (گاتها) وجود دارد که مورد قبول من باشد، باید عرض کنم نه، چرا که ترجمه اوستا به خصوص گاهان به سبب مشکلات زبان شناختی، بسیار سخت است. کلماتی در آن وجود دارد که تا به امروز نتوانستیم معنای آن را دریابیم؛ برای مثال ترجمه‌های زیادی از دعای "اهونور" - که مهمترین دعاست و دارای بیست و یک کلمه میباشد - وجود دارد، اما همچنان تحقیقات در باره کلمات این دعا ادامه داد.» (۱)

۱۳: ژان کلنز (۲) (Jean Kellens) میگوید:

ژان کلنز در کتاب «مقالاتی در باره زرتشت و دین زرتشتی»، (خلاصه و نقل به مضمون چنین نظر دارد که:

زرتشت، خالق و نویسنده گاتها نیست؛ (۳) در واقعیت داشتن اصلاحات دینی او تردید وجود دارد (۴) و سرایش گاتها کار یک گروه دینی بوده است که از دو مکتب گوناگون برخاسته بوده‌اند؛ (۵) گاتها، سرودها و راز و نیازهای یک شخص با خدا نیست، بلکه آنرا برای اجرا در مناسک مذهبی سروده بوده‌اند (۶).

کلنز معتقد است که:

۱- . مجله هفت آسمان، ش ۳۹، پاییز ۱۳۸۹، ص ۲۰ - ۲۱

۲- . ژان کلنز، استاد بلژیکی زبان ها و دین های هندوایرانی در کلژ دو فرانس پاریس و یکی از نامدارترین پژوهشگران اوستا و گاتها در جهان است. او بیش از چهل سال است که در حوزه اوستاشناسی می نویسد و تاکنون حدود یکصد و سی کتاب و مقاله، و از جمله ترجمه گاتها در سال ۱۹۹۴ از او منتشر شده است.

۳- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی، ص ۵

۴- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی، ص ۵

۵- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی، صص ۱۰۹ و ۱۱۲

۶- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی، صص ۳۹ و ۸۱ و ۹۳

مترجمان گاتها- به دلیل پی نبردن به مفهوم واژگان دشوار آن- اصطلاحات و معانی آنها را آنطور که پیش زمینهای در ذهن خود داشتهاند، نوشتهاوند تا بتوانند جملههای معنادار بدست دهند (۱)

او میگوید:

باید پذیرفت که ما قادر به شناسایی هیچیک از خصوصیات اصلی مزدیسناى گاتها نیستیم (۲)

«ما هنوز نیمی از معنا و مفهوم گاتها را نمیدانیم. مترجمان گاتها ذهنیتهای خود را به این کتاب تحمیل کردهاند.» (۳)

۱۴: نوبرگ مینویسد:

«هرکس با این متن (گاتها) سر و کار داشته است به این نکته رضا داده که آنچه صبحها ترجمه میشود با ترجمه شب پیشین متفاوت است. و کای بار میگوید: هرچه گاهان را میخوانم، کمتر در میابمش. در واقع، اتفاق آرا بر سر معنای ظاهری گاهان چیزی نیست جز یک توافق قراردادی» (۴)

۱۵: آقای موله میگوید:

«از آنجایی که متون گاته ها نیایشی است کوشش در جهت استخراج اطلاعات تاریخی از دل آنها کاری خطرناک است هنگامی که آنها به حوادث و افراد ثابتی ارجاع میدهند اینها ممکن است واقعی باشد یا یا جنبه افسانههای داشته باشند و هیچ چیز ثابت نمیکند زرتشت مؤلف گاتها است و تعیین اینکه آیا وی حقیقتاً وجود داشته یا نه امری غیر ممکن است ترجمههای موجود از گاته ها بیشتر جنبه ذهنی و نظری

۱- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی ، صص ۳۹ و ۸۱ و ۹۳

۲- . کلنز، ژان، مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی ، صص ۴۰

۳- . مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی، ص ۴۱

۴- . مقالاتی در باره زردشت و دین زردشتی ، ص ۵۸

داشته‌اند و تحت تأثیر یک تصویر سنتی اکادمیک از زرتشت است که بیشتر شبیه به چهرهای قدیمی و باستانی از یکی از پیامبران اسرائیلی است.» (۱)

در ادامه مؤلف کتاب مینویسد:

«البته آقای اورفئس در مقابل موله میگوید که در گاته‌ها نوعی وحدت لحن و موضوع دیده میشود که دلیلی بر اصالت تاریخی زرتشت است اما صاحب‌نظرانی که تقریباً در همه چیز اختلاف دارند در این نکته متفق القول هستند که از مجموع ۲۳۸ بند یا قطعه گاته‌ها قریب به ۱۹۰ بند از آن غیر قابل فهم و درک است بنابراین چه وزرنی میتواند برای چنین عقیده ذهنی قائل شد» (۲)

بنابراین آیا میشود به گاتها معجزه جاویدان گفت درحالی که در آن حذف، اضافات و تحریفهایی صورت گرفته است؟! و حتی معنا و مفهوم دقیقی از آن نیست!؟

در حالی که معجزه بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از هر گونه تحریف، اضافات و حذف مصون بوده است و قرآن از جهات مختلف فصاحت، بلاغت، اسلوب بیان، اخبار از غیب، پیشگویی، هدایت، تربیت و مسائل مختلف علوم انسانی، امتیاز ویژه‌های نسبت به کتب آسمانی دیگر دارد، که هر کس آن را مورد بررسی قرار دهد در مییابد که آن کتابی آسمانی است و بشر عادی، هر چه هم درس خوانده باشد نمیتواند نظیر آن را بیاورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همین قرآن را دلیل پیامبری خود بیان میکند و از مردم میخواهد اگر میتوانند با آن مقابله کنند و نظیر آن را بیاورند، اما هیچ کس نتوانست همانند آن را ارائه دهد و از مقابله با آن عاجز ماندند، به همین دلیل نبوت پیامبر اثبات گردید. اما به گواهی تاریخ، با وجود اینکه در عربستان، سخنوران و شاعران و ادیبان، از فصاحت و بلاغت در گرفتار برخوردار بودند، همه از آوردن مثل قرآن عاجز ماندند و این تحدی همواره ادامه دارد که در هر عصر و زمان دلیل بر حقایق رسالت پیامبر عزیز اسلام است. (۳)

۱- . ادیان اسیا، ص ۵۹

۲- . ادیان اسیا، ص ۶۱

۳- . تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۲۰۰

۱۶: دکتر محمد معین از قول زرتشتی پژوه برجسته ابراهیم پورداود (مقدمه چاپ دوم گاتاها، ص یط - یی) چنین نقل کرده است:

«آیین زرتشتی دوره ساسانی از مبدأ خود بسیار دور گردید» (۱)

جای طرح این پرسش است: دینی که پس از چند قرن یا چند هزار سال از اصل خود بسیار دور شده، چگونه میتوان به اصل آن دست یافت؟ به علاوه اینکه همان آیین دوره ساسانی نیز تنها بخش اندکی الان موجود است، حال با چه دلیل و مدرک و برهانی میتوان باز.....

شهید مطهری نیز میگوید:

«احدی از مورخان و محققان انکار ندارد که عقاید آریایی در ادوار بعدی و مخصوصاً در دوره ساسانیان که مورد بحث ماست به پستی و انحطاط گرایید. جنبه زیبا و عالی تعلیمات زردشت تبدیل شد به افکاری زشت و پست؛ هزاران خرافه و پیرایه در دوره ساسانیان به کیش زردشت بستند. در این جهت احدی اختلاف ندارد و همه معترفند.» (۲)

حال این سؤال مطرح میشود آیا الان ما برای رسیدن به کمال تنها میتوان به کتابی مانند گاته ها که تنها ۲۳ صفحه نمیشود اتکا کنیم! ۲۳ صفحه‌های که در ترجمه آن بسیار اختلاف و تفاوت است! (۳)

خلاصه فصل

در این فصل پیرامون مسائلی، در رابطه با نبوت، از منظر دین اسلام و آیین زرتشت مطالبی بیان شد.

در نوشتار اول مطالبی در زمینه صفات انبیاء بیان شد.

۱- . مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱، ص ۱۹۸

۲- . خدمات اسلام و ایران، ص ۲۱۳

۳- . اوستاپژوه کم نظیر ابراهیم پورداود در مقدمه ی ترجمه گات ها، تصریح می کند که تمام کتاب گاتاها ی فعلی از ۵۵۶۰ کلمه تشکیل شده است. (صفحه ۶۲) اگر هر صفحه ی کتاب، ۲۵۰ کلمه باشد، حجم این کتاب آسمانی در حال حاضر به ۲۳ صفحه نمی رسد!

صفت امّی بودن، به عنوان یکی از صفات پیامبر اسلام مطرح شد و لزوم وجود این صفت برای پیامبران، خاصه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به قرآن و روایات و مبانی عقلی بیان شد.

در حالی که زرتشتیان، درس خوان بودن پیامبرشان را به عنوان یک صفت برای ایشان ثابت میکنند. و به اثبات رسید که با وجود این صفت برای پیامبری، مشکلات عدیده‌ای در زمینه پذیرش گفته‌های او پیش می‌آید.

در نوشتار بعد، مسئله پذیرش پیامبران گذشته مطرح شد، که مبنای اسلام در این زمینه، لزوم اعتقاد به تمامی انبیاء الهی است، به این دلیل که برنامه تمامی انبیاء، الهی بوده است و تنها در مراتب این برنامه‌ها اختلاف وجود دارد، نه در اصول و حقیقت آنها، بنابراین قبول نکردن حتی یک پیامبر، به نوعی پشت کردن به اصول تمامی انبیاء است.

در حالی که پیروان آیین زرتشت بسیاری از انبیاء الهی را قبول ندارند. و بیان ترجیح دیدگاه اسلام در این زمینه، نسبت به آیین زرتشت بیان شد.

در نوشتار آخر این فصل، مسئله معجزه در دین اسلام و آیین زرتشت مورد بررسی واقع شد. خصوصاً معجزه جاویدان پیامبر اسلام قرآن و گاتهای آشوزرتشت.

و به اثبات رسید که یکی از ملاکات واجب، برای صدق اعجاز دائمی برای چیزی، عدم تحریف و زیاده و نقصان آن است. که این ملاک، در قرآن معجزه جاویدان پیامبر اسلام وجود دارد، اما در گاتها به هیچ عنوان چنین ملاکی یافت نمیشود.

فصل پنجم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در مساله معاد

بخش اول: تحلیل مسئله مرگ

نوشتار اول: دیدگاه اسلام درباره حقیقت مرگ

اشاره

در دیدگاه دین اسلام، مرگ راه وصول به مدارج کمال و عافیت و راحتی برای پرهیزکاران، و جهنم و نکبت برای گنه کاران است.

مرگ، امری است که هیچ گریزی از آن نیست و این امر توسط خداوند صورت میپذیرد و اگر هم در بعضی آیات اشاره دارد که قبض روح توسط ملائکه انجام میگیرد، باید دانست که آنها هیچ استقلالی در افعال خود ندارند و اگر هم کاری انجام میدهند به اذن و اراده حضرت حق هست.

دیدگاه قرآن نسبت به مرگ

۱: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱)

«هر کسی مرگ را می چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده، و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!»

نکات آیه:

۱: هر جاننداری در نهایت طعم مرگ را میچشد.

۲: هر کس در این دنیا به تکالیف الهی تن دهد، مرگ پلی است برای او به سمت کامیابی و بهشت برین است.

۳: این دنیا، دار غرور و فریب است و دنیای دیگر، دار حقیقت و پل وصول به آن مرگ است.

۲: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲)

«ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گوئید درخواست مرگ کنید.»

در این آیه این نکات است که:

۱: مرگ فی حد نفسه زشت و بد نیست.

۱- . سوره آل عمران: ۲، آیه ۱۸۵

۲- . سوره جمعه: ۶۲، آیه ۶

۲: در خواست مرگ، از سوی کسی است که خود را اولیای خداوند میدانند.

۳: طلب مرگ، مساوی صدق در گفتار و کردارشان است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۱)

«هر انسانی طعم مرگ را می چشد! و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می کنیم؛ و سرانجام بسوی ما بازگردانده می شوید.»

آیا میشود مرگ را با این وجود بد و زشت دانست!

مرگ از دیدگاه روایات معصومین علیهم السلام

مردن تطهیر و تزکیه است.

۱: در کتاب «معانی الاخبار» از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

پدرم حضرت امام علی بن محمد النقی علیهم السلام به عیادت یکی از اصحابش که در بستر مرض افتاده بود تشریف آوردند، ایشان آن مرد را در حال گریه دیدند و آن مرد از ترس مرگ، در جزع و فزع بود.

حضرت فرمود: ای بنده خدا! اینکه تو از مرگ در هراس و گریه هستی برای این است که معنای مردن را نمیدانی. و سپس فرمودند: من از تو سؤالی می کنم جواب مرا بگو!

اگر فرضاً تمام بدن تو را چرک و کثافات فرا گیرد و از بسیاری این چرکها و کثافات و پلیدی هایی که بر تو نشسته در رنج و آزار باشی و در عین حال، قرحه و دمل هایی در بدن تو پدیدار شود و مرض جرب و سودای خشک پیکر تو را فرا گیرد، و بدانی اگر در حمام بروی و تمام اینها را بشویی تمام این مرضها و کثافات از بین می رود و بدن تو پاک و پاکیزه می شود، آیا دوست داری که به حمام بروی و شستشویی بنمایی و تمام این چرکها و آفات را از خود دور کنی؟! یا آنکه رفتن به حمام را ناپسند داری و حاضر نیستی بدانجا گامی نهی، و با تمام این آفات و عاهات صبر می کنی و می سازی؟!!

مریض عرض کرد: یابن رسول الله! دوست دارم به حمام بروم و تمام این آلودگیها و پلیدیها را بزدايم. حضرت فرمود: مرگ برای انسان مؤمن در حکم همین حمام است و برای تطهیر و شستشو است. آنچه از

گناهانی که انجام دادی و به واسطه طول مرض و سائر امور هنوز از بین نرفته و باقی است، به واسطه مرگ تمام آنها از بین می‌رود و از بدیها و گناهان پاک و پاکیزه بیرون می‌آیی.

ای مرد! بدان که چون بر مرگ وارد شوی و از این دریچه عبور نمایی، از هر گونه اندوه و غصه و آزار و رنجی نجات خواهی یافت، و در دامان هرگونه سرور و فرح و انبساطی قرار خواهی گرفت.

در این حال چنان این سخنان در آن مریض اثر کرد که دلش آرام گرفت و از طیش ایستاد، و با نهایت خرسندی و نشاط چشمان خود را فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم نمود و رحلت کرد. (۱)

و نیز در کتاب «معانی الاخبار» از حضرت محمد بن علی الجواد علیهم السلام روایت میکند که:

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که مرگ چیست؟

حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند کندن لباسهای چرکین جانور گذارده و مانند باز کردن غلها و بندهای سنگین و تبدیل کردن آنهاست به فاخرترین لباسها، با پاکیزه ترین و مطبوع ترین بوها و سوار شدن بر بهترین و راهوارترین مرکب ها و وارد شدن در شایسته ترین منزلها.

اما مرگ از برای کافر، مانند کندن لباسهای فاخر و انتقال از منزل مألوف و مأنوس خود، و تبدیل کردن آنهاست به چرکین ترین لباس ها و خشن ترین آنها و به وحشتناک ترین منزلها و شدیدترین عذابها. (۲)

امام علی علیه السلام میفرماید:

۱- . معانی الاخبار، ص ۲۰۰ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى مَرِيضٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَبْكِي وَيَجْرُعُ مِنَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لَأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ أَرَأَيْتَكَ إِذَا اتَّسَيْخَتْ وَتَقَدَّرَتْ وَتَأَذَّيْتُمْ مِنْ كَثْرَةِ الْقَدَرِ وَالْوَسِيخِ عَلَيْكَ وَأَصَابَكَ قُرُوحٌ وَجَرَبٌ وَعَلِمْتَ أَنَّ الْغَسْلَ فِي حَمَّامٍ يُزِيلُ ذَلِكَ كُلَّهُ أَمْ يَا تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَهُ فَتَغْسِلَ ذَلِكَ عَنْكَ أَوْ مَا تَكْرَهُ أَنْ لَا تَدْخُلَهُ فَيَبْقَى ذَلِكَ عَلَيْكَ قَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَذَاكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَّامُ وَهُوَ آخِرُ مَا بَقِيَ عَلَيْكَ مِنْ تَمَحُّصِ دُنُوبِكَ وَتَنْقِيَتِكَ مِنْ سَيِّئَاتِكَ فَإِذَا أَنْتَ وَرَدْتَ عَلَيْهِ وَجَاوَزْتَهُ فَقَدْ نَجَوْتَ مِنْ كُلِّ غَمٍّ وَهَمٍّ وَأَذَى وَوَصَيْلَتْ إِلَى كُلِّ سُرُورٍ وَفَرَحٍ فَسَكَنَ الرَّجُلُ وَاسْتَسَلَّمَ وَنَشِطَ وَغَمَّضَ عَيْنَيْهِ وَنَفَسَ وَمَضَى لِسَبِيلٍ

۲- . معانی الاخبار، ص ۱۹۶. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع مَا الْمَوْتُ قَالَ لِلْمُؤْمِنِ كَنْزٌ يُثَابُ وَسِخَةٌ قَمَلَةٌ وَفَكٌّ قَيْدٌ وَأَعْلَالٌ ثَقِيلَةٌ وَالْإِسْتِبْدَالُ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحَ وَأَوْطَأِ الْمَرَائِبِ وَآنَسِ الْمَنَازِلِ وَ لِلْكَافِرِ كَخْلَعِ ثِيَابٍ فَآخِرُهُ وَالنَّقْلُ عَنْ مَنَازِلِ أَيْسِهِ وَالْإِسْتِبْدَالُ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَ أَحْشَنَهَا وَ أَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَ أَعْظَمِ الْعَذَابِ

و الله لابن ابيطالب انس بالموت من الطفل بندي امه (۱)

«به خدا سوگند، پسر ابوطالب به مرگ بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است انس و طلب دارد.»

شاید این سؤال مطرح شود که چه علتی برای این شوق است؟!

حجاب چهره جان میشم --- و غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در س --- راجه ترکیب تخته بند تنم (۲)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، پس چرا بیصبرانه در انتظارش نباشیم.

ما این دنیا را وقتی دوست میداشتیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم. اکنون میدانیم که:

"این دنیا برکش بیفروغ و اساسش بر دروغ است. و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان عشوه گر هرزهای است که به کس وفا نمیکند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمیرد. دروغگویی خیانتکار، ناسپاسی حق شناس و دشمنی حيله گر است. حالاتش ناپایدار، عزتش ذلت، جدش بازی و سرافرازش سرافکنندگی است. سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نابودی و ناخوشی و ناآرامی است. وصله‌هایش به هجران پیوسته، راههایش حیرت زا، پناهگاههایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است. (۳)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵، بند ۲.

۲- حافظ، دیوان، غزل ۳۴۲

۳- رضی، شریف، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، بند ۳. فَيَأْتِي بَرْقُهَا خَالِبٌ وَ نُطْقُهَا كَاذِبٌ وَ أَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ وَ أَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ أَلَا وَ هِيَ الْمُتَصَيِّدِيَّةُ الْعُنُونُ وَ الْجِيَامِيحَةُ الْجُرُونُ وَ الْمَيَائِنَةُ الْخُنُونُ وَ الْجُحُودُ الْكُنُودُ وَ الْعُنُودُ الصَّدُودُ وَ الْحَيُودُ الْمَيُودُ حَالُهَا انْتِقَالٌ وَ وَطْأَتُهَا زَلْزَالٌ وَ عِزُّهَا ذُلٌّ وَ جِدُّهَا هَزْلٌ وَ عُلُوُّهَا سُفْلٌ دَارٌ [حَرْبٍ حَرْبٍ وَ سَلْبٍ وَ نَهْبٍ وَ عَطَبٍ أَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ قَدْ تَحَيَّرَتْ مَذَاهِبُهَا وَ أَعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا وَ حَابَتْ مَطَالِبُهَا

اما در آن سوی این جهان، جهانی است ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، و به قول حضرت علی علیه السلام که میفرمایند:

«بپرهیز از این که فریب خوری از خانه آرام و قرار، و جایگاه پاکیزگان برگزیدگان و دوستان نیکوکاران، آن خانه که گویا شده است قرآن به وصف آن و ستایش کرده بر اهل آن، و راه نموده تو را خدا که پاک است او بر آن، و خوانده است تو را به سوی آن، مراد از این خانه بهشت است و از فریب خوردن از آن، غافل شدن از آن و سعی نکردن از برای آن به سبب کاهلی یا مشغول شدن به دنیا، یا پیروی هواها و خواهشها.» (۱)

آیا شوق برای انسان نباید باشد!؟

دیدگاه بزرگان دین در رابطه با مرگ

علامه طهرانی قدس سره درباره مرگ میفرماید:

«مرگ برای مرد عارف و مؤمن بیدار، ایجاد اضطراب و دهشت و وحشت نمی کند؛ بلی برای افرادی که از تجرد نفس به واسطه انغمار در عالم ماده و شهوات دور شده و خدای خود را نشناخته اند، به علت عدم انس و آشنایی با عوالم قرب ایجاد وحشت می کند و جهالت آنها پیوسته، آنها را هراسان و مضطرب می دارد.

ولی مرد مؤمن که از راه حق قدمی فراتر ننهاده و کردار و صفاتش را بر حق و امر حق تطبیق نموده و در این دنیا پشت به عالم غرور نموده و از آن تجافی کرده و میل و رغبت خود را به دار خلود و ابدیت نموده است و عاشق لقای خدا بوده است، این عاشق مرگ است، عاشق تجرد است؛ چون محب خداست، مؤمن به فردانیت اوست. هر روز آرزو می کند که لباس بدن را خلع و به نور تجرد مخلع گردد، بلکه پیوسته می کوشد تا هر روز یک درجه از غرور و مجاز او کم گردد و یک درجه به ادراک معنی و حقیقت نزدیکتر

۱- غرر الحکم، شرح آقا جمال الدین خوانساری، ج ۲، ص ۳۲۰. ایّاک ان تخدع عن دار القرار و محلّ الطّیّین الاخیار و الاولیاء الابرار الّتی نطق القرآن بوصفها و اثنی علی اهلها، و دلّک اللّهُ سبحانه علیها و دعاک الیها

شود، تا سرحدی که تمام امور دنیوی و فانی در نزد او به سراب بطلان و نیستی مدفون شده و تجلی عالم انوار و حقیقت بر او متحقق گردد» (۱)

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی

بگفت ای بیخبر مرگ از چه نامی زندگانی را

اگر زین خاکدان پس ---ت روزی بر پری بینی

که گردونها و گیتیهاست ملک آن جهانی را (۲)

البته شاید علت اینکه عده‌ای مرگ را زشت و قبیح میدانند و از آن ترس دارند این باشد که آنها:

۱: جهل به واقعیت مرگ دارند.

۲: ترس از چگونگی مرگ در وجود آنها است.

۳: ترس از حوادث پس از مرگ دارند.

۴: مرگ را عامل جدایی کننده از تمام تعلقاتشان میدانند.

۵: گهنگار بودن آنها و دیگر دلایلی که باعث میشود که آنها مرگ را مکروه بدانند.

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت: مرگ ارمغان شوم اهریمن

مرگ در باور آیین زرتشت، امری ناگزیر و قرین زندگی، پس از تازش اهریمن است.

در دینکرد سوم آمده:

«... آنکه در گوهر خود نامیراست، ولی دارای کالبد جداشدنی است، آن یکسره مردمیان هستند که به یوبه روانشان، نامیرایند،

ولی کالبدشان در هنگامه آمیختگی با تازش اهریمن جدایی پذیر است.» (۳)

۱- معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۶۵

۲- دیوان پروین اعتصامی، قصیده ۴

۳- تدوین: فرخزادان، آذر فرنیغ، امیدان، آذرباد، دینکرد سوم، دفتریکم، ص ۸۹

در این آیین مرگ همچون بیماری و پلیدی، پدیدهای است که ارمغان شوم تازش اهریمن است.

در بندهش به این مورد اشاره شده است:

«اهریمن اندیشید که همه آفریدگان هر مزد را از کار افگندم، جز کیومرث. پس استویهاد را با یک هزار دیو مرگ کردار، به کیومرث، فراز هشت.» (۱) و «... مرگ به تن کیومرث، در شد و همه آفریدگان را تا به فرشگرد، مرگ بر آمد.» (۲)

«استویهاد، وای بدتر است، او است که جان را بستاند ... چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ آید و چون سایه افگند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد. او را مرگ خوانند.» (۳)

این روایت، اهورامزدا را از میراندن آفریده‌هایش بر کنار میداند و نفوس را در صورت عدم مداخله اهریمن، به خودی خود بی مرگ می‌شمارند. یعنی مرگ در روایت زرتشتی، مانند هر پدیده بد و ناخوشایند دیگری، نتیجه کار اهریمن و تازش رشک و رزانه او به گیتی است.

در این روایت، یکی از دیوهای آفریده اهریمن به نام «استویهاد» را عامل اجرای آن میداند.

«استویهاد، وای بدتر است، او است که جان را بستاند چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ آید و چون سایه افگند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد. او را مرگ خوانند.» (۴)

در روایات زرتشتی وارد شده است که در نتیجه دخالت دیوان در جدایی روان از تن، سكرات مرگ برای هیچ کسی، اعم از پرهیزگار و گناهکار خوشایند نخواهد بود.

۱- . دادگی، فرنیغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۵۳

۲- . دادگی، فرنیغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۸۱

۳- . دادگی، فرنیغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۱۲۱

۴- . دادگی، فرنیغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، ص ۱۲۱

مانند این روایت داراب هرمزد که چنین آمده:

«... که چون روان از تن جدا شود، اهرمن گجسته و دیگر دیوان کوشند که آن روان را بگیرند و به دوزخ برند و آن روان از اهرمن دروند و دیوان چنان ترسد که میش از گرگ ترسد؛ و از نزدیک وی بگیرد و روان میشود و اهرمن گجسته و دیوان از پس آن روان میدوند؛ چون کسی متحیر و عاجز که از دشمنی ترسد، همچنان بیم باشد... چندان رنج و دشواری و بیم و ترس در آن سه روز بدان روان میرسد که دوزخی را در دوزخ به مدت سه هزار سال بدو نرسد. (۱)»

اساس فلسفه دین زرتشت، تقابل دو نیروی اهورا مزدا که مظهر نیکی، پاکی، نور و راستی است با اهریمن، مظهر شر، دروغ، ظلمت و ناپاکی میباشد. مرگ و نیستی، سلاح اهریمن است و انسان و دیگر آفریدگان اهورا مزدا، در اثر حمله دیوان اهریمن میمیرند. در حالی که اهریمن میمیراند و اهورا مزدا هر چه بیشتر میآفریند.

بدین ترتیب در کتاب اوستا آمده است که:

«اهریمن مرگ آفرین نیرنگ باز» و «اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی» (۲)

و نیز آمده است که اهریمن آفریدههای اهورا مزدا را تهدید میکند.

«تو را بکشم و آفریدگان و آفرینش نیک مینیوی تو را نابود کنم.» (۳)

در کتاب زرتشتیان «باورها و آداب دینی آنها» وارد شده است که:

«آیا مرگ برای انسان و آفرینش اهورامزدا ابدی نیست و هر چه را که اهریمن نابود میکند، اهورامزدا دوباره میآفریند. تا در رستاخیز و بازسازی جهان، شر و ناپاکی و مرگ از بین خواهد رفت. آن وقت

۱- هرمزدیار، داراب، روایت داراب هرمزد، ج ۱، ص ۱۴۸

۲- اوستا، ترجمه ی جلیل دوستخواه، ج ۲، فرگرد نوزدهم، بخش یکم

۳- زاد سپرم (هیر بد نیمروز)، گزیده های زاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل

زندگی برای انسان و آفرینش اهورامزدا تا ابد ادامه خواهد داشت. اهریمن از بین خواهد رفت؛ زیرا او بود که تباهی و مرگ را به جهان کامل اهورا مزدا آورد.» (۱)

و در کتاب اوستا، بخش وندیداد آمده که آب و آتش به حسب ذات خود نیک و سودمند هستند و موجب هلاکت انسان و سایر حیوانات نمیشوند و فقط استوویزه یا دیو مرگ است که در آب می‌رود و انسان را خفه میکند و یا در آتش نفوذ کرده و موجب سوزاندن میشود. (۲)

نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام بر آیین زرتشت

تطبیق و ترجیح دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت به این صورت است که:

مقدمه اول:

مبنای دین اسلام بر توحید در خالقیت است و تمام موجودات و پدیده‌ها را از جانب خداوند میدانند.

مقدمه دوم:

خداوند خیر محض است و از موجودی با این ویژگی، پدیده‌های شر و ناپسند ظهور پیدا نمیکند.

نتیجه:

مرگ که خود پدیده‌های حقیقی در عالم است، خیر و عین کمال است.

باید دانست همانطور که مرگ برای افراد نیکوکار موجب پیمودن کمال و رسیدن به سعادت هست، حتی برای گناهکاران نیز مرگ خیر است، با اینکه جهنم در پیش روی آنها است؛ زیرا همین جهنم موجب پالایش آنها از کثیفیها و رذائل و گناهانشان است.

رسیدن به کمال دو صورت است یا با تشویق و یا با تنبیه مانند پدری که دو فرزند دارد که یکی با تشویق درس میخواند و خود را به کمال میرساند و یکی با تنبیه و کتک خوردن خود را به کمال میرساند.

۱- . زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها

۲- . دارمستر، جیمس، وندیداد، فصل پنجم، بندهای ۸ و ۹

بنابراین، با پذیرش مبنای آیین زرتشت، باید در مرحله اول، قائل به ثنویت در خالقیت بشویم و در مرحله بعد، مرگ را شوم و زاده اهریمن بدانیم.

در حالی که هم ثنویت در خالقیت باطل است و هم این مطلب که مرگ شوم است، که در مقدمات بالا- مطرود واقع شده است.

بنابراین اگر با نگاهی توحیدی و واقعی به حقیقت مرگ نگاه کنیم در میابیم، مرگ آن طور که پیروان آیین زرتشتی فعلی می گویند ارمغان شوم اهریمن نیست.

بخش دوم: نحوه برخورد با میت

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام: لزوم دفن اموات و ادله آن

اشاره

دیدگاه دین اسلام نسبت به اموات اینگونه است که بر مسلمانان، واجب کفایی است که شخص مسلمانی که از دنیا رفته است را دفن کنند.

دفن اموات، هم در قرآن به آن اشاره شده است و هم در روایات ائمه شیعیان علیهم السلام .

قرآن

۱: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارَى سَوْأَهُ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَهُ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۱)

«سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کندوکاو) می کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار و جدان، از کار خود) پشیمان شد.»

۲: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا * (۲)

۱- . سوره مائده: ۴، آیه ۳۱

۲- . سوره مرسلات: ۷۷، آیات ۲۵ و ۲۶

«آیا زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم * هم در حال حیاتشان و هم مرگشان؟!»

۳. مِنْ أَىِّ شَىءٍ خَلَقَهُ * مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * (۱)

روایات معصومین

۱: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ وَالْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا أَمْرٌ بَدَفِنِ الْمَيِّتِ لِنَلَّا يَظْهَرُ النَّاسَ عَلَى فَسَادِ جَسَدِهِ وَقُبْحِ مَنْظَرِهِ وَتَغْيِيرِ رِيحِهِ وَ لَا يَتَأَذَى بِهِ الْأَحْيَاءُ بِرِيحِهِ وَ بِمَا يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنَ الْأَفَةِ وَالْفَسَادِ وَ لِيَكُونَ مَسْتُورًا عَنِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ فَلَا يَشْمَتُ عَدُوٌّ وَ لَا يَحْزَنُ صَدِيقٌ. (۲)

«از محمد بن علی بن الحسین در کتاب عیون اخبار و علل الشرایع به اسنادش از فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: اما دستور داد به دفن مرده، تا مبادا بر مردم فساد بدن خود و زشتی آن و بوی بد ظاهر و آشکار شود و بوی بد میت و آفات و فساد جسد انسانهای زنده را اذیت نکند و تا اینکه تا جسد میت از دوستان و دشمنان محفوظ باشد تا اینکه دشمن او او را شماتت نکند و دوست از دیدن او محزون نشود»

۲: الْجَعْفَرِيَّاتُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ رَأْسِ الْقَبْرِ إِذَا دُفِنَ الْمَيِّتُ يَا فُلَانُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ أَتَاكَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ - اللَّهُمَّ لَقْنَهُ حُجَّتَهُ. (۳)

۱- .سوره عبس: ۸۰، آیه ۱۸ الی ۲۱

۲- . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۱

۳- . مستدرک الوسائل، الجزء الثانی، ص ۳۲۷

«از حضرت علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: در نزد سر میت وقتی او را دفن کردی بگو ای فلانی بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَدْ أَتَاكَ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ - اللَّهُمَّ لَقْنَهُ حُجَّتَهُ.»

۳. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَصْدُوحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَيْسَى أَنَّهُ سَمِعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا عَلَيَّ أَحَدٌ كُمْ إِذَا دَفَنَ الْمَيِّتَ وَوَسَدَهُ التُّرَابَ أَنْ يَضَعَ مُقَابِلَ وَجْهِهِ لَبَنَةً مِنَ الطِّينِ وَلَا يَضَعَهَا تَحْتَ رَأْسِهِ. (۱)

«امام رضا علیه السلام میفرماید: احدیاز شما چه اشکال دارد وقتی میت را دفن کرد و با خاک او را پوشاند در مقابل صورتش آجری از تربت را بگذارد؟! و آن را زیر سرش قرار ندهد؟؟»

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت: لزوم عدم دفن میت و ادله آن

اشاره

زرتشتیان جسد رفتگان را ناپاک میدانند، جسم آنان را متعفن و گندیده مینامند و حتی تا گذشتهای نه چندان دور، از دفن آنها در زمین به شدت منزجر بودند.

مطابق سنت زرتشتی، بدن مرده را بر فراز برجی که دخمه نام دارد و در محلی دور افتاده است میگذارند، تا طعمهی پرندگان وحشی شود.

در کتاب «فرهنگ ادیان جهان» نوشته «جان آر. هینلز» که بخش زرتشتی آن زیر نظر موبد کوروش نیکنام از موبدان کنونی و پر فعالیت ترجمه شده است چنین آمده:

«دخمه (Daxma) در میان مردم به «برج خاموشان» شهرت دارد. در آیین زردشتی، بنایی است که در دوران باستان، مردگان را در آن میگذاشتند تا گوشتشان طعمه مردارخواران (مثلاً لاشخورها) شود». (۲)

تدفین در زرتشت

در کتاب روش تدفین در ایران باستان چنین آمده است که:

۱- . وسائل الشیعه، ج ۳، ص، ۳۰

۲- . فرهنگ ادیان جهان، ص ۲۸۶

«زرتشتیان جسد رفتگان را ناپاک میدانند، جسم وی را متعفن و گندیده مینامند و حتی تا گذشته‌های نه چندان دور از دفن آن در زمین به شدت منزجر بودند. مطابق سنت زرتشتی، بدن مرده را بر فراز برجی که دخمه نام دارد و در محلی دور افتاده واقع است میگذارند تا طعمهی پرندگان وحشی شود. نحوهی انجام این آیین چنین است که مرده را تا سه روز و سه شب در اتاقی نگاه میدارند و سپس بدن را به دخمه انتقال میدهند. دخمه ساختمانی است که در بالای کوه میسازند، رسم بر این است که بدن مرده را به درون دخمه میگذارند و پرندگان لاشخور در مدت کوتاهی تمام گوشتهای بدن مرده را ظرف یکی دو ساعت میخورند و استخوان را باقی میگذارند!!!»

معماری دخمه

دخمه دیوار دایره‌ای ضخیمی به شکل برج است که بر بالای صخره‌ها و کوه‌های نه چندان بلند از خشت و گل ساخته شده است و پلکانی زمین هموار را به درب دخمه متصل میکرده است.

دخمه دارای چندین اتاق و احتمالاً ۲ طبقه بوده است و یکی از این اتاقها ویژه‌ای به آتش سوزها بوده. فاصله دخمه از اتاق آتش سوزها حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ متر بود. کار آتش سوزها که معمولاً ۲ نفر بودند عبارت از این بود که از روزی که تن در گذشته را، به داخل دخمه می سپرند شبها تا ۳ شب در آن اتاق که یک پنجره مستقیم رو به دخمه داشت از سر شب تا بامداد آتش بسوزانند.

به درستی این آیین از آنجا سرچشمه میگیرد که چون بنا بر باور زرتشتیان، روان در گذشته تا ۳ شبانه روز در اطراف و بالای سر تن در گذشته در پرواز است تا پس از شب سوم به آسمان پرواز کند در این مدت ۳ شب نخست پس از مرگ از تاریکی و تنهایی نترسد.

سطح دایره داخل دخمه به چهار بخش تقسیم بندی شده است بخش ویژه مردها، زنها، کودکان و در پایان بخش چهارم که در مرکز دایره قرار داشته به چاه استودان نامدار است. استودان، چاهی است که در مرکز دخمه کنده شده که پس از پاک شدن استخوانهای تن در گذشته از گوشت، پوست و غیره (به وسیله مرغان لاشخور)، استخوانها را در آن چاه میریختند.

گیرشمن در کتاب ایران از آغاز تا اسلام به این نکته اشاره میکند که پیشینیان مرده را نمیبایست به خاک بسپارند یا بسوزانند و یا در آب غرق کنند؛ زیرا بیم داشتند که بدین وسیله سه آخشیح مقدس زمین، آتش و

آب را آلوده سازند پس میتوان عنوان کرد که عرضه تن مردگان به پرندگان در دخمه، از زمانهای خیلی دور شاید از زمان مادها در سرزمین ایران رایج شده است و هدف پاکیزه ماندن خاک، آتش و آب بوده است» (۱)

البته سالیانی است که دیگر زرتشتیان مردگان خود را دفن میکنند و از روش قدیمی استفاده نمیکنند!!!

تا چند دهه پیشتر این رسم اجرا میشده است در تهران از اواسط دهه ۱۳۱۰، در کرمان از دهه ۱۳۲۰ و در یزد از دهه ۱۳۴۰ به بعد دخمه، تبدیل به آرامگاه گردید و به کلی فراموش شد. و هنوز هم هستند کسانی که اجرای این مراسم را به خاطر میآورند.

خانم دکتر کتایون مزدآپور - پژوهشگر زرتشتی و نویسندهی آثار زرتشتی - تصریح کرده است که هنوز زرتشتیهای هند مردگان خود را در دخمه میگذارند (برای مصرف کرکسها!)

ایشان میگوید:

«ایرانیان کمتر پایبند به سنتاند و پارسیان هند از این بابت ایرانیان را پنهانی و در نظر، سرزنش میکنند. مثال این سنت شکنی در ایران ترک رسم دخمه گذاری جسد است. امروزه حتی دخمههای ایرانی را مردم معصب دارند خراب میکنند تا به خیال خود ثواب کرده باشند، حال آن که پارسیان هند با همهی دشواریها و معضلات هنوز آن آداب کهن (دخمه گذاری اموات) را حفظ کردهاند و دخمه بمبئی مثل بهشتی زیبا و دلگشا است و پر از صفایی نادر و غریب.» (۲)

با این حال باید دانست که دفن مردگان از نظر آیین زرتشتی بسیار ناپسند و گناهی بزرگ است.

در ونیداد فصل اول بند ۱۳ آمده است:

«گناهی که توبهی آن قبول نمیشود دفن کردن مردگان است.» (۳)

۱- . روش تدفین در ایران باستان، فریدون، ص ۱۱۰

۲- . مجله ی هفت آسمان بهار، شماره ۲۵، ص ۱۶، ۱۳۸۴

۳- . ادیان زنده ی جهان، ص ۳۲۶

یک موبد زرتشتی میگوید:

دخمه زرتشتیان یا برج خاموشان، سابقه زیادی دارد و سالها قبل در ایرانویج که محل اولیه زندگی قوم آریایی بوده است به وجود آمده، ولی هیچ گاه دفن مردگان در دخمه جزو اصول دین زرتشتی نبوده است.

فریرز شهزادی در گفتگو با ایسنا اظهار داشت:

«دخمه گذاری، از کلمه دخمه به معنی سردابه و تاریکخانه میآید و به انگلیسی، به نام برج مسکوت یا برج خاموشان معروف است. وی افزود: دخمه گذاری یک نوع شیوه تدفینی است که سابقه زیادی داشته و سالها قبل در ایرانویج که محل زندگی قوم آریایی بوده، وجود داشته است که طبق عقیده دانشمندان، این مناطق در جنوب سیبری بوده و برای تدفین مردهها از این روش بهره میبردهاند.

شهزادی خاطر نشان کرد:

در این مناطق، به علت سرد بودن زمین، طبق نوشتههای کتاب «وندیداد»، ۱۰ ماه از سال زمستان سرد و دو ماه بهار نیز سرد و معتدل بوده است و نظیر مناطق قطب و کانادا، قادر به دفن مرده نبودهاند و مجبور بودند مردهها را در بالای کوهها در حصاری از دیوار کشی یا سنگ بندی قرار داده تا از دسترس حیوانات وحشی، نظیر کفتار یا گرگ که باعث تکه تکه شدن لاشه میشدهاند، به دور بماند. وی اذعان داشت: ادیان میترائیسم یا ادیان اولیه قوم آریا، عقیده به یک نوع معاد جسمانی داشتند که در آن دنیا دوباره استخوانها، گوشت گرفته و تبدیل به انسان میشود و بنابراین حصارکشی را بر این اساس انجام میدادند و تنها کرکسها و پرندگان عظیم گوشتخوار، گوشتهای مرده را خورده و سپس دخمه بان، استخوان آن را جمع کرده و در یک منافذ مخصوصی در آن دخمه قرار میداده است. وی تاکید کرد: که روش دخمه گذاری روش دینی و جزو اصول دین زرتشت نبوده و از رسم و رسوم عادی مردم آریا نژاد میباشد و در زمان هخامنشیان و اشکانیان و حتی خود زرتشت مراسم تدفین مرده به صورت قبر و تدفین در زمینه بوده است.» (۱)

در جواب این موبد اینگونه بیان میکنیم که:

۱- . سایت یزد فردا، به نقل از سایت ایسنا، موبد فریرز شهزادی در گفتگو با خبرگزاری ایسنا / ۸ مرداد ۱۳۸۵، کد خبر:

<http://www.yazdfarda.com/news/۱۳۹۵/۰۷/۲۲۶۷.html> ۲۲۶۷

۱: در مورد سرد بودن و عدم امکان دفن اموات، در مطالبی که در ذیل ایراداتی که بر بنر زرتشتیان یزد گرفته میشود، مطالبی بیان میشود.

۲: در مورد اینکه ایشان میگویند دفن اموات جزو اصول زرتشت است، شواهدی را از کتاب اوستا میآوریم که خلاف این گفتار را نشان میدهد و مشخص میشود که اتفاقاً، دفن کردن میت، گناه بسیار بزرگی است و دارای کیفر میباشد و نباید مرده انسان را دفن کرد و در صورت دفن باید نبش قبر کرد.

همانطور که از برخی موبدان مطالبی نقل میکنیم، دانسته میشود به خلاف ادعای آقای شهرزادی، آیین دفن میت، جزء سنت زرتشتیت نیست و نیز از مورخان و دانشمندان مطالبی را در آیینی و سنتی بودن دخمه گذاری بیان میکنیم.

در ابتدای بحث، مبنای عدم دفن اموات توسط زرتشتیان را بیان میکنیم.

دکتر اردشیر خورشیدیان - رئیس انجمن موبدان تهران - در کتاب خود مینویسد:

«زرتشتیان جسد مرده را پلید میدانند و نساء میخوانند و بایستی جوری از چرخه حیات خارج کنند که این چهار آخشیح (آب، هوا، خاک و آتش) آلوده نگردد.» (۱)

در کتاب وندیداد آمده است که:

جسد را باید در ارتفاعات جای داد، تا طعمه سگها و پرندگان لاشخور آنجا بشود و در جای دیگر آمده است که باید جسد را محکم به زمین بست تا استخوانهای میت توسط سگان و لاشخورها کشیده نشود و زمین را آلوده نکند. (۲)

و نیز در این کتاب آورده شده است،

کیفر کسی که جسد مرده انسان را در زمین دفن کند و نصف سال بگذرد و او را از زمین در نیاورد، پانصد ضربه تازیانه اسپاهه و پانصد ضربه تازیانه سروشه است. (۳)

۱- جهان بینی زرتشت، ص ۱۲۰

۲- مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، فصل ششم، بند ۴۵ و ۴۶

۳- مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، فصل سوم، بند ۳۶

یا در همین فصل در مورد کیفر کسی که جسد مرده انسان را در زمین دفن کند و دو سال بگذرد و او را از زمین در نیاورد آمده است:

گناه او برای همیشه بی توبه خواهد بود، نه جریمه، نه کفاره و نه تطهیر نخواهد داشت. (۱)

این احکام برای این است که اگر بنا بر دلایلی مانند سرما و غیره نتوان جسد مرده را به دخمه برد، برای مدت مشخصی می‌توانند او را دفن و بعد بیرون بیاورند و به دخمه ببرند، همانگونه که در بند ۴ فصل ۸ کتاب آمده است.

در بند ۱۳ از فصل یکم آمده است که دفن اموات گناه بی توبه معرفی شده است. (۲)

در بند ۱۳ از فصل سوم آمده است که:

«ای آفریننده جهان جسمانی، ای مقدس بگو بدانم کیست که در درجه دوم شعف و خرسندی زمین را فراهم می‌آورد.

اهورامزدا گفت: کسی که بیشتر از همه قبرها را ویران کند، قبری که در آن جسد مرده انسان و سگ باشد.» (۳)

پس این سخن که بردن میت به دخمه و دفن نکردن جزو اصول زرتشت نیست صحیح نیست.

بله به خاطر دلایلی خصوصاً آلودگی محیط زیست و همچنین غیر انسانی بودن این کار، در ایران این رسم برداشته شد.

در کتاب ایران از آغاز تا اسلام، به این نکته اشاره میکند که پیشینیان نمی‌بایست مرده را به خاک بسپارند یا بسوزانند و یا در آب غرق کنند؛ زیرا بیم داشتند که بدین وسیله سه آخشیح مقدس: زمین، آتش و آب را آلوده سازند؛

۱- . مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، فصل سوم، بند ۳۹

۲- . مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، فصل یکم، بند ۱۳

۳- . مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، فصل سوم، بند ۱۳

پس میتوان عنوان کرد که عرضه تن مردگان به پرندگان در دخمه از زمانهای خیلی دور شاید از زمان مادها در سرزمین ایران رایج شده است و هدف پاکیزه ماندن خاک، آتش و آب بوده است. (۱)

دکتر فرهنگ نیز در کتاب، دیدی نو از دینی کهن، ادلهای را برای دفاع از دخمه گذاری اموات میآورد و این دخمه گذاری را یک سنت و آیین صحیحی میداند. (۲)

مدیر محترم سایت راه راستی، که در زمینه نقد مبانی زرتشت و باستان، فعالیتهای شایانی انجام دادهاند در پستی در سایت خود مینویسد:

«با توجه به اینکه زرتشتیان در گذشته اموات را در دخمه میگذاشتند تا خوراک پرندگان لاشخوار شوند. از دوست بزرگوارم موبد مهران غیبی خواستم تا برایمان بنویسند که امروزه زرتشتیان با جنازها چه میکنند.

ایشان متن زیر را برایم ارسال کرد و بنده کمال تشکر را از ایشان دارم.

«در روش دخمه گذاری، چند شرط بایست باشد. یکم- پرنده لاشخوار در کمتر از سه روز گوشت لاشه را بخورد.

دوم- باد از روی دخمه به گذرگاه مردم، چراگاه دام و کشتزار نوزد. از آنجا که این شرطها وجود نداشت، در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی انجمن موبدان و انجمنهای زرتشتیان در ایران پس از همه پرسی به این نتیجه رسیدند که لاشه در گذشتگان به خاک سپرده شود؟

از این روی نمیتوان گفت که آیین کفن و خاکسپاری امروزین یک آیین زرتشتی است.» (۳)

۱- روش تدفین در ایران باستان، ص ۱۰۰

۲- دیدی نو از دینی کهن، ص ۱۷۲

۳- سید حسن فاطمی، مقاله رفتار امروز زرتشتیان با اموات، به قلم موبد مهران غیبی، تاریخ انتشار: ۶/۸/۱۳۹۴ خانه / احکام / احکام زرتشتی / اموات زرتشتی / رفتار امروز زرتشتیان با اموات <http://www.raherasti.ir>

بنابراین با توجه به مطالب فوق، اینگونه نیست که بتوانیم دفن اموات را جزو آیین زرتشت بدانیم. بلکه به عکس، دخمه گذاری جزو آیین زرتشتیان است.

در ادامه مباحث دفن اموات، به پارهای از مطالبی که از طرف انجمن زرتشتیان در این مورد بیان شده میپردازیم.

در بند اول، موبدان برای اینکه به اثبات برسانند که آیین دفن اموات در میان زرتشتیان وجود داشته است، به قبر کورش که به گفته آنها زرتشتی بوده است تمسک میکنند.

به این صورت که او فردی زرتشتی بود و بعد از مردن دفن شده است، بنابراین دفن اموات در آیین زرتشت وجود داشته است که کورش زرتشتی دفن شده است.

اما اشکالات عمده‌ای که در این زمینه وجود دارد این است که ما به طور یقینی نمیتوانیم قبر فعلی که منتسب به کورش است را برای او بدانیم، تا ادعای وجود سنت تدفین اموات را در آیین زرتشت به اثبات برسانیم و ثانیاً بیان میکنیم که آیا اصلاً سلسله هخامنشیان و خاصه کورش زرتشتی بودند و یا خیر، تا بتوان سنت آنها را جزو سنت زرتشتیان دانست.

در ابتدا ایراداتی که در نسبت دادن قبر موجود در پاسارگاد به کورش است به شرح ذیل میآید:

ایرانیان در گذر تاریخ، نسبت به مقبرهای که امروزه قبر کورش هخامنشی نامیده میشود عقیده‌های دیگر داشتند.

ایرانیان این بنا را مربوط به یک زن، ملقب به «مادر سلیمان» میدانستند (نه کورش هخامنشی)، و مُصْرَانه بر این عقیده پافشاری کرده و حتی از ورود مردان به این بنا جلوگیری میکردند. (۱)

از سویی، نخستین کسی که نظریه تعلق آرامگاه موجود در پاسارگاد را به کورش اظهار داشت، جیمز موریه (جهانگرد و فراماسون بریتانیایی و سفیر این کشور در دربار فتحعلی شاه) بود که دو بار در سالهای ۱۸۰۸ و ۱۸۱۱ میلادی به آنجا سفر کرده بود و اعلام کرد که این قبر برای کورش است، امّا جورج ناتانیل کرزن در بررسیهای خود متوجه نکته عجیبی شد! او میگوید:

۱- راهنمای جامع پاسارگاد، ص ۱۲۱، ایران و قضیه ایران. ج ۲، ص ۹۶، همان، ج ۲، ص ۹۶-۹۷.

«اظهار این مطلب نیز حیرت انگیز است که وقتی به عبارات مربوط کتاب او (موریه) مراجعه نمودم، معلوم شد که وی، این موضوع را مطرح کرده بود تا خود (آن را) نقض کند!» (۱) اما متأسفانه برخی از باستانپژوهان غربی (که به جهت اهداف استعماری، از دروغ گفتن ابایی ندارند) این دیدگاه ضعیف و ناقص را منتشر کردند، و چنان پیرامون این دروغ مانور دادند که امروزه گویی وحی مُنزل است و کسی حق نقد و مخالفت با این دروغ را ندارد.

دیگر اینکه شاهنامه فردوسی با اینکه زندگینامه شاهان ایران باستان است، لیکن هیچ نامی از کورش و هخامنشیان در آن وجود ندارد. همچنین در دیگر متون ایرانی، کورش نه تنها شاه شاهان نیست، بلکه یک فرمانده نظامی و حاکمی دست نشانده از سوی کیانیان (بهمن اردشیر) بود که بر فارس حکومت میکرد، و به دستور او بابل (بابلون) را فتح نمود. (۲)

از بسیاری متون تاریخی غربی چنین برمیآید که کورش قصد اشغال سرزمین ماساگتها و تصرف ملکه تومیروس (ملکه ماساگتها) را داشت. به همین علت به خاک آن سرزمین تجاوز کرد. و پس از جنایات بسیار، کشته و به دستور ملکه سر از بدنش جدا شد و به همین علت، بسیاری از تاریخدانان بعید میدانند که جسد کورش به پارس بازگشته باشد (چون میان سرزمین ماساگتها و پارس، دو هزار کیلومتر فاصله هست). (۳) به هر حال، فرض را بر این میگیریم که جسد کورش را به پارس بازگردانده باشند (یا او در پارس مُرده باشد) اما ایراداتی که مطرح میشود:

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۹۷

۲- شاید گفته شود کورش، همان کیخسرو است که در شاهنامه آمده است، در حالی که با توجه به مطالب ابوریحان بیرونی این مطلب رد می شود به این صورت که: بهمن اردشیر، شاه بزرگ بود و کورش عامل دست نشانده او در کلد (بابل) بود. از همین رو، کورش جزو ملوک کلدانی شمرده می شود و فاصله او با اسکندر، ۲۲۲ سال بود. از سوی بهمن اردشیر، ۲۴۰ سال پس از مرگ کیخسرو به حکومت رسید. کورش نیز در زمان بهمن اردشیر می زیست و دست نشانده او بود. بنابراین کورش بر اساس متون ایرانی ابداً نمی تواند شخص کیخسرو بوده باشد، چون نه از حیث زمان زندگی، و نه از حیث جایگاه اجتماعی هیچ شباهتی با هم ندارند. کورش تنها یک حاکم دست نشانده بود و تا آخر عمرش چنین بود، اما کیخسرو؛ شاه شاهان! از سوی کورش حداقل ۲۴۰ سال پس از کیخسرو می زیست! ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ص ۲۶ و ۲۹ ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۲۴-۲۶

۳- تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۴۵۱، ص ۴۵۲؛ تاریخ هردوت، همان، ج ۱، ص ۲۸۶

«اونسیکریتوس» می نویسد که مقبره کورش ده طبقه داشته و قبر کوروش در ردیف بالا واقع بوده است. (۱) اما مقبره‌های که امروزه به کورش نسبت داده‌اند، ۶ پله، یک اتاقک و یک بام دارد! یعنی در مجموع ۸ طبقه است، نه ۱۰ طبقه! همچنین مقبره‌های که امروزه به کورش نسبت داده می‌شود، نه در ردیف بالای این بنا، بلکه در اتاقک (ردیف ۷) قرار دارد. پس این بنا (که امروزه به عنوان مقبره کورش معرفی می‌کنند، نمیتواند واقعاً مربوط به کورش باشد).

- ایراد دوم: در منابع تاریخی (در گفتار پلینی و...) آمده است که پاسارگاد و مقبره کورش، در مشرق تخت جمشید قرار دارد و یک مغ نگهبان آن است. (۲)

برخی از منابع تاریخی از جمله بطلمیوس نیز گفته‌اند که پاسارگاد در در جنوب شرقی تخت جمشید قرار دارد. (۳) (از این دو حرف چنین نتیجه می‌شود که پاسارگاد واقعی در حد فاصل شرقی و جنوب شرقی تخت جمشید بوده است). در حالیکه مقبره مشهور امروزی، در شمال شرقی تخت جمشید قرار دارد. هرچند جورج ناتانیل کرزن تلاش کرده که این ایرادات مهم را کماهمیت جلوه دهد اما وقتی خودش متوجه می‌شود که این ایراد چه اندازه مهم و اساسی است، مدعی می‌شود که شاید منظور بطلمیوس، یک پاسارگاد دیگر بوده است!!!

ایراد سوم: پلینی مینویسد که رودخانه سی تی گاگوس به پاسارگاد میریزد و جورج ناتانیل کرزن اقرار می‌کند که این رود، همان رودی است که آریان، آن را سیتاکوس نامیده و امروزه قره آقاج نامیده می‌شود و از جنوب داربگرد سرچشمه می‌گیرد. (۴)

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۰۱

۲- ایران و قضیه ایران، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۷

۳- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۰۸

۴- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۰۷

همین نشان می‌دهد که پاسارگاد واقعی باید در حوالی دارابگرد یا بین دارابگرد (جنوب نیریز) و خلیج فارس باشد، نه در مکانی که امروزه به اشتباه پاسارگاد نامیده شده است.

ایراد چهارم: بنا به گزارشهای مورخان یونانی بنای آرامگاه منسوب به کوروش پادشاه هخامنشی، بایستی در یک منطقه کوهستانی واقع شده باشد. اما مقبره کنونی در منطقه موسوم به مادر سلیمان واقع شده، که هموار و دشتی مسطح است. (۱)

باستان شناسان و مورخان و همچنین سفرنامه نویسان از جمله پیترو دل‌واله (جهانگرد ایتالیایی) سر ویلیام اوزلی (ایران شناس و فراماسون انگلیسی) لاسن، اوپرت (زبان شناس آلمانی)، سایس (نویسنده کتاب امپراتوری باستان در شرق) و ژان دیولافوآ (باستان شناس فرانسوی) آرامگاه کورش و پاسارگاد را در اطراف فسا (۲) دانستند. علاوه بر این، عده‌های دیگر نیز نظرات متفاوتی داشته‌اند. آلبرشت فون ماندلسو در سال ۱۶۳۸ میلادی و به تأسی از روحانیون مسیحی مقیم شیراز، این مقبره را مدفن مادر سلیمان چهاردهمین خلیفه پس از حضرت علی علیه السلام دانسته است. نظری که از حمایت ک. د. کیش نیز برخوردار شد و آنجا را قبر خلیفه سلیمان و مادر او دانست. (۳)

این ایراداتی بود درباره اصل محل دفن کورش در موقعیت فعلی نقشه‌های امروزی.

حال باید دید، میتوان کورش را یک فردی زردشتی نامید، تا این نتیجه گرفته شود که آیین دفن اموات، در آیین زردشت وجود داشته است.

با توجه به منشور کورش، «کورش» مردوک، خدای بابل را مورد پرستش قرار داده است.

وی بارها از مردوک، خدای خدایان ساختگی و دروغین مردم بابلون (بابل) نام برده و او را ستوده و مورد پرستش قرار داده است. کوروش، مردوک را پادشاه آسمان و زمین معرفی میکند و ناظر بر خود میداند.

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۰۶

۲- شهر فسا در ۱۴۵ کیلومتری جنوب شیراز واقع در استان فارس است، در حالی که پاسارگاد، در شمال استان فارس و در ۱۲۰ کیلومتری شیراز قرار دارد.

۳- مقاله سندیت آرامگاه منسوب به کوروش هخامنشی، <http://smostaghaci.persianblog.ir/post/۱۰۰۱>

نویسنده: سعید مستغانی - ساعت ۱۲:۰۲، روز سه شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۵

در منابع تاریخی، کورش در تحکیم پایه‌های معبد مردوک (اساهیل / اسانگیلا) بسیار تلاش کرد و در راه تزئین و آباد ساختن معبد مردوک کوشش بسیار نمود. (۱)

اما به راستی این مردوک کیست که کورش او را خدای خدایان میدانند و هر آن در پی خشنود ساختن اوست؟

مردوک (Marduk) رب النوع بابل (پسر خدای آسمان و قائم مقام او) در دوران کاسیان به ریاست خدایان بابل ارتقا یافت و مرکز پرستش او بابل بود. (۲)

مردوک خدای خدایان بابل بوده و دارای فرزندی نیز بوده است، برای مثال نبو نام فرزند او بود. (۳)

همچنین باید دانست که مردوک - خدای خدایان - در بابل، به صورت مجسمه، یعنی بت بود. (۴)

گرانوسکی نیز تصریح میکند که:

«خشایار شاه، دستگاه شاهی بابل را منحل و معبد بزرگ بابلیها را ویران کرد، مجسمه خدای بزرگ بابلیها یعنی مردوک را به پارس برد.» (۵)

سرپرسی سایکس میگوید:

«مردوک توسط نبوکد نسر اول، از ایلام به بابل بازگردانده شد!» (۶)

۱- تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۳۹۱

۲- فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۲، ص ۷۶۶

۳- فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۲، ص ۸۱۷

۴- تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۱۵۳۲، ج ۱ ص ۶۹۹-۷۰۰

۵- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ص ۹۸

۶- تاریخ ایران، ج ۱، متن، ص ۱۰۴

همین سخن سایکس نشان گر این است که مردوک، به صورت مجسمه یا بت بود نه چیزی دیگر و ایشان به صراحت از بت بودن مردوک حکایت میکند. (۱) مردوک بت بزرگ معبد اسانگیلای بابلون (بابل) (۲)

روبین پاکباز میگوید:

«مردوک یا مردوخ یکی از خدایان باستانی تمدن بابل است. در تمدن بابلیان مردوک به عنوان خدای باروری و آفرینش مطرح است. او در دوره حمورابی بهعنوان محافظ بابل به شمار میرفت. مردوک فرزند انکی خدای آبها و جانشین آنو خدای خدایان میباشد. در اساطیر بین النهرین و در پی توسعه اقتدار سیاسی بابل، مردوک صفات بیشتر خدایان بین النهرین را گرد آورد و به رئیس خدایان بابلی، آفریدگار انسان، نور و زندگی بدل شد. او را گاه در ردای جواهر دوخته و با عصا و حلقه پادشاهی مجسم کردهاند.

بابلیان اعتقاد داشتند مردوک در کوهی در جهان زیرین زندانی است و در جشن اکتومی بایست آزادش میکردند» (۳)

در این قسمت، با نقل ترجمه بسیار معتبر از منشور کورش، در کنار هر بند از این ترجمه، تحلیل و توضیحی را برای آشکار شدن مطالب این منشور بیان میکنیم.

بند اول-

[آن هنگام که..... مردوک، پادشاه همه آسمانها و زمین، کسی که.....، که با... یش سرزمینهای دشمنانش (؟) را لگد کوب میکند. (۴)]

بنابراین، مردوک دارای صفت رب العالمینی است.

۱- تاریخ ایران، متن جلد ۱، ص ۱۰۳

۲- ساندرز، بهشت و دوزخ در اساطیر بین النهرین، ص ۱۰۶-۱۱۰ و ۱۱۹-۱۲۰.

۳- پاکباز، روبین، دایرهالمعارف هنر، ص ۹۹۸

۴- ترجمه فارسی از متن اصلی بابلی؛ پروفیسور شاهرخ رزمجو، بخش خاور میانه موزه بریتانیا

ترجمه بندهای منشور کورش که از این به بعد آورده میشود، متعلق به دکتر عبدالمجید ارفعی، تنها متخصص زبانهای اکدی و ایلامی در ایران است و نخستین شخصی است که استوانه گلی منتسب به کوروش را از زبان بابلی به فارسی ترجمه نموده است.

در ترجمه دکتر ارفعی، بسیاری از جعلیات و موارد نادرستی که برخی باستان‌گرایان تحت عنوان منشور کوروش منتشر میکنند وجود ندارد.

بند دوازدهم:

(مردوک) در میان همهی سرزمینها، به جستجو و کاوش پرداخت، به جستن شاه‌ی دادگر، آنگونه که خواسته‌ی وی (= مردوک) باشد، شاه‌ی که (برای در پذیرفتن او) دستان او به دست خویش گرفت.

بند سیزدهم:

او (= مردوک) کورش، پادشاه شهرانشان **Anšan** را به نام بخواند (برای آشکار کردن دعوت وی) و او را به نام بخواند (از بهر) پادشاهی بر همهی جهان.

در این دو بند این مطلب بیان میشود که مردوک به جستجوی شاه و فرمانروای جدید است.

حال باید دید به چه علت مردوک، خدای خدایان بابلیان به دنبال شاه و فرمانده ای برای سرزمینش بابل و اماکن مقدسه بود.

باید توجه کرد که نبونئید (**Nabūna'id**) پادشاه و فرمانروای قبل از کورش، در سرزمینهای مردوک بوده است و اقداماتی انجام داده است که باعث برکناری او از شاه‌ی و فرمانروایی شده است، که بندهایی از منشور که بیانگر علل برکناری او است از این قبیل میباشد.

بند هفتم:

بردن نذورات را (به پرستشگاهها) برانداخت. [او (همچنین) در آیینها (به گونه‌هایی ناروا) دست برد. اندوه و ناشادمانی] را به (= در) شهرهای مقدس پیوست. او پرستش مردوک **Marduk** پادشاه خدایان را از دل خویش بشت.

بند نهم:

از شکوه‌های ایشان «اهالی شهر مردوک = بابل» انلیل Enlil خدایان (= سرور خدایان = مردوک) سخت به خشم آمد. [جایهای مقدس رها شدند و یادنمای (آن) پرستشگاهها (= آثار) به فراموشی سپرده شد]. دیگر خدایان باشند در میان ایشان (نیز) پرستشگاههای خویش را ترک کردند.

بند دهم:

در (برابر) خشم وی (= مردوک) او (= نبونئید (Nabūna'id) آنان (= پیکرهای خدایان) را به بابل فرا برد. لیک مردوک، [آن بلند پایه که آهنگ جنگ کرده بود]، از بهر همهی باشندگان روی زمین که جایهای زندگیشان ویرانه گشته بود.

بند یازدهم:

و (از بهر) مردم سرزمینهای سومر Šumer و اکد Akkadî که (بسان) [کالبد] مردگان (بیجان) گشته بودند، او (= مردوک) از روی اراده و خواست خویش روی به سوی آنان باز گردانید و بر آنان رحمت آورد و آنان را بیخشود.

بنابراین علل مهمی که باعث شد مردوک، نبونئید را از شاهی برکنار کند و به دنبال پیدا کردن شاه جدید باشد، مسائلی است که در بندهای فوق، که از منشور کورش نقل شد به وضوح آشکار میشود.

مهمترین آنها این است که - نبونئید - از پرستش مردوک خدای بابلیان دست شست و به آیینهای او و خدایان دیگر بی اعتنایی کرده است.

خدایان و بتهای بابل را از شهر بیرون ریخت و به معابد مقدس هیچ اعتنایی نمیکرد و این موارد بود که خشم مردوک را برانگیخت.

بند سیزدهم:

او (= مردوک) سرزمین گوتیان Qutî و تمامی سپاهیان مند (Manda = مادها)، را به فرمانبرداری از او (= کورش) واداشت. او (مردوک) - (واداشت تا) - مردم، سیاه سران، به دست کورش شکست داده شوند.

بند هفدهم:

او (= مردوک) بی هیچ کارزاری وی (= کورش) را به شهر خویش، بابل، فرا برد. (مردوک) بابل را از هر بدبختی برهانید (و) نبونئید را - پادشاهی که وی (= مردوک) را پرستش نمیکرد - به دست او (= کورش) سپرد.

نکته قابل توجه در بند فوق این است که مردوک، شاخصه مردود بودن و طرد پادشاه نبونئید را، عدم پرستش مردوک توسط او معرفی میکند.

بند هجدهم:

همه مردم بابل، همگی (مردم) سومر و اکد، (همه) شاهزادگان و فرمانروایان به وی (= کورش) نماز بردند و بر دو پای او بوسه دادند (و) از پادشاهش شادمان گردیده، چهرهها درخشان کردند.

بند نوزدهم

سروری که به یاری وی خدایان (؟) در خطر مرگ (قرار گرفته) زندگی دوباره یافتند و از گزند و آسیب رها شدند، (و) همه خدایان (؟) به شادی او را همی ستودند و نامش را گرامی داشتند.

مراد از کلمه سروری در این بند، طبق ترجمه پروفیسور شاهرخ رزمجو مردوک است. (۱)

امّا از ترجمه دکتر ارفعی چنین بر میآید که مراد از کلمه سروری کورش است. چون خدایانی که شادی کردند، به واسطه پادشاهی کورش بود که زندگی دوباره به آنها داده است و گرنه قبل از پادشاهی کورش، مردوک وجود داشته است، امّا شادی در کار نبوده، چه برای مردم و چه برای خدایان، بلکه با شروع پادشاهی کورش و پایان پادشاهی - نبونئید - شادی مردم و خدایان نجات یافته شده آغاز شد.

بنابراین، یاور خدایان، نجات دهنده آنها کورش است.

بند بیستم:

من، کورش، پادشاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان،

بند بیست و یکم:

۱- . ترجمه فارسی از متن اصلی بابلی؛ پروفیسور شاهرخ رزمجو، بخش خاور میانه موزه بریتانیا، بند نوزدهم

پسر کمبوجه، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نوهی کورش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان، نیرهی چیش پیش، شاه بزرگ، شاه (شهر) انشان،

بند بیست دوم:

از تخمهی پادشاهیای جاودانه، آن که پادشاهیش را خداوند (= مردوک) و نبو Nabû دوست میدارند و از بهر شادی دل خویش پادشاهی او را خواهانند.

در این بند کورش، اذعان به خداوندی مردوک، سرور خدایان بابل میباشد.

بند بیست سوم:

با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش، اورنگ سروری خویش بنهادم، مردوک، سرور بزرگ، مهر دل گشادهام را که د [وستاندار] بابل است به خواست خود به [خویشتن گروانید] (پس) هر روز پیوسته در پرستش او کوشیدم.

در این بند به صراحت، پرستش مردوک توسط کورش بیان میشود.

بند بیست پنجم:

من (شهر) بابل و همهی (دیگر) شهرهای مقدس را در فراوانی نعمت پاس داشتم. درماندگان باشنده در بابل را که (نبونئید) ایشان را به رغم خواست خدایان یوغی داده بود (؟) نه در خور ایشان،

بند بیست ششم:

درماندگی هاشان را چاره کردم و ایشان را از بیگاری برهانیدم. مردوک، خدای بزرگ از کردارهای من شاد شد و

بند بیست هفتم:

(نگاه) مرا، کورش، پادشاهی که پرستندهی وی است و کمبوجیه، فرزند زاده شدهی من و همگی سپاهیانم را

بند بیست هشتم:

با بزرگواری، افزونی داد و ما به شادمانی، در آشتی تمام، کردارهایمان به چشم او زیبا جلوه کرد و والاترین پایهی خدائیش [را ستودیم. به فرمان او (= مردوک) همهی شاهان بر اورنگ شاهی برنشسته

دوباره در این بندها، کورش مردوک را خدای بزرگ خود میخواند و خود را پرستنده وی معرفی میکند بند بیست نهم:

و همگی (شاهان) جهان از زیرین دریا (= دریای مدیترانه) تا زیرین دریا (= دریای پارس)، (همهی) باشندگان سرزمینهای دور دست، همهی شاهان آموری شاهان Amurrû آموری، باشندگان در چادرها همهی آنها

بند سیم:

باج و ساو بسیارشا را از بهر من؛ (= کورش) به بابل اندر آوردند و بر دو پای من بوسه دادند.

این هم عظمت شاهی که افتخار خود را در پا بوسی شاهان از وی میداند! چقدر متواضع است این بزرگ مرد و آریا مهر تاریخ، کورش کبیر ایران زمین!!

بند سی دوم:

(و نیز پیکرهی) خدایانی را که در میانهی آن شهرها (= جایها) به جایهای نخستین باز گردانیدم و (همهی آن پیکرها را) تا به جاودان در جای (نخستینشان) بنشاندم (و) همگی آن مردم را (که پراکنده بودند)، فراهم آوردم و آنان را به جایگاههای خویش باز گردانیدم.

بند سی سوم:

(و نیز پیکرهی) خدایان سومر و اکد را که نبوتید (بی بیم) از خشم سرور خدایان (= مردوک) با بابل اندر آورده بود، به فرمان مردوک، خدای بزرگ به شادی و خوشی

در این بند نیز مردوک را سرور خدایان معرفی میکنند.

بند سی چهارم:

در نیایشگاههایشان بنشاندم - جایهایی که دل آنها شاد گردد - باشد که خدایانی که من به جایهای مقدس (نخستینشان) باز گردانیدم. (۱)

در این بندهای منشور، افتخارات بزرگ کورش بیان میشود و آن افتخارات عبارتند از:

۱- فرمان کورش بزرگ - به کوشش عبدالمجید ارفعی، فرهنگستان ادب و هنر ایران، شماره ی ۹، سال ۱۳۶۶.

۱: خدمت به بتها و خدایان باطل و بازگرداندن خدایان و بتها به شهر بابل است.

۲: بازگرداندن خدایان و بتهای که پادشاه قبلی مردوک - نبونئید - آنها را از شهر بیرون ریخته بود.

۳: خواندن مردوک به عنوان خدای بزرگ.

حال میتوان با این خدمات کورش به بتها و خدایان باطل، او را یک انسان پیرو آیین زرتشت نامید؟!

بند سی هفتم:

هر روز در برابر خداوند (= مردوک) و نبو زنگی دیریزی از بهر من بخواهند و همواره در پایمردی من سخنها گویند، با
واژههایی نیک خواهانه باشد که به مردوک، خدای من، گویند که «به کورش، پادشاهی که (با بیم) تو را پرستنده است و
کمبوجیه پسرش،

در این بند نیز کورش، مردوک را خدای خود معرفی میکند.

روشن است که کورش هخامنشی، بت مردوک را پرستش مینمود. لیکن برخی چنین توجیه کردهاند که کورش به همه ادیان
به دیده احترام مینگریست، به همین علت همه ادیان را به رسمیت میشناخت.

اما باید دانست که این توجیه صحت ندارد و میتوان گفت که توجیهی بی ارزشی است. چون احترام به بت پرستی، در واقع
توهین به یکتاپرستی، که اصول تمامی ادیان است میباشد. به رسمیت شناختن بتها و خدایان دروغین، بی احترامی به خدای
یگانه است و این عمل به حکم خرد پویا، اجتماع نقیضین است و محال میباشد.

چگونه ممکن است انسان در آن واحد، هم یکتاپرست باشد و هم دوستدار و مدافع و مروج بت پرستی؟

اگر دقت کنیم، میبینیم که سخنان کورش درباره مردوک، بسیار فراتر از احترام است و به ستایش و نیایش و پرستش وی
منتهی میشود و حتی به ترویج و تحکیم معبد مردوک رسیده است.

باید دانست که هرگونه به رسمیت شناختن بت پرستی، کمک به فراگیر نشدن یکتاپرستی در جهان است و این امر موجب
خیانت به یکتا پرستی است و نتیجه خیانت به یکتاپرستی، خیانت به بشریت است.

جالب این است که خشایار شاه مینویسد:

در جایی که دیوان پرستش میشدند اهورامزدا و آرتّه را با فروتنی نیایش کردهاست و همچنین خشایار شاه حکم به از بین بردن
دیوان، که همان خدایان بابلی بودهاند کرده است. و او پس از نشستن بر تخت فرمان

داد تا تصاویر مربوط را از معبد بابل بردارند و کاهنی را که دست به مقاومت زده بود بکشند. برج اِتِمْنِکی معبد بعل در بابل تا حمله اسکندر همچنان وی را ماند. (۱)

پس بنابراین نمیتوان آن حرکت‌های کوروش را ناشی از احترام به ادیان قرار داد.

در کتابهای هزاره‌های گمشده مؤلف محترم می گویند:

«از ایمان کوروش به اهورامزدا چیزی نمیدانیم، او در لوح استوانهای خود که به زبان بابلی نوشته شده است

از مردوک خدای بابلیان در مقام بزرگترین خدا یاد میکند و موفقیتش را مرهون او میداند.

با اینکه سخن کوروش درباره مردوک بیشتر میتواند ناشی از حضور او در بابل و احترام او به ملل شکست خورده و همچنین ملاحظه‌های سیاسی باشد از آن نمیتوان آسان گذشت.»

و بعد از این صحبت‌ها ایشان ترجمه‌های از لوح را می‌آورند و بعد از آن مینویسند:

«آیا شگفت انگیز نیست که در این متن اشاره‌ای به اهورامزدا نشده است، آیا نیاز ناشناخته بر تاکید زیاد و اغراق آمیز بر مردوک وجود داشته است.

از سوی دیگر در گزارش‌های تورات درباره کوروش نیز با این که از اصالت لوح کوروش برخوردار نیستند

به رفتاری مشابه برمی‌خوریم، تجدید بنای معبد اورشلیم نیز با الهام از یهوه انجام می‌پذیرد و کوروش به یهودیان در تبعید اجازه میدهد تا به خانه‌های خود برگردند. در هر حال خواننده این کتاب سبب غیبت اهورامزدا را در زمان کوروش در نخواهد یافت.» (۲)

آقای رجبی مینویسد:

۱- . هزاره های گمشده، ج ۱، ص ۴۴

۲- . هزاره های گمشده، ج ۱، صص ۳۸ الی ۴۰

«درحقیقت آنچه از دین کوروش میدانیم مربوط میشود به دین سرزمینهای زیر فرمانروایی او و همچنین احترامی که او به دینهای مردم بیگانه میگذاشته است در این باره که او زرتشت را میشناخته یا نه، به رغم اظهارنظرهایی که شده گزارش موثق نداریم.» (۱)

بنابراین با توجه به مطالب فوق، اینکه در بنری که از طرف انجمن زرتشتیان یزد نصب شده است، دفن اموات را جزو آیین زرتشتیان میدانند و مؤید آن را وجود مقبره کوروش قرار میدهند، مطلبی ناصحیح و مورد خدشه است.

در اینجا مناسب است بخشی را با عنوان آیین و مذهب هخامنشیان مطرح کنیم تا ببینیم آیا هخامنشیان معتقد به دین زرتشت بودهاند تا بتوان به عقاید و کارهای آنها به عنوان یک زرتشتی معتقد شد.

نوشتار سوم: دین مذهب هخامنشیان

دکتر زرین کوب در کتاب تاریخ مردم ایران مینویسد:

«اینکه بتوان هخامنشیها یا طوایف پارسی و حتی مغان این عصر را به آیین زرتشت مربوط و منسوب شمرد بعید به نظر میرسد، البته این نکته که شاهان هخامنشی برای خود مقابری داشتهاند و قربانی حیوانی به خدایان خویش نیاز میکردند این که داریوش در کتیبهش ضمن نقل داستان گئوماته از تجدید بنای معابدی که این مغ ویران کرده بود سخن میگوید و اینکه آثار پارهی معابد و مجسمههایی از خدایان آنها هم به وسیله باستان شناسان کشف شده است نشان میدهد که این آیین این پادشاهان با آنچه به تعلیم زرتشت منصوب شده است توافقی ندارد» (۲)

در اینجا دکتر زرین کوب به تعدادی از عقاید هخامنشیان اشاره میکند که مخالف با آیین و مرام زرتشتیان است.

۱- هزاره های گمشده، ج ۱، ص ۴۲

۲- تاریخ مردم ایران، ص ۱۹۴

اول- هخامنشیان در مقابر دفن بودند در حالی که در آیین تدفین زرتشتیان، میت بر روی برج خاموشی قرار می‌گیرد و طعمه پرنندگان واقع می‌شود. (۱)

دوم- در عقاید هخامنشیان، قربانی کردن وجود داشته است، در حالی که در بین زرتشتیان و عقاید آنها قربانی کردن وجود ندارد.

سوم- زرتشتیان معتقد به خدایی اهورامزدا هستند، در حالی که هخامنشیان خدایان زیادی را مورد ستایش و پرستش قرار میدادند.

و نیز در ادامه اینگونه می‌فرمایند:

«با توجه به اینکه در کتیبه‌های این عهد هم ذکری از نام زرتشت نیست این همه را شاید بتوان قرآینی تلقی کرد حاکی از آن که آیین زرتشت را در دوره هخامنشی باید از جرگه عقاید دینی رایج در ماد و پارس خارج شمرد و آن را به طوایف و اقوام شرقی قلمرو امپراتوری هخامنشی منسوب کرد که بعدها و حداکثر. در دوره سلوکیها از نواحی شرقی به بلاد ماد و پارس آمده باشد یا لاقط در این ادوار به صورت دیانتی بعضی طوایف این نواحی اهمیت و رواج یافته باشد. در این صورت سنتهای زرتشتی که می‌گوید اسکندر در این نواحی کتاب اوستا را که بر هزاران پوست گاو نوشته شده بود از بین برد باید مأخوذ از روایات مجعول می‌باشد که بعدها با گرایش پارسیها و مغان به این آیین و برای اثبات قدمت و سابقه این گرایش به وجود آمده است.

در هر حال آیین خانواده هخامنشی که خود ناچار با عقاید طوایف پارس و ماد تفاوت جوهری نمیتوانست داشت مثل آیین همان طوایف در این دوره تحت نظارت روحانیان «مغ» انجام می‌پذیرفته است.

و چنان که هرودوت خاطر نشان میکنند بدون حضور مغ در بین قوم هیچگونه مناسک و آداب مذهبی انجام نمیشده است و این ملاحظات نشان میدهد که در بین طوایف ماد و پارس و خاندان سلطنت هخامنشی آیین واحدی وجود داشته است. که در آن اهورامزدا همچون خدای بزرگ و میترا و آناهیتا،

۱- . اینکه ایشان آیین تدفین میت را قرار دادن در برج خاموشی می داند برای این است که این یک سنت و روشی مسلم میان زرتشتیان بوده و حتی الان هم در هند اجراء می شود.

همچون خدایان دیگر با آداب و تشریفاتی که نزد هر دو قوم پارس و ماد تحت نظارت مغها انجام میشده است مورد نیایش بودهاند» (۱)

بعضی از افراد وجود یک گاه شماری مزدیسنائی در زمان هخامنشیان را دلیل بر زرتشتی بودن آنها میدانند و به این مطلب در مباحث خود اتکاء میکنند، در حالی که عده‌ای از محققان به این مطلب اشکال گرفته‌اند.

جناب دکتر زرین کوب در کتاب خود اینگونه میفرماید:

«رواج یک گاه‌شماری مزدیسنائی در دوره بعد از داریوش و خشایارشا در دستگاه هخامنشی هم که بعضی شواهد از وجود آن (در حدود ۴۴۱ قبل از میلاد) حکایت دارند به هیچ وجه نمیتواند نشانی بر گرایش هخامنشیها به آیین زرتشت باشد.

محتمل هست هخامنشیها بعد از آشنایی با گاه‌شماری مصری چون در صدد اصلاح و هماهنگ کردن تقویم امپراطوری بودهاند تقویم معمول خود را که بیشتر رنگ بابلی داشته است کنار نهاده‌اند و در عین آن که اصول محاسبه تقویم جدید را از مصر اخذ کرده‌اند نام ماهها را از ولایات شرقی - که تقویمشان زرتشتی بوده است - گرفته‌اند.

این کار که با روح تسامح اداری و با سیاست مدارا و سازش هخامنشیها توافق دارند البته به هیچ وجه مستلزم گرایش به آیین رایج در ولایات شرقی - آیین زرتشت - نمیبود

منتهی گاه شماری آن ولایات چون رنگ دینی داشت بیشتر میتواند با سلیقه و روح ایرانیان شرقی و غربی که به هر حال خدایان واحدی را - از دوران باستانی عهد ایران و نجه - بیش و کم میپرستیدند سازگار باشد.

خواسته که در تقویم جدید هم بعضی ماههای دینی پارسها با تغییر نام همچنان در وضع خود باقی بوده است و این اخذ و اصلاح فقط معرف سیاست مسالمت‌آمیز و شیوه تسامح هخامنشیها بوده است در یک امپراطوری وسیع مشتمل بر اتباع نامتجانس»

مؤلف کتاب ادیان آسیا در زمینه اینکه آیا هخامنشیان پیروان دینی زرتشت بودند قول فری را بهترین نظر مطرح میکند. فری میگوید این- پیروی هخامنشیان از دین زرتشت- اساساً یک مسئله و مشکل دروغی و باطل و یک اشتباه تاریخی است و در این دوره بهتر است سخن از پرستش مزدا به میان بیاید، چرا که هیچ نشانه‌های از یک نظام اعتقادی کاملاً گسترده و یا سازماندهی شده مؤمنین در دست نیست و بعد فری میگوید کورش کبیر در بابل به کرنش مردوخ خدای بابلیان پرداخت و در کاخها خود چهره جادویی اشوری

را نقش کرده بود و بعد نکته بسیار دقیقی بیان میکنند که سیاست او این بوده که مردم از ادیان مورد علاقه خود پیروی کنند. (۱)

مؤلف کتاب ادیان آسیا مینویسد در دیگر پادشاهان هخامنشیان مانند داریوش اول و خشایار شاه، حکومت هزینه نیایش میترا و خدایان غیر ایرانی را میداد و اردشیر دوم، میترا و الهه اناهیتا را در کنار اهورامزدا در کتیبه‌های خود نام میبرد. (۲)

بعد از چند سطر آقای زرین کوب مینویسد::

«ذکر نام میترا و اناهیتا در کتیبه اردشیر دوم نمیتواند نوعی گرایش دینی تازه در عقاید هخامنشیان تلقی کرد اما این که پسرش اخوس هم که به نام اردشیر سوم به سلطنت نشست، همچنان نسبت به این دو اظهار خلوص کرد غیر از آنکه پیروی از رسم پدر برای وی یک نوع تأیید در استحکام وراثت بوده است باز خود نشان دیگری باید باشد از این نکته که این هر دو خدا قبل از پدر وی نیز همچنان جزو «خدایان دیگر» معبود پارسیها بودند و ذکر نام آنها به هیچ وجه مستلزم تصور نوعی تجدد و بدعت در آیین شاهان قوم نیست» (۳)

۱- . ادیان زنده آسیا، ج ۱، ص ۶۶

۲- . ادیان زنده آسیا، ص ۶۷

۳- . تاریخ مردم ایران، ص ۱۹۷

بنابراین هیچ دلیلی بر اینکه هخامنشیان و کورش، دین زرتشتی داشته باشند وجود ندارد، بلکه همان فرهنگ هنوته ایسم در جامعه هخامنشیان بوده است.

به این نکته باید توجه کرد که اگر شمهای از افکار زرتشت و دین آن و کتاب آن در میان هخامنشیان بوده است، چرا در کتیبه‌های زیادی مانند کتیبه‌های داریوش و بیستون فارس، شوش خشایارشا و تخته جمشید و دیگر کتیبه‌هایی که در زمان ما موجود هستند و ترجمه شده‌اند، حتی یک بار نامی از زرتشت و اوستا به میان نیامده است.

در کتاب ایران در دوران نخستین پادشاه هخامنشی، استدلالهایی را آورده است که هخامنشیان زرتشتی نبودند. من جمله ایشان در بحث اموات در کتاب خود مینویسد:

«نکات ذیل به ما اجازه نمیدهد که مذهب هخامنشیان را با زرتشتیان یکی بدانیم هخامنشیان مانند ایرانیان اموات خود را دفن میکردند در حالی که طبق دستورهای اوستا مغها مردگان خود را برای خوردن پرندگان و حیوانات در فضای باز قرار میدادند هخامنشیان پادشاهان خود را در مقبره‌هایی که در صخره‌های نقش رسم و پرسپولیس تهیه شده بود دفن میکردند... مراسم زرتشتیان مبنی بر آزاد گذاشتن اموات در معرض استفاده حیوانات و پرندگان در زمان اشکانیان آغاز شد و در دوران ساسانیان رواج پیدا کرده است بعضی محققان که پادشاهان هخامنشی را زرتشتی میدانند به این موضوع اهمیت زیادی میدادند در حالی که مراسم تدفین در هر دینی از ادیان پایه و اساس محکمی داشته و اهمیت فوق العاده ای حائز است این محققان بر این باور هستند که هخامنشیان دستورهای مذهب زرتشت مبی بر اینکه نباید زمین را آلوده کرد رعایت نموده و اجساد را با موم میپوشاندند ولی ظاهراً سیسرون که میگوید مومیایی کردن اجساد به منظور حفظ آنها برای مدت بیشتری بوده است در گفتار خود ذی حقت است» (۱)

و در باب توحید و اختلاف هخامنشیان و زرتشتیان ملخص کلامش این است که:

بر خلاف زرتشتیان، هخامنشیان به خدایان متعددی اعتقاد داشتند، گرچه اهورامزدا از دیگر خدایان محترمتر بوده است و در متن اکدی کتیبه داریوش در همدان گفته شده است که «اهورا مزدا از هر خدای دیگری بزرگتر است» و در سایر کتیبه‌ها، اهورا مزدا بزرگترین خدایان ذکر شده است، با اینکه در آیین حضرت زرتشت اهورامزدا خدای یگانه و سایر خدایان ایران باستان مردود شمرده شده‌اند و حتی در کتیبه

تخت جمشید اهورا مزدا تنها نیست و در کنار خدایان دیگر است و بعد مطالبی درباره تعدد خدایان در کتیبه‌های تخت جمشید می‌آورد و در ادامه مینویسد «کثرت خدایان هخامنشیان در منابع مختلف به کمال وضوح ظاهر میشود» (۱)

آقای داندامایف در باب اختلاف آیین زرتشتیان با آیین هخامنشیان مینویسد:

۱: بت پرستی و توجه به اصنام در نزد زرتشتیان مردود بوده است. در گاتها اهورامزدا به عنوان یک خدای مجرد جلوه میکند نه خدای جسمانی و مادی، ولی در میان هخامنشیان قضیه بهکلی معکوس است، در نزد آنها اهورامزدا تصویری است که سرانجام از تصویر خدایان آشوریه‌ها به نام «آشور» و قرص خورشید مصر به وجود آمده است.

در کوه بیستون و در نقش رستم و پرسپولیس و سایر نقاط، تصاویر اهورامزدا که در لباس پادشاهی و ریش بلند در فضا در پرواز است محفوظ مانده است.

در زمان اردشیر دوم، آناهیتا و سایر خدایان نیز از دو تصویر تجسم یافته است. به طوری که «کورتسی روف» روایت میکند در موقع تصرف پرسپولیس، اسکندر مقدونی فرمان داد تصاویر خدایان را در آنجا نابود سازند.

۲: در آیین پاک زرتشت بنای معابد پسندیده نیست و اجرای مراسم مذهبی در زیر آسمان و در فضای باز باید صورت پذیرد امّا هخامنشیان برای انجام مراسم مذهبی خود، معابدی می‌ساختند که پس از حفاریها بدون شک این موضوع قابل انکار و تردید نیست. در پاسارگاد در کنار مقبره کوروش، در نقش رستم و در پرسپولیس و شوش تاکنون معابدی که به وسیله هخامنشیان ساخته شده محفوظ مانده است ضمناً این معابد مکان محقری برای نگهداری آتش نبوده است.» (۲)

در ادامه ادلهای دیگر بیان میکنند:

۱- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، صص ۳۱۵ الی ۳۱۷

۲- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، صص ۳۲۱، ۳۲۲

۳: یکی از دلایل اختلاف آیین هخامنشیان با مذهب زرتشت این است که در کتیبه‌های هخامنشی، نامی از زرتشت برده نشده است، به طوری که «ووستروه» ثابت کرده هخامنشیان زرتشت را واسطه بین اهورامزدا و مردم نمیدانستند.

«ستروه» معتقد است که مدعی چنین مقامی خشایارشا بود و خود را «سائوشیانت» یعنی منجی آینده میدانست.

در کتیبه‌های داریوش، اهورامزدا به عنوان خدای خود داریوش معرفی شده و مناسبات و روابط وی با اهورامزدا را خصوصی تلقی کرده است، داریوش میگوید که اهورامزدا خدای اوست.

زرتشت به هیچ وجه مورد قبول هخامنشیان نبوده است، مخصوصاً که هرودوت و «هکاتی» که از منابع باستانی یونانی هستند و درباره ایران مطالبی نگاشته‌اند از زرتشت خبری ندارند.

۴: «وو ستروه» به اختلاف اصطلاحات مذهبی کتیبه‌های هخامنشی و اوستا نیز اشاره نموده است.

در کتیبه‌ها خدا را به نام **baga** ذکر کرده‌اند در حالی که در اوستا خدا به نام یزدان **yazdan** نامیده شده است. (۱)

ایشان در سطرهایی بعد، باز دلیلی دیگر را برای عدم انتساب آیین زرتشت به هخامنشیان مینویسد:

«کورش دوم و «کمبوجیه» و همچنین پادشاهان قبل از آنها کاملاً در تحت تأثیر و نفوذ معتقدات طوایف و اقوام ایرانی بودند و خدایان آنان را مورد ستایش و احترام خویش قرار میدادند. برخلاف گفته‌ها و نوشته‌های بعضی از مولفان که آنان را مروّج و ناشر آیین زرتشت میدانند پادشاهان مذکور هیچ گونه وجه مشترکی با این مزبور نداشتند. چون خود آنان از پرستش کنندگان خدایان قدیم بوده‌اند. و معتقدات مذهبی آنان هنوز در مراحل اولیه سیر میکرد. علی هذا نسبت به مذاهب و ادیان دیگر با نظر لطف و احترام مینگریستند.

آیین آنان نمیتوانست آیین دولتی باشد و مذهبی را مانند مذاهب بابلیها و یا یهودیان و یا مصریان که رواج خاصی یافته بود از صحنه مذاهب آن زمان خارج سازد. به علاوه کورش و کمبوجیه بنا بر پارهای مصالح نسبت به مذاهب بیگانه نظر خصومت آمیز ابراز نمیداشتند و اینکه گالینگ معتقد است که کورش

نسبت به مذاهب بیگانهای که رو به انحطاط میرفت نظر مساعدی ابراز مینمود مورد قبول نیست. در دوران پادشاهی کوروش و کمبوجیه آیین زرتشت هنوز کامل معرفی نشده بود و از این رو اثر مذاهب ایلایی و بابلی و مصری بر کوروش و کمبوجیه بدون شک و تردید شدید بوده است.»

دلیل پنجم را اینگونه بیان میکنند که:

«مقبره کوروش با مراسم تدفین زرتشتیان وجه مشابهت و مشترکی ندارد. بلکه نفوذ و اثر مصریان در آن بیشتر هویدا است

مجسمه وی در پاسارگاد آثار نفوذ مصر و آشور را دارد، کوروش در همان قدر و اندازه طبیعی خود و با تاج مصری و بالهای عاشوری تجسم یافته. همین حقیقت که کوروش با اوصاف خدایان بیگانه نشان داده شده گواه بر این است که آیین قبیلهای وی در برابر ادیان پیشرفته و توسعه یافته بابل و مصر قادر به مقاومت نبوده.»

دلیل ششم:

«مقبره کوروش نشان میدهد که نظرات و معتقدات وی با آیین داریوش و هخامنشیان بعدی تفاوت داشته است.

طبق توصیف مورخان باستانی در مقبره کوروش که پلکانهای زیادی دارد یک بستر طلا و یک تابوت زرین و یک میز پوشیده از انواع تزیینات گرانها وجود داشته است، در هر ماه برای آرامش روح او یک اسب قربانی میکردند. و این مطلب به طور کلی برخلاف معتقدات پیروان آیین اوستا بود؛ زیرا بنا به عقاید آنان، قربانی فقط باید برای خدا تقدیم شود و بس، برخلاف مقبره کوروش مقابر سایر پادشاهان هخامنشیان در زمان داریوش، فقط حفرههایی است که در صخرهها حذف شده و فاقد هرگونه تزیینات میباشند و کوروش اسمی از اهورامزدا نبرده در اعلامیه بابل، خود به عنوان پیرو مردوک عرض وجود میکند.» (۱)

در کتاب هزارههای گمشده وارد شده است که:

«شگفت انگیز است که در زمان ساسانیان نیز مانند هخامنشیان اشاره‌های به نام پیامبر ایران باستان زرتشت نشده است» (۱) در صفحه دیگر مینویسد:

«حتی سنگ نبشته بزرگ در زمان ساسانیان که عمدتاً به امور مذهبی پرداخته شده نامی از زرتشت برده نمیشود حتی پادشاهان ساسانی مانند شاپور دوم و یزدگرد دوم به آب و خورشید سوگند میخورند نه زرتشت. (۲)

حتی ما نمیتوانیم گفتارهای خشایار شاه را در مورد اهورامزدا دلیلی بر زرتشتی بودن او بدانیم.

آقای رجبی مینویسد:

«خشایار شاه در سنگ نبشته ای در تخت جمشید مینویسد که در میان کشورهای زیر فرمانش جایی بود که در آنجا دیوها را پرستش میکردند. و او به خواست اهورامزدا این دیوها را نابود کرد و فرمان داد تا این دیوان را پرستش نکنند. الزاماً دلیل بر زرتشتی بودن خشایار شاه نیست چون هنوز نمیتوان اهورامزدا را با آیین زرتشت حاصل یک اندیشه پنداشت» (۳)

تفکر مذهبی شاهان نخستین هخامنشی بهرغم وجود آیین زرتشت، هنوز میتواند بر باورهای دینی ایرانیان پیش از زرتشت متکی باشد.

در آثار کریستن سن تغییر عقیده ایشان در مورد آئین هخامنشیان دیده میشود. کریستن سن نخست هخامنشیان را زرتشتی میدانست و در کتاب مزدپرستی در ایران قدیم آورده است که:

«قبایل ایرانی که آیین زرتشت را پذیرفته بودند، در اراضی ایران پراکنده شدند و چون مشرق و مغرب این کشور را صحاری مرکزی آن از یکدیگر جدا میسازد، قبایل ماد و پارس که به جانب مغرب پیش آمده بودند تقریباً از نظر همکیشان خود، که در مشرق باقیمانده بودند، از نظر محو شدند. تکلم به زبانی که

۱- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۴۴۷

۲- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۴۵۸

۳- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۴۳

تقریباً نزدیک به زبان زرتشت باشد، خاص مردم مشرق بود و در همین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت بیشتر زنده مانده بود» (۱). بعدها کریستن سن نظریه قبلی خود را رها کرده و نوشته‌هاست قبول این نظریه که کیش زرتشتی پیش از مهاجرت بزرگ قبایل ایرانی منتشر شده، و مادها و پارسیان هنگامی که در نیمه اول قرن نهم پیش از میلاد یا دیرتر شروع به حرکت به طرف ممالک غرب کرده بودند دین زرتشتی داشتند و بعدها در نتیجه دوری قبایل از یکدیگر صورتهای متفاوت دین زرتشتی تکامل است از نظر اینکه زمان زرتشت را زمانی مؤخر از هزار سال پیش از میلاد مسیح دانسته میشود، مشکل است. اکنون نظریه بنونیست قانعکنندهتر به نظر میآید. آئین هخامنشیان زرتشتی نیست بلکه آئین قدیم ایرانی است» (۲).

البته نباید وجود واژه اهورمزدا را در میان کتیبههای هخامنشی دلیل بر زرتشتی بودن آنها دانست چون این واژه قدمتی بسیار قدیمتر از دین زرتشت دارد.

در کتاب هزاره‌های گمشده وارد شده است که:

«با اینکه اهورا مزدا از زبان هخامنشیان نیافتاده است ما هنوز با قاطعیت نمیتوانیم دین آنها را زرتشتی بخوانیم؛ زیرا اهورا مزدا پیش از زرتشت خدایی از ایرانیان بوده است اما هنگامی که اردشیر در تنها سنگ نبشته بسیار کوتاه خود خود را مزدا پرست میخواند تردیدی نمیماند که او زرتشتی بود البته با اصطلاح خالی مزدا پرست هم برای زرتشتی بودن تمام نمیشود.» (۳)

آقای پرویز رجبی درباره اینکه کلمه اهورامزدا آیا قبل آر زرتشت بوده است یا خیر، مطالبی بیان میفرمایند:

«پاسخ به این پرسش که اهوره از چه زمانی اهورامزدا خدای یکتای ایرانیان باستان شده دشوار است. گمان نمیرود که بتوان به پاسخی درست دست یافت، به پاسخ درست تنها هنگامی میرسیم که زمانی برای ظهور زرتشت بیابیم.

۱- . مزداپرستی در ایران قدیم، ۵۵.

۲- . کرستن سن، آرتور، کیانیان، ص ۵۵

۳- . هزاره های گمشده، جلد پنجم، ص ۴۴۶

اما آیا میتوان به کمک ادب شفاهی ناچیزی که قرن‌ها پس از پیدایش - پس از گذر از صافیهای مکرر زمان و رویدادهای همراه - صورت مکتوب یافته است زمان زرتشت را به درستی معین کرد؟!

کوشیده‌اند که نام مرکب اهورامزدا را از ساخته‌های زرتشت بدانند، داوری در این باره نیز نمیتواند آری از تردید باشد» (۱) ایشان در جای دیگری از کتاب خود مینویسند:

«با این که به کمک اوستای موجود و همچنین به یاری متنهای پهلوی بر جا مانده که در بر گیرنده آراء متکی بر سنت زرتشتیانانند میتوان به تصویری شفاف از اهورامزدا دست یافت. یافتن قدمت این نام بسیار کهن دشوار است.

امروز با آگاهیهای موجود مسلم است که پیش از زرتشت و آیین او، آریایان و ایرانیان بر آمده از این قوم بزرگ با این نام مأنوس بودند، به عبارتی دیگر، با این که تاریخ زندگی زرتشت در حالهای از ابهام جایی دارند یقین داریم که نام اهورامزدا به هیچ وجه مخلوق ذهن زرتشت پیامبر ایران باستان نبوده است؛ یعنی زرتشت در هر زمانی که وارد میدان شده باشد نام اهورامزدا برای مردم زمان او نامی آشنا بوده است.» (۲)

ایشان در چند سطر پایینتر مینویسند:

«این نام مرکب از واژه هند و ایرانی اهوره (اسوره: سرور) و اوستایی مزدا (دانا) به معنی سرور دانا است.» (۳)

شاید بتوان در باره دین هخامنشیان به لوحهای باز مانده از آن زمان کهن تمسک بکنیم.

در کتاب هزاره‌های گمشده وارد شده است که:

۱- هزاره های گمشده، جلد پنجم، ص ۲۹

۲- هزاره های گمشده، ج ۱، ص ۲۵

۳- هزاره های گمشده، ج ۱، ص ۲۵

«با بازخوانی لوحهای گلی بایگانی از خزانه تخت جمشید به آگاهیهای تازه‌های درباره دین هخامنشیان می‌رسیم.

با این همه هنوز روشن نیست که اهورامزدا در چهارچوب کدام دین عمل می‌کرده است.

در میان حوالها به حوالهای نذری فراوانی بر میخوریم که برای مخارج آیینی خدایان زیادی صادر شده بوده است.

جالب توجه است که این حوالها بیشتر مربوط به فارس به ویژه آبادیهای پیرامون تخت جمشید است. در ایلام نیز به ندرت به حوالهای به نام اهورامزدا بر میخوریم.

اهورامزدا در یکی از لوحهای ایلامی تخت جمشید به صورت «اورمَسده» آمده است، جالب توجه است که این لوح حاوی حواله نذری برای اهورامزدا و میترا با هم بوده است.

در لوح دیگری در همان جا به جای میترا از خدایان دیگری هم نام برده شده است.

در میان این حوالها علاوه بر اهورامزدا و دیگر خدایان، برای رود هوپتیش و رود رَنه کَره نیز بوده است.

لوح اخیر را - که سند مالی از سوی دولت است - میتوان یکی از مهمترین و تعیین کننده ترین اسناد یزدان شناسی ایران باستان به شمار آورد.

ظاهراً دربار هخامنشی در کنار اهورامزدا به مبانی دینی پیش از زرتشت نیز توجه دارد.

شاید این سؤال مطرح شود که نهایتاً آیین هخامنشیان چه بوده است. به هر حال پیدا است که هنوز در ایلام اهورامزدا از اعتبار زیادی برخوردار نیست» (۱)

هنریک ساموئل نیبرگ مینویسد:

«زمینه بنیادین دین هخامنشیان، آئین کهن آریایی است. اما در دین آنها نو آفرینی در آئین کهن دیده میشود و دین آنان چیزی نو در تاریخ دین ایرانی و آریائی است. این سومین سازمان دینی بزرگ در کنار دین میترا و دین مغان مادی قبل از گسترش دین زرتشت است، روح این دین بیش از همه به دین میترا نزدیک

بود. از خصوصیات آن اینست که هیچ روح پیغمبرانه‌ای به هر گونه که مفهوم پیغمبر را تصور کنیم، تأثیر خود را در این دین به جای نگذاشته‌است. این دین یک دین سیاسی است که از سوی شاهان بزرگ و برای شاهان بزرگ آفریده شده‌است. مفهومی بنیادین این دین بدین صورت باز شناخته میشوند که اهورامزدا خدای آسمانی بر همه چیز توانا و دانا و آفریننده آسمان و زمین به صورت خداوند یگانه و برتر از همه خدایان دیگر قرار گرفته‌است. شاهنشاه نماینده پیدای اهورامزدا در روی زمین است. این دین دارای پیشگوی و غیبگوی و سحر و جادوی ویژه خود بود اما از نظر ورزشهای مربوط به حالت خلسه بدون تردید جای چندانی نداشت. تحریکات غیرعادی و پرواز روان که انسان چندان با رغبت دست از آنها نمیکشد، در یک هستی ساده جستجو میشد» (۱)

نویسنده محترم کتاب ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی مینویسد:

آیین زرتشت در دوره زمامداری بردیا جنبه آیین رسمی دولتی پیدا میکرد و بردیا قبل از هر چیز کوشید تا آیین زرتشت را در مبارزه با اعیان و اشرافی که حتی در حیات معنوی و روحانی خویش میخواستند استقلال کامل داشته باشند مجهز نماید.

اشراف قبیلهای ایران مانند تمام ملت ایران، خدایان قدیم ایران را که زرتشت علیه آنان قیام نمود پرستش میکردند و بردیا سعی داشت تا قدرت و سلطه اعیان قبیلهای را در هم شکند و برای همین شروع به تخریب معابد آنها کرد و البته ایشان میگوید که این ویرانی معابد، معلول مقاصد سیاسی بردیا بوده نه تعصبات مذهبی و منظور از انجام این کار سلب قدرت و اهمیت این معابد بود.

بردیا که در مبارزه خود علیه اشراف قبیلهای به مردم متکی بود گمان نمیکرد که تخریب معابد به دست وی چندان اثری در مردم داشته باشد. اما این تمایلات و علایق آنقدر به موقع بود و جنبه مترقی داشت که حتی داریوش نماینده اشراف قبیلهای وقتی به سلطنت رسید، نتوانست به طور کامل آنها را نادیده انگارد.

معابد خدایان غیر زرتشتی را تجدید نمود و ضمناً آیین زرتشتی را نیز مورد انکار قرار نداد.

بر همین اساس بین سنتها و عادات مذاهب باستانی ایران ما قبل از زرتشت با تعالیم زرتشت، چنان اختلاط و امتزاجی حاصل شد که به نام آیین هخامنشیان در آمد.

در ادامه ایشان مینویسد که در زمان سلطنت داریوش، مذاهب خدایان قبیل‌های نیز استقرار یافت، ولی این خدایان مقامشان پایینتر از مقام اهورامزدا بودند.

وقتی که اهورامزدا توفیق خود را بر خدایان دیگر احراز نمود، مغها نیز جزو روحانیون دربار هخامنشیان در آمدند. (۱)

در چند صفحه بعد مؤلف گرامی میفرماید:

«خشایارشاه در صدد تمرکز مذهب بر آمد و با وجود آنکه در دوران سلطنت خشایارشاه آیین زرتشتی علیه خدایان قبیل‌های قیام نمود. ولی آیین هخامنشیان، به طور کلی امتزاج و اختلاطی بود از آیین زرتشتی و معتقدات مذهبی مردم آن زمان و باید خاطر نشان ساخت که این اختلاط و امتزاج نه تنها در آیین هخامنشیان مشهود و عیان است، بلکه از آثار تمدن ایران نیز که اختلاطی از تمدن ایران با یونان و آشور و مصر و سایر کشورهاست این اصل جلو‌گیری میکند.» (۲)

پس میتوان آیین و مرام هخامنشیان را مخلوطی از عقاید رایج زمان آنها دانست.

حال به ادامه مباحثمان پیرامون مرگ از دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت میپردازیم.

ایراداتی به این بنر، که از طرف انجمن زرتشتیان یزد است وارد است. من جمله:

در شماره یکم، این اشتباه وجود دارد که هرچند با دخمه گذاری خاک آلوده نمیشد، اما سبب آلودگی هوا

که میشده است، دست کم مأموران دخمه آلوده میشدند و چه بسا آنها بیماریهای واگیردار را به دیگران سرایت میدادند.

۱- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، صص ۳۳۴ و ۳۳۵ با جابجایی و تصرف در عبارات

۲- ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۳۳۱

دیگر از ادعاهای ایشان این است که اگر زرتشتیان اجسادشان را دفن میکردند، امروزه مردم با کمبود زمین برای بیمارستان و ... مواجه میشدند. در حالی که این ادعا کاملاً نادرست است؛ زیرا مسلمانها بیش از هزار سال است که امواتشان را دفن میکنند، امّا با چنین مشکلی مواجه نشدهاند. و حتی پس از گذشت چندین سال از دفن مرده، به گونهای که بدنش از بین برود، میتوان در همان مکان دوباره مرده دفن کرد.

دیگر اینکه، به فرض که این ادعا که بزاق دهان لاشخورها، سبب از بین رفتن میکروب در جسد شوند، آیا بزاق دهان پرندگان گوشتخوار دیگر و حشرات که عادتاً میآمدهاند به سوی جسد مرده نیز همین خاصیت را دارند؟!

میکروبهایی که به پا و بدن لاشخورها و حشرات میچسبید چگونه از بین میرفتند؟!

از سوی دیگر، بعید است پرندهها با سرعت، چنان گوشت بدن مرده را بخوردند که هیچ گوشتی در لابلاهی استخوانها باقی نماند که منجر به گسترش میکروب نشود.

مطلب شماره دوم هم صحیح نمیشود، زیرا حشراتی از قبیل مگس و کک، از جمله عوامل نشر بیماریهای وبا و حصه و طاعوناند. بنابراین دخمه گذاری اموات مبتلایان، نه تنها کار درستی نیست، بلکه سبب شیوع بیشتر بیماری میشود و اگر هم در گذشته چنین میکردهاند، کاری اشتباه بوده است.

به فرض که مطلب شماره سوم درست باشد و در سبیری امکان دفن نبوده است و مردم ناچار بودهاند مردگان را خوراک پرندگان کنند، این دلیل نمیشود در جاهای دیگر که ضرورتی وجود ندارد باز مردم چنین کنند و تا هزاران سال این کار را ادامه دهند.

این کار مانند این است که شرایط آب و هوایی کویری یزد اقتضاء نمیکرده که برای خانهها بادگیر بسازند و زرتشتیها پس از مهاجرت به امریکا و اروپا، که ضرورتی برای این کار نیست تا هزاران سال همچنان برای خانههایشان بادگیر بسازند. حال آنکه هیچ انسان عاقلی چنین چیزی را نمیپذیرد. (۱)

نوشتار چهارم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت

امام صادق علیه السلام فرمودند:

حرمت میت، بسان حرمت شخص زنده است. (۲)

۱- حسن فاطمی، دیدار از مراکز زرتشتی در استان یزد، <http://www.raherasti.ir>

۲- الکافی، ج ۷، ص ۲۲۸ قال الصادق علیه السلام: حُرْمَةُ الْمَيْتِ كَحُرْمَةِ الْحَيِّ.

دفن میت دارای مرجحاتی است که به بعضی از آن اشاره میکنیم.

۱: با ارزش بودن بدن و جسد به واسطه این است که مدتی روح، با او در ارتباط بوده است.

توضیح: بدن و جسد، در طول حیات و زندگی، آلت و ابزار روح بوده است و چه بسیار کارهای نیک و عبادتهایی که روح توسط بدن انجام داده است، برای همین مطلب است که بدن و جسد نیز همانند روح دارای احترام هستند.

تأثیر گذاری روح بر جسم و بدن به حدی است که اشخاصی که یک سری اعمال صالح در این دنیا انجام داده‌اند، جسد آنها از روح کسب خصوصیات میکند به گونهای که خصوصیت از بین رفتن بدن بعد از خلع روح، در آن بدنها دیده نمیشود و چه بسیار اجسادى که بعد از سالیانی، به هیچ عنوان فاسد نشده‌اند؛ مانند جناب صدوق رضوان الله علیه.

۲: جسد و بدن، رتبه نازله روح است و همانند روح مورد احترام و تکریم باید واقع شود.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در مورد نفس میفرمایند:

«از جمله نفس انسان از عوالم مجرّده بالاست. و چون دید، جهاتی را از کمال، که به واسطه مجرّد بودن نمی تواند کسب کند و به دست بیاورد، و آن جهات در عوالم کثرت و پائین است؛ لذا برای به دست آوردن کمالات کثراتی، رو به پائین نزول نمود، و پس از کسب آنها، دوباره رو به بالا- صعود نموده به حضور حضرت حقّ نائل می شود. پس در واقع بالائی بوده و آمده به پائین و بعد به بالا بازگشت نموده است.

توضیح آنکه: این روح مسکین به حسب ظاهر، در وهله اول بالا بوده و بعد پله پله پائین تر آمده و وجهه او در این سیر رو به نزول بوده است و در طی این مراحل نزولیه، نظری نداشت جز آنکه کثراتی را که از راه مادّیت، متعلّق به ماده می شود به دست آورد؛ غرضش و نظرش فقط این بود.

چون اگر انسان، همان انسانیت را داشت و ماورای انسانیت چیزی نداشت، از این کثرات فائده ای نمی برد (این کثراتی که در این نشأه از انسان صادر می گردد). انواع و اقسام اعمال و افعال و اوصاف را، روح مجرد خارجی در دست نداشت.

روح به این عالم کثرات پائین آمد که اینها را جمع و جور کند و ببرد به عالم بالا، و بعد از بالا که بخواهد به پایین بیاید، آنها را جمع آوری می کند و با خود به پایین می آورد؛ و مسأله را تمام می کند.

در هنگام نزول به این عالم، در مسیر خود از هر عالمی که عبور کند رنگ آن عالم را به خود می گیرد، و از هر مرحله ای که بگذرد، فرد آن مرحله می گردد. و چون در قوس نزول به عالم مثال رسد، عیناً مانند یکی از موجودات مثالیته دارای صورت می شود و یک فرد از افراد عالم مثال است.

و چون به این عالم طبع و ماده رسید عیناً یک فرد مادی است؛ ماده محض است. حقیقت او نطفه است؛ و آن روح مجرد آن قدر نزول نموده که اینک فقط روح نطفه شده است، و آن روح نطفه در اثر حرکت جوهریه بصورت ها و ماهیت های مختلفی تبدیل و تغییر می یابد، تا دو مرتبه از ماده می پرد و مجرد می شود، و آن وقتی است که در جنین حرکت و جنبش اختیاری پیدا می شود و روح بوجود می آید.

پس انسان در وقتیکه نطفه است حقیقتش تا به این سرحد نزول کرده و واقعاً نطفه شده است. و بعد از تبدلات و تغییرات صوری چون به *أَنشأته خَلْقاً آخَرَ* می رسد، حقیقه، همین استخوان گوشت روئیده شده بر آن، تبدیل به نفس ناطقه مجرد می گردد و مراحل بعدی را نیز می پیماید. نه آنکه جسم جداست و روح در آن دمیده می شود، و روح منفصل از جسم و بدن باشد، و چند روزی با هم اجتماع کرده و سپس متفرق شوند.

کمالات انسان بواسطه نشأه کثرت است. اگر پائین نیامده بود و ماده محض نشده بود و سپس از اینجا دوباره سیر خود را به عوالم بالا شروع ننموده بود، کمالی نداشت.

روح که از بالا- پائین آمد یک واحد بیشتر نبود؛ پائین که آمد شروع کرد به اخذ فعلیت ها و اخذ خصوصیات و کسب کثرات؛ اینها همه را جمع آوری کرد و بار کرده رو به سمت بالا رفت که رفت.» (۱)

۳: حفظ احترام مرده

اگر مرده دفن نشود، بدن او به زودی متعفن میگردد، قیافه تغییر میکند و حیوانات صحرا آن را طعمه خود قرار میدهند، و این امور، بیاحترامی بزرگی به متوفی و بستگان وی میباشند و بدیهی است که هیچ کس راضی نیست که عزیز او به این سرنوشت گرفتار شود.

۴: آلودگی محیط اطراف

بدن مرده، به انواع میکروبها آلوده است و این سبب ابتلای افراد جامعه به بیماریهای خطرناک میگردد.

کم نیستند انسانهایی که در اثر بیماریهای واگیردار از دنیا میروند. میکروبها از جسد متلاشی بیشتر پراکنده میشوند. پرندگان اعضای بدن را به جاهای دیگر میبرند، حشرات در اثر تماس با اجساد، آلودگی را پراکنده میکنند و چه بسا هوا نیز آلوده شود و باد آلودگی را انتقال میدهد.

و باید دانست که به دلیل غیر بهداشتی بودن این روش، رژیم سابق دخمه گذاری را به طور کل در ایران ممنوع کرد.

۵: وجود عاطفه

چگونه عاطفه میتواند این را بپذیرد که مادری ببیند، پرندگان در رفت و آمد به دخمه، سراغ فرزندش میروند و چشمان و اعضای بدن او را تکه پاره میکنند.

۶: عبرت و یادآوری

وقتی مرده دفن شود و دارای سنگ مزار و مشخص باشد، بازماندگان با رفتن به سر مزار، هم از این نگاه کردن عبرت میگیرند که آنها هم روزی اینگونه میشوند و نیز باعث یادآوری و دادن فاتحه و خیرات به روح متوفی میشود.

نتیجه مطالب فوق، که در باب ترجیح دیدگاه اسلام آوردیم این امر را کاملاً روشن میسازد که طبق عقل، وجدان، فطرت و عاطفه دفن مردگان ارجح است و دینی که این روش را بنا کرده است برتر و والاتر است.

بخش سوم: گریه بر اموات

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام در زمینه گریه بر اموات

یکی از کارهایی که مسلمانان در هنگام فوت عزیزان خود انجام میدهند گریه کردن است که این گریه دارای فلسفه خاص خودش است که بیان میشود. در ابتدا روایاتی را میآوریم که در آنها مشخص میشود، پرچمداران اسلام و مؤسس آن نیز بدین گونه رفتار میکردند.

۱: امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ وَجْدِ بِمُصِيبِهِ فَلْيَفِضْ مِنْ دُمُوعِهِ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْهُ (۱)

«هر کس از غم و اندوه مصیبتی بر جان خویش ترسید، اشک بریزد؛ زیرا در این صورت غمش تسکین مییابد»

۲: رَوَى الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا خَرَجَ بِإِبْرَاهِيمَ خَرَجَ يَمْشِي ثُمَّ جَلَسَ عَلَى قَبْرِهِ ثُمَّ أَدْنَى فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ قَدْ وُضِعَ فِي الْقَبْرِ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَلَمَّا رَأَى الصَّخِيَابَةَ ذَلِمَكَ بَكَوًا اِزْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَبْكِي وَأَنْتَ تَنْهَى عَنِ الْبُكَاءِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَ يُوجِعُ الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ

زبیر بن بکار روایت کرده است:

وقتی ابراهیم را به قبرستان بردند حضرت هم به قبرستان رفت و کنار قبر ابراهیم نشست. سپس قدری نزدیک تر به قبر شد، وقتی دید ابراهیم را در قبر گذاشته اند، اشک از دیدگان مبارکش جاری شد. اصحاب چون حالت گریان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند همه با صدای بلند گریستند. (۲)

۳: روایت شده است که:

وقتی عثمان مظعون وفات نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پارچه را از صورت عثمان بن مظعون کنار زد و ما بین دیدگان او را بوسید، سپس گریه بسیار نمود. (۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰-۲۸۱، حدیث ۳۶۵۳

۲- مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، ص: ۲۳۶

۳- مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، ص ۱۰۵ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا مَيَاتَ عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ كَشَفَ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ بَكَى طَوِيلًا

۴: عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ بِيَدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَأَتَى إِبْرَاهِيمَ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى شَيْئاً وَذَرَفَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَبْكِي أَوْ لَمْ تَنْهَ عَنِ الْبُكَاءِ فَقَالَ ص إِنَّمَا نَهَيْتُ عَنِ النَّوْحِ عَنِ الصَّوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجْرَيْنِ صَوْتٍ عِنْدَ نَعْمٍ لَهُوَ وَ لَعِبٍ وَ مَزَامِيرِ شَيْطَانٍ وَ صَوْتٍ عِنْدَ مُصَيبَةٍ وَ خَمْسِ وَجُوهٍ وَ شَقِّ جُيُوبٍ وَ رَنِّهِ شَيْطَانٍ إِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ وَ مَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَمُ لَوْ لَا أَنَّهُ أَمَرَ حَقٌّ وَ وَعِيدٌ صِدْقٌ وَ سَبِيلٌ بِاللَّهِ وَ أَنَّ آخِرَنَا سَيَلْحَقُ أَوْلَانَا لِحَزْنِنَا عَلَيْكَ حَزْنًا شَدِيداً وَ إِنَّا بِكَ مَحْزُونُونَ تَبْكِي الْعَيْنُ وَ يَدْمَعُ [يَحْزَنُ] الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ

از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده است که گفت:

ابراهیم در حال جان دادن بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را در دامن خود گذاشت و فرمود: ای فرزند عزیزم! من در این حال مالک اختیار تو نیستم، هیچ کاری از دست من برای تو ساخته نیست و اشک از دیدگان مبارک حضرت جاری شد.

عبد الرحمن به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! آیا شما گریه می کنید! مگر خود شما گریه کردن در مصیبت را نهی نفرمودید؟

حضرت فرمود: من از دو نوع صدا و ناله زشت نهی کردم.

۱ - صدای آوازه خوانی، لهو و لعب و موسیقی شیطانی.

۲- صدایی به هنگام مصیبت که توأم با خراشاندن صورت و پاره کردن گریبان و ناله اعتراض آمیز شیطانی باشد.

اما گریه من بر مرگ ابراهیم گریه رحمانی است، و کسی که رحم نکند و ترحم نداشته باشد مورد مرحمت خداوند واقع نمیشود. (۱)

۵- لَمَّا أُصِيبَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ص أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ لَهَا أَخْرِجِي إِلَيَّ وُلْدَ جَعْفَرٍ فَخَرَجُوا إِلَيْهِ فَضَمَّهُمْ إِلَيْهِ وَشَمَّهُمْ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُصِيبَ جَعْفَرٌ قَالَ نَعَمْ أُصِيبَ الْيَوْمَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ أَحْفَظُ حِينَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى أُمِّي فَنَعَى إِلَيْهَا أَبِي وَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَمْسُحُ عَلَى رَأْسِي وَرَأْسِ أَخِي وَعَيْنَاهُ يُهْرِقَانِ الدَّمُوعَ حَتَّى تَقَطَّرَ لِحْيَتُهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ جَعْفَرَ قَدْ قَدِمَ إِلَى حُسْنِ الثَّوَابِ فَاخْلُقْهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ بِأَحْسَنِ مَا خَلَقْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ فِي ذُرِّيَّتِهِ ثُمَّ إِنَّهُ ع قَالَ يَا أَسْمَاءُ أَلَا أُبَشِّرُكَ قَالَتْ بَلَى يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِيَجْعَلَ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ

در روایت دیگر که مورخان نقل کرده‌اند چنین میخوانیم:

«هنگامی که جعفر و اصحاب ایشان در جنگ به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه جعفر شد و فرزندان جعفر را جمع کردند و آنها را بویید و چشمان مبارکش پر از اشک شد. همسرش اسماء گفت: پدر و مادرم به فدایت! چرا گریه میکنید؟ آیا از جعفر و اصحابش خبری به شما رسیده است؟

ایشان فرمود: آری، امروز به شهادت رسیدند. اسماء می گوید: من صیحه زنان برخاستم و زنها جمع شدند و در همین حال فاطمه وارد شد، در حالی که گریه میکرد و میگفت: و اعماه! و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بر شخصی مثل جعفر باید گریه کنند گریه کنندگان» (۱)

بنابراین، از نظر اسلام، گریه بر اموات جایز است. اما از زیاده‌روی در آن و خود زنی، خراش انداختن بر صورت و امثال این کارها نهی شده است. (۲)

۶: گریه پیغمبر بر مرگ حضرت حمزه سید الشهدا

جناب حمزه عموی گرامی رسول خدا در جنگ احد به وضع فجیعی به شهادت رسید، به گونهای که انسان نمیتواند کیفیت قتل او را بیان کند، هنگامی که رسول خدا کنار جنازه او آمد و جسد مطهر او را با آن وضع فجیع دید، عبای مبارک خود را روی بدن او انداخت تا بدنش مستور باشد، آنگاه کنار جسد

۱- مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد، ص ۲۴۵

۲- تحریر الوسیله، دفتر یکم، گفتار در احکام اموات، خاتمه ای مشتمل بر چند مسئله، مسئله شماره ۲

مطهر او نشست و گریه کرد، خواهر حمزه بنام صفیه دختر عبدالمطلب نیز نشست و گریه کرد، حتی به انصار دستور داد که کنار بروید و صفیه را به حال خودش واگذار کنید تا بر برادرش اشک بریزد و گریه کند، صفیه گریه کرد و هم به انصار فرمود که کنار بروید تا این خواهر در کنار جسد این برادر گریه کند» (۱).

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت بر گریه نکردن برای اموات

آیین زرتشت، بنابر متن اوستا و متون تفسیری، معتقد به معاد است. در کتب دینی آنها وارد شده است، شخصی که از دنیا می‌رود، تا سه شبانه روز پیرامون بدن بیجان خود می‌گردد و پس از آن به دادگاه فراخوانده شده و پرونده‌ی اعمالش مورد بررسی قرار می‌گیرد. با پایان یافتن این داوری، روان در گذشته به سوی پل چینوت (معادل پل صراط در ادبیات اسلامی) روانه می‌شود. (۲)

در سنت زرتشتی آمده است که هم بدکاران و هم درستکاران، در هنگام گذر از پل، با مانعی روبرو می‌شوند. و آن رودی است خروشان، که از اشکهای سوگواران درست شده است. زاری و گریه هر چه بیشتر شود، رود را بیشتر به طغیان در می‌آورد و عبور از پل را برای روان دشوارتر می‌کند. (۳)

ریشه‌ی این تفکر در این است که بنابر باورهای زرتشتیگری، شیون و زاری، کرداری اهریمنی است، برخلاف شادی، که بخشایشی ایزدی است. از همین رو، گریه و اشک ریختن بر میت در این آیین روا نیست. (۴)

در اوستا بارها و بارها، شیون و مویه نکوهش شده است. (۵)

۱- امتاع السماع، ص ۱۵۴،

۲- مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی، ص ۱۲۰ و شناخت اساطیر ایران، ص ۹۷ و جهان بینی اشوزرتشت، ص ۵۸

۳- شناخت اساطیر ایران، ص ۹۷ و بهرام فره‌وشی، ص ۱۱۵-۱۱۷

۴- یسنا، ترجمه ابراهیم پورداود، ج ۲، ص ۱۹۷

۵- یسنا، ترجمه ابراهیم پورداود، ج ۲، ص ۱۹۷-۱۹۸

گذشته از اینکه در متون پهلوی و پازند، با جدّیت از این عمل بازداشته شده و آن را کرداری زشت شمرده است. (۱)

دکتر جهانگیر اوشیدری - رئیس سابق انجمن موبدان تهران - گریه بر مردگان را از نظر دین زرتشتی، نادرست خوانده است: «در آئین مزدیسنا شیون و زاری و سوگواری برای درگذشتگان روا نیست و آن را از کردهای اهریمنی میدانند زیرا روان، جاودانی است و پس از مرگ از تن جدا شده به سوی جهان مینیوی گراید، به ویژه روان مردم پاک و پرهیزگار، پس از سپری شدن زندگی، در بارگاه ایزدی همواره شاد و خرم است و از بخشایش دادار مهربان برخوردار.

باید به یاد داشت مردمی که مانند ایرانیان به زندگانی خوش اعتقاد داشتند، نایستی خود را در پیشامدهای ناخوش زندگی ببازند و در گریه و زاری خود را بیزار از جهان و روگردان از هستی نشان دهند. ماتم، کردهی اهریمنی است.» (۲)

در اوستای بزرگ زمان ساسانی که تدوین شده مغان بود، به موجب کتاب نهم دینکرد در سوتکرنسک که نخستین نسک از بیست و یک نسک اوستا بود، در فرگرد یازدهم درباره عدم شیون و زاری در سوگواری مطالبی وجود داشته است. هم چنین در گزارش ارداویراف از جهان پسین، به موجب فصل شانزدهم، رودی سهمگین در دوزخ جاری است که گناهگاران در آن غوطه‌ور بوده و عذاب میبینند و توضیح داده میشود که این رود از اشک چشم و بر اثر مویه و شیون و سوگ کسانی به وجود آمده که در پس مردگان خود به سوگواری و گریه پرداخته‌اند و اینک به عذاب در این جایگاه به سر میبرند. در رساله مینیوی خرد فرگرد ۴۳ بند ۲۹ نیز با نکوهش گریه و سوگواری مواجه میشویم.

در مجموعه سد، در نثر بند ۹۶ نیز همان مطالب سوتکرنسک آمده است. در جلد اول از روایات داراب هرمزدیار، نکوهیدگی و اهریمنی بودن در گریه و مویه و سوگواری ملاحظه میشود. (۳)

۱- . یسنا، ترجمه ابراهیم پورداود، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۰۱ و بهرام فره‌وشی، همان، ص ۱۱۳

۲- . دانشنامه‌ی مزدیسنا، ص ۳۵۳، ذیل «شیون و مویه»

۳- . دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، ص ۳۶۸.

بنابراین شیون و زاری و گریه در آیین زرتشتیان مذموم است.

نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت

در این قسمت بعضی از مرجحات دیدگاه اسلام را در این موضوع میآوریم:

۱: سوگواری و اشک ریختن برای عزیزانی که از دنیا رفته‌اند، جزء طبیعت و سرشت هر انسان است و گریزی از آن نیست. و این کار موافق فطرت است، و اگر کسی عزیز خودش را از دست داد، درونش میسوزد، قلبش میسوزد و گاهی احساسات درونی او سبب میشود که گریههایی را سر دهد و اشکهایی را از چشم فرو ریزد و نالههایی را سر دهد، جلوگیری کردن از این نالهها و اشکها بر خلاف فطرت است، اسلام نمیتواند چنین کاری را انجام بدهد، چرا؟ چون آئینش فطرت و آفرینش انسان است، هر انسانی هر چند قسی القلب باشد، هر گاه عزیز خود را از دست میدهد، یکنوع ناراحتی بر او مسلط میشود، که عکس العملش گریه کردن، ناله نمودن و اشک ریختن است و به این سو و آن سو رفتن است، جلوگیری از آن، در حقیقت سرکوبی فطرت است و هرگز اسلام اجازه سرکوبی فطرت را نمیدهد.

بنابراین، گریه نمودن بر عزیزان و ناله کردن بر آنها (به شرطی که در آن بد و بیراهه به خالق و آفرینش نباشد) موافق فطرت است و اسلام نیز آن را امضا کرده است، حتی خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عملاً این کار را انجام داده است.

۲: گریه سبب آرامش جان آدمی است. اشک ریختن، سبب تخلیهی بار سنگین هیجانات عصبی و در نتیجه موجب تسکین روح و جسم انسان میشود.

مگر میتوان مانع اشک ریختنِ مادری که فرزندش را از دست داده شد؟! اگر اشک نریزد و سوگواری نکند، مشکلات روحی و جسمی عدیدهای برایش پیش میآید.

۳: سایت علمی - پژوهشی NETDOCTOR.CO.UK در مقالهای تحت عنوان THE HEALTH BENEFITS OF crying به تأثیر مثبت گریه (اشک ریختن) بر جسم و روان انسان پرداخت و به مواردی متعدد از فواید اشک ریختن از جمله رهایی از استرس و فشار عصبی اشاره کرد. [netdoctor.co.uk, healthy living, wellbeing, the health benefits of crying] همچنین سایت علمی psychologytoday.com در نوشتاری با عنوان The

Health Benefits of Tears [health benefits tears psychologytoday.com, the] به تأیید فواید اشک ریختن و گریستن اشاره کرد.

با این وجود، پس چرا موبدان زرتشتی، مردمان را از گریستن در غم از دست دادن عزیزان، نهی کرده و بازمیدارند؟!

۴: گریهی برای امواتمان، به دلیل اعتقاد به نابودی آنها نیست، بلکه این گریه به خاطر جدایی است. فرض کنیم فرزندی را به اجبار از مادرش جدا کنند و به شهری دیگر ببرند و بنا باشد که تا زنده است او را نبینند. طبیعی است که مادر برای این جدایی گریه میکند، هر چند که جای جدید بهتر باشد.

بنابراین گریه کردن برای اموات کاری نیک است که دین اسلام که دینی مطابق عقل، فطرت و وجدان آدمی است آن را تأیید کرده است.

این تفکر زرتشتیان عموماً از اینجا نشأت میگیرد که آنها جسد را پلید میدانند و حتی همانطور که بیان شد، علت عدم دفن اموات توسط زرتشتیان، آلوده بودن جسد مرده و پاک بودن زمین است.

و همانطور که مطلب روشن شد، جسد انسان نیز باید مورد تکریم واقع شود و و اینگونه نیست که پلید باشد.

بخش چهارم: عالم برزخ

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام مبنی بر وجود داشتن عالم برزخ

اشاره

انسان که از این دنیا میروند، به عالم دیگری به نام برزخ وارد میشود و در آنجا هست تا وقتی که در صور دمیده شود و مردم از قبرها بیرون آیند، در آن وقت به عالم قیامت وارد میشوند.

برزخ به معنای فاصله است، فاصله بین دو خشکی یا دو آب یا دو چیز دیگر را برزخ گویند.

و چون عالمی که انسان پس از مردن در آنجا بسر میبرد، فاصله ایست بین عالم دنیا و قیامت، آن را عالم برزخ گویند.

حال برای آنکه خصوصیات عالم برزخ قدری روشن شود، ناچار باید توضیح بیشتری در این باره داده شود.

بین این عالم، که عالم جسم و جسمانیات است- که فعلاً در آن زندگی مادی خود را می گذرانیم- و بین عالم اسماء و صفات الهی، دو عالم است: یکی عالم مثال و دیگری عالم نفس.

عالم مثال را عالم برزخ، و عالم نفس را عالم قیامت نیز گویند. و انسان تا از این دو عالم نگذرد به مقام اسماء و صفات الهیه نخواهد رسید؛ کما اینکه انسان تا از عالم برزخ نگذرد به عالم قیامت نمی رسد.

عالم ماده دارای هیولی و طبع و جسم و جسمانیات است و عالم نفس، تجرد مطلق از ماده و آثار ماده است؛ ولی عالم برزخ فاصله بین این دو عالم است؛ وجودی که در عالم برزخ است ماده ندارد؛ اما شکل و صورت و حد و کم و کیف و أعراض فعلیه را دارد؛ یعنی دارای اندازه و حدود است، دارای رنگ و بوست.

صورت مردمان برزخی رنگ و حد دارد، و در آنجا خوشحالی و مسرت و غضب و نگرانی هست، در آنجا نور هست. بنابراین، موجودات برزخیه دارای صورت جسمیه هستند ولی هیولی و ماده ندارند. (۱)

آیات قرآن

الف - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ. (۲)

«تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان را فرا رسد، میگوید: پروردگارا! مرا باز گردان شاید در آن چه ترک کرده‌ام، کار نیکی انجام دهم؛ چنین نیست، این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.»

آیه شریفه این حقیقت را بیان میکند که کافران و ستمگران گمراه به هنگام مرگ، جهت انجام دادن عمل صالح و جبران گذشته خود تمنای بازگشت به دنیا را دارند؛ اما - برخلاف انتظارشان - گفته میشود: این گفتار کلمهای است که آنان فقط بر زبان جاری کرده، چون بی اثر است و برگردانده نمیشوند. برای اینان برزخی فرا رویشان خواهد بود و ناچار باید در آن بمانند تا روزی که برانگیخته شوند.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

۱- معادشناسی، ج ۲، صص ۱۶۰ الی ۱۶۴ (همراه با تقطیع)

۲- سوره مومنون: ۲۳، آیات ۹۹ و ۱۰۰

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ* خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ* وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيَنَادُونَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ. (۱)

«روزی میرسد که هیچ صاحب نفس و جاننداری بدون اذن خدا نمی تواند تکلم کند؛ و در آن روز مردم به دو گروه سعید و شقی قسمت میشوند.

اما آن کسانی که شقی و بد عاقبتند، آنان در آتش خواهند بود و زفیر و شهیق آتش که همان شعله های فروزان و لهیب و زبانه های افروخته آنست آنانرا فرا خواهد گرفت.

آنان در میان آتش تا هنگامیکه آسمان و زمین بر پاست جاودانه زیست خواهند نمود مگر اینکه پروردگار تو بخواهد؛ و حَقًّا که پروردگار تو به هر کاری که اراده کند تواناست.

و اما آن کسانی که سعید و پیروزند، آنان در بهشت خواهند بود و در آنجا تا هنگامیکه آسمان و زمین بر پاست مخلد و جاوید خواهند بود مگر آنکه پروردگار تو بخواهد؛ و این عطای غیر مقطوعی است که به آنان خواهد رسید.»

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش گوید:

«این آیات راجع به برزخ است قبل از بر پا شدن قیامت. خلود در آتش، خلود در آتش دنیاست تا وقتی که آسمانها و زمین هستند؛ و خلود در بهشت، یعنی بهشت دنیوی که ارواح مؤمنان بدانجا انتقال می یابند و مراد از غیر مقطوع بودن عطای بهشتیان، آنستکه این بهشت برزخی متصل میشود به بهشت قیامتی. و این آیات ردّ کسانی است که عذاب قبر را منکرند، و عقاب و ثواب را در برزخ دنیا قبل قیام قیامت قبول ندارند.» (۲)

۱- .سوره هود: ۱۱، آیات ۱۰۵ الی ۱۰۸

۲- .تفسیر علی بن ابراهیم، طبع سنگی، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

همانطور که ایشان میفرماید، مراد از بهشت و جهنم دنیوی، بهشت و جهنم برزخی است؛ و چون عالم برزخ از تنه عالم دنیاست و در آنجا صورت وجود دارد، لذا از آنجا به دنیا نیز تعبیر میکنند.

علی بن ابراهیم قمی در مقدمه تفسیرش آیاتی چند از قرآن کریم در رابطه با برزخ آورده است:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَذُونَ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ* خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. (۱)

«آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرارسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت! اما آنها که بدبخت شدند، در آتشنند؛ و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» [ناله های طولانی دم و بازدم] است... جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست؛»

این آیات دلالت دارند بر آنکه عذاب آنها، مقرون به دوام آسمانها و زمین است، و این راجع به برزخ دنیاست، چون وقتی قیامت بر پا گردد، آسمانها و زمین دگرگون میشوند.

دیگر، گفتار خدای تعالی:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا. (۲)

«عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند»

چون غُدُوًّا وَعَشِيًّا، که همان چاشتگاه و شبانگاه است که مشرکین را عرضه بر آتش میدارند، در دار دنیا و عالم برزخ است؛ و اما در قیامت دیگر چاشتگاه و شبانگاهی وجود ندارد.

و دیگر، گفتار خدای تعالی:

وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. (۳)

۱- . سوره هود: ۱۱ آیات ۱۰۵ و ۱۰۶، و صدر آیه ۱۰۷

۲- . سوره غافر: ۴۰، صدر آیه ۴۶

۳- . سوره مریم: ۱۶، آیه ۶۲

«و هر صبح و شام، روزی آنان در بهشت مقرّر است.»

چون بُکره و عشیّ - که به معنای صبح و شب است و در آن هنگام روزی بهشتیان به آنها میرسد - در عالم بهشت دنیا و برزخ است، که ارواح مؤمنین به آنجا منتقل میشوند و اما در بهشت های خلد، در آنجا صبح و شبی وجود ندارد.

۳: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (۱)

«چگونه به خداوند کافر می شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی روحی) بودید، و او شما را زنده کرد؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند؛ سپس به سوی او باز گردانده می شوید. (بنا بر این، نه حیات و زندگی شما از شماست، و نه مرگتان؛ آنچه دارید از خداست.»

در این آیه، سخن از تعدد حیات و موت و بیان شمار آنها سخن به میان آمده است، که در برخی آیات نیز از دیگر دلایل اثبات برزخ شمرده شده است: از عبارت «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» که به روشنی بر بعث اخروی دلالت دارد میتوان برداشت کرد که عبارت «وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» مربوط به حیات برزخی است. برخی به دلیل آن نیز تصریح کرده اند؛ یعنی عطف با «ثُمَّ» که فاصله و تراخی را میرساند که مراد توقف در برزخ میباشد..

روایات

در احادیث معتبر از پیامبر و ائمه علیهم السلام در توضیح عالم برزخ چنین وارد شده است:

۱: قال علی علیه السلام: (البرزخ) هو امر بین امرین و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخره (۲)

برزخ همان امر بین دو امر ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است.

۲: قال الصادق علیه السلام و الله ما أخافُ علیکم الا البرزخ (۳)

۱- . سوره بقره: ۲، آیه ۲۸

۲- . تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۸.

۳- . بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱۴.

امام صادق علیه السلام میفرماید: به خدا سوگند من بر شما شیعیان نمیترسم مگر از مرحله برزخ بین دنیا و آخرت

در مورد آیه «و من ورائهم برزخ...» امام صادق علیه السلام فرمود:

قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَإِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةً ضَنْكًا - وَ اللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ - أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (۱)

۳: از این رو امام صادق علیه السلام خطاب به شیعیان آن زمان میفرماید:

وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ قُلْتُ وَ مَا الْبَرْزَخُ قَالَ الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامِ. (۲)

«من بر شما (شیعیان) در عالم برزخ میترسم، راوی میگوید: من به امام صادق علیه السلام گفتم که عالم برزخ کجا است؟ فرمود: قبر است، زندگی در آن از زمان مرگ تا روز رستاخیز ادامه دارد».

«مراد از برزخ همان قبر میباشد و البته برای کافران هر آینه زندگی سختی در آنجا میباشد به خدا سوگند که قبر هر آینه باغی از باغهای بهشتی (برای مؤمنین) و یا حفره ای از حفره‌های آتش جهنم (برای کافران و...) میباشد»

۴: قال الصادق عليه السلام :

فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا. (۳)

«امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند، جان مؤمن را بگیرد، او را در کالبدی همانند دنیا قرار میدهد و (با آن قالب از خوردنیها و آشامیدنیها بهشت برزخی) میخورند و میآشامند؛ و اگر کسی بر آنان وارد شود (به همان شکل و قیافهای که در دنیا داشتند) ایشان را میشناسند».

۵: قال علي عليه السلام لابن نباته من أصحابه:

۱- . بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲- . معارف و معاریف، ج ۱، صص ۳۷۸ و ۳۷۹

۳- . بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳

فَقَالَ يَا ابْنَ نُبَاتَةَ لَوْ كُشِفَ لَكُمْ لَرَأَيْتُمْ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الظَّهْرِ حَلَقًا يَتَرَاوَرُونَ وَ يَتَحَدَّثُونَ إِنَّ فِي هَذَا الظَّهْرِ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ بَوَادِي. (۱)

«امام علی علیه السلام به این نبیانه فرمود: اگر (حجاب برزخی کنار رود و آن جهان) بر شما نمایان گردد، هر آینه ارواح مومنان را در پشت این شهر (نجف) خواهید دید که حلقه وار گردهم آمده؛ با هم دیدار کنند و سخن گویند. روح هر مؤمنی در اینجاست و ارواح کفار در وادی برهوت»

تکلم امیرالمؤمنین با کشتگان جمل

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که:

چون آن حضرت، از قتال اهل جَمَل در بصره فارغ شد، سوار بر مرکب شد و در میان صفوف حرکت میکردند و آنها را می شکافت، تا آنکه رسید به کعب بن سوره بعد فرمودند:

«این کسی است که بر ما خروج کرد، در حالی که قرآنی بر گردن خود حمایل نموده و گمان میکرد او ناصر امت است. مردم را دعوت به آن چیزی میکرد که در قرآن است، در حالی که او از درون قرآن خبری نداشت. او (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی کرد؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد و دعا کرد که خداوند مرا بکشد در حالی که خدا او را کشت.

حضرت در آنجا درنگ کرد و فرمود: کعب را بنشانید!

کعب را بین دو مرد نشانند.

حضرت فرمود: ای کعب بن سوره! قَدْ وَجِدْت مَآ وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا، فَهَلْ وَجِدْت مَآ وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا؟ «آنچه را که پروردگارم به من وعده داد، یافتی که تمامش حق بود، آیا تو هم وعده‌های پروردگارت را به حق یافتی؟» و سپس فرمود: کعب را بخوابانید.

کمی حضرت حرکت کردند تا رسیدند به طَلْحَه بن عبدالله، که آن هم در میان کشتگان افتاده بود.

حضرت فرمود: او را بنشانید، نشانند و همان خطاب را عیناً به طلحه فرمودند و سپس فرمودند طلحه را بخوابانید.

یکی از اصحاب به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین! در گفتار شما با این دو مرد کشته- که کلامی رانمی شنوند- چه فایده ای بود؟

حضرت فرمود: ای مرد! سوگند به خدا آنها کلام مرا شنیدند، همانطوریکه اهل قلیب (چاه بدر) کلام رسول خدا علیه السلام را شنیدند. (۱)

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت مبنی بر وجود نداشتن عالم برزخ

زرتشتیان عالمی به نام برزخ، که حد فاصل بین این عالم مادی و قیامت باشد را قبول ندارند و تنها جهان گیتی و مینیوی را قبول دارند و فاصلی بین این دو جهان قائل نیستند.

آنها قائل هستند وقتی انسان میمیرد، در روز چهارم، حساب و کتاب آغاز میشود، یا جزو اهل بهشت میشود و یا جهنم.

البته آنها قائل به عالمی به نام همیشگان هستند، که آن را فاصل بین جهنم و بهشت میدانند و این عالم را جایگاه کسانی میدانند که خوبیها و بدیهای آنها مساوی است.

بنابراین در آیین زرتشت، عالمی که فاصل این جهان مادی و قیامت، که موعد حساب و کتاب باشد وجود ندارد و کار را بعد مرگ یکسره میدانند و اینکه عالمی به عنوان برزخ باشد، که قبل از قیامت برای تمامی افراد باشد و صفاتی

۱- . وقعه الجمل، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ ثم مرّ علیه السلام [بکعب بن سور] فقال علیه السلام : و أمّا هذا الذی خرج علينا، و فی عنقه المصحف، یزعم أنّه ناصر [أمّه] یدعو الناس الی ما فیہ و هو لا یعلم بما فیہ، ثمّ استفتح [و خاب کلّ] «۱۱» جبار عنید، أمّا إنه دعا الله أن یقتلنی فقتله الله تعالی» أجلسوا [کعب بن سور] فأجلس، فقال له علیه السلام : «یا کعب، قد وجدت ما وعدنی ربی حقّاً، فهل وجدت ما وعدک ربّک حقّاً؟». ثمّ قال علیه السلام : «أضجعوه». ثمّ مرّ علیه السلام بطلحه بن عبید الله، فقال علیه السلام : اجلسوا [طلحه بن عبید الله] فأجلس، ثمّ قال علیه السلام له: «یا طلحه، قد وجدت ما وعدنی ربّی حقّاً، فهل وجدت ما وعدک ربّیک حقّاً؟!» ثمّ قال علیه السلام : «أضجعوه»، فأضجع. و سار علیه السّلام، فقال له بعض أصحابه: یا امیر المؤمنین، رأیتک تکلم کعبا و طلحه بعد أن قتلا، فهل یفقهان ما قلت لهما؟! فقال علیه السلام : [أم] و الله، إنهما لقد سمعا کلامی، کما سمع أهل القلیب کلام رسول الله صلّی الله علیه و اله و سلّم یوم بدر

از عالم دنیا و آخرت را حائض باشد، وجود ندارد و می گویند بعد از مرگ، پرونده اعمال به طور کامل بسته میشود و کار برای متوفی تمام است.

در گاتها جهان از دو بخش «گیتوی» و «مینوی» درست شده است که به هم وابسته و پیوسته هستند.

در اوستا آمده است

«زرتشت میگوید: ای اهورا مزدا! با دلی پاک و اندیشه‌های نیک به تو روی میآورم. ای مزدای نیک افزای. خواستارم که به من به بخشایی کامیابی، در این جهان مادی را و توفیق وصول به آن جهان مینوی را و اینکه بتوانم گروه مردمان را آنچنان آیین بیاموزانم که هر دو جهان را چنین دریابند.» (۱)

در کتاب جهان بینی موبد خورشیدیان است که:

«زرتشت معتقد است مرگ به مفهوم «نیستی» حقیقت ندارد، بلکه آن شکل دیگری از زندگی است. در جهان بینی زرتشت، یک فرد مزدیسنان، بایستی به صورتی زندگی کند که هم گیتی را داشته باشد و هم مینو را، و با دانشاندوزی و انجام اندیشه و گفتار و کردار نیک، گذشت و خیرات و سایر کارهای نیک و مینوی (معنوی)، در حدّ توان سعی کند که جهان مینوی بهتری را سامان دهد.» (۲)

اصول سهگانه‌ای که زرتشت عرضه کرد، با پایان جهان گیتوی (دنیوی) تمام نمیشود. فرد مزدیسنان، بسته به اینکه از میان اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک یا ضلع مخالف آن، یعنی اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد کدام را برگزیند، در جهان مینوی و روز پسین مورد داوری قرار خواهد گرفت. در آنجا با دقت و موشکافی تمام و بدون نظر و غرض، نیکی و بدی هر کس تعیین خواهد گردید. در نهایت، هیچ رفتار و کرداری بدون پاداش و مجازات نخواهد ماند: کسانی که از نیروی خرد ایزدی و نیکاندیشی و راستی برخوردار باشند، در انتخاب راه نیک، کامیاب گردند و به پاداش آن در دو جهان بهره نیک یابند.

از دیدگاه زرتشت، روح آدمی پس از مرگ به مدت سه روز گرداگرد مرده دور می زند و طبق اعمال او، شاد یا در عذاب است. آنگاه بادی از شمال میوزد و مانند برگ نامرئی، او را به طرف پل چینوات (صراط) میبرد. پل چینوات

۱- . یسنا، گات ها، ترجمه ابراهیم پور داوود، هات ۲۸، بند ۲

۲- . جهان بینی آشوزرتشت، صص ۱۳۴-۱۳۳.

یعنی پل تشخیص که بر روی نهری از فلز گداخته میان دو کوه (دماوند و الوند) کشیده شده است. بر کنار این پل دو فرشته حساب به نام میترا (مهر خورشید) و چنوه (عدل) ترازوی عدالت را قرار داده‌اند و به حساب او میرسند.

و در وندیداد، فرگرد ۱۹ آمده است:

صبح روز چهارم، روان آدمی به کنار پل میرسد و فروهر آدمی که یکی از قوای پنجگانه است (۱- آهو (جان) ۲- دین (نفس) ۳- بوذ (فهم) ۴- اوردان (روح) ۵- فروهر)، به صورت دختری زیبا جلوه میکند و برای روان بدکار به صورت زنی زشت در می‌آید.

در یسنای ۱۳/۵۱ و دادستان دینیک ۲/۲۱ و مینو خرد ۲۳/۲ از ویرافنامه آمده است که:

روح و روان گناهکار به وسیله دیو نزد پل میرود. در ضمن بازجویی در سر پل، علت تبه‌کاریهای او را از وی سؤال میکنند. او به بهانه هائی راه نجات میجوید. آنگاه این پل برای او از لبه تیغ تیزتر و از لب او نازکتر میشود. سپس دری از دوزخ بر روی او باز میشود.

در فرگرد ۱۸ آمده است:

اما روان و روح نیکوکاران پس از مرگ توسط دو فرشته که نویسنده اعمال اویند، به جای ویژه خود میرود، و پل صراط برای او به ارتفاع ۹ نیزه گشاده میشود تا بتواند عبور کند.

در اوستا آمده است:

اهورامزدا میگوید هر کس در جهان، کلام را با تکالیف لازمه و نوای خوش بخواند، روح او آزادی یافته و به منزلگاه آسمانی به پرواز در خواهد آمد. من (اهورا) پل چینوات را برای او سه برابر آنچه هست، پهن خواهم نمود. او روحانی شده، مانند آسمان پاک گشته و جلال و عظمت آسمانی خواهد یافت.

در وندیداد، فرگرد ۱۹ میگوید:

ارواح پاک پس از عبور از پل به جهان ارواح که فردوس یا بهشت باشد، وارد میشوند. آنجا منزلگاه پرهیزگاران است.

زرتشت میگوید:

در آخرت، اعمال نیک پاداش و اعمال بد کیفر داده میشود، بدکاران در قیامت به فلز گداخته تبدیل میشوند و نیکوکاران به جایگاه اهورامزدا راهنمائی خواهند شد.

در متون زرتشتی آمده است که:

چون چشم مرده در برج سکوت (دخمه) متلاشی میشود، روحش از پل صراط (چینوات) عبور میکند و آنگاه در محضر سه ایزد (میتره، سروش، رشنو) حاضر و محاکمه میگردد. هنگامی که ارواح از پل صراط عبور میکنند، آن پل برای بدکاران مانند موئی باریک میشود و چون ارواح نیکان عبور میکنند، به آسانی آن پل را مینوردند و به بهشت (ان هو وهیشت) میرسند. اگر نیک و بد مساوی باشد، به همیشگان میروند. موکل عدل نامه اعمال افراد را میخواند و تمام گفتار و کردار و پندار آدمی را به حساب میآورد.

در مذهب زرتشت وعده غفران، شفاعت و عفو داده نشده است. چون روان نیکان عبور کند، زن زیبایی با چهره رخسند، او را به سوی بهشت راهنمایی میکند. این زن را دیانا گویند. چون شخص بدکار بر پل قرار گیرد و سقوط میکند، زنی بدترکیب و زشت و جادوگر با او روبرو میگردد. ثواب نیکان در بهشت که خانه ستایش است، داده میشود و آنان با زیورآلات خود را آرایش میکنند. گناهکاران در گودال بدبو و مغاره تاریک، سرنگون میشوند. عالم همیشگان جایگاه کسانی است که بد و خوبشان مساوی است و آنان در این جایگاه در انتظارند تا روز قیامت برسد کریستن سن محقق مشهور میگوید:

از نظر زرتشتیان، افرادی که در راه راست قدم برداشته باشند، پس از مرگ به آسانی از پل صراط (چینوات) عبور کرده و وارد بهشت میشوند. این پل برای بدکاران به نازکی لبه شمشیر میرسد، به طوری که گناهکاران بدرون جهنم واژگون میشوند و عذابی شایسته گناه خود میبینند. و کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است، در عالم همیشگان یا برزخ خواهند ماند که در این مکان نه کیفری و نه پاداشی است. (۱)

و نیز آمده است:

کیش زرتشت بر سه اصل نیکی، یعنی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک استوار است. کسانی که به اصول نیکی عمل کنند در عالم آخرت مورد لطف و مرحمت اهورا مزدا قرار گرفته و مستحق دخول بهشت میشوند و برعکس کسانی که به بدی گرایند، و پندار بد و گفتار بد پیشه کنند، جایگاه آن دوزخ خواهد بود.

۱- . تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج اول، ص ۵۰۴ الی ۵۰۷ (با تصرف و ویرایش)

بنا به گفته کتب زرتشتی، روح انسان پس از مرگ، سه شبانه روز در بالای سرمرده میماند، و در صبح روز چهارم از وی جدا میشود.

اگر مرده شخص نیکو کار بود، نتیجه اعمال او به صورت دختر زیبایی در پیش روی او نمودار گشته روح او را به طرف بهشت رهنمایی میکند، از روی پل چینوات (پل صراط) که در بالای نهری از فلز گداخته کشیده شده به سرعت عبور داده، بعد از طی مراحل سه گانه که برای پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک در نظر گرفته شده، به بهشت برین و بارگاه قدس اهورامزدا میرساند.

وی در آنجا از انواع نعمتها برخوردار میشود و برای همیشه خوش و خرم میباشد.

اما اگر مرده بدکار باشد، نتیجه اعمال او به شکل پیرزن بدهیئت زشت و جادوگری و دیو وحشتناکی در مقابل او ظاهر شده و او را به طرف دوزخ میکشاند و از پل چینوات عبور مینماید و در فلز گداخته سقوط نموده، بعد از مراحل سه گانه به دوزخ، جایی که تاریک و عذاب دهنده و مخصوص بدکاران و دروغگویان است برده میشود. (۱)

اما اگر عمل نیک و بد انسان مساوی باشد، از پل صراط یا چینوات عبور نموده، به جایی برده میشود که همیشگان نام دارد و در آنجا نه عذاب است و نه لذت.

در یسنا آمده است:

«کسانی که خوبی و بدی آنان یکسان باشد، جایگاهشان همیشگان است که میان بهشت و دوزخ قرار دارد. گناهکاران زندانیانی هستند که پس از دیدن عذاب، در مدت معین آزاد میشوند.» (۲)

نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام با آیین زرتشت

اشاره

در این قسمت از بحث، ادله و فواید وجود برزخ را بیان میکنیم، برای این منظور که ترجیح دیدگاه اسلام در این محور، نسبت به آیین زرتشت مشخص شود.

۱- اصل و نسب دینهای ایرانیان باستان، گزیده صص ۱۵۳-۱۴۹

۲- یسنا، ترجمه ابراهیم پورداوود، هات ۴۸، بند ۴

۱: آماده سازی برای روز جزاء

در برزخ انسان به نوعی خودش را برای ورود به آخرت آماده میکند. در این رابطه علامه طباطبایی رحمه الله علیه میفرمایند:

«دنیا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن برای حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.» (۱)

همچنین ایشان در جای دیگری مینویسند:

«حال انسان در زندگی برزخی بسیار شبیه است به حال کسی که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به یک سازمان قضایی احضار شود و مورد بازجویی و بازپرسی قرار گرفته به تنظیم و تکمیل پروندهاش پردازند، آنگاه در انتظار محاکمه در بازداشت بسر برد.» (۲)

همان طور که بیان شد، انسان برزخی، در حین آماده سازی برای حساب و کتاب، میتواند پرونده خود را از حسنات سنگین بکند و نیز از گناهان خود بکاهد.

۲: جمع کردن توشه برای روز حساب و کتاب

یکی از دلایل وجود عالم برزخ این است که با مرگ، پرونده اعمال به طور کامل بسته نمیشود. مثلاً کسی که وقفی انجام داده، سنت حسنهای به جای گذاشته، فرزند صالحی تربیت کرده و یا کتاب خوبی تألیف کرده و ... تا موقعی که قیامت نشده است و در عالم برزخ است، پرونده اعمالش هم چنان مفتوح است و آثار و نتایج عملش همچنان ادامه دارد و این کارها موجب سنگینی کفه ترازوی حسناتش میشود.

۳: تکمیل بعضی از استعدادها

یکی از دلایل دیگر برپایی عالم برزخ این است که، عدهای از افراد که نتوانستهاند استعدادهای خود را در این عالم تکمیل بکنند، در آن عالم استعدادهای خود را تکمیل میکنند.

مثل آنچه در روایت مورد اشاره قرار گرفته است که:

۱- . تفسیر المیزان، ترجمه همدانی، ج ۱۱، ص ۹

۲- . شیعه در اسلام، ص ۱۶۳

قال الكاظم عليه السلام: «مَنْ مَيَاتَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا وَ شَيْعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عُلِّمَ فِي قَبْرِهِ لِيُرْفَعَ اللَّهُ بِهِ دَرَجَتُهُ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيَقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقُ فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْقَى

«امام کاظم فرمود: هر کس از دوستان و پیروان ما بمیرد و هنوز قرآن را به طور کامل فرا نگرفته باشد، در قبرش به او تعلیم میدهند، تا خداوند بدین وسیله درجاتش را بالا برد، چرا که درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است به او گفته میشود بخوان و بالا رو او میخوانند و از درجات بهشت بالا میروند. (۱)»

مراد از قبر، عالم برزخ است؛ زیرا برزخ تمه دنیا و نقطه آغازین آن قبر است. (۲)

۴: جبران کمبودها

یکی از فلسفه‌های وجود عالم برزخ این است که در آن عالم، پاره‌های از کمبودهای تعلیم و تربیت مومنان جبران گردد، درست است که آنجا جای عمل صالح نیست، ولی چه مانعی دارد که محل معرفت بیشتر و آگاهی و تکامل افزون‌تر گردد. (۳)

۵: رفتن به قیامت بدون برزخ طفره است.

استاد حسن زاده در این باره میگوید:

طفره (۴) مطلقاً چه در عالم ماده و چه در عالم معنا محال است؛ مثلاً انسان که در هر مرتبه‌های از مراتب فعلیت باشد تا جمیع مراتب مادونش را نگذرانده و استیفاء نکرده باشد به آن مرتبه از فعلیت نمیتواند برسد، در مرتبه بدن، از ماده و طبع گرفته تا آن فعلیت را که داراست.

۱- فروع کافی، ج ۲، ص ۶۰۶

۲- مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه می فرمایند: علت آنکه در بسیاری از روایات به عالم قبر، و نکیر و منکر در عالم قبر، و مؤاخذه در قبر تعبیر شده است برای آنستکه: عالم برزخ در دنبال این دنیاست، و قبر هم بدنبال زندگی دنیاست؛ و بدین مناسبت عالم برزخ را که تعلقی به عالم قبر دارد به عالم قبر تعبیر نموده اند. کتاب معادشناسی، ج ۲، ص ۱۷۱

۳- عالم برزخ در چند قدمی ما، ص ۱۴۴

۴- طفره از متفرعات بحث علت و معلول در فلسفه است و معنای کلی آن این است که چیزی که معلول و حاصل امری دیگر است بدون تحقق آن شیء واسطه و مقدمه واقع شود که محال است؛ زیرا بازگشتش به تحقق معلول بدون علت است و اگر شخصی مدعی شود که فرضاً فلان نتیجه که متفرع بر فلان مقدمه است بدون تحقق مقدمه اش حاصل شده در واقع مدعی تحقق معلول بدون علت است. مثلاً- اگر فرض کنیم رسیدن به پله دهم یک نردبان متوقف بر عبور از پله دوم است و عبور از آن مقدمه و علت رسیدن به پله دهم است اگر کسی مدعی شود می شود به پله دهم رسید بدون عبور از پله دوم در این حالت در واقع مدعی تحقق امری محال شده است یا نهایتاً آن که مقدمه واقعاً و حقیقتاً مقدمه نیست و ما اشتباهاً فکر کردیم مقدمه

است و یا آن چه تحقق پیدا کرده نتیجه مطلوب و مفروض نیست و ما اشتبهاً فکر کردیم نتیجه حاصل شده است و الا با فرض مقدمه بودن نمی شود بدون تحققش به مرحله ی بعد رسید.

و همچنین در مرتبه روح، از عقل هیولای گرفته تا آن فعلیت که داراست؛ مثلاً عقل هیولانی به عقل بالفعل نمی‌رسد مگر اینکه عقل بالملکه را گذرانده باشد و گرنه ممکن نیست چون طفره محال است.

بر همین اساس و اصل مسلم بین حکما و دانشمندان است که نتیجه گرفته میشود، هیچ روح انسانی بدون برزخ نمیتواند وارد عالم محشر و بهشت یا جهنم ابدی شود؛ زیرا انتقال از محیطی به محیط دیگر که از هر نظر با محیط اول متفاوت است، در صورتی قابل تحمل خواهد بود که مرحله میانه‌های وجود داشته باشد؛ مرحله‌های که بعضی از ویژگی‌های مرحله اول و پاره‌های از ویژگی‌های مرحله دوم در آن جمع باشد. (۱)

علامه طهرانی و بسیاری از علماء، خصوصاً فلاسفه، در رابطه با جهان هستی دارای دیدگاههایی از این دست هستند؛ یعنی عالم وجود را به مراتب و مراحل مختلف تقسیم میکنند و بین این مراتب رابطه علی معلولی برقرار میکنند، در این دیدگاه، جهان مادی در پایینترین مرحله از مراحل عالم هستی قرار دارد که خود معلول عالمی وسیعتر و کاملتر از خودش به نام عالم مثال است، به گونه‌ای که عالم مثال عالم ماده را در بر گرفته و احاطه کرده و فقر و کامل نبودن موجودات مادی ایشان را از درک کامل آن بازداشته است، به همین ترتیب عالم مثال نیز معلول عالم مجردات است که با آن رابطه علی و معلولی دارد و معلول آن است و عالم مجردات بر هر دو مرتبه پائین تر خود احاطه دارند و در بالاترین مرتبه هستی نیز مقام هستی کامل ربوبی است که بر تمام عوالم هستی اشراف داشته و تحت سیطره اویند. ایشان معتقدند که:

۱- اتحاد عاقل به معقول، ص ۲۶۳ و ۲۶۵ (درس ۲۱)

انسان که موجودی تکامل پذیر است، در جریان تکامل خود به عالم مثال وارد میشود و از آن جا نیز با تکامل در عالم مثال به عالم مجردات پای میگذارند که این سه عالم را بر سه عالم دنیا، برزخ و آخرت که در منابع دینی به آن پرداخته شده است است تطبیق میکنند.

ایشان معتقدند:

از آن جایی که موجوداتی که در عالم مادی زندگی میکنند در مرحله‌ی پایین حضور دارند در مسیر تکامل خود باید حتماً تکامل برزخی نیز پیدا کنند تا صلاحیت و کمال حضور در قیامت که همان عالم مجردات است را پیدا کنند

اکنون که با این مقدمه رابطه عوالم هستی از دیدگاه بسیاری از فلاسفه و از جمله علامه طهرانی تا حدودی بیان شد میتوان دیدگاه ایشان را در رابطه با نفخ صور بهتر درک کرد، در این دیدگاه عبور از عالم برزخ برای رسیدن به عالم قیامت به مانند عبور از پله دوم برای رسیدن به پله سوم نردبان است که اگر واقع نشود همان طفره رخ داده که محال است پس باید قبل از نفخهای صور که موجودات را به عالم قیامت (مجردات) میبرد مردم به عالم برزخ وارد شوند تا آماده حضور در قیامت شوند و این مسأله نه با صور که با یک صیحه آسمانی واقع میشود که در آیات قرآن به آن اشاره شده است. (۱)

۶: عدم انطباق بزرگ بر کوچک است.

به لحاظ عقلی تمام دلائلی که بر بقای روح دلالت دارد، بر امکان و وقوع عالمی بعد از مرگ نیز دلالت میکند. به عبارت دیگر، تمام براهینی که بر دوام و بقای روح اقامه می شود، دال بر این مطلب است، که ورای این عالم ماده و دنیا ضرورتاً عالم دیگری وجود دارد؛ که ارواح در آن عالم حیات دارند. از جمله‌ی این ادله؛ «عدم انطباق بزرگ بر کوچک» در عالم ماده است. چون انطباق یک شیء با سطح صد سانتی متر مربع بر شیء با سطح ده سانتی متر مربع امری محال است. تنها در صورتی می توان جسم اول را بر دوم منطبق کرد که جسم دوم بزرگتر یا دست کم مساوی با جسم اول باشد. حال آنکه چنین اتفاقی در عالم ذهن انسان می افتد. هنگامی که انسان به یک کوه می نگرد، این پرسش وجود دارد که این کوه با همهی عظمتش چگونه بر ذهن انسان منطبق می شود؟ مگر همه وجود

مادی انسان چقدر است، که بتواند کوهی را در خود جای دهد؟ باید توجه کرد، که آنچه انسان ادراک می کند، حقیقت کوه است؛ نه عکس کوچک شده آن. این انطباق بزرگ بر کوچک که همواره در دستگاه ادراکی انسان انجام می شود؛ از لحاظ مادی قابل توجه و تحلیل نیست. پس قوای ادراکی انسان به محوریت روح (ادراک کننده روح است؛ نه سلولهای مادی) غیر مادی است. پس جهان دیگری و رای جهان ماده وجود دارد؛ که موجودات غیر مادی بدان تعلق دارند. این نکته نیز قابل توجه است، عالم برزخ که گاهی به آن عالم مثال نیز گفته می شود؛ از نظر عقل باید بزرگ تر و وسیع تر و از لحاظ وجودی شدیدتر و قوی تر از این عالم ماده باشد و به اصطلاح محیط بر عالم ماده باشد و عالم دنیا مُحاط آن باشد. چون هر چه قیود و حدود در موجودی کمتر باشد از لحاظ وجودی شدیدتر و وجودی قوی تر به حساب می آید.

فصل ششم: شفاعت

بخش اول: دیدگاه دین اسلام: امکان شفاعت از جانب غیر اعمال

اشاره

برای اینکه مسئله شفاعت در دین اسلام به درستی واضح شود، احتیاج به بیان مطالبی است من جمله:

مقدمات شفاعت

۱: در بینش توحیدی خداوند مبدأ هستی است و همه موجودات از او و وابسته به او و پرتو فیض الهی هستند.

۲: خداوند عالم هستی را بر اساس نظام اسباب و مسببات بنیان نهاده است و تحقق هر پدیده و پیدایش هر نوع اثری در این عالم، از طریق سبب و علت خاصی صورت می گیرد؛ یعنی اراده حکیمانه او به تحقق امور از طریق اسباب معین تعلق گرفته است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ابی الله ان یجری الاشیاء الا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً» (۱)

امام صادق علیه السلام میفرماید:

«خداوند ابا دارد از اینکه امور را جز از طریق اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سببی قرار داده است»

در نتیجه، عالم هستی - که یک پارچه تجلی فیض و عطای خداوند است - مجموعه ای به هم پیوسته از اسباب و مسبب ها است.

خداوند فیض خود را - اعم از مادی و معنوی - از طریق سبب ها و علت ها اعطا می کند و اینها واسطه های فیض او هستند. نقش اسباب و علل وساطت، در رسیدن فیض الهی به مخلوقات، شفاعت است.

به تعبیر دیگر «شفاعت»، همان سبب بودن و تأثیرگذاری اسباب، بر طبق نظام حاکم بر عالم هستی است. در حقیقت، در نگرش توحیدی، فیض الهی وقتی به اسباب و واسطه ها نسبت داده می شود، شفاعت است.

حال چه اسباب طبیعی (همچون: سوزندگی آتش، روشنی خورشید، درخشندگی ماه) و چه علل معنوی (مانند: سبب بودن توبه و استغفار برای آمرزش گناهان) همگی شفاعت نامیده می شود.

این اسباب و علت های طبیعی و معنوی، شفیعان و واسطه های فیض الهی اند.

اقسام شفاعت

۱: شفاعت تکوینی

با توجه به نگرش توحیدی، اسباب و علل در اصل وجود و نیز در علت بودن و تأثیر گذاریشان وابسته به «علهاالعلل» (خداوند) هستند و آنها واسطه فیض خداوند به مخلوقات اند. این وساطت «شفاعت تکوینی» نامیده می شود.

مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه در این باره میفرماید:

اما شفاعت تکوینی چون عبارت است از وسائط فیما بیننا و بین الله تعالی، و همچنین بین خدا و تمام موجودات و مخلوقات، و اسباب واقع در راه تحقق بخشیدن موجودات، و اعطاء وجود به ماهیات امکانیه و

قالب های خارجیّه، و بطور کلی هر چه در وسط قرار گیرد و واسطه برای گسترش نور توحید خداوند متعال در عوالم امکان گردد (۱).

۲: شفاعت رهبری

بر اساس آیات و روایات، همان گونه که باطن و حقیقت اعمال، افکار، اوصاف و اخلاق انسان، به صورت حقیقتی عینی در آخرت تجلی می کند؛ حقیقت روابط معنوی میان انسان ها نیز در آخرت به صورت ملکوتی خود مجسم می شود.

وقتی شخصی، سبب هدایت یا گمراهی انسان باشد، این رابطه رهبری و دنباله روی در روز رستاخیز مجسم شده و «رهبر» پیرو خود را به دنبال خویش وارد بهشت یا جهنم می کند.

قرآن کریم می فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (۲)

«روزی (رستاخیز) که هر گروهی را با رهبر و پیشوایشان فرا می خوانیم.»

علامه طباطبایی رحمه الله علیه میفرماید:

در این آیه مراد از امام هر طائفه، شخص یا اشخاصی است که مردم به آنها اقتدا میکرده و به پیروی از آنها در راه حق یا باطل قدم گذاشتهاند. هنگامی که کسی در دنیا سبب هدایت فرد دیگری میشود، همین رابطه رهبری و پیروی میان آن دو در قیامت متجلی میشود و به صورت عینی ظهور میکند. در مقابل اگر کسی گروهی را اغوا نماید در قیامت با همان گمراهان محشور میشود و پیش از آنها وارد جهنم میگردد. علامه طباطبایی رحمه الله علیه در توضیح آیه یاد شده بر آنست که اهل ضلال هیچگاه از اولیائشان جدا نمیشوند و در قیامت نیز گمراهان به اتفاق پیشوایان خود فرا خوانده میشوند. (۳)

۱- معاد شناسی، ج ۹، ص: ۱۲۷

۲- سوره اسراء ۱۷، آیه ۷۱.

۳- تفسیر المیزان ج ۱۳ صص ۲۲۷

و در مورد فرعون می فرماید:

قَدْ مَقَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ. (۱)

«روز قیامت، پیشاپیش پیروانش حرکت می کند؛ پس آنان را وارد دوزخ می کند.»

مقصود از شفاعت رهبری، جلوه گری رابطه هدایت، میان امام و مأموم (رهبر و پیرو) است. امام همان گونه که در دنیا واسطه هدایت پیروان خویش است، در آخرت نیز واسطه ورود پیروان خویش به بهشت می شود و آنها را با خود به آنجا وارد می کند.

۳: شفاعت مغفرت

مغفرت و آمرزش نیز همانند هر رحمت و فیض دیگری، از طریق مجاری خاص و بر اساس نظام اسباب و مسببات به بندگان می رسد؛ یعنی خداوند اموری را به عنوان سبب های آمرزش و بخشش قرار داده است و با توجه به تعریف شفاعت، نقش این اسباب (واسطه های فیض مغفرت) شفاعت مغفرت نامیده می شود.

یکی از اسبابی که خداوند برای آمرزش قرار داده است درخواست اولیای الهی در آخرت میباشد؛ بدین جهت اولیای الهی، همانند سایر اسباب و علل، «شفیعان» نامیده می شوند.

در حقیقت خداوند اراده کرده است، بندگان خود را از رحمت و مغفرت خویش بهره مند سازد؛ لکن برای اعطای آن، مانند سایر فیض های خویش، اسباب خاصی قرار داده و شرایطی قائل شده است.

بر این اساس خداوند، اولیای الهی را به عنوان شفیعان و واسطه های فیض معین کرده، تا آنان برای بندگان که در دنیا با اعمال خویش، شایستگی بهره مندی از این رحمت الهی را پیدا کرده اند، درخواست مغفرت کنند.

بنابراین شفاعت اولیای الهی، چیزی جز فیض الهی و جلوه گری خواست و اراده خداوند نیست.

در حقیقت، شفاعت قانونی است که خداوند واضح آن است و بر طبق این قانون، اولیای الهی - که از سوی خداوند به عنوان سبب های فیض مغفرت نصب شده اند- بر اساس شرایطی برای عده ای از گناه کاران درخواست مغفرت می کنند؛ یعنی آنان واسطه فیض مغفرت الهی هستند.

شفاعت دارای یک سری قوانین و ضوابطی است من جمله:

۱: اذن خداوند.

خداوند میفرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (۱)

«کیست که در نزد او، بدون اذن او شفاعت کند؟»

اگر خداوند اذن نفرماید هیچ گونه شفاعتی در کار نیست.

۲: این بخشش و آمرزش بی حساب و گزاف نیست؛ بلکه شامل حال بندگانی می شود که با عمل خود در دنیا استحقاق آن را پیدا کرده اند.

۳: قرار دادن اولیای الهی به عنوان اسباب و واسطه های مغفرت بر اساس حکمت و حساب، کتاب است.

۴: شفاعت به معنای ضمیمه شدن درخواست اولیای الهی، با عمل و تلاش خود آدمی است. در حقیقت شفاعت، جزء علت و تمام کننده سبب است و به تنهایی مستقل در تأثیر نیست (۲)؛ بلکه تلاش و قابلیت شفاعت شونده نیز خود علت مهم برای تعلق ایم امر است.

۵: با توجه به اینکه معنای شفاعت در لغت وساطت است، از توصل به اولیای الهی نیز با عنوان شفاعت تعبیر می شود. بنابراین مباحث مربوط به شفاعت اخروی، نباید با شفاعت به معنای توصل خلط و اشتباه شود.

۶: شفاعت اولیای الهی در روز قیامت برای گنه کاران بدون حساب نیست؛ بلکه متوقف بر شرایطی است.

شرایط شمول شفاعت

۱: رضایت خداوند

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَشْفِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) عَلَّمَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸)

۱- .سوره بقره: ۲ آیه ۲۵۵

۲- . تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۸

و گفتند: «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده.» منزّه است او. بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند، که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند. آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند، و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هرکس دوست دارد شفاعت در مورد او سودمند واقع شود، باید در صدد جلب رضایت خداوند برآید. بدانید هیچ کس رضایت خداوند را جلب نخواهد کرد؛ مگر با اطاعت از خدا و پیامبر و اولیای الهی از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» (۲)

سؤال پیش نیابد که اگر کسی مورد رضایت خداوند است دیگر احتیاجی به شفاعت ندارد؟!

علامه طباطبایی رحمه الله علیه معتقد است:

از آنجایی که «ارتضاء» در آیه یاد شده مقید به هیچ قیدی نشده و خداوند معلوم نساخته است که این افراد چه اعمالی دارند و نشانه‌های آنها را ذکر نکرده است پس میتوان گفت مراد از «مرتضی» بودن آنها آن است که خدای متعال دین آنها را پذیرفته باشد و ایشان دین مورد پسند خدا را داشته باشند. به عبارت دیگر، خدا دین آنها را پسندیده است و کاری به اعمال آنها ندارد (۳) بر اساس این آیه شفاعت بر محور رضایت حق است و «مرتضی» بودن یا از نظر دین و معتقدات فرد است و یا بر حسب اعمال و رفتار او. اما اگر کسی اعمالش مورد رضایت حق باشد دیگر نیازی به شفاعت مصطلح که رافع عذاب جهنم است ندارد، زیرا تنها حسنات و اعمال خیر مرتضای حق هستند. از این رو «مرتضی» در آیه یاد شده هرگز نمی

۱- .سوره انبیاء ۲۷،۲۸،۲۹

۲- . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۵، ص: ۲۲۱ قال الصادق علیه السلام: فَمَنْ سَيَّرَهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ - فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ - لَمْ يُصِبْ رِضَى اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ - وَطَاعَةِ وُلَاهِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

۳- . . تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹

تواند در باب اعمال باشد. اگر فردی از اصحاب یمین دین خدا پسند داشته باشد، گرچه گاهی مرتکب کبائر شده است ولیکن به جهت خدا پسند بودن دین او، احیاناً مورد شفاعت قرار میگیرد. (۱)

۲: پابندی به احکام و وظایف دینی

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ (۴۲) قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (۴۳) وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ (۴۴) وَ كُنَّا نَحُوسُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۵) وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۶) حَتَّى أَتَيْنَا الْيَقِينَ (۴۷) فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۲)

«از اهل دوزخ سؤال می کنند: چه چیزی شما را جهنمی کرد؟ گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و بینوا را اطعام نمی کردیم، و با اهل باطل، همراه و هم صدا بودیم، و روز پاداش را دروغ می انگاشتیم، تا اینکه مرگ ما فرا رسید. پس شفاعت شافعان به حال آنان سودی نمی بخشد.»

۳: سبک نشمردن و اهمیت دادن به احکام الهی

امام صادق علیه السلام در واپسین لحظات عمر شریفش فرمودند:

إِنْ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ. (۳)

خدا کسی را که ایمان به شفاعت من ندارد مشمول شفاعت من قرار ندهد.

۴: اعتقاد به شفاعت

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی. (۴)

شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمیرسد.

۱- . تفسیر نسیم، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۸

۲- . سوره مدثر: ۷۴، آیات ۴۸ - ۴۲

۳- . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۴۷، ص ۲۴

۴- . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۸، ص ۵۸

۵: نداشتن شرک

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«شفاعت من برای گنه کاران است، مگر شرک و گناه ظلم.» (۱)

نتیجه اینکه شفاعت از جانب غیر از اعمال انسانها، در دین اسلام وجود دارد، البته با توجه به قوانین و شرایطی که بیان کردیم.

بخش دوم: دیدگاه آیین زرتشت در زمینه شفاعت

زرتشتیان قائل هستند که اعمال انسان تنها شفیع و راه گشای انسان در قیامت است و شفاعتی از ناحیه غیر اعمال به انسان نمیرسد.

در این مورد از منابع معتبر آیین زرتشتی مطالبی را بیان میکنیم.

در کتاب - زردشت پیامبری که از نو باید شناخت - آمده است:

«خلاصه مقصود فیلسوفانه زرتشت این است که انسان شفيعی نخواهد داشت، مگر اندیشه و گفتار و کردار راست و پاک و شایسته و نیک و همی تکرار میکند عمده مقصود رسالت، جز هدایت و تقویت به این سه نکته اعظم نیست.» (۲)

در کتاب - دیدی نو از دینی کهن - آمده است:

«خداوند بر همه چیز دانا، از همه چیز آگاه، در همه جا حاضر و سرانجام بر همه چیز توانا است. اهورا مزدا دادگر است ولی بخشنده گناه نیست، دادگری با بخشش گناه یکی نیست!!!»

اشوزرتشت پند میدهد که هر کس، کشتهی خود را بدون کم و کاست درو میکند. این عمل بر طبق قانون تغییر ناپذیر اشا صورت میگیرد، شفاعت در دین زرتشت موقعیتی ندارد.» (۳)

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۴۷۲.

۲- زردشت پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۸۴

۳- کتاب دیدی نو از دینی کهن، ص ۱۹

موبد رستم شهزادی - رئیس سابق انجمن موبدان تهران - مینویسد:

«در دین آشوزرتشت، سخنی از کفار (تاوان گناهان) و شفاعت (میانجی شدن) در میان نیست.» (۱)

در کتاب تاریخ ادیان و مذاهب جهان آمده است که:

«در مذهب زرتشت وعده غفران، شفاعت و عفو داده نشده است. چون روان نیکان عبور کند، زن زیبایی با چهره رخسند، او را به سوی بهشت راهنمایی میکند. این زن را دیانا گویند. چون شخص بدکار بر پل قرار گیرد و سقوط میکند، زنی بدترکیب و زشت و جادوگر با او روبرو میگردد. ثواب نیکان در بهشت که خانه ستایش است، داده میشود و آنان با زیورآلات، خود را آرایش میکنند. گناهکاران در گودال بدبو و مغاره تاریک سرنگون میشوند. عالم برزخ (همیشگان) جایگاه کسانی است که بد و خوبشان مساوی است و آنان در این جایگاه در انتظارند تا روز قیامت برسد.» (۲)

بخش سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام و آیین زرتشت

اشاره

در مقام بیان ترجیح دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت در مسئله شفاعت این را باید گفت که با بیان فلسفه شفاعت کاملاً رجحان شفاعت آشکار میشود. به این صورت که وقتی دلایل صحیح بودن وجود شفاعت را بیان کنیم، دیگر هر عقل و وجدانی سر تعظیم بر این مبنای صحیح اسلام فرود میآورد.

شفاعت، نه تشویق به گناه و نه چراغ سبز برای معاصی است. نه عامل عقب افتادگی و نه چیزی شبیه پارتی بازی در جامعههای دنیای امروزی است؛ بلکه یک مسأله مهم تربیتی است که از جهات گوناگون، آثار مثبت و ارزندهای دارد. من جمله:

(۱) ایجاد امید و مبارزه با روح یأس

۱- جهان بینی زرتشتی، ص ۱۰۸

۲- تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۵۰۶

بسیار میشود که انسانها با غلبه نفس مرتکب گناهان مهمی میشوند و به دنبال آن، روح یأس بر کسانی که مرتکب آن گناهان شده‌اند غلبه میکند. ولی امید به شفاعت اولیاء الله به آنها نوید میدهد که اگر همین جا متوقف شوند و خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آنها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد، بنابراین امید شفاعت، به متوقف شدن گناه و بازگشت به سوی صلاح و تقوی کمک میکند! (۱)

استاد جوادی املی میفرماید:

«شفاعت و مغفرت انبیاء برای آن است که انسانها نگویند، ما که بر اثر گناه باید درد جهنم بسوزیم، چرا برگردیم؟ خداوند میخواهد به آنها بگوید: اگر برگردند، نقص آنان جبران میشود و قابل بخشش هستند، ولی اگر برنگردند، ممکن است بر اثر اصرار بر گناهان زمینه شرک در آنان فراهم شود و دیگر هیچ راهی برای درمان بیماری آنان نباشد:

ثم کان عاقبه الـذین اساءوا السواى ان کذبوا. (۲)

ممکن است انسان ابتدا، مبتلا به مکروهات بشود و کم کم آلودهی به گناهان صغیره و بعد گناهان کبیره گردد و در نهایت، دین الهی را از اصل انکار کند. پس باید امیدی برای بازگشت به سوی خداوند داشته باشد، تا به صرف ارتکاب پاره‌ای از گناهان، زمینه یأس فراهم نشود. ملائکه و پیامبران، با شفاعت و مغفرت خواستن از خداوند، این امید را در دل گناهکاران زنده نگه میدارند.»

(۲) ایجاد رابطهای معنوی با اولیاء الله:

شفاعت نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب، کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان، ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند برقرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود، که او را به افکار و اعمال «شفاعت کننده» نزدیک میکند.

۱- پیام قرآن، ج ۶، ص ۵۲۴

۲- سوره ی روم: ۳۰، آیه ی ۱۰. سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!

(۳) تحصیل شرایط شفاعت:

در آیاتی که بیان شد، شرایط مختلفی درباره شفاعت ذکر شده بود که از همه مهمتر اذن و اجازه پروردگار بوده است، مسلماً کسی که امید و انتظار شفاعت دارد، باید این اذن و اجازه را به نحوی فراهم سازد؛ یعنی کاری انجام دهد که محبوب و مطلوب خداست. (۱) و این همان چیزی است که خداوند دوست دارد بندگانش بر روی زمین انجام بدهند تا بتوانند به کمال مطلوب برسند.

بنابراین وجود شفاعت، خود عامل مهمی در رسیدن انسانها به سمت کمال و سعادت است.

نتیجه اینکه، مبنای دین مبین اسلام که شفاعت است، با بیان مطالب فوق که مطابق عقل و وجدان انسانی است ترجیح دارد بر مبنای عدم شفاعت در آیین زرتشت.

خلاصه فصل

در این فصل مباحثی در زمینه معاد مطرح شده است تا دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در این زمینه آشکار گردد.

در نوشتار اول این فصل، پیرامون حقیقت مرگ مباحثی مطرح شده است و بیان شد که در دین اسلام، مرگ فعل پروردگار است و خیر برای کسانی که در این دنیا به دستورات پروردگار عمل کردند و ناپسند برای کسانی که در دنیا به دنبال شهوات بودند. بنابراین اینگونه نیست که مرگ خلق شده به دست شیطان باشد زیرا در این صورت شرک در خالقیت به وجود می‌آید.

بعد از بیان دیدگاه دین اسلام، به دیدگاه آیین زرتشت در مورد مرگ پرداخته شده است و بیان شد که در آیین زرتشت، مرگ ثمره تازش شیطان است به گونه‌ای که خلق توسط اهورا مزدا و مرگ توسط شیطان صورت می‌گیرد، که این امر با توحید در خالقیت منافات دارد و نیز در این آیین مرگ ناپسند جلوه داده شده است در حالی که مرگ وسیله تزکیه برای مؤمنین است.

در نوشتار دوم در زمینه برخورد با میت در دین اسلام و آیین زرتشت مطالبی بیان شد.

همانطور که بیان شد، مبنای اسلام در این است که بدن نیز بعد مرگ دارای حرمت است و نیز جسم، نازله حقیقت روح است. بنابراین اینگونه نیست که بعد از مرگ، بی احترام باشد و یکشی ای فرض شود که پلید و شوم باشد.

تا جایی که ابدان عدهای از اولیاء خداوند، به واسطه طهارت روحیشان، کسب خصوصیت کرده و هیچ گاه حتی بعد از مردن از بین نمیروند.

اما در آیین زرتشت این اعتقاد است که جسم بعد از رهایی روح از او پلید میشود، به طوری که باید طعمه لاشخورها بشود و در زمین نباید دفن شود؛ زیرا باعث نجاست زمین میشود و این عمل که همان دخمه گذاری میت است، پیروان این آیین با توجیهاتی عوام پسندانه در مقام دفاع از آن بر میآیند که نقدهای برخی از این توجیهات بیان شد.

و نیز در این نوشتار در مورد گریه بر اموات صحبت به میان آمد و بیان شد که دیدگاه اسلام، عدم منع برای گریه بر اموات است، که ادله آن مورد بررسی قرار گرفته شد. در حالی که در آیین زرتشت، گریه بر میت به نوعی باعث زیادی عذاب او بعد از مرگ میشود، که با ادله عقلی و فطری و رواشناسانه این مبنا مورد نقد واقع شد و ترجیح دیدگاه اسلام در این موضوع در انتهای نوشتار بیان شد.

نوشتار سوم از این فصل، پیرامون مبحث برزخ شکل گرفته است و بیان شد که به اعتقاد دین اسلام، عالمی به نام برزخ وجود دارد، که فاصل بین این دنیا و آخرت است و ادله لزوم برزخ نیز با توجه به مبانی نقلی و عقلی بیان شد. اما در آیین زرتشت عالمی به نام برزخ وجود ندارد، بلکه بعد از مرگ شخص به آخرت وارد میشود، یا بهشتی میشود و یا جهنمی، البته آنها قائلند که عدهای که که تکلیف حساب کتابشون معلوم نیست، به عالمی به نام همیشگان میروند تا تکلیفشان مشخص شود.

و در انتهای این نوشتار مرجحات دیدگاه اسلام نیز بیان شد.

نوشتار آخر این فصل مبحث شفاعت است، که مبنای اسلام در این مسئله وجود شفاعت است و البته نه شفاعت بدون قید و بند که به نوعی همان پارتی بازی باشد، بلکه شفاعت برای خود دارای شرایط و ضوابط مشخص است، که طبق آن شرایط و ضوابط شفاعت به شخصی تعلق میگیرد.

اما مبنای آیین زرتشت بر وجود نداشتن شفاعت است و آنها تنها فرد را با اعمال خود میبینند و امکان شفاعت از ناحیه غیر از اعمال شخص را باطل میدانند.

ادله مبنای اسلام در انتها این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته شد و نهایتاً مبنای اسلام ترجیح پیدا کرد، که در انتهای این نوشتار بیان شد.

فصل هفتم: دیدگاه دین اسلام و آیین زرتشت در پارهای از فروع

بخش اول: حقیقت قبله

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به قبله

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی بیت المقدس نماز می خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان مأمور شدند به سوی کعبه نماز بگذارند.

در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند، از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند، چرا که بیت المقدس در اصل قبله یهود بود، آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم.

این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یک سو مطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبها به اطراف آسمان می نگریست، گویا در انتظار وحی الهی بود.

مدتی از این انتظار گذشت، تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود، جبرئیل مأمور شد بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند. (۱)

و آیه تغییر قبله اینگونه است که خداوند میفرماید:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۲)

«نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) میبینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌های که از آن خشنود باشی، باز میگردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتابهای خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست.»

نوشتار دوم: دیدگاه آیین زرتشت نسبت به قبله

طبق گفته بعضی از کارشناسان، قبله زرتشتیان نور و روشنایی است، زرتشتیان روزها به سوی خورشید و شبها در برابر نور ماه و آتش نماز میخوانند. (۳)

آنان تنها در آتشکده به سوی آتش نماز می‌گذارند و حتی کسانی که در همسایگی یک آتشکده هستند نیز رو به آن نیایش نمیکنند. (۴) زیرا آنان معتقدند که نمیتوان برای خدا حدود و جهتی را معین نمود. (۵)

۱- . تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۴۸۰ و ۴۸۱

۲- . سوره بقره: ۲، آیه ۱۴۴

۳- . . پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۱۱۸ و بدانیم و سربلند باشیم؛ فشرده ای از آموزش های دین زرتشت، ص ۵۰

۴- . پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، ص ۱۲۰

۵- . تاریخ ادیان و مذاهب جهان ج ۱، ص ۱۸۲

البته زیارتگاهی به نام پیر چک چک یا پیر سبز در استان یزد شهر اردکان، که بین کوههای اردکان و انجیره واقع است وجود دارد، که زرتشتیان از تمام نقاط جهان، در روز ۲۴ خرداد در آنجا حاضر شده و به عبادت میپردازند. (۱)

و نیز موبد خورشیدیان میگوید:

«در میان برخی از عامه مردم، پنداشته میشود که نمازگذاری زرتشتیان به سوی آتش آتشپرستی است، اما در واقع نمازگذاران رو به آتش، به عنوان پرستش آتش به جای خدا نیست.» (۲)

موبد کورش نیکنام میگوید:

«زرتشتیان آتش پرست نیستند، آنان نور و روشنایی را پرستش سو (قبله) خود میدانند و به سوی هر گونه روشنایی، نماز و نیایش میکنند.» (۳)

نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه دین اسلام نسبت به آیین زرتشت

قبل از اینکه ترجیح دیدگاه دین اسلام، نسبت به آیین زرتشت را در محور مورد بررسی قرار دهیم لازم است که به یک شبهه مهم پردازیم، که پاسخ صحیح به این شبهه، تا حدود زیادی ترجیح دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت را در زمینه قبله روشن میسازد.

شبهه مهم

این سؤال، بسیار از جانب زرتشتیان و مسلمانان مطرح شده است، که فرقی بین حقیقت و معنای قبله مسلمانان و زرتشتیان نیست و همانگونه که مسلمانان به سمت کعبه نماز میگذارند، زرتشتیان نیز به سمت نور و آتش نماز میگذارند.

۱- زنده دیل، حسن و دستیاران، استان یزد (از مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی). ص ۱۵۶

۲- پاسخ به پرسش های دینی زرتشتیان، صص ۱۲۱، ۱۲۰

۳- سایت موبد کورش نیکنام، نویسنده موبد کورش نیکنام، قسمت پرسش و پاسخ، آدرس: آیا زرتشتیان آتش پرست بوده اند؟ لطفاً دلایل خود را به طور کامل بیان کنید <http://www.kniknam.com>

همانطور که شما رو به کعبه نماز میگذارید و برای کعبه احترام قائل هستید و در کنار و محوطه او برخی کارهایی که قبلاً میتوانستید انجام بدهید را نمیتوانید انجام بدهید، ما زرتشتیان نیز رو به آتش و نور نماز میگذاریم و آن را به عنوان قبله در نظر میگیریم و برای آتش، احترام و تقدس قائل هستیم و یک سری کارها را در محوطه او انجام نمیدهیم، که این حاکی از تقدس او است.

این بود شبهه‌های که برای برخی افراد ایجاد شده است.

اما در جواب اینگونه پاسخ میدهم که:

در ابتدا گزیده‌های از کلام استاد شهید مطهری را می‌آوریم.

ایشان در این زمینه میفرماید:

«فرق بین رو به کعبه قرار گرفتن در هنگام نماز و رو به آتش قرار گرفتن در حال نماز، تفاوتش از زمین تا آسمان است؛ زیرا هیچ مسلمانی، هر چند عامی باشد، آنگاه که به سوی کعبه برای نماز میایستد، در خاطرش خطور نمیکند که می‌خواهد با این عمل، کعبه را تعظیم و تکریم و تقدیس کند.

اسلام که کعبه را قبله نماز قرار داده است، به این معنی نیست که مردم در حین نماز کعبه را تقدیس کنند و لهذا در ذهن هیچ مسلمانی تقدیس کعبه خطور نمیکند، از این جهت درست مثل این است که به مسلمانان می‌گفتند هنگام نماز، همه رو به نقطه جنوب بایستید، که مفهومی جز اینکه در حین عبادت همه افراد وضع واحدی داشته باشند، ندارد.

هرگز در دین اسلام، کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نیست که خداوند با کعبه و مسجدالحرام یک ارتباط خاص دارد، بلکه عکس آن تعلیم داده شده است.

قرآن کریم صریحاً میفرماید:

اینما تُولُوا فَتَمَّ وَجَهَ اللَّهِ؛ (۱)

«پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید.»

و اگر به کعبه گفته میشود بیت، از آن جهت است که هر معبدی بیت الله است. پس رو به کعبه ایستادن، تنها مبتنی بر یک حکمت و فلسفه اجتماعی است. آن حکمت این است که اولاً مسلمانان از لحاظ جهتی که در حین انجام عمل عبادت انتخاب میکنند یکی باشند، تفرُّق و تشَّت نداشتند. ثانیاً نقطه‌های که برای وحدت انتخاب میکنند، همان جا باشد که اولین بار در جهان برای پرستش خدای یگانه ساخته شد، که این خود نوعی احترام به عبادت خداوند یکتاست.

عبادت زرتشتیان به اقرار خودشان و خود آقای دکتر معین، تقدیس و تعظیم خود آتش است، چگونه ممکن است تعظیم و تقدیس آتش عبادت اهورامزدا محسوب شود.

هر نوع طاعتی که از طاعت خدا سرچشمه نگیرد شرک محسوب میشود. البته اینگونه شرکها مراتب ضعیف شرک است و مستلزم خروج از حوزه اسلام نیست، ولی اعمالی که به "قصد انشاء عبادت" و اظهار عبودیت انجام میگیرد، یعنی اعمالی که هیچ مفهوم و معنی ندارد، جز تقدیس و تنزیه کامل طرف و اظهار عبودیت نسبت به او، از قبیل رکوع و سجود و قربانی و غیره، به هیچ وجه برای غیر خدا جایز نیست و شرک است.

هر توجه یا خضوع نسبت به چیزی عبادت نیست. خضوع نسبت به چیزی اگر جنبه تقدیس پیدا کند عبادت است. توضیح اینکه؛ اگر اظهار خضوع انسان، صرفاً به قصد و عنوان «خود کم بینی» و «خود کم نشان دادن» باشد تواضع و فروتنی است، و اما اگر اظهار خضوع به قصد و عنوان محترم شمردن دیگری باشد، آن تعظیم و تکریم است. هیچ یک از تواضع و تعظیم عبادت نیست.

اگر خضوع انسان، در برابر چیزی به عنوان تقدیس و تنزیه و اعلام میرا بودن آن چیز از نقص باشد، این عبادت است و برای غیر خدا جایز نیست.

تسبیح و تقدیس دو گونه است: لفظی و عملی

تسبیح لفظی به این است که انسان با یک جمله لفظی، معبود خود را تقدیس کند، مثلاً کلمه "سبحان الله" و همچنین کلمه "الحمد لله" و همچنین کلمه "الله اکبر" که تسبیح و تقدیس لفظی است.

اما تقدیس عملی این است که انسان عملی انشاء کند که مفهوم آن عمل، قدوسیت آن موجودی است که آن عمل برای او صورت میگیرد، از قبیل رکوع و سجود و قربانی، البته ممکن است همین اعمال، به قصد تعظیم صورت گیرد و در این صورت عبادت نیست و خود عمل هم مقدس شمرده نمیشود، ولی اعمالی که در مقابل بت و یا آتش و غیره صورت میگیرد. جنبه تقدس پیدا میکند.

قبله قرار دادن آنچه زرتشتیان در مورد آتش انجام میدهند، تقدیس است نه تواضع و نه تعظیم ساده، تقدیس و تنزیه بودن یک عمل کافی است برای اینکه عبادت شمرده شود، خواه توام با اعتقاد صریح به مقام ربوبیت مطلقه و یا رب النوعی باشد و یا نباشد و البته زرتشتیان برای آتش مقامی کمتر از رب النوع قائل نبوده و نیستند، برای آتش روحانیت و تأثیر معنوی و قدرت ماوراء الطبیعی قائل بوده و هستند، قبلاً نقل کردیم در اوستا " آذرایزد "، پسر اهورامزدا خوانده شده است.

کریستن سن میگوید:

«آتش در این آیین مهمتر از سایر عناصر بوده است»

در پاورقی میگوید:

«عقیده هرتل، در یک سلسله مقالاتی که تحت عنوان منابع و تحقیقات هند و ایرانی نوشته است این است که "... ایرانیان عنصر آتش را در عالم صغیر و کبیر نافذ میدانستند.»

سپس خودش چنین اضافه میکند:

«به عقیده ما، آنچه هرتل گوید خالی از حقیقتی نیست.»

خود آقای دکتر معین درباره آتشکده «آذر برزین مهر» که یکی از سه آتشکده بزرگ و اصلی باستان بوده میگوید:

«در فصل ۱۷ بندهش، بند ۸ آمده: آذر برزین مهر، تا زمان گشتاسب در گردش بوده «پناه جهان» میبود تا زرتشت، انوشه روان، دین آورد، گشتاسب دین پذیرفت، آنگاه گشتاسب، آذر برزین مهر را در کوه ریوند که آن را پشت و پشتاسپان خوانند فرو نهاد»

ایضاً درباره همین آتش از خرده اوستا چنین نقل میکند:

«از یآوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناتر و تخشتر و پاکیزهتر (شستک جامهتر) هستند و با این آتش بود که گشتاسب پرسش و پاسخ کرد»

درباره آذر فرنیغ که یکی دیگر از آتشکدههای اصلی بوده است میگوید:

«این آتشکده به موبدان اختصاص داشته است. در تفسیر پهلوی بند پنجم، آتش بهرام، نیایش (خرده اوستا) آمد: نام این آذر فرنیغ است و این آتشی است که نگهبانی پیشه پیشوایی (اتربانی نگهداری آتش) با

اوست و از یاورى این آتش است که دستوران و موبدان دانایی و بزرگی و فر دریافت کنند و این آتش است که با ذهاک (ضحاک) پیکار کرد»

در فصل ۱۷ بندهش، درباره آذر گشنسب که سومین آتشکده بزرگ و اصلی است، طبق نقل خود آقای دکتر معین در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی چنین آمده است:

«آذر گشنسب تا هنگام پادشاهی کیخسرو، هماره پناه جهان بود، وقتی که کیخسرو دریاچه چچست را ویران کرد، آن آتش به یال اسب او فرو نشست، سیاهی و تیرگی را برطرف نمود و روشنایی بخشید، به طوری که او توانست بتکده را ویران کند، در همان محل در بالای کوه اسنوند، دادگاهی (معبدی) ساخت و آذر گشنسب را فرو نشاند.»

ایضاً از بندهش درباره همین آتش نقل میکند:

«یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خاکی برای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت.»

در مجله «هوخ» ارگان انجمن زردشتیان تهران، مقاله ای به قلم «موبد اردشیر آذر گشسب» تحت عنوان «رد اتهامات» نوشته شده و ادعا شده است که زردشتیان هیچ گاه آتش پرست نبوده و نیستند. در آن مقاله می نویسد:

«ما با آوردن آیاتی از کتابهای آسمانی ثابت خواهیم کرد که خداوند تبارک و تعالی، خود نورالانوار و منبع فروغهای گوناگون است و زردشتیان با رو آوردن به سوی آتش و نور در حین ستایش، در حقیقت به وسیله نور با خدای خود راز و نیاز می نمایند و از او استمداد می جویند. و این موضوع؛ یعنی رو آوردن به سوی نور در هنگام پرستش اهورامزدا به هیچ وجه به یکتاپرستی آنها خللی وارد نمی سازد، کما اینکه پیروان سایر مذاهب نیز در حین خواندن نماز، رو به سوی قبله می کنند و کسی آنها را بدین سبب خاک پرست یا خاج پرست نمی خواند و نمی داند.»

در جواب آقای موبد اردشیر آذر گشسب عرض می کنیم که آری! خداوند متعال نورالانوار است، اما نه به این معنی که ما اشیاء را به دو قسم تقسیم کنیم: نورها و ظلمتها، و خداوند را تنها نور آن نورها بدانیم نه نور ظلمتها. خداوند نورالانوار است، به معنی اینکه هستی مساوی نور است و ظلمت مساوی عدم، پس خداوند نور همه چیز است: «اللَّهُ»

نورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) در این جهت نور حسی از قبیل آتش و آفتاب و چراغ با سنگ و کلوخ تفاوت نمی کند. چنین نیست که اگر رو به سوی آتش کنیم به سوی خدا رو آورده ایم و اگر رو به سوی خاک کنیم رو به سوی نورالانوار نیاورده ایم.

ایشان می گویند:

«زردشتیان به وسیله نور با خدای خود راز و نیاز می نمایند.»

من می گویم:

ولی یکتاپرستی این است که انسان آنگاه که رو به سوی خدا می آورد، هیچ چیز را وسیله و واسطه رو آوردن قرار ندهد:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ» (۲)

در رو آوردن به سوی خدا لزومی ندارد و نباید چیزی را وسیله و واسطه قرار داد. آری، پس از آنکه آدمی به خدا رو آورد و خدا را شناخت، در مرحله بعدی به اولیای خدا از آن جهت که اولیای خدا و پرستندگان خدا و فانی فی الله اند و مراحل عبودیت را طی کرده اند، رو می آورد. در این مرحله است که آنها را وسیله استغفار و دعا قرار می دهد؛ یعنی از آنها که بندگان صالح خدایند و در جهان دیگر زنده اند استمداد می کند که از خداوند بخواهند که فی المثل به قلب او روشنی عنایت فرماید، گناهانش را به لطف و کرم خود ببخشد.

این استمداد از آن جهت رواست که طرف، یک موجود زنده و حیّ مرزوق است و مراتب قرب را با قدم عبودیت پیموده است و می تواند بهتر از ما مراتب تذلل و عبودیت را انجام دهد و به همین جهت از ما مقربتر است.» (۳)

۱- . سوره نور: ۲۴، آیه ۳۵

۲- . سوره بقره: ۲، آیه ۱۸۶

۳- . خدمات متقابل اسلام و ایران، ملخصی از کلام استاد صص ۲۲۴ الی ۲۳۰

در این قسمت از بحث، نمونه‌هایی از تقدس و جایگاه و منزلت آتش را می‌آوریم تا مشخص شود آیا آتش صرفاً یک جهت‌نمایش است و مانند قبله می‌باشد، و یا اینگونه است که دارای عظمت و تنزه از عیوب و بسیاری از مقامات ربوبی است.

در کتاب اوستا، سرآغاز یسنا می‌خوانیم:

«خشنودی تو را ای آذر پسر اهورامزدا، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.» (۱)

نکته‌ی قابل توجه این است که به گفته‌ی موبد جهانگیر اوشیدری، رئیس سابق انجمن موبدان تهران، آذر همان آتش است. (۲) همچنین در یسنا هات ۱ بند ۱۲؛ یسنا ۳ هات بند ۱۴؛ یسنا هات ۱۶ بند ۴؛ یسنا هات ۱۷ بند ۱۱ آمده است که آتش، پسر اهورامزدا است. (۳)

این مسئله در اوستا، نسک و نداد ۱۸: ۱۸، نسک و سپرد هات ۱۶ بند ۱ نیز تکرار شده است. (۴)

موبد اردشیر آذرگشسب نیز می‌گوید:

«بنا بر آموزه‌های دین زرتشتی، آتش پسر اهورامزدا شمرده می‌شود.» (۵)

در یسنا هات ۱ بند ۴ می‌خوانیم:

«نوید ستایش می‌دهم. ستایش یه جای می‌آورم اردیبهشت و آذر اهورامزدا را.» (۶)

۱- اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۹۱

۲- اوشیدری، موبد جهانگیر، دانشنامه‌ی مزدیسنا، ص ۶۰

۳- اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۹ - ۱۶۶ - ۱۶۹ و ...؛

۴- اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۹ - ۱۶۶ - ۱۶۹ و ...؛

۵- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر، ص ۳۲

۶- اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۹۶

در یسنا هات ۱۳ بند ۲ آمده است:

آذر اهورامزدا، یاور و پاداش بخش میباشد. (۱)

در یسنا هات ۳۶ بند ۱-۳ از آتش حاجت خواسته میشود و سپس گفته میشود:

«ای آذر! تویی مایهی خوشی مزداهوره؛ چونان سپنتامینو. تویی مایهی شادکامی او با کارآمدترین نامی که تو راست.» (۲)

در هفتمین یشت خرده اوستا (هپتنگ هایتی) میخوانیم:

«ای آذر اهورامزدا به کمک ما برس، ما با بی ریاترین نماز به تو روی میآوریم و از تو کمک میخواهیم.» (۳)

و حتی آمده است:

«ای آتش، ای مظهر اهورامزدا تو نشانی از آن روح قدوس هستی.» (۴)

در خرده اوستا فصلی به نام «آتش نیایش» وجود دارد. که در آن آمده است:

«نماز به تو ای آتش، ای بزرگترین آفریدهی اهورامزدا و سزاوار ستایش.» و نیز آورده شده «ای آذر عزیز آهورا مزدا یزشن و

نیایش و درود و ستایش باد» (۵)

۱- . اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۱۵۸

۲- . اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۲۰۱

۳- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، ص ۶۴

۴- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، ص ۶۴

۵- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، ص ۱۰۳

در این نیایش، بارها و بارها به آتش نماز و نیایش تقدیم میشود. و این یعنی آتش به معنی واقعی پرستیده میشود.

در ادامه چنین میخوانیم:

«ای آذر عزیز اهورامزدا! پیوسته افروخته باش در این خانه، روشن باش در این خانه، فروزان باش در این خانه تا دیر زمان، تا رستاخیز بزرگ و نیک، بده من به من ای آذر عزیز اهورامزدا، رامش آسوده، روزی آسوده، زندگی آسوده، رامش فراوان، روزی فراوان، پارسایی کامل، فرزندان برومند و...»

و در ادامه از آتش، کامروایی و سعادت پایدار و بهشت خواسته میشود. (۱)

در ادامه میخوانیم:

«به تو ای آذر عزیز اهورامزدا، به تو برای نورت نماز میبرم.»

موبد آذر گشسب نیز به عنوان توضیح در پایان این بند مینویسند که ما در مقابل آتش سجده میکنیم. (۲)

در خرده اوستا، آتش بهرام نیایش، بند بیستم به صراحت آمده است که آتش، مهترین ایزد است و او را پرستش میکنیم:

«ای آذر اهورامزدا؛ ای مهترین ایزد خوب کنش، تو را نماز میگذارم.» (۳)

و همانگونه که در بحث ایزدان مطرح کردیم مراد از ایزد خداوند است نه فرشتگان.

در ویسپرد کردهی ۱۶ بند ۱ نیز آمده است که (ما زرتشتیان) آذر (آتش) پسر اهورامزدا را میستاییم.

در ویسپرد کردهی ۱۹ بند ۲ آمده است، آتش میتواند به انسان گله و رمه ببخشد. (۴)

۱- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذر گشسب ، ص ۱۰۳-۱۰۵

۲- . خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذر گشسب ، ص ۱۰۷

۳- . اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۲، ص ۶۰۷

۴- . اوستا، ترجمه دکتر جلیل دوستخواه، ج ۲، ص ۵۶۴

ناگفته نماند که ویسپرد یکی از مهمترین بخشهای اوستا است.

علاوه بر این، موارد بسیاری در متن اوستا وجود دارد که اهدای هیزم به آتش موجب آمرزش گناهان میشود. و در اندرز دستوران به بهدینان، که یکی از متون مهم پهلوی است به صراحت از «آتش نیایش کردن» سخن به میان آورده است. (۱) در گاه هاون نیز که یکی از نیایشهای خرده اوستا است، میخوانیم:

«تو را ای آذر اشو، سردار اشویی و عزیز اهورامزدا میستاییم.» (۲)

موبد آذر گشسب میگوید:

ما واژه عزیز را به جای پسر آوردیم تا سوء تفاهم نشود. (۳)

در ابتدای نیایش گاه رفتون نیز ستایش و نیایش و تقدیم آتش میگردد. (۴)

این بود گوشهای از مقامات آتش.

حال آیا آتش، همچون کعبه که تنها جهت را در نماز مسلمانان می‌رساند کاربرد دارد؟!

نکته‌ی جالب توجه این است که گرچه زرتشتیان برای چهار آخشییج (عنصر) آتش و باد و خاک و آب ارزش قائلاند، اما در این میان، چون آتش را به عنوان پسر و مظهر اهورامزدا پرستش میکنند، حتی نفسشان نیز نباید به آتش برسد. چون موجب آلودگی معبودشان میشود. به همین علت هنگام نزدیک شدن به آتش، از روبند (پنام) استفاده میکنند. (۵)

۱- جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، متون پهلوی، ترجمه سعید عریان، ص ۱۵۸

۲- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذر گشسب، ص ۳۲

۳- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذر گشسب، ص ۳۲

۴- خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذر گشسب، ص ۳۳

۵- دانشنامه ی مزدیسنا، ص ۲۰۲

بنا بر متن گاتها، آتش، دستیار اهورامزدا (شریک خدا در افعال) محسوب میگردد.

در اوستا آمده است:

«چه پاداش و سزائی به دستیار سپنتامینو و آذر برای دو گروه مهیا خواهی نمود.» (۱)

لذا بنا بر متن گاتها، آتش میتواند به اشونان خرمی ببخشد و دشمنان را عذاب و رنج ده؛ یعنی از آتش حاجت خواسته میشود.

(۲)

در هات ۴۳ بند ۹ (ترجمه پروفیسور پرودز شروو) آمده است که به آتش فدیة تقدیم میشود.

همچنین بنا بر هات ۴۳ بند ۹ گاتها، (ترجمه اول پورداود) سرایندهی گاتها به اهورامزدا میگوید:

«تا مدتی که آتش تو زبانه کشد و من در مقابل آن ستایش کنان فدیة آورم پیرو اشا خواهم بود.» (۳)

و بنا بر هات ۳۱ بند ۱۹ قضاوت اهورامزدا در برابر آتش است. (۴)

آرتور کریستین سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» به نقل از نیبرگ مینویسد که در تقویم زردشتیان، گفتار نویسندگان سریانی و ارمنی تأیید شده است، که زروان و هرمزد و خورشید (مهر یا میترا) و آتش (آذر) را خدایان اعظم عهد ساسانی معرفی کردهاند. (۵)

همچنین منابع تاریخی، مناظرهی میان یکی از مغان با گیورگیس (Giwargis) مسیحی را ثبت کردهاند که در آن موبد زرتشتی میگوید:

۱- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، هات ۳۱، بند ۳، ص ۱۴۹

۲- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، هات ۳۱، بند ۳، ص ۱۷۷

۳- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، هات ۳۴، بند ۴، ص ۱۷۷

۴- . گات ها کهن ترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، هات ۳۴، بند ۴، هات ۳۱، بند ۱۹

۵- . ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۳۲

«ما به هیچ وجه آتش را خدا نمیدانیم، بلکه به وسیله آن خدا را میستاییم، چنانکه شما به وسیله خاج او را عبادت میکنید. گیورگیس که خود از مرتدان ایرانی (و نام واقعی او مهران گشنسب) بود در پاسخ، چند عبارت از اوستا را خواند، که در آن ها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب به شمار نیاید گفت: ما آتش را می پرستیم از این رو که با او هر مزد از یک طبیعت است.

گیورگیس پرسید: آیا هر چه در او هر مزد هست در آتش هم موجود است؟ مغ جواب داد: بلی.

گیورگیس گفت: آتش، نجاسات و مدفوع اسب و هر چه را بیابد میسوزاند، پس او هر مزد هم که از همان طبیعت است این چیزها را میسوزاند؟ چون سخن بدینجا رسید، مغ بیچاره از جواب عاجز ماند. (۱)

گیورگیس در ابتدا زرتشتی و نام واقعیاش، مهرانگشنسب بود که بعدها مسیحی شد و در آن مناظره بر موبد زرتشتی پیروز و اثبات کرد که زرتشتیان آتش را همچون خدا پرستش میکنند. (۲)

در دائره المعارف اسلامی طهور آمده است:

«اهریمن همان گونه که در آغاز خلقت بر همه آفریدگان تاخت و آنها را آلوده ساخت، بر آتش نیز حمله برد، دودی که همراه آتش است، اثری از آلودگی اهریمن است (بندیشن، ۴: ۲۷). از این رو، ریختن چیزهای ناپاک و یا هیزم تر بر آتش که سبب دود کردن آن میگردد منع شده است و بر عکس، ریختن هیزم خشک و بویهای خوش بر آتش سبب خشنودی آن میشود.

گفته شده که آتش در همه آفریدگان وجود دارد، در آسمان به صورت نور خورشید و روشنای دیگر و نیز به صورت برق؛ در زمین نیز گرمی آتش است که ریشههای درختان و چشمه‌های آبها را زنده نگاه میدارد. بدن گیومرث (نمونه نخستین و مثالی بشر که اولین زوج بشر از او پدید آمده است) و گاو ایوداد (نمونه نخستین چارپایان) از زمین، ولی نطفه آنان از آتش بود (بندیشن، ۱ الف: ۳)

۱- . ایران در زمان ساسانیان ، ص ۵۶۸

۲- . ایران در زمان ساسانیان ، ص ۵۶۸

یکی از ویژگیهای اختصاصی مزدا پرستان، احترام و نیایش آتش تا سر حد پرستش است. به طوری که موبدان آتش نیایش رادر پنج وعده عبادت در آتشکده میخوانند. روز نهم هر ماه آذر (آتش) نام دارد و در آن جشنهای ویژه آتش بر گزار میکنند. در آتش نیایش، آذر بزرگترین بخشوده اهورامزدا، جلوه گاه او، بزرگترین سزاوار ستایش و نزدیکترین ایزد به اهورامزدا (پسراهورامزدا) است. در بندهای نهایی آتش نیایش آمده است: درود و ستایش به تو، ای آتش اهورامزدا، میستایم این روشنایی پاک و درخشان را، اینک که به ما آشکاری، توان و نیرویمان بخشای تا بهترین اندیشه و گفتار و کردار را داشته باشیم. یاریمان ده که با بدی و زشتی و دروغ پیکار کنیم روان ما را پالوده گردان از بدی و راه بی فرجامی، تا شایسته پرستش اهورای بزرگ باشیم آتش نیایش به آتش بهرام نیایش نیز مشهور است؛ زیرا بر پایه گزارش اوستا پنج نوع آتش وجود دارد که برترین آنها برزی سونگه (در پهلوی آتش بهرام) است. بزرگداشت آتش نزد پیروان آیین زرتشت از چنان اهمیتی برخوردار است که هر گاه فردی از آنان بمیرد، در فصل زمستان نه شب و در فصل تابستان میبایست به مدت یک ماه، آتش از خانه او دور شود به گونه‌ای که اگر کسی از این فرمان سرپیچی کند، سزاوار دویست تازیانه با اسپهه - اشترا، و دویست تازیانه با سروشو - چرن است». (۱)

سایکس در مورد تقدیس آتش در میان ایرانیان میگوید:

«در مذهب زرتشت، با ارزشترین چیزها آتش است و از قداست بسیاری برخوردار میباشد. وی این تقدیس و تکریم را به سنتهای کهن مردم آذربایجان (باکو) ربط میدهد. زرتشتیان، آتش را مظهر خالق جهان میدانند. زرتشتیان به پاس گرمی داشت آتش مقدس، شمع روشن را خاموش نمیکند و بر آن نمیدمند. دخانیات نزد آنان ممنوع است، زیرا باید چوب کبریت را با دهان خاموش کنند و این اهانت به آتش است.»

فلیسین شاله در مورد تقدیس آتش در میان ایرانیان میگوید:

«آتش، نشان وجود نورانی خداوند متعال است. آتش اصل آداب دینی است و هر آتشگاه، محل و مکان ویژه دارد و در آنجا شعله آتش جاویدان میسوزد. وجود نقش آتشدان و آتش در حال اشتعال بر قبور

سلاطین هخامنشی، نشانهای از تقدیس آتش در دوره هخامنشی است. احترام برای آتش تا آنجا بود که باعث گردید تا بنائی برگرد آتش بسازند که آن را از عوامل طبیعی حفظ کند، برای حفظ آتش مقدس طریقه‌های بکار رفت که از تابش نور خورشید بر جایگاه آتش و شعله فروزان آن در آتشکده جلوگیری شود. تابش آفتاب بر آتش، اهانت به آتش مقدس محسوب میشود.

ارباب کیخسرو در کتاب خود میگوید:

انسان و تمامی موجودات و جمله کائنات هر یک به فراخور خود، آتشی در وجود خود دارند که موجد حیات آن موجودات است و ممت موجودات ممکن نشود مگر به واسطه غیبت آن آتش از وجود...» (۱)

همانگونه که کلام استاد شهید مطهری را نقل کردیم، ایشان فرمودند که:

قبله باید صرف جهت دهی برای وحدت عبادت باشد و خودش موضوعیتی برای تقدیس و ستایش نباید باشد. اسلام برای کعبه تقدس قائل نیست و برای او در نظام اسباب و مسببات جایگاهی نمیداند، به خلاف زرتشتیان که قائل به تقدس آتش و دخیل بودن او در نظام ربوبی هستند، تا جایی که برای او مقامات بسیاری که در مباحث فوق نقل کردیم قائل هستند.

پس میتوان اینگونه بیان کرد که در حال عبادت، باید توحید محض را رعایت کرد و تقدس شیء منافی توحید محض است.

در حال عبادت تنها باید خداوند لحاظ شود و هیچ چیزی مد نظر نباشد، همانگونه که اگر از هر مسلمانی بپرسند در حال نماز کعبه چه جایگاهی در نزد شما دارد، میگوید تنها جهت را می‌رساند و هیچ جنبه و جایگاهی را برای او قائل نیستند.

ولی زرتشتیان مقام رب النوعی و تنزه از هر بدی را برای او قائلند، به طوری که وقتی پیش آتش میروند رو بندی میزنند که مبادا نفس آلوده به محضر آتش برسد.

و این مطلب هم منافات با توحید در عبادت دارد و هم عقل اینگونه مقامات را در قبال خداوند نمپندیرد.

حتی فردوسی گاه طبق سنت قدیمی زرتشتیان تعبیر به پرستش آتش میکند و گاه تعبیر به قبله قرار دادن آتش، که این نشان از آشفتگی در مورد آتش و نقش آن است.

استاد مطهری میفرماید:

«زردشتیان از یک طرف به پیروی از سنت قدیمی، معمولاً هر جا سخن از تقدیس و تعظیم آتش به میان [می] آمد کلمه «پرستش» و «عبادت» را به کار می بردند و از طرف دیگر برای اینکه خود را از حملات مسلمین نجات دهند به جای کلمه «پرستش» و «عبادت» از قبله قرار دادن آتش سخن به میان آوردند. دقیقی، شاعر زردشتی معروف - که مقتدای فردوسی در سرودن شاهنامه است، یعنی اول او به سرودن شاهنامه پرداخت و فردوسی راه او را تعقیب و تکمیل کرد، رسماً طبق سنت معمول زردشتیان کلمه پرستش را به کار می برد. آنجا که پیام فرشته را به زردشت درباره آتش نقل می کند چنین می گوید:

پیامی بر از من به گشتاسب شاه بگو کای خداوند دیهیم و گاه

سپر دم به تو کار هر «آذری» کجا زان بینی به هر کشوری

نکوشند در کشتن آذران به آب لطیف و به خاک گران

بفرمای با موبدان و ردان بدان پاک پاکیزه دل هر بدان

مغان را ببندند و کوشش کنند همه «آذران» را «پرستش» کنند

فردوسی نیز در تعبیرات خود از همین سنت زردشتی پیروی کرده و در بسیاری از موارد کلمه «پرستش» را به کار برده است. فردوسی در افسانه معروف «کشف آتش» می گوید:

هوشنگ یک روز مار بزرگی دید و به او حمله کرد و سنگ بزرگی برداشت که به مار بکوبد. سنگ به مار نخورد و مار فرار کرد ولی به سنگ دیگری خورد و آتشی جهید و بدین ترتیب آتش کشف شد.

آنگاه می گوید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز پدید آمد آتش از آن سنگ باز

هر آنکس که بر سنگ آهن زدی از او روشنایی پدید آمدی

جهاندار پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد

بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

فردوسی تحت تأثیر تعبیراتی که پس از اسلام در دفاع از تعظیم و تقدیس آتش پیدا شده است، در عین اینکه تعبیر آتش پرستی می کند، باز می گوید آتش را قبله قرار دادند.

فردوسی در برخی اشعار دیگر خود دفاعهای آنها را منعکس می کند و مدعی است که آتش برای آنها قبله و محراب بود نه معبود. در داستان رفتن کیکاوس و کیخسرو به آتشکده آذرگشسب چنین می گوید:

به یک هفته در پیش یزدان بدند میندار کاتش پرستان بدند

که آتش بدانگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود

بدانگه بدی آتش خویرنگ چو مرتازیان راست محراب سنگ.» (۱)

با توجه به مطالب فوق، آنچه که مرجح دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت در زمینه قبله است، این مطلب است که توحید در عبادت، بنابر دیدگاه دین اسلام در زمینه قبله، کاملاً از گزند شرک و ثنویت در عبادت محفوظ میماند، اما بنابر دیدگاه آیین زرتشت در مورد آتش، توحید در عبادت مخدوش و جای خود را به ثنویت در عبادت میدهد که این مطلب با اباحت فوق کاملاً به وضوح آشکار است. هرچند که با توجیهاات عوام فریبانه در صدد موجه جلوه دادن منطق خود، در زمینه قبله قرار دادن آتش و نور هستند.

نوشتار چهارم: عنصر آتش در ایران باستان

ما نباید خیال کنیم که عنصر آتش و تقدس آتش ساخته زرتشت میباشد، بلکه بسیاری از معتقدات زرتشت - حتی اهورامزدا- و بعد از ایشان سرچشمه از عقاید کهن ایران زمین دارد.

آقای رجبی در کتاب خود چنین بیان میکنند که:

«از نشانه‌ها چنین برمی آید که آیینهای کهن مغان (۱) پس از زرتشت کمکم با چهرهای دگرگون خود را به آیین مزدیسنا تحمیل کرد.

برخلاف نظر بسیاری از مورخان، ظاهراً افکار عمومی نیز با چنین رخنهای مخالف نیست.

همهی نشانه‌ها حاکی از این است که مردم دلبستگیهای کهن خود را رها نکرده‌اند، تنها کوشیده‌اند که در چارچوب آیین زرتشت به آنها مشروعیت ببخشند.

بنابراین نمیتوان پیدایش زرتشتیگری را تنها ناشی از حکومتهای دینی دانست.

چنین است که دلبستگی‌های کهن آیینی در بخش بزرگی از اوستای متأخر به ویژگی یشت هه منعکس میشود.

پیداست که آیین زرتشت با همه زیبایی خود نمیتوانسته است بیش از حد باورهای آیینی و اساطیری مردم را به کنار بگذارد.

نویسنده محترم مینویسد:

دین مغان که بی تردید ریشه‌های نیرومند و عمیقی در دوره هند و ایرانی داشته با همه اشاره‌هایی که به آن میشود چندان شناخته نیست.» (۲)

در رابطه با آتش هم مطلب به همین کیفیت است.

۱- «مغان» یکی از طوائف هفت گانه ی تیره ی آریایی ماد هستند و شماری بر این باورند که «مغ / مگ» با «مد/ماد» می تواند هم ریشه باشد. این تیره ی آریایی از دیرباز و پیش از پیدایش زرتشت جایگاه دینداری و فرازمینی داشتند. پس از پیدایش زرتشت نیز از سر ناچاری، یا خودخواسته به این آیین گرویدند و توانستند در دستگاه شاهنشاهی هخامنشی نیز رخنه کرده و به گونه ای «مغ» را با «موبد» زرتشتی برابر گردانیدند. ایشان به ویژه از زمان مادها توانستند سررشته همگی کارهای دینی را در دست گرفته و با گذشت زمان رخنه ی سیاسی و داراکی (مالی) فراوانی پیدا کنند. آن ها برگزاری سراسر آیینهای دینی آریاییان پیش از دین زرتشت، چون پرستش مهر و ناهید / آناهیتا را به دست گرفته و شدیداً در راه دادن دیگران به جمع قبیله ای خود محافظه کار بودند. به سخن دیگر، مردمان این قبیله، خود را از یک ریشه دانسته و مردم نیز به ایشان چون یک طبقه ویژه نگریسته و احترام می گذاشتند.

۲- هزاره های گمشده، ج ۱، ص ۲۹

در کتاب هزاره‌های گمشده آمده است:

«بدون تردید وقتی که زرتشت دین خود را آشکار کرد آتش نزد ایرانیان مقام جا افتاده‌ای داشته است ایزدان که بی تردید بیشتر آنها متعلق به دوره آریاییان از کهنترین باورهای دینی ایرانیان است با سابقه‌های که آتش در ایران دارد، ایزد آذر که نگهبان آتش است یکی از مهمترین ایزدان آیین زرتشت است. سابقه این ایزد را میتوان تا دوران مشترک هند و ایرانی پی گرفت.

گزارش هرودت یکی از کهنترین اشاره‌هایی است که به این ایزد شده است او میگوید ایرانیان به آتش به چشم یک ایزد مینگرند و هرگز او را آلوده نمیکنند.

در یسنای ۲۵ بند ۷ دراروستا، آذر مقدس در مقام پسر اهورمزدا ستوده میشود ارجمندی ایزد آتش در روایت پهلوی طبری ویژگی یافته است.

ایرانیان در راستای تاریخ کهن و بلندبالای خود، بیشتر از هر قومی با آتش زیستند و آتش نیایش کردهاند و تا برآمدن اسلام به هنگام نیاز و به پاس سنت رویارو یا پیرامون آتش ایستادن و آن را پاس داشتهاند.» (۱)

محقق محترم آقای رجبی مینویسند:

«مسئله دیگر در پیوند با باستانشناسی است معمولاً هر جا نشانی از آتش و آتش دان پیدا میشود مزدیسنا ای و زرتشتی بودن صاحب آن نشان، امری ثابت شده تلقی میشود، انگاری زرتشت پایه گذار آتش پرستاری بوده است. با اینکه اصولاً نیاز به پرستاری از آتش میتواند کهنتر از آیین زرتشت باشد. هنوز این برداشت که آتش جزو بدنه اصلی این باشد قابل دفاع نیست و گرنه هندوان و بسیاری از قومهای سراسر جهان را باید زرتشتی انگاشت.

در پرداخت به ایزد آذر و آتش دیدیم که در اساطیر ایران، باور به ایزد آذر مقدم بر آیین زرتشت است.

در داستان گرویدن گشتاسپ به زرتشت، نقش آذر تعیین کننده است و یا داستان شلاق زدن گرشاسپ آتش را که منجر به تنبیه او شد و همچنین پیدایش آذرهای گشنسپ فرنبغ و بُرزین بررسی مهر به روزگاران پیش از زرتشت برمی گردند

بالاخره یا باید از دید اساطیر به قضیه نگاه کرد یا از دید تاریخ....

بنابراین با نگارها و محرابهای دخمه‌های مادی میتوان به زرتشتی بودن مادها رسید و نه با نقش آتشدان در تخت جمشید و آرامگاه داریوش در نقش رستم به زرتشتی بودن هخامنشیان.

متأسفانه تقریباً همه ایران شناسان این آتشدانها را، نشان بی چون و چرای زرتشتی بودن سازندگان آنها میدانند.

ما همه استدلالهای این چنین را مردود میدانیم این نشانها تنها میتوانند حکایت از آتش پرستار بودن مردمانی از روزگاران خود کنند و آتش پرستاران میتوانند زرتشتی باشند یا نباشند.

خواه به قول هرودت نیایش در فضای آزاد انجام میگرفته است یا در فضای بسته. پس: لابد آتش پرستاری کهنتر از آیین زرتشت.» (۱)

حتی بعضی از محققان مانند خانم مری بویس سعی کردن آتش را جزو شعائر و بدنه زرتشتیان قلمداد کند در حالی که عنصر آتش در دیگر اقوام هم وجود داشته است

نویسنده محترم مینویسد:

خانم بویس در کتاب خود مینویسند: در دهه اخیر است که دلایل و شواهد قطعی درباره زرتشتی بودن تمام خاندان هخامنشی به دست آمده است.

باستان شناسی که در پاسارگاد به کاوش مشغول بودند، اولین محرابهای آتش نمونه زرتشتیان را،

که تاریخ آن مربوط به زمان خود زرتشت بود، یافته‌اند.

در جواب این نوشته که خانم بویس وجود مهرا و آتش را نشانهای از زرتشتی بودن هخامنشیان میدانند، نویسنده محترم مینویسد:

«این صحیح نیست، به خاطر اینکه اگر اینگونه باشد همه هندوانی که آگنی (۲) (ایزد آتش) را ستایش و نیایش میکنند زرتشتیانند!

۱- هزاره های گمشده، ج ۱، صص ۳۶ و ۳۷

۲- آگنی (به سانسکریت) یک الوهیت هندو و یکی از مهم ترین خدایان دوره ودایی است آگنی به معنای آتش در زبان هندی و هم چنین در زبان سانسکریت است در وداها آگنی ایزد آتش است. آگنی از مهمترین ایزدان در ودا است و تنها

این‌درا از او بالا-تر است. آگنی پیغام بر میان انسان‌ها و باقی خدایان است. به همین سبب قربانی‌ها را در مراسم مذهبی در آتش می‌ریختند که به جهان دیگر برده شود. آگنی، خدای آتش که با بجا آوردن آئین و نیایش صورت می‌گیرد او در هند هم زمینی است و هم ایزدی، فرزند آسمان و زمین است می‌گویند او را از آسمان به زمین آورده‌اند، هنگامی که مردم نثارها را بر او می‌افشانند و دعاها را می‌خوانند بر این باورند که آتش واسطه میان انسان و خداست و در اینجاست که دو جهان به هم پیوند می‌خورند آگنی خدایی است که قربانی را دریافت می‌کند و به عنوان روحانی دینی آن را به خدایان تقدیم می‌دارد. همان‌طور که آتش همه پلیدی‌ها را پاک می‌کند آگنی هم همه گناهان و خطاها را تطهیر می‌کند. ذکرگو، امیرحسین، اسرار اساطیر هند (خدایان ودائی). ص ۶۱-۶۰. ایونس، ورونیکا. شناخت اساطیر هند، ترجمه با جلال فرخی ص

آتش می‌توانسته است - بی آنکه هخامنشیان زرتشتی باشند - در مراسم آیینی آنها نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد.

در گزارش هرودوت از دین ایرانیان هم نمیتوان از آیین زرتشت بویی برد» (۱)

آقای رجبی درباره نقش آتش در میان هندوها مینویسد:

«با توجه به آریایی و کهنه بودن نقش آتش در باور ایرانیان، لازم است که برای مقایسه به نقش آتش در میان هندوان آریایی نیز اشاره شود.

آگنی آتش هندوان همان آتش مزدا پرستان ایران است و آتش هر دو آتشی با سابقه هند و ایرانی و شاید پر پیشینه‌تر است. و برداشت هندوانه از آتش در اصول، همان برداشت ایرانیان باستان است.

این عنصر یا به عبارت بهتر، این ایزد در هر دو قلمرو آسیب کمتری دیده و کمتر دستخوش دگرگونی شده است.

به نظر اسپیکل با اینکه فرهنگ آتش به دوران بسیار دور هندواروپایی بر میگردد با این همه از نظر زبانشناسی با دشواریهایی رو در روی هستیم.

آگنی در ریگ ودا (۲)، داننده آفرینش است و خداوند نیرو و ثروت، آگنی ایزدی جوان و قائم به ذات، برنا، پیشرو و پیام آور است او پیام خویش را به همه جا میرساند و با ژرفاهای گوشه و کنار آسمان آشنا است و بر تخت آتش قربانی میشوند.

۱- هزاره های گمشده ج ۱، صص ۴۸، ۴۹

۲- ریگ ودا، مجموعه ای از اشعار و سرودهای مذهبی هندو به زبان سانسکریت ودایی است و یکی از چهار متن اصلی در مجموعه شنوده های (شروتی) مقدس هندوئیسم یعنی وداها و کهن ترین بخش آن است که احتمالاً حدود سال های ۱۷۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد در منطقه شمال غربی شبه قاره هند تألیف شده است. ریگ ودا از کهن ترین متون به زبان های هندواروپایی است و از نظر زبان شناسی و محتوایی پیوند نزدیکی با اوستا دارد. این کتاب شامل ۱۰۱۷ قطعه شعر و ۱۰۵۰۰ بیت است و برخی از بیت های آن امروزه نیز در دعاهای مراسم دینی هندو استفاده می شود و به این خاطر این متن یکی از کهن ترین نوشته های بشری است که هنوز کاربرد دارد. در هزاره دوم پیش از میلاد؛ ریگ ودا که از قدیمی ترین اشعار و سرودهای مذهبی هندی به زبان سانسکریت ودایی است، سروده شد

بر خلاف ادب زرتشتی که در آن آتش پسر اهورامزدا (یسنا ۲۵ بند ۷) است در ریگ ودا زمین و آسمان پدر و مادر است که چو گاوان شیرده پرپرستان اند، اگنی فرزندی است که به هنگام تولد سینه مادرش را میشناسد و با پرتو فروزان خود میدرخشد و همه نگهدار اویند خدایان به هنگام زاده شدن او، او را نیایش کردند» (۱).

بخش دوم: احکام زن حائض

اشاره

یکی از مسائلی که برای بانوان در طول زمان حیاتشان مکرر اتفاق می افتد عادت ماهیانه و جاری شدن خون حیض است.

در این ایام، یک سری احکام برای بانوان خداوند قرار داده است که در هر دو مکتب در این زمینه احکام خاصی برای زنان قرار داده شده است.

اهمیت این بحث که مورد تحقیق واقع شده است برای این است که:

اولاً: بانوان در هر ماه چند روز درگیر این موضوع هستند، به همین علت، منطقی بودن و همسو بودن احکام قرار داده شده برای آنها، با مبانی عقلی و فطری بسیار مهم و حائز اهمیت است.

دوماً: جایگاه و منزلت بانوان، با بیان نظریات هر دو مکتب تا حدودی مشخص میشود و روشن میشود که در دین اسلام و آیین زرتشت، چه منزلت و جایگاهی برای بانوان هست. و با بیان احکام قرار داده شده در هر دو مکتب برای بانوان، به اصل داشتن یا نداشتن کرامت انسانی برای بانوان در هر دو مکتب میتوان واقف گردید.

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به احکام زن حائض

مرحوم علامه طهرانی رحمه الله علیه میفرماید:

«خداوند خالق آفرینش، مزاج زن را طوری آفریده است که از زمان بلوغ تا دوران یائسگی پیوسته مزاج او غذای خاصی را مطابق مزاج طفل در بدن درست میکند؛ و آن خون حیض است که در زمان حاملگی این خون در رحم مادر غذای طفل است. علت آنکه زنان در دوران بارداری غالباً عادت ماهیانه نمی شوند برای آنست که این خون در رحم صرف غذا و طعام جنین می‌گردد.

و چون بچه را زمین گذارند و وضع حمل کنند، این خون تبدیل به شیر شیرین سفید و نرم و راحت و ملایم با مزاج نوزاد می شود، و از سوراخهای پستان سرازیر می شود. فلذا زنان در دوران رضاع و شیر دادن نیز غالباً عادت ماهیانه نمی شوند.

اما وقتی که آبستن نیستند و شیر هم نمیدهند، این غذا مصرفی ندارد و بنابراین از دهانه رحم خارج و دور ریخته می شود. یعنی زن بواسطه عدم حمل و عدم رضاع (آبستن نبودن و شیر ندادن) مقداری از قوای بدنی و جسمی خود را که خداوند بصورت خون در آورده است هدر نموده و ضایع کرده است. فلذا از رحمت خدا دور است. و خداوند در اینجا به وی اجازه عبادت و خشوع و خضوعی را که بواسطه نماز و روزه و طواف حاصل می شود نداده است.» (۱)

در دین اسلام، وقتی زنی خون حیض میبیند، یک سری تکالیف از او ساقط میشوند.

مانند اینکه نماز در این ایام برای بانوان واجب نمیشود و بعد از پاک شدن نیز احتیاجی به قضاء کردن آن وجود ندارد و روزه نیز در این ایام باید ترک شود، اما بعد از پاک شدن، باید قضای آن را به جای آورند و کفارهای هم برای آن وجود ندارد.

باید دانست فقط خونی که از زن حائض خارج میشود نجس است و هیچ جای بدن او و چیزهایی که با دست خود جایی گذاشته و یا به اشیائی نگاه کرده است ناپاک نیستند.

۱- رساله نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین)، ص: ۴۲

زن میتواند برای شستشوی خود از آب استفاده کند. او در این ایام، بیشتر نیاز به نظافت دارد و اگر استفاده نکردن از آب نگرانی بیماری را به دنبال داشته باشد، استفاده از آب برای او واجب میشود.

پس از بند آمدن خون، با آب خالص زن غسل میکند و نباید این کار را به تعویق بی اندازد.

لمس زن حائض (از سوی زنان دیگر و محرمان) گناه ندارد. البته آمیزش همسرش با او حرام است و اگر رعایت نشد، کفاره‌ی آن پرداخت مقداری مال به فقراست نه کشتن حیوانات.

نوشتار دوم: دیدگاه زرتشت نسبت به احکام زن حائض

در آیین زرتشت، یک سری احکامی برای زنان حائض وجود دارد، که برخی از آنها عبارتند از:

۱: همین که زن خون حیض دید، باید لباسها و لوازم همراه خود را در آورد و لباس ویژه بپوشد و (تا پایان دوره‌ی قاعدگی) در محل مخصوص زنان حائض بخواند.

۲: زنان در ایام حیض و پیش از غسل (که دو روز پس از اتمام خون انجام میشود) نباید با آب خود را شستشو دهند، وقتی که خون شروع شد، لباس بر تنش پاک است، اما در آن ایام، اگر لباس جدید بپوشد آن لباس ناپاک میشود.

۳: اگر زن حائض، پا بر بالش و فرش بگذارد، آن دو ناپاک میشوند.

۴: اگر خوراک پخته، سه گام با زن دستان (حائض) فاصله داشته باشد ناپاک میشود.

۵: اگر لباس کسی به بدن زن حائض برخورد کند، لباسش ناپاک میشود و باید با ادرار گاو شسته شود. اگر دستان خود را با آب بشوید مرتکب گناه شده است و کفاره به او تعلق میگیرد و باید دویست حشره (مثل مورچه و مارمولک که از شرورند) بکشد تا جبران گناه او شود.

۶: کسی که زن حائض را که هنوز غسل نکرده است لمس کند، شصت استیر گناه مرتکب شده و اگر با آگاهی با او نزدیکی کند، پانزده تنافور و شصت استیر گناه کرده است.

۶: اگر زن حائض به آتش نگاه کند یک فرمان گناه کرده است. اگر سه گام نزدیک شود، یک تنافور و اگر دست بر آتش نهد پانزده تنافور گناه کرده است. و همین گناه است اگر دست بر خاکستر و آتشدان نهد.

۷: اگر به آب نگاه کند، یک فرمان گناه کرده است و اگر در آب برود پانزده تنافور گناه مرتکب شده.

اگر در باران برود، برای هر قطره باران که بر او بریزد، پانزده تنافور گناه مرتکب شده است. اگر به خورشید یا هر روشنی دیگر (ماه و ستارگان) یا به چارپا و گیاه نگاه کند و یا با مرد اشو هم سخن شود گناه کرده و ناپاکی را به آنها منتقل کرده است؛ چون دیو زن دشتان (حائض) بسیار نیرومند و مسری است و در حالی که در بدن حائض است، از طریق نگاه او به چیزهای دیگر سرایت کرده و آنها را ناپاک میگرداند.

۸: در اتاقی که زن حائض در آن است نباید آتش افروخت (به جز در سرمای شدید) و باقیمانده‌ی غذای او برای هیچ کس حتی خودش قابل استفاده نیست. ظرف غذا و پارچه و سفرهای که لمس کرده ناپاک است. باید پانزده گام از آب و آتش و نیز سه گام از مردم اشو فاصله بگیرد. (۱)

در وندیداد، نسبت به زنانی که حائض شده‌اند چنین آمده است:

این زن هرگاه پس از نه شب باز هم در خون حیض باشد، چنین معلوم خواهد شد که دیوها در جشن و بزرگداشت خودشان، آفت خود را به این زن نازل ساخته‌اند.

مزدپرستان در این موقع باید یک معبر (گذرگاه) که از درخت و گیاه خالی باشد انتخاب نمایند و سه سوراخ در زمین بکنند و زن را در دو سوراخ اول با شاش گاو و در سوراخ سوم با آب شستشو دهند. (۲)

البته این شستشو ویژه زن حائض نیست، وضو با گمیز یا گومز یعنی ادرار گاو! در آئین زرتشت شهرت دارد. (۳)

در وندیداد میخوانیم:

«ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم، مردی که برای این زن، غذا و خوراک همراه آورد - زنی که نشان حیض دیده و یا در قاعدگی زنانه باشد - باید از وی در چه فاصله باشد؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: مردی که برای این زن غذا و خوراک همراه آورد - زنی که نشان حیض دیده و یا در قاعدگی باشد - باید از وی سه گام فاصله داشته باشد.

۱- شرح وندیداد، ج ۳، ص ۱۵۳۵ به بعد، هاشم رضی، با ویرایش.

۲- وندیداد، ترجمه دکتر موسی جوان، ص ۲۴۰

۳- وندیداد، ج ۳، ص ۷۲۵ با پژوهش آقای هاشم رضی.

در کدام ظرف، باید نان برای وی همراه آورد، در کدام ظرف باید آب جو برای وی همراه آورد؟

در یک ظرف آهنی یا سربی و یا هر ظرف فلزی معمولی.

چه مقدار نان و چه مقدار آب جو باید همراه آورد؟

اهورامزدا پاسخ داد و گفت: دو قطعه نان خشک و یک مقدار آب جو - یا شربت جو - و از خوراک کم ممکن است ناتوان و ضعیف شود.

هرگاه وی را کودک لمس نماید باید دستها و سپس تن کودک شستشو شود.» (۱)

نوشتار سوم: تطبیق دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت

۱: در دیدگاه اسلام، زن در این ایام مقداری ناپاکی باطنی پیدا میکند، اما نه به این مقدار که او به یک انسان منزوی تبدیل بشود، به طوری که نگاه به آب و خورشید و آتش برای او گناه به حساب بیاید. و اینگونه نیست که ناپاکی او به صورت ظاهری باشد، که حتی ته مانده غذایش را نتوان مورد استفاده قرار داد و یا موجود و اشیایی که او با آنها تماس داشته باشد نجس و ناپاک شود.

اما در دیدگاه آیین زرتشت، زن در این ایام یک موجود ناپاک است، چه باطنی و چه ظاهری، و زن در این ایام موجود پلیدی میشود، که نگاه او حتی موجب گناه برای او میشود و با این احکامی که برای او در این ایام است، دیگر توان بسیاری از کارها را ندارد.

آیا میتوان اینگونه احکام آیین زرتشت را برای بانوانی که حیض میبینند قبول کرد، احکامی که آنها را موجودی پلید میداند و کرامت انسانی آنها را زیر سؤال میبرد؟!

۲: هیچ عقل سلیمی قبول نمیکند که با یک حیض شدن بانوان، پلیدی از همه جانب آنها را فرا بگیرد، تا جایی که او را در بعضی احکام در کنار حیوانات نجس قرار میدهد، به طوری که ته مانده غذای او را نمیتوان استفاده کرد.

۳: در روانشناسی اسلامی بر خلاف نظریات آیین زرتشت، بر جنبه‌های عاطفی قضیه حیض شدن زنان اهمیت داده شده است.

در آیین زرتشت، زن در ایام حیض باید دور از مردش در بستر برود.

موبد دکتر اردشیر خورشیدیان - رئیس انجمن موبدان تهران - در فرهنگستان علوم پزشکی ایران، از طب و بهداشت در زرتشتی سخن به میان آورده است. او در مورد زنان حائض میگوید:

«در خانه زرتشتیان، اطافی سنگ فرش با تختخوابی جداگانه برای زنان داشتند، که زنان در زمان عادت ماهیانه (دستان) به مدت پنج شب از مردانشان جدا میشدند، که به راستی اثر بهداشتی تنی و روانی خوبی داشته است. ای کاش امروزه نیز زنان در این مدت، از هم بستر شدن با زوج خود دوری کنند.» (۱)

در حالی که این مطلب از دیدگاه اسلام مطرود است؛ زیرا در این زمان (ایام قاعدگی) زن به دلیل افسردگی و درد ناشی از خون حیض احتیاج بیشتری به محبت همسر و در کنار او بودن دارد، خصوصاً در وقت خوابیدن که زن و مرد راحتتر میتوانند ابراز احساسات و عاطفه بکنند و به آرامش بیشتری برسند.

برای همین مسائل است که دین اسلام در زمان حیض بانوان، هیچ منعی برای حضور مرد در کنار همسر خود در بستر خواب را ندارد و بر عکس، مردان را به همیاری و ابراز عواطف بیشتری در این ایام تشویق میکند.

۴: بعضی احکام در مورد زن حائض دور از بهداشت است. مانند اینکه آنها نباید با آب در این مدت تماس داشته باشند، حتی برای شستن پاها و دستها، در حالی که اسلام، هیچ منعی برای استفاده از آب برای این گونه بانوان ندارد.

بنابراین با توجه به مواردی که آوردیم، ترجیح دیدگاه اسلام در این زمینه نسبت به آیین زرتشت کاملاً آشکار شده است و هر کسی میتواند با توج به مطالب بالا قضاوت بکند.

بخش سوم: ازدواج موقت

اشاره

مُتَّعَهُ در لغت، به معنای آن چیزی است که از آن بهره برداری شده (۱) و بهره کم و موقت برده میشود؛ (۲) و در اصطلاح فقهی، ازدواجی است که مردی با زنی، تا مدت زمان معین با مهریه معین نکاح انجام داده و با سرآمدن وقت تعیین شده، مرد و زن از همدیگر بدون طلاق جدا میشوند. (۳)

نوشتار اول: دیدگاه دین اسلام نسبت به ازدواج موقت

تنها آیهای که بحث متعه را در قرآن مطرح کرده است، آیهی ۲۴ سورهی نساء میباشد.

خدای متعال بعد از بیان یک سری احکام، از جمله تعدد زوجات در اوائل سوره (۴) و ازدواجهای حرام در آیات بعد، (۵) به حکم ازدواجهای حلال پرداخته است، از جمله ازدواج موقت، که حلیت و شرایط آن را بیان نموده است:

۱- . لسان العرب، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲- . قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۲۶.

۳- . المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۷۵۷.

۴- . سوره نساء: ۴، آیه ۳ وَ إِنْ حِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنْى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ حِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ترجمه: و اگر می ترسید که (بهنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید، این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می کند.

۵- . سوره نساء: ۴، آیات ۲۲-۲۳ وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا * حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ترجمه: با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است. * حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه ها، و خاله ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید- و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد- و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (-نه پسرخوانده ها-) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است..

...وَأَحَلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... (۱)

«اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید. و زنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده اید. (بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید). خداوند، دانا و حکیم است.»

با دقت در این آیه، حلیت هم خوابی و بهره وری با زنان غیر از شانزده طایفه‌ای که در آیات قبل (۲) و در صدر همین آیهی شریفه ذکر شده است استنباط میشود؛ حال این بهره وری به صورت ازدواج دائم و یا موقت باشد.

نکاح دائم با تعیین مهر بوده (أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ) و ازدواج موقت با تعیین اجرت است. فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ (۳) «و زنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید.»

آیهی شریفهی مذکور - فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - دلالت بر ازدواج موقت دارد، نه دائم؛ چون ازدواج دائم و ازدواج با کنیز، مسئلهای است که آیات دیگر بر آن تصریح دارند و نیازی نیست که بعد از أَحَلَّ لَكُمْ... با صیغهی جدیدی همین معنا را تکرار کند؛ (۴) و همچنین روایات متعددی از ائمه‌ی اطهار علیهم السلام داریم که آیهی شریفه در مورد ازدواج موقت است.

۱- .سوره نساء: ۴، آیه ۲۴

۲- .سوره نساء: ۴، آیات ۲۲-۲۳

۳- .سوره نساء: ۴، آیه ۲۴

۴- .الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۶، ص ۴۲۴

۱: در کافی به سند خود، از ابی بصیر روایت کرده که گفت: من از امام ابی جعفر علیه السلام از مساله متعه پرسیدم. ایشان فرمود: بله! در قرآن این مساله نازل شده، و فرمودند:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ. (۱)

«اگر زنی را متعه کردید-یعنی با او قرارداد کردید در فلان مدت از او کام گرفته و فلان مقدار اجرت (به او) بدهید،-واجب است اجرتشان را پردازید، و بعد از معین شدن مهر، اگر به کمتر یا زیادتر توافق کنید گناهی بر شما نیست، که خدا دانایی فرزانه است»

۲: و فیه، یاسناده عن زراره قال: جاء عبد الله بن عمير الليثي إلى أبي جعفر عليه السلام فقال له: ما تقول في متعه النساء؟

فقال: أحلها الله في كتابه و علي لسان نبيه- فهي حلال إلى يوم القيامة، فقال: يا أبا جعفر مثلك يقول هذا- و قد حرمها عمر و نهى عنها؟

فقال: و إن كان فعل. فقال: إني أعيذك بالله من ذلك أن تحل شيئاً حرمه عمر.

قال: فقال له: فأنت علي قول صاحبك، و أنا علي قول رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فهل أم ألعنك أن القول ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و أن الباطل ما قال صاحبك، فأقبل عبد الله بن عمير فقال: أيسرك أن نساءك و بناتك و أخواتك و بنات عمك يفعلن؟ قال: فأعرض عنه أبو جعفر عليه السلام حين ذكر نساءه و بنات عمه

در همان کتاب به سند خود از زراره روایت کرده که گفت:

عبد الله بن عمير ليثي به حضور امام ابی جعفر باقر علیه السلام آمد، و عرضه داشت: درباره متعه زنان چه می گویی؟

۱- . فروع کافی ج ۵، ص ۴۴۸، حدیث ۱ فی الکافی، یاسناده عن ابی بصیر قال: سألت أبا جعفر عن المتعه، فقال: نزلت فی القرآن: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ

امام فرمود: خداوند هم در کتابش آن را حلال کرده و هم بر زبان پیغمبرش، پس متعه تا روز قیامت حلال است، عبد الله عرضه داشت: ای ابی جعفر علیه السلام آیا مثل تو کسی چنین فتوا می دهد، با اینکه عمر آن را حرام کرد و از آن نهی نمود؟ حضرت فرمود: هر چند که عمر تحریم کرده باشد.

عبدالله عرضه داشت: من تو را به خدا پناه می دهم از اینکه حلال کنی چیزی را که عمر آن را حرام کرده.

زراره می گوید: امام باقر علیه السلام در جوابش فرمود: خیلی خوب، تو بر عقیده صاحبت باش، من هم به عقیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی می مانم، حال بیا تا با تو بر سر این مساله ملاحظه و مباحثه کنم (یعنی بر این که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق، و قول صاحب تو عمر باطل است) عبد الله عمیر، رو به آن حضرت کرد و گفت آیا دوست می داری زنان و دختران و خواهران و دختر عمه های تو متعه شوند؟! حضرت وقتی شنید که او نام زنان و دختر عموهای آن جناب را برد، روی از او برگردانید. [\(۱\)](#)

۳: و فی تفسیر العیاشی، عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - أنهم غزوا معه فأحل لهم المتعه و لم یحرمها، و كان علی یقول: لو لا ما سبقنی به ابن الخطاب - یعنی عمر - ما زنی إلا - شقی. و كان ابن عباس یقول: فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى - فآتوهن أجورهن فریضه، و هؤلاء یکفرون بها، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أحلها و لم یحرمها

«با سلسله سند روایت شده که جابر بن عبد الله از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت: از آن جمله گفت: من و یارانم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ می رفتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل متعه را برایمان حلال کرد، و تا زنده بود حرامش نکرد، و علی علیه السلام بارها می فرمود: اگر پسر خطاب یعنی عمر، قبل از من خلافت را به دست نمی گرفت و از دست من نمی ربود، احدی جز شقی، مرتکب زنا نمی شد (در نسخه ای دیگر به جای شقی کلمه اشقی - یعنی شقی ترین مردم آمده)، و ابن عباس در تفسیر آیه: فما استمتعتم به منهن الی

اجل مسمی فاتوہن اجورہن فریضہ می گفت: این مردم یعنی دستگاہ خلافت بہ این آیہ کفر ورزیدند، ولی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن را حلال کرد، و تا زندہ بود تحریمش نفرمود. (۱)

۴: در روایتی آمدہ است کہ:

امام علی علیہ السلام با زنی از قبیلہ بنی نہشل در کوفہ ازدواج موقت کرد. (۲)

کلمہی أُجْوِرُھُنَّ بہ معنای اجر و مزدی است کہ بیان گر متعہ بودہ؛ زیرا در نکاح دائم، از تعابیری مثل صداق، مہریہ و... استفادہ شدہ است:

وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ (۳)

«و مہر زنان را (بطور کامل) بعنوان یک بدہی (یا عطیہ)، بہ آنان پردازید!»

با این وجود، بدیہی است کہ حکم متعہ در قرآن وجود داشتہ و مشروعیت آن تا ابد باقی خواہد ماند... (۴)

نوشتار دوم: دیدگاہ آیین زرتشت نسبت ازدواج موقت

موبد موبدان، رستم شہزادی - رئیس سابق انجمن موبدان تہران - قائل است صیغہ در دین زرتشتی وجود ندارد.

وی مینویسد:

«قوانین ازدواج در دین زرتشتی، بر مبنای تک همسری استوار است... همچنین ازدواج موقت وجود ندارد.» (۵)

۱- . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳، حدیث ۸۵

۲- . وسائل الشیعہ، ج ۲۱، ص ۱۰ قَالَ وَ رَوَى ابْنُ بَابُوَيْهٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ عَلِيًّا ع نَكَحَ امْرَأَةً بِالْكَوْفَةِ مِنْ بَنِي نَهْشَلٍ مُتَّعَةً.

۳- . سوره نساء: ۴ آیہ ۴

۴- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۷۳.

۵- . جهان بینی زرتشتی، ص ۴۹

نوشتار سوم: تطبیق مبنای دیدگاه اسلام نسبت به آیین زرتشت

اشاره

قبل از اینکه دلایل برتری مکتبی که قائل به ازدواج موقت است را بیان کنیم، باید خوب به این نکته توجه کرد که ازدواج موقت برای هوسبازی و عیاشی نیست که بتوان به او طعن زد.

امام کاظم علیه السلام به علی بن یقظین که از آن حضرت درباره متعه پرسیده بود

می فرماید:

ما انت و ذاک قد أغناک الله عنه. (۱)

«تو را به نکاح متعه چه کار؟! و حال آنکه خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است.»

با ملاحظه این روایات که منحصر در این مقدار هم نیست، دانسته می شود که تشریح متعه، برای مواقع ضروری و برای کسانی است که عوامل گوناگون، آنها را از دسترسی و امکان ازدواج دائم باز داشته است و یا اینکه با ازدواج دائم نیز گزینه آنها مهار و اشباع نمی شود و دیگر عواملی که بیان میشود.

بنابراین تشریح اولیه متعه برای این نبوده است که هوسبازان به صورت گسترده در شهوت و هوی و هوس ها غرق شوند، و چنان با این حکم الهی بازی نمایند که دوست و دشمن از این حکم تنفر پیدا کنند و آن را مساوی با زنا و فحشا بدانند. بلکه هدف از جعل و تشریح ازدواج موقت، حفظ کردن افراد نیازمند از آلودگی به گناه و فحشا است. (۲)

اینک به برخی از آثار و فواید ازدواج موقت که فلسفه تشریح آن را روشن می کند اشاره میکنیم تا ترجیح دین اسلام نسبت به آیین زرتشت که قائل به ازدواج موقت نیست کاملاً روشن بشود.

۱: پیشگیری از زنا

وجود و گسترش زمینه های تحریک جنسی در شرایط امروزی جامعه از یک سو و موانع موجود در راه ازدواج دائم از سوی دیگر، مشکلات حاد جنسی را برای جوانان به وجود آورده است، به گونه ای که اگر راهکار منطقی، همانند

۱- . وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۹

۲- . جزوه درس خارج فقه، ناصر مکارم شیرازی، ۱۴/۷/۱۳۸۲.

ازدواج موقت نهادینه و فرهنگ سازی نشود، ممکن است جوانان به روابط نامشروع و انحرافات جنسی رو آورند، که در این صورت عواقب ناگواری برای خانواده ها و جامعه انسانی پدید خواهد آمد.

از این رو، در حدیثی معروف از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است:

«اگر خلیفه دوم از ازدواج موقت نهی نکرده بود، هیچکس زنا نمی کرد؛ مگر شقی و بدبخت.» (۱)

۲: حفظ ایمان و بندگی

گناه، اصلی ترین مانع بندگی خداوند متعال و یکی از عوامل بازدارنده از حق و اخلاق نیک است. از رایج ترین گناهان در میان قشر جوان، مفاسد ناشی از غریزه جنسی است. هیجانات جنسی دوران تجرد، او را از یاد خدا بازداشته، از پذیرش نصایح و موعظه های اخلاقی و بروز آن در اعمال و رفتارش منع می کند. ازدواج موقت، این هیجانات را از بین برده یا لاقلاً از شدت آن می کاهد. اینجا است که زمان بازگشت به فطرت خداجویی فرا می رسد و زمینه پذیرش اخلاق حسنه مهیا می گردد. لذا ازدواج موقت، به عنوان یکی از سنت های الهی همواره مورد تأکید بوده است. (۲)

۳: راهکاری برای بیماران

خیلی از افراد هستند که دارای بیماریهایی هستند که امکان ازدواج دائم را از آنها سلب میکند. وجود ازدواج موقت، راهکاری است برای اینگونه افراد که تعداد آنها هم کم نیست.

۴: بیمار شدن مرد یا زن

در بسیاری از موارد است که خانم دچار بیماری میشوند، که تا مدتی امکان نزدیکی برای همسرش وجود ندارد، در این زمان، ازدواج موقت عاملی میشود برای آرامش خانواده و نیز رها شدن مرد از مسائل جنسی.

نتیجه اینکه ازدواج موقت، برای جلوگیری از انحرافات و روابط نامشروع تشریح شده است، تا بدین وسیله عفاف و پاکدامنی حفظ شود.

۱- . وسائل الشیعه، ج ۲۱، باب ۱، ص ۱۱.

۲- . وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۱۲، از ابواب المتعه

۵: در دسترس نبودن همسر

خیلی زمانها است آقایان با وجودی اینکه ازدواج دائم انجام داده‌اند، ولی همسرشان به مسافرت رفته و یا آنها به مسافرت رفته‌اند و امکان دسترسی به همسر خود را ندارند، در این هنگام است که ازدواج موقت چاره ساز برای مرد است و موجب رهایی او از دیو شهوت است.

در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است.

راوی گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره متعه سؤال کردم و امام فرمودند:

هی حلالٌ مُبَاحٌ لِمَنْ لَمْ يُعْغِهِ اللهُ بِالتَّزْوِیجِ فَلَیَسْتَعْفِفْ بِالْمَتْعَةِ فَإِنْ اسْتَعْنَى عَنْهَا بِالتَّزْوِیجِ فَهِيَ مُبَاحٌ لَهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا. (۱)

۶: عدم ارضاء توسط همسر دائم

در بعضی موارد است که آقا به دلیل دارا بودن طبع گرم و قدرت جنسی بالا، توسط همسر دائم خود ارضاء نمیشود. در این موقع است که ازدواج مجدد راه حل این مشکل است و روایت فوق نیز به این مطلب اشاره میکند.

۷: در زمان جدایی و طلاق

وقتی زن و مردی از هم جدا میشوند تا زمانی که مورد مناسبی برای ازدواج دائم فراهم شود میتوانند برای اطفاء غریزه جنسی خود ازدواج موقت داشته باشند تا اینکه مورد مناسبی برای ازدواج دائم برای آنها پیدا شود.

البته فواید ازدواج موقت منحصر در این موارد نیست و فواید کثیره ای دارد که در این مجمل نمیگنجد.

با آشکار شدن فلسفه ازدواج موقت در دین اسلام، ترجیح دیدگاه اسلام، در زمینه لزوم وجود ازدواج موقت نسبت آیین زرتشت که این عمل را قبول ندارند، به طور کامل روشن میشود

البته بعضی پژوهشگران زرتشتی، اذعان به وجود ازدواج موقت در آیین زرتشت را دارند امّا نه به کیفیت ازدواج موقت در اسلام، بلکه با یک سری شرایط و خصوصیات که بیان میشود.

۱- . وسایل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۱۲، از ابواب المتعه ، ص ۴۴۹ - ۴۵۰ آن برای کسی که خدا او را با ازدواج دائم بی نیاز نکرده، حلال و مباح و جایز است تا حفظ عفاف کند و اگر نکاح دائم دارد، زمانی که از همسرش دور است برایش جایز می باشد.

هاشم رضی، در دانشنامه ایران باستان ویژگیها و شرایط صیغه در میان زرتشتیان را بیان کرده است ایشان مینویسد:

«در دین زرتشتی بجز امکان اجاره دادن زن، امکان ازدواج موقت یا صیغه نیز وجود داشت. زنان صیغهای (متعهد) در حکم کارگرانی بودند که وظیفه داشتند در کارگاه یا خانه مرد که در حکم کارفرما بود، کار کنند و نیز مشترکاً به او خدمات جنسی بدهند. تعداد زنان صیغهای هر مرد بستگی به ثروت و موقعیت اجتماعی و شغلی او داشت. زنانی که به صیغه این مردان در میآمدند، در ازای کار روزانه خود دستمزدی نمیگرفتند و حقی بر ارث نیز نداشتند، اما مبلغی به عنوان مهریه (صداق) دریافت میکردند و خوراک و پوشاک آنان تأمین میشد. فرزندان این زنان نیز از مرد ارث نمیدادند و نام و نسب مرد به آنان نمیرسید. مرد همچنین حق داشت که یکی از زنان صیغهای خود را با رضایت یا بدون رضایت او به یکی از پسران خود واگذار کند. در مجموع میتوان گفت که زنان کارگر شاغل در کارگاهها و خانهها، در حکم زنان صیغهای صاحب کارگاه بودند که میبایست بدون دستمزد و فقط در ازای خوراک و پوشاک و مبلغی مهریه برای او کار کنند و رضایت جنسی او و پسران او را نیز برآورده سازند.» (۱)

تطبیق ازدواج موقت در اسلام و آیین زشت

به طور کل میتوان تفاوت این نوع ازدواج میان پیروان دین اسلام و زرتشتیان را اینگونه برمی شمیریم:

(۱) در دین اسلام زنی که صیغه موقت مردی میشود، وظیفهی انجام دادن هیچ کاری ندارد، بلکه فقط نقش جنسی دارد.

در آیین زرتشتی زن علاوه بر نقش جنسی، باید به عنوان خدمت کار، زیر نظر زن دائمی مرد انجام وظیفه میکرد.

(۲) در دین اسلام فرزندی که از راه ازدواج موقت متولد میشود با دیگر فرزندان تفاوت ندارد.

در آیین زرتشتی اگر فرزندی از زن صیغهای به دنیا میآمد، از مرد ارث نمیداد و از اصل و نسب مرد بهره‌ای نداشت.

۳) در دین اسلام زنی که صیغه موقت شده است به فرزند شوهرش برای همیشه محرم میشود، هرچند مدت صیغه تمام شود.

در آیین زرتشتی مرد میتواند زن صیغهای را به پسر بزرگ خود واگذار کند.

۴) در دین اسلام اگر فرزند همسر صیغهای تمکن مالی ندارد و پدر میتواند مخارج او را تأمین کند باید پردازد و شرط سنی مطرح نیست.

در آیین زرتشتی مرد تا هفتاد سالگی وظیفه داشت مخارج فرزندان که از صیغه متولد شدهاند را تأمین کند.

۵) در دین اسلام مرد میتواند تا چهار زن دائمی داشته باشد و رضایت زن اول شرط نیست مگر زن هنگام عقد ازدواج شرایطی را تعیین کرده باشد.

در آیین زرتشتی تنها در صورت مرگ زن دائمی یا نازا بودن او، مرد میتواند زن صیغهای را به عنوان همسر دائم برگزیند.

۶) دین اسلام صیغه موقت زنان در انحصار طبقاتی خاص نیست درحالی که در آیین زرتشت، صیغه تنها میان ثروتمندان و اشراف و درباریان و روحانیان روی میداد. (۱)

در انتهای کلام خوانند خود میان هر دو گروه به قضاوت صادقانه پردازد.

خلاصه فصل

در فصل پایانی کتاب، پیرامون برخی از مباحث فروع دین مطالبی بیان شد.

در نوشتار اول این فصل، در مورد قبله مسلمین و زرتشتیان مطالبی بیان شد، به گونهای که در ابتدای مبحث، حقیقت و واقعیت قبله بیان شد، به صورتی که مسئله توحید در هیچ جهاتی دچار خللی نشود و بعد نگاه دین اسلام به قبله خود؛ یعنی کعبه بیان شد و در ادامه بحث، مسئله آتش و نور به عنوان قبله زرتشتیان مطرح شد، به گونهای که مشخص شد که نگاه آنها به مسئله قبله، شرک و ثنویت را به همراه خود میآورد در حالی که نوع نگاه دین اسلام به قبله، عین توحید و یگانگی پروردگار است.

۱- برای آگاهی بیشتر به: بارتلمه، کریستین، زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب الزمانی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴، صفحه ۱۳؛ کتب مقدس مشرق زمین، جلد پنجم، صفحه ۳۲۵ و ۳۴۴ مراجعه گردد

در نوشتار دوم این فصل، پیرامون احکام زن حائض صحبت به میان آمد و علت انتخاب این بحث، به نوعی آشکار شدن موافقت احکام یک دین و آیین با عقل، فطرت و وجدان است و مطالب دیگری که مطرح شد.

مبنای اسلام در احکام زن حائض به گونه‌ای است که هر خرد و وجدانی پذیرای آن است، اما در آیین زرتشت، گویی تفاوتی بین زن حائض و یک حیوان وجود ندارد تا جایی که حتی ته مانده غذای او قابل استفاده نمیباشد و در اثنای این نوشتار، مرجحات دین اسلام نسبت به آیین زرتشت بیان شد.

نوشتار آخر از این فصل، پیرامون ازدواج موقت می‌باشد.

و مبنای اسلام، در وجود داشتن مسئله ازدواج موقت بیان شد و ادله نقلی و عقلی آن نیز مطرح شد و در ادامه بحث، دیدگاه آیین زرتشت، مبنی بر عدم وجود ازدواج موقت در آیینشان بیان شد.

و در اثنای این نوشتار، ادله عقلی مبنی بر لزوم وجود ازدواج موقت آورده شد و به اثبات رسید که برای تکامل عدهای و نجات آنها از شهوات باید این امر وجود داشته باشد.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه محمد دشتی، انتشارات پام عدالت، چاپ دهم، تهران، ۱۳۸۸

ارداویرافنامه (ارتاک ویراز نامگ) پاره‌ی ۱۱، به قلم رشید یاسمی، چاپ اول - بی نا - بی جا - بیتا

آسموسن، جس پیترا، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، چاپ دوم، نشر افکار، تهران، ۱۳۸۲،

آشتیانی، جلال الدین، زرتشت مزدیسنا و حکومت، چاپ هشتم، انتشارات سهامی انتشار، تهران، ۱۳۸۱

اشتهدادی، محمد محمدی، عالم برزخ در چند قدمی ما، انتشارات نبوی، چاپ بیست هفتم، ۱۳۹۲

اعتصامی، رخشنده، دیوان اشعار پروین اعتصامی، چاپ ششم، انتشارات نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱

آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت. بی تا

انجمن موبدان تهران، نگاهی به دین زرتشت، تهران، ۱۳۸۰

اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، چاپ پنجم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۹

اوستا، ترجمهی دکتر جلیل دوستخواه، چاپ دهم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۸۵

اوستا کهنترین گنجینه مکتوب ایران باستان، رضی، هاشم، چاپ اول، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۷۹

آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، چاپ ۲۴، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸

- ایونس، ورونیکا. شناخت اساطیر هند، ترجمه با جلال فرخی - تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳

ابن احمد فراهندی، خلیل، التركيب العين، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب، انتشارات اسوه، تهران، ۱۳۸۳

ابن ابراهیم قمی، علی، تفسیر علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷

ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، ترجمه آیتی، عبدالمحمد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ش

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، ترجمه، مهدوی دامغانی، محمود، انتشارات فرهنگ و اندیشه، تهران، ۱۳۷۴ ش.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، معجزات النبی، المكتبة التوفيقية، كربلا معلی، بی تا

ابن هشام، عبدالملک، سیره النبویه، مصحح ابراهیم ایاری و مصطفی سقا، انتشارات دارالمعرفه، بیروت - لبنان، بی تا

ابن داعی، سید مرتضی، تبصره العوام، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۳

ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، التوحید، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، چاپ ششم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۳۹۹ ه
ق

ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ترجمه غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷

ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ ششم، قم، ۱۳۸۹

بوس، مری، زرتشت و تعلیمات او، ترجمه همایون صنعتی زاده، چاپ دوم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۶

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، چاپ دوم، انتشارات شیخ السلام احمد جام، ۱۳۹۲

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، چاپ اول، نشر نقره، تهران، ۱۳۳۷

بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۴۲۲ ه.ق،

بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، انتشارات نقره، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷

پاکباز، رویین، دائرهالمعارف هنر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵

پورداوود، ابراهیم یادداشتهای گاتها، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰

پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵

جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، متون پهلوی، ترجمه سعید عریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۱

جان آر. هینلز، فرهنگ ادیان جهان، چاپ اول، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۵.

جلالی نائینی، سیدمحمدرضا، ثنویان در عهد باستان، چاپ اول، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۸۴

جمشیدی، موبد کامران، پیام پاک زرتشت، چاپ سوم، انتشارات کانون زرتشتیان، بی جا، ۲۰۰۷ میلادی

جوادی آملی، عبدالله، معاد در قرآن، چاپ پنجم، مرکز انتشارات اسراء، قم، ۱۳۸۶

جوادی آملی عبدالله، حق و تکلیف در اسلام- چاپ دوم، انتشارات اسراء، قم، ۱۳۸۵

جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، چاپ سوم، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۶

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، نشر اسراء، چاپ پنجم، قم ۱۳۹۹

الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ اول، انتشارات امیری، بیروت، بی تا

حافظ، شمس الدین محمد، دیوان حافظ، انتشارات اندیشه، قم، ۱۳۹۸

حسن زاده، حسن، دروس اتحاد عاقل و معقول، چاپ اول، انتشارات قیام، قم، ۱۳۷۵

حلی، حسن بن یوسف، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، چاپ دوم، ناشر الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۳

حلی، الحسن بن یوسف بن المطهر، تذکره الفقهاء، انتشارات آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۳۷۷

حویزی، علی، تفسیر نورالثقلین، انتشارات نویداسلام، قم، ۱۳۸۳ ق

سیوری حلّی، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام؛ ۱۳۷۰

حسینی، سید محمد، درخشان پرتوی از اصول کافی، ناشر، چاپخانه علمیه قم، قم، بی تا

حسینی، سید ضامن بن شدم، وقعه الجمل، ترجمه شانچی، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۱

خاتمی، سید احمد، فرهنگ علم کلام، چاپ اول، انتشارات صبا، تهران، ۱۳۷۰

خرازی، سید محسن، بدایه المعارف الالهیه فی عقاید الامامیه، ترجمه مرتضی متقی نژاد، چاپ دوم، انتشارات عصر غیبت، قم، ۱۳۸۱

خرّمشاهی، بهاء الدین، دانشنامه قرآن، چاپ دوم، انتشارات دوستان-ناهد، تهران، ۱۳۸۱

خرده اوستا، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳۵۴

خمینی، روح الله، تحریر الوسيله، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، بی تا

خورشیدیان، اردشیر، جهانبینی اشوزرتشت، چاپ اول، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۸۴

خورشیدیان، اردشیر، پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فروهر، تهران، ۱۳۸۶

الخوری الشرتوتی اللبانی، سعید، اقرب الموارد، چاپ اول، نشر مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ه ق

داعیالاسلام، مرتضی، تبصره العوام، مصحح، عباس اقبالآشتیانی، انتشارات اساطیر، بی جا، ۱۳۶۴

دارمستتر، جیمس، مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)، مترجم موسی جوان، چاپ دوم، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۴

دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، انتشارات رضی، قم، ۱۴۱۲

دامغانی، حسین بن محمد، الوجوه و النظائر، چاپ سوم، منشورات جمهوریة المصر العربیه، قاهره- مصر، ۱۴۱۶

دادگی، فزنبغ، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، چاپ چهارم، انتشارات توس، بی جا، ۱۳۹۰

دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۹۳

داندامایف، محمد عبدالقدیرویچ، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

دفاع از تشیع، بحثهای کلامی شیخ مفید رحمه الله علیه ترجمه آقا جمال خوانساری، انتشارات مؤمنین، تهران، بی تا

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷

ذکر گو، امیرحسین، اسرار اساطیر هند (خدایان ودائی). تهران، فکر روز، ۱۳۷۷، ص ۶۱-۶۰.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه سیدغلامرضا خسروی حسینی، چاپ اول، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۲

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق- بیروت، چاپ اول، دارالعلم الدارالشامیه، ۱۴۱۲ ه ق

رضایی، عبدالعظیم، اصل و نسب دینهای ایرانیان باستان، انتشارات در، تهران، ۱۳۸۱

رجبی، پرویز، هزارهای گمشده ج ۵، انتشارات توس، تهران، ۱۳۸۲

روایت امید آشوهیستان، پژوهش نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶

ریپکا، یان، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه، عیسی شهابی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱

رضی، هاشم، دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، انتشارات سخن، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴

هاشم رضی، در دانشنامه ایران باستان، انتشارات سخن، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱

زاد سپرم (هیر بد نیمروز)، گزیدههای زاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، چاپ اول، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶

زبیدی، سید محمد مرتضی، شرح تاج العروس من جواهر القاموس، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بیتا

زرین کوب، عبدالحسین تاریخ مردم ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۷

زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۲۴، ۱۳۹۶

زکریا، ابی الحسین احمد بن فارس، معجم المقاییس فی اللغة، تحقیق شهاب الدین ابو عمر، چاپ اول، نشر دارالفکر، تهران، ۱۳۷۱

زنجانی، ابو عبدالله، تاریخ القرآن، نشر منظمه الاعلام الاسلامی، تهران، بی تا

سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، چاپ هشتم، انتشارات نشر کتاب طه، قم، ۱۳۹۰

شاپور شهبازی، علیرضا، راهنمای جامع پاسارگاد، بنیاد فارس شناسی، شیراز، ۱۳۸۸

شایست نشایست، پژوهش دستور فیروز کوتوال، کپنهاگ، ۱۹۶۹ میلادی

شهید ثانی، مسکن الفواد، ترجمه شاهرودی، نشر روح، چاگ دوم، ۱۳۸۰

شاهرخ، ارباب کیخسرو، زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، چاپ دوم، انتشارات حامی، تهران، ۱۳۸۰

شهرزادی، موبد رستم، سیری در آموزش گاهها، بی نا، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۴

شیروانی، علی، دروس فلسفه، چاپ اول، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۷۴

الشیرازی، صدر الدین محمد، الحکمه المتعالیه، المكتبه المصطفوی، قم، بی تا

شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲

شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل (شهرستانی) محقق: مهنا، امیر علی، فاعور، علی حسن، ناشر دار المعرفه، بیروت - لبنان، بی تا

- ساندرز، بهشت و دوزخ در اساطیر بین النهرین، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، انتشارات فکر روز، چاپ اول، تهران، ۱۳۳

سبحانی، جعفر، منشور جاوید، موسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۳۸۳

سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپ بیست ششم، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵

سبحانی، جعفر، الاهیات، چاپ ششم، موسسه الامام الصادق علیه السلام، قم، ۱۳۸۴

سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ چهارم، انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۹

سرپرسی، سایکس، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ هفتم، انتشارات افسون، تهران، ۱۳۸۰

سبزواری، حاج ملا هادی، شرح منظومه حکمت، نشر ناب، تهران، ۱۳۷۹

سیوطی، جلال الدین، تفسیر الدر المنصور، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۰

صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، چاپ دوم، انتشارات، فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ ش

طباطبایی، محمد حسین، شیعه در اسلام، چاپ بیست یکم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۶

طباطبایی، محمد حسین، میزان، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۸۰

طباطبایی، محمد حسین، نهاییه الحکمه، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، قم، ۱۳۸۶

طریحی، فخر بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵

- طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۷۲
- طباطبائی، محمد حسین، تعالیم اسلام، بوستان کتاب، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷
- طباطبائی، محمد حسین، البیان فی موقه الحدیث و القرآن، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، بیروت
- طبرسی، ابو منصور، الإحتجاج علی أهل اللجاج، انتشارات اسوه، چاپ ششم، قم ۱۴۲۵ ق
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۶۴
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبرسی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲
- طهرانی، محمد حسین، معاد شناسی، چاپ هشتم، انتشارات علامه طباطبائی رحمه الله علیه، مشهد، ۱۴۳۰ ه ق
- طهرانی، محمد حسین، مهتابان، انتشارات علامه طباطبائی رحمه الله علیه، مشهد، ۱۴۳۰ ق
- عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۳۶۸.
- عسگری، مرتضی، القرآن الکریم و روایات المدرستین، چاپ سوم، کلیه اصول الدین قم، ۱۴۲۴ ه ق
- غرر الحکم، شرح آقا جمال الدین خوانساری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴ ش
- غروی، محسن، آموزش عقاید، چاپ دوم، انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۷۵
- علوی، محمد حسینی، بیان الادیان، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۶
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، دارالکتب اسلامیه، تهران، ۱۳۶۳
- فروشی، بهرام، جهان فروری، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۸۸.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، قاموس المحيط، ناشر دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضونم، بیروت، بی تا
- فیروزآبادی، سید مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، انتشارات اسلامیه، تهران، بی تا
- فرهمند فریدون، روش تدفین در ایران باستان، فریدون، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۷۷
- فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ه ق

فرهنگ مهر، منوچهر، دیدی نواز دینی کهن، انتشارات جامی، چاپ هشتم، ۱۳۸۸

قدیانی، عباس، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات انیس، ۱۳۷۴

قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، چاپ دوم، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۰۹ ه ق

قمی، عباس، سفینه البحار، نشر فرهنگی، تهران، ۱۴۰۲ ه ق

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر علی بن ابراهیم القمی [چاپ سنگی] مصحح: محمد رضا المستوفی، محمد کاظم الزشتی؛ کاتب: احمد التفرشی، مؤسسه دار الکتاب، قم، ۱۳۱۳ ه ق

کتاب سوم دینکرد، تدوین: فرخزادان، آذر فرنبغ، امیدان، آذرباد، ترجمه فریدون فضیلت، انتشارات فرهنگ دهخدا، تهران، ۱۳۸۱

کرزن، جورج ناتانیل، ایران وقضیه ایران، چاپ سوم، انتشارات علمی فرهنگی. تهران، بی تا

کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ اول، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۷۰

کریستین سن، آرتور، مزدپرستی در ایران قدیم، مترجم ذبیح الله صفا، نشر هیرمند، تهران، ۱۳۸۹

کریستین سن، آرتور، کیانیان، مترجم ذبیح الله صفا، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳

کرزن، جورج ناتانیل، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.

کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵

کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، منشورات فجر، بیروت

کشمیری، میرزا محمد، منتخب کثر العمال بنا به نقل البیان فی تفسیر القرآن، بی جا، بی تا

کلنز، ژان، مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی، ترجمه احمد رضا قائممقامی، نشر و پژوهش فرزاد، تهران، ۱۳۸۶

گاتها، پژوهش موبد فیروز آذرگشسب، چاپ دوم انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۷۹

گاتها، سرودهای زرتشت، ترجمه ابراهیم پورداود، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۱

گاتها، ترجمه موبد رستم شهزادی، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۱

گاتها، ترجمه دکتر جعفری، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۱

گاتها، ترجمه، خسرو، خزاعی، بی نا، تهران، بی تا

گاتها، موبد فيروز آذرگشيب، چاپ دوم، انتشارات فروهر، تهران، بي تا

گاتها سرودههای زرتشت، پروفیسور عباس شوشتری مهرین، انتشارات فروهر، چاپ دوم، بی تا

گاتها کهنترین بخش اوستا، ترجمه ابراهیم پورداود، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، بی تا

گاتها (سرودههای آسمانی زرتشت)، پژوهش دکتر آبتین ساسانفر، انتشارات بهجت، تهران، چاپ اول ۱۳۹۰، ه-ش

گاتها، ترجمه پروفیسور پروذ آکتور شروو، برگردان به فارسی بابک صالحیان و رضا مرادی غیاث آبادی، بی نا، بی جا، بی تا

گرانوسکی، آدولف، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، انتشارات پویش، تهران،

۱۳۸۵

نیآوردی، علی بن محمد، النکت و العیون، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، چاپ سوم، بی جا، بی تا

مجله پرسمان - اصطلاح شناسی اسلام و کفر، شماره ۵۳، بهمن ۱۳۸۵

مبلغی آبادانی، عبدالله، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، انتشارات منطق (سینا)، قم، ۱۳۷۳

مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات گستره، تهران، ۱۳۹۳

مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، چاپ دوازدهم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۴

قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، چاپ هشتم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۱

فرهنگ مهر، دیدی نو از دینی کهن، چاپ هفتم، انتشارات جامی، تهران ۱۳۸۷

فرمان کورش بزرگ - به کوشش عبدالمجید ارفعی، فرهنگستان ادب و هنر ایران، شماره ۹، سال ۱۳۶۶

فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، چاپ اول، منشورات دار الرضی، قم، بیتا

مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، دارالهجره، قم، ۱۴۰۹

محمد بن مکروم، ابن منظور، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ه ق

محمد بن مکروم، ابن منظور، لسان العرب، تصحیح امین محمد عبدالوهاب محمد الصادق العبیدی، نشر دار احیاء التراث العربی،

بیروت، ۱۳۰۱ ه-ق

مصباح یزدی، محمدتقی، مشکات، چاپ اول، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۶

محمد فؤاد، عبدالباقی، المعجم المفهرس للفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسماعیلیان، تهران، ۱۳۶۴

محمد بن علی، ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷

مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، هیأت تحریریه موسسه در راه حق، چاپ یازدهم، قم، نشر در راه حق، بی تا

مجلسی، محمد باقر، ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار، مکتبه آیه الله المرعشی العامه، قم، ۱۴۰۶ ق.

مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ نهم، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۴

معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۴

مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰

معطوف، لوئیس، بندرریگی، محمد، المنجد، چاپ پنجم، تهران، انتشارات ایران، ۱۳۸۶

معرفت، محمد هادی، اعجاز القرآن،

مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، چاپ بیست و چهارم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۴

مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، چاپ هشتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۹

مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، انتشارات نسل جوان، تهران، ۱۳۸۱

جزوه درس خارج فقه، ناصر مکارم شیرازی، ۱۴/۷/۱۳۸۲.

معین، محمد، فرهنگ معین، انتشارات ادنا، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۶

منوچهر پور، منوچهر عنوان کتاب: بدانیم و سربلند باشیم، چاپ سوم، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۷۷

النوری، میرزا حسن، المستدرک الوسائل، انتشارات آل البيت، بیروت، ۱۴۰۸

نیکنام، موبد کوروش، فرهنگ نامهای اوستایی و پهلوی؛ ذیل واژه فروزه، بی نا، بی جا، بی تا

نیکنام، موبد کوروش، مقاله اسفندگان، بزرگداشت مادران

نیکنام، موبد کورش، آیین اختیار، انتشارات تیس، تهران ۱۳۸۵

نیبرگ، هنریک ساموئل، ترجمه نجم آبادی، انتشارات دانشگاه باهنر (کرمان) ۱۳۸۳

ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حجمت، علمی و فرهنگی تاریخ ۱۳۹۲

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، انتشارات دار الحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت، ۱۴۰۰

واحدی، علی ابن احمد، اسباب النزول، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۱

واحدی علی ابن احمد، ترجمه اسلامی، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱

هرمز دیار، داراب، روایت داراب هرمزد، بی نا، بی جا، بی تا

هلم هاردی، فرید، ادیان آسیا، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷

هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، تهران، ۱۳۹۳

هیوم، رابرت ا. ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳

هفت آسمان، فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب، شماره ۵۳، سال چهاردهم علیرضا ش-اپور شهب-ازی؛ سعید رضا منتظری،

مقاله ۴، بهار ۱۳۹۱

یسناء، ترجمه و پژوهش استاد ابراهیم پورداوود، انتشارات اساطیر ۱۳۸۰

سایت ویکی شیعه، دانشنامه مجازی مکتب اهل بیت علیهم السلام، وابسته به مجمع جهانی اهل بیت،

<http://fa.wikishia.net>

سایت موبد نیکنام: <http://www.kniknam.com>

سایت راه راستی: سید حسن فاطمی: <http://www.raherasti.ir>،

سایت خبری یزد فردا: <http://www.yazdfarda.com/news>

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

